



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

سفرنامه

# میرزا خانلرخان اعتصام الملک

تألیف میرزا خانلرخان اعتصام الملک



به کوشش:

منوچهر محمودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سفرنامه میرزا خاندرخان اعتصام الملک

نویسنده:

منوچهر محمودی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۶	سفرنامه میرزا خانلر خان اعتصام‌الملک
۲۶	مشخصات کتاب
۲۶	[فهرست]
۲۶	فصل اول شرح حال میرزا خانلر خان اعتصام‌الملک
۲۶	اشاره
۲۶	پیش‌گفتار
۲۷	میرزا خانلر خان اعتصام‌الملک
۳۶	فصل دوم روزنامه سفر لندن
۳۶	اشاره
۳۶	روزنامه سفر لندن
۳۷	روز شنبه هفدهم شهر محرم الحرام
۳۷	*** روز یکشنبه هیجدهم محرم
۳۸	*** روز سه‌شنبه بیستم
۳۹	*** روز پنجشنبه
۳۹	روز دویم
۳۹	*** روز بیست و سیم
۴۱	*** روز شنبه بیست و چهارم
۴۲	*** روز یکشنبه بیست و پنجم
۴۲	*** روز دویم ماه صفر
۴۴	*** روز چهاردهم صفر
۴۵	*** روز هفدهم صفر
۴۵	*** روز هیجدهم

۴۵	روز نوزدهم
۴۵	روز بیستم
۴۵	روز بیست و یکم
۴۶	روز بیست و دوم
۴۶	روز بیست و سیم
۴۶	روز پنجشنبه بیست و هفتم
۴۷	روز یکشنبه سلخ صفر
۴۸	روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول
۵۲	روز جمعه پنجم
۵۳	روز شنبه و یکشنبه
۵۳	روز دوشنبه هشتم
۵۳	روز سه‌شنبه نهم
۵۳	روز چهارشنبه
۵۴	روز پنجشنبه یازدهم
۵۵	روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول
۵۷	روز بیست و پنجم
۵۷	روز بیست و ششم ربیع الاول
۶۵	فصل سوم روزنامه سفر عتبات
۷۲	فصل چهارم روزنامه سفر قائن
۷۲	اشاره
۷۳	روز جمعه بیست و ششم
۷۴	روز شنبه بیست و هفتم
۷۴	روز یکشنبه بیست و هشتم
۷۵	روز دوشنبه بیست و نهم

- ۷۶ ..... روز سه‌شنبه سلخ ذیحجه
- ۷۷ ..... روز چهارشنبه غره محرم ۱۲۹۴
- ۷۸ ..... روز جمعه سیم
- ۸۰ ..... روز شنبه پنجم
- ۸۱ ..... روز یکشنبه ششم
- ۸۱ ..... روز دوشنبه هفتم
- ۸۳ ..... روز سه‌شنبه هشتم
- ۸۳ ..... روز چهارشنبه نهم
- ۸۴ ..... روز پنجشنبه، عاشورا
- ۸۴ ..... روز جمعه یازدهم
- ۸۶ ..... روز یکشنبه سیزدهم
- ۸۷ ..... روز دوشنبه چهاردهم
- ۸۷ ..... روز سه‌شنبه پانزدهم
- ۸۸ ..... روز چهارشنبه شانزدهم
- ۸۸ ..... روز پنجشنبه هفدهم
- ۸۹ ..... روز جمعه هیجدهم
- ۸۹ ..... روز شنبه نوزدهم
- ۹۰ ..... روز یکشنبه بیستم
- ۹۰ ..... روز دوشنبه بیست و یکم
- ۹۱ ..... روز سه‌شنبه بیست و دوم
- ۹۱ ..... روز پنجشنبه بیست و چهارم
- ۹۲ ..... روز جمعه بیست و پنجم
- ۹۳ ..... روز شنبه بیست و ششم
- ۹۳ ..... روز یکشنبه بیست و هفتم

- ۹۴ ..... روز دوشنبه بیست و هشتم
- ۹۵ ..... روز سه‌شنبه بیست و نهم
- ۹۶ ..... روز چهارشنبه سلخ
- ۹۷ ..... روز پنجشنبه غره صفر
- ۹۷ ..... روز جمعه دوم
- ۹۸ ..... روز شنبه سیم
- ۹۸ ..... روز یکشنبه چهارم
- ۹۹ ..... روز دوشنبه پنجم
- ۹۹ ..... روز سه‌شنبه ششم
- ۱۰۰ ..... روز چهارشنبه هفتم
- ۱۰۱ ..... روز پنجشنبه هشتم
- ۱۰۱ ..... روز جمعه نهم
- ۱۰۳ ..... روز شنبه دهم
- ۱۰۳ ..... روز یکشنبه یازدهم
- ۱۰۳ ..... روز دوشنبه دوازدهم
- ۱۰۴ ..... روز سه‌شنبه سیزدهم
- ۱۰۵ ..... روز چهارشنبه چهاردهم
- ۱۰۵ ..... روز پنجشنبه پانزدهم
- ۱۰۶ ..... روز جمعه شانزدهم
- ۱۰۶ ..... روز شنبه هفدهم
- ۱۰۷ ..... روز یکشنبه هجدهم
- ۱۰۷ ..... روز دوشنبه نوزدهم
- ۱۰۸ ..... روز سه‌شنبه بیستم
- ۱۰۸ ..... روز چهارشنبه بیست و یکم



- ۱۰۹ ..... روز پنجشنبه بیست و دویم
- ۱۱۰ ..... روز جمعه بیست و سیم
- ۱۱۱ ..... روز یکشنبه بیست و پنجم
- ۱۱۲ ..... روز دوشنبه بیست و ششم
- ۱۱۳ ..... روز سه‌شنبه بیست و هفتم
- ۱۱۴ ..... روز چهارشنبه بیست و هشتم
- ۱۱۴ ..... روز پنجشنبه بیست و نهم
- ۱۱۵ ..... روز جمعه سلخ.
- ۱۱۶ ..... روز شنبه غره ربیع الاول.
- ۱۱۷ ..... روز یکشنبه دویم.
- ۱۱۷ ..... روز دوشنبه سیم.
- ۱۱۸ ..... روز سه‌شنبه چهارم
- ۱۱۹ ..... روز چهارشنبه پنجم
- ۱۱۹ ..... روز جمعه هفتم
- ۱۱۹ ..... روز شنبه هشتم
- ۱۱۹ ..... روز یکشنبه نهم
- ۱۲۰ ..... روز دوشنبه دهم
- ۱۲۰ ..... روز سه‌شنبه یازدهم
- ۱۲۰ ..... روز چهارشنبه دوازدهم
- ۱۲۱ ..... روز پنجشنبه سیزدهم
- ۱۲۱ ..... روز جمعه چهاردهم
- ۱۲۱ ..... روز شنبه پانزدهم
- ۱۲۱ ..... روز یکشنبه شانزدهم
- ۱۲۱ ..... روز دوشنبه هفدهم

- ۱۲۲ ..... روز سه‌شنبه هیجدهم
- ۱۲۲ ..... روز چهارشنبه نوزدهم
- ۱۲۳ ..... روز پنجشنبه بیستم
- ۱۲۳ ..... روز جمعه بیست و یکم
- ۱۲۳ ..... روز شنبه بیست و دویم
- ۱۲۳ ..... روز یکشنبه بیست و سیم
- ۱۲۳ ..... روز دوشنبه بیست و چهارم
- ۱۲۴ ..... روز سه‌شنبه بیست و پنجم
- ۱۲۴ ..... روز چهارشنبه بیست و ششم
- ۱۲۴ ..... روز پنجشنبه بیست و هفتم
- ۱۲۵ ..... روز شنبه بیست و نهم
- ۱۲۵ ..... روز یکشنبه غره ربیع الثانی
- ۱۲۵ ..... روز دوشنبه دویم
- ۱۲۶ ..... روز سه‌شنبه سیم
- ۱۲۶ ..... روز چهارشنبه چهارم
- ۱۲۶ ..... روز پنجشنبه پنجم
- ۱۲۷ ..... روز جمعه ششم
- ۱۲۷ ..... روز شنبه هفتم، الی شنبه چهاردهم
- ۱۲۷ ..... روز جمعه این هفته
- ۱۲۹ ..... روز پنجشنبه نوزدهم
- ۱۲۹ ..... روز جمعه بیستم
- ۱۲۹ ..... روز شنبه بیست و یکم
- ۱۲۹ ..... روز یکشنبه بیست و دویم
- ۱۳۰ ..... روز دوشنبه بیست و سیم

- ۱۳۰ ..... حرکت از مشهد به سمت قائن روز سه‌شنبه بیست و چهارم
- ۱۳۰ ..... روز چهارشنبه بیست و پنجم
- ۱۳۰ ..... روز پنجشنبه بیست و ششم
- ۱۳۱ ..... روز شنبه بیست و هشتم
- ۱۳۱ ..... روز یکشنبه بیست و نهم
- ۱۳۲ ..... روز دوشنبه سلخ
- ۱۳۲ ..... روز سه‌شنبه غره جمادی الاولی
- ۱۳۲ ..... روز چهارشنبه دویم
- ۱۳۳ ..... روز پنجشنبه سیم
- ۱۳۳ ..... روز جمعه چهارم
- ۱۳۳ ..... روز شنبه پنجم
- ۱۳۴ ..... روز یکشنبه ششم
- ۱۳۴ ..... روز دوشنبه هفتم
- ۱۳۴ ..... روز سه‌شنبه هشتم
- ۱۳۶ ..... روز چهارشنبه نهم
- ۱۳۶ ..... روز گذشته
- ۱۳۷ ..... روز پنجشنبه دهم
- ۱۳۷ ..... روز جمعه یازدهم
- ۱۳۸ ..... روز شنبه دوازدهم
- ۱۳۸ ..... ورود بیرجند
- ۱۳۸ ..... روز یکشنبه سیزدهم
- ۱۳۹ ..... روز دوشنبه چهاردهم
- ۱۴۰ ..... روز سه‌شنبه پانزدهم
- ۱۴۰ ..... روز چهارشنبه شانزدهم

- ۱۴۰ ..... روز پنجشنبه هفدهم.
- ۱۴۱ ..... روز جمعه هجدهم.
- ۱۴۲ ..... روز شنبه نوزدهم.
- ۱۴۳ ..... روز یکشنبه بیستم.
- ۱۴۳ ..... روز دوشنبه بیست و یکم.
- ۱۴۴ ..... روز سه‌شنبه بیست و دویم.
- ۱۴۴ ..... روز چهارشنبه بیست و سیم.
- ۱۴۴ ..... روز پنجشنبه بیست و چهارم.
- ۱۴۵ ..... روز جمعه بیست و پنجم.
- ۱۴۵ ..... روز شنبه بیست و ششم.
- ۱۴۶ ..... روز یکشنبه بیست و هفتم.
- ۱۴۶ ..... روز دوشنبه بیست و هشتم.
- ۱۴۶ ..... روز سه‌شنبه بیست و نهم.
- ۱۴۷ ..... روز پنجشنبه دویم.
- ۱۴۸ ..... روز جمعه سیم.
- ۱۴۸ ..... روز شنبه چهارم.
- ۱۴۸ ..... روز یکشنبه پنجم.
- ۱۴۸ ..... روز دوشنبه ششم.
- ۱۴۹ ..... روز سه‌شنبه هفتم.
- ۱۴۹ ..... روز چهارشنبه هشتم.
- ۱۴۹ ..... روز پنجشنبه نهم.
- ۱۵۰ ..... روز جمعه دهم.
- ۱۵۰ ..... روز شنبه یازدهم.
- ۱۵۰ ..... روز دوشنبه سیزدهم.

- ۱۵۱ ..... روز چهارشنبه پانزدهم.
- ۱۵۱ ..... روز پنجشنبه شانزدهم.
- ۱۵۱ ..... روز جمعه هفدهم.
- ۱۵۱ ..... روز شنبه هجدهم.
- ۱۵۱ ..... روز یکشنبه نوزدهم.
- ۱۵۲ ..... روز دوشنبه بیستم.
- ۱۵۲ ..... روز سه‌شنبه بیست و یکم.
- ۱۵۳ ..... روز پنجشنبه بیست و سیم.
- ۱۵۳ ..... روز جمعه بیست و چهارم.
- ۱۵۳ ..... روز شنبه بیست و پنجم.
- ۱۵۳ ..... روز یکشنبه بیست و ششم.
- ۱۵۳ ..... روز دوشنبه بیست و هفتم.
- ۱۵۳ ..... روز سه‌شنبه بیست و هشتم.
- ۱۵۴ ..... روز چهارشنبه بیست و نهم.
- ۱۵۴ ..... روز پنجشنبه غره رجب.
- ۱۵۴ ..... روز دوشنبه پنجم.
- ۱۵۴ ..... روز سه‌شنبه ششم.
- ۱۵۵ ..... روز پنجشنبه هشتم.
- ۱۵۵ ..... روز جمعه نهم.
- ۱۵۵ ..... روز شنبه دهم.
- ۱۵۵ ..... روز یکشنبه یازدهم.
- ۱۵۵ ..... روز دوشنبه دوازدهم.
- ۱۵۵ ..... روز سه‌شنبه سیزدهم.
- ۱۵۵ ..... روز چهارشنبه چهاردهم.

- ۱۵۶ ..... روز جمعه شانزدهم.
- ۱۵۶ ..... روز یکشنبه هجدهم.
- ۱۵۶ ..... روز دوشنبه نوزدهم.
- ۱۵۷ ..... روز سه‌شنبه بیستم.
- ۱۵۷ ..... روز چهارشنبه بیست و یکم.
- ۱۵۷ ..... روز پنجشنبه بیست و دویم.
- ۱۵۷ ..... روز دوشنبه بیست و ششم.
- ۱۵۷ ..... روز سه‌شنبه بیست و هفتم.
- ۱۵۷ ..... روز چهارشنبه بیست و هشتم.
- ۱۵۸ ..... روز پنجشنبه بیست و نهم.
- ۱۵۸ ..... روز جمعه سلخ.
- ۱۵۹ ..... روز شنبه غره شعبان.
- ۱۶۰ ..... روز یکشنبه دویم.
- ۱۶۱ ..... روز دوشنبه سیم.
- ۱۶۱ ..... روز سه‌شنبه چهارم.
- ۱۶۲ ..... روز چهارشنبه پنجم.
- ۱۶۳ ..... روز پنجشنبه ششم.
- ۱۶۳ ..... روز جمعه هفتم.
- ۱۶۴ ..... روز شنبه هشتم.
- ۱۶۵ ..... روز دوشنبه دهم.
- ۱۶۵ ..... روز سه‌شنبه یازدهم.
- ۱۶۵ ..... روز چهارشنبه دوازدهم.
- ۱۶۶ ..... روز پنجشنبه سیزدهم.
- ۱۶۶ ..... روز جمعه چهاردهم.

- ۱۶۷ ..... روز شنبه پانزدهم.
- ۱۶۷ ..... روز یکشنبه شانزدهم.
- ۱۶۷ ..... روز دوشنبه هفدهم.
- ۱۶۷ ..... روز سه‌شنبه هیجدهم.
- ۱۶۸ ..... روز چهارشنبه نوزدهم.
- ۱۶۸ ..... روز پنجشنبه بیستم.
- ۱۶۸ ..... روز جمعه بیست و یکم.
- ۱۶۹ ..... روز دوشنبه بیست و چهارم.
- ۱۶۹ ..... روز سه‌شنبه بیست و پنجم.
- ۱۷۰ ..... روز چهارشنبه بیست و ششم.
- ۱۷۰ ..... روز پنجشنبه بیست و هفتم.
- ۱۷۰ ..... روز جمعه بیست و هشتم.
- ۱۷۱ ..... روز شنبه بیست و نهم.
- ۱۷۱ ..... روز یکشنبه سلخ شعبان. صبح.
- ۱۷۲ ..... روز دوشنبه غره رمضان.
- ۱۷۲ ..... روز سه‌شنبه دویم.
- ۱۷۲ ..... روز چهارشنبه سیم.
- ۱۷۳ ..... روز پنجشنبه چهارم.
- ۱۷۳ ..... روز شنبه ششم.
- ۱۷۴ ..... روز یکشنبه هفتم.
- ۱۷۴ ..... روز دوشنبه هشتم.
- ۱۷۴ ..... روز سه‌شنبه نهم.
- ۱۷۴ ..... روز چهارشنبه دهم.
- ۱۷۵ ..... روز پنجشنبه یازدهم.

- ۱۷۵ ..... روز جمعه دوازدهم.
- ۱۷۶ ..... روز یکشنبه چهاردهم.
- ۱۷۶ ..... روز دوشنبه پانزدهم.
- ۱۷۶ ..... روز سه‌شنبه شانزدهم.
- ۱۷۶ ..... روز چهارشنبه هفدهم.
- ۱۷۶ ..... روز پنجشنبه هجدهم.
- ۱۷۷ ..... روز جمعه نوزدهم.
- ۱۷۷ ..... روز شنبه بیستم.
- ۱۷۷ ..... روز یکشنبه بیست و یکم.
- ۱۷۷ ..... روز دوشنبه بیست و دویم.
- ۱۷۸ ..... روز سه‌شنبه بیست و سیم.
- ۱۷۸ ..... روز چهارشنبه بیست و چهارم. صبح.
- ۱۸۰ ..... روز جمعه بیست و ششم.
- ۱۸۱ ..... روز یکشنبه بیست و هشتم.
- ۱۸۱ ..... روز دوشنبه بیست و نهم.
- ۱۸۱ ..... روز سه‌شنبه.
- ۱۸۲ ..... روز چهارشنبه دویم شوال.
- ۱۸۳ ..... روز پنجشنبه سیم.
- ۱۸۴ ..... روز جمعه چهارم.
- ۱۸۴ ..... روز شنبه پنجم صبح.
- ۱۸۴ ..... روز یکشنبه ششم صبح.
- ۱۸۵ ..... روز دوشنبه هفتم. صبح.
- ۱۸۵ ..... راپرت اطلاعات طبس.
- ۱۹۱ ..... روز سه‌شنبه هشتم. صبح.



- ۱۹۱ ..... روز چهارشنبه نهم. صبح
- ۱۹۲ ..... روز جمعه یازدهم.
- ۱۹۲ ..... روز شنبه دوازده و یکشنبه سیزدهم.
- ۱۹۲ ..... روز دوشنبه چهاردهم.
- ۱۹۲ ..... روز سه‌شنبه پانزدهم.
- ۱۹۳ ..... روز چهارشنبه شانزدهم و پنجشنبه هفدهم.
- ۱۹۳ ..... روز جمعه هجدهم.
- ۱۹۳ ..... روز شنبه نوزدهم و یکشنبه بیستم و دوشنبه بیست و یکم.
- ۱۹۳ ..... روز سه‌شنبه بیست و دویم.
- ۱۹۳ ..... روز چهارشنبه بیست و سیم.
- ۱۹۳ ..... روز پنجشنبه بیست و چهارم.
- ۱۹۴ ..... روز جمعه بیست و پنجم.
- ۱۹۴ ..... روز شنبه بیست و ششم.
- ۱۹۴ ..... روز یکشنبه بیست و هفتم.
- ۱۹۴ ..... روز دوشنبه بیست و هشتم.
- ۱۹۴ ..... روز سه‌شنبه بیست و نهم.
- ۱۹۵ ..... روز پنجشنبه غره ذیقعه.
- ۱۹۶ ..... روز جمعه دویم.
- ۱۹۶ ..... روز پنجشنبه هشتم.
- ۱۹۶ ..... روز جمعه نهم.
- ۱۹۶ ..... روز یکشنبه یازدهم.
- ۱۹۷ ..... روز دوشنبه دوازدهم.
- ۱۹۷ ..... روز سه‌شنبه سیزدهم.
- ۱۹۷ ..... روز چهارشنبه چهاردهم.

- ۱۹۷ ..... روز پنجشنبه پانزدهم.
- ۱۹۷ ..... روز جمعه شانزدهم.
- ۱۹۷ ..... روز شنبه هفدهم و یکشنبه هجدهم.
- ۱۹۷ ..... روز دوشنبه نوزدهم.
- ۱۹۸ ..... روز سه‌شنبه بیستم.
- ۱۹۸ ..... روز پنجشنبه بیست و دویم.
- ۱۹۸ ..... روز جمعه بیست و سیم.
- ۱۹۸ ..... روز شنبه بیست و چهارم.
- ۱۹۸ ..... روز یکشنبه بیست و پنجم.
- ۱۹۹ ..... روز پنجشنبه بیست و نهم.
- ۱۹۹ ..... روز جمعه غره ذیحجه.
- ۲۰۰ ..... روز شنبه دویم.
- ۲۰۰ ..... روز یکشنبه سیم.
- ۲۰۰ ..... روز دوشنبه چهارم.
- ۲۰۰ ..... روز سه‌شنبه پنجم.
- ۲۰۰ ..... روز چهارشنبه ششم.
- ۲۰۰ ..... روز پنجشنبه هفتم.
- ۲۰۰ ..... روز جمعه هشتم.
- ۲۰۱ ..... روز شنبه نهم.
- ۲۰۱ ..... روز یکشنبه دهم.
- ۲۰۱ ..... روز دوشنبه یازدهم.
- ۲۰۱ ..... روز سه‌شنبه دوازدهم.
- ۲۰۱ ..... روز چهارشنبه سیزدهم.
- ۲۰۱ ..... از روز دوشنبه نوزدهم تا شنبه بیست و سیم.

- ۲۰۱ ..... روز یکشنبه بیست و چهارم.
- ۲۰۱ ..... روز دوشنبه بیست و پنجم.
- ۲۰۲ ..... روز سه‌شنبه بیست و ششم.
- ۲۰۲ ..... روز چهارشنبه بیست و هفتم.
- ۲۰۲ ..... روز پنجشنبه بیست و هشتم.
- ۲۰۲ ..... روز جمعه بیست و نهم صبح.
- ۲۰۲ ..... روز شنبه که نجومًا عزه محرم بود.
- ۲۰۲ ..... روز یکشنبه غره محرم ۱۲۹۵.
- ۲۰۳ ..... روز دوشنبه دویم صبح.
- ۲۰۳ ..... روز سه‌شنبه سیم.
- ۲۰۳ ..... روز یکشنبه هشتم تا سه‌شنبه عاشورا.
- ۲۰۳ ..... روز چهارشنبه یازدهم.
- ۲۰۵ ..... روز شنبه سیزدهم.
- ۲۰۵ ..... روز یکشنبه چهاردهم تا چهارشنبه هفدهم.
- ۲۰۵ ..... روز چهارشنبه هفدهم.
- ۲۰۵ ..... روز پنجشنبه هجدهم.
- ۲۰۵ ..... روز جمعه نوزدهم.
- ۲۰۵ ..... روز یکشنبه بیست و یکم.
- ۲۰۶ ..... روز دوشنبه بیست و دویم.
- ۲۰۶ ..... روز سه‌شنبه بیست و سیم.
- ۲۰۶ ..... روز چهارشنبه بیست و چهارم.
- ۲۰۶ ..... روز پنجشنبه بیست و پنجم.
- ۲۰۶ ..... روز جمعه بیست و ششم.
- ۲۰۶ ..... روز شنبه بیست و هفتم.

- ۲۰۷ ..... روز یکشنبه بیست و هشتم
- ۲۰۷ ..... روز دوشنبه بیست و نهم
- ۲۰۷ ..... روز سه‌شنبه سلخ
- ۲۰۷ ..... روز چهارشنبه غره ربیع الاول
- ۲۰۷ ..... روز پنجشنبه دویم
- ۲۰۸ ..... روز جمعه سیم صبح
- ۲۰۸ ..... روز شنبه چهارم ربیع الاول
- ۲۰۸ ..... روز شنبه ششم
- ۲۰۸ ..... روز جمعه دهم
- ۲۰۹ ..... روز شنبه یازدهم
- ۲۰۹ ..... روز یکشنبه دوازدهم
- ۲۰۹ ..... روز دوشنبه سیزدهم
- ۲۱۰ ..... صبح روز سه‌شنبه چهاردهم
- ۲۱۰ ..... روز چهارشنبه پانزدهم
- ۲۱۰ ..... عید نوروز روز پنجشنبه شانزدهم «۱»
- ۲۱۰ ..... روز جمعه هفدهم
- ۲۱۰ ..... روز شنبه هجدهم
- ۲۱۰ ..... روز یکشنبه نوزدهم
- ۲۱۱ ..... روز دوشنبه بیستم صبح
- ۲۱۱ ..... روز یکشنبه بیست و یکم
- ۲۱۱ ..... روز چهارشنبه بیست و دویم
- ۲۱۱ ..... روز پنجشنبه بیست و سیم
- ۲۱۲ ..... روز جمعه بیست و چهارم
- ۲۱۲ ..... روز شنبه بیست و پنجم

- ۲۱۲ ..... روز یکشنبه بیست و ششم.
- ۲۱۲ ..... ورود ارض اقدس، مراجعت از قائن.
- ۲۱۲ ..... روز دوشنبه بیست و هفتم.
- ۲۱۲ ..... روز سه‌شنبه بیست و هشتم.
- ۲۱۳ ..... روز چهارشنبه بیست و نهم.
- ۲۱۳ ..... روز پنجشنبه سلخ.
- ۲۱۳ ..... روز جمعه غره ربیع الثانی.
- ۲۱۳ ..... روز شنبه دویم.
- ۲۱۳ ..... روز یکشنبه سیم.
- ۲۱۴ ..... روز دوشنبه چهارم.
- ۲۱۴ ..... روز سیزدهم جمادی الاولی.
- ۲۱۴ ..... روز دوشنبه هفدهم.
- ۲۱۵ ..... حرکت از مشهد به عزم نیشابور به استقبال شاهزاده خانم روز سه‌شنبه بیست و پنجم.
- ۲۱۵ ..... روز چهارشنبه بیست و ششم.
- ۲۱۶ ..... روز یکشنبه سلخ.
- ۲۱۶ ..... روز دوشنبه غره جمادی الثانی.
- ۲۱۶ ..... ورود شاهزاده خانم به ارض اقدس.
- ۲۱۶ ..... روز پنجشنبه چهارم.
- ۲۱۶ ..... روز شنبه سیزدهم.
- ۲۱۷ ..... روز یکشنبه بیست و یکم.
- ۲۱۷ ..... روز دوشنبه بیست و دویم.
- ۲۱۷ ..... روز عید فطر.
- ۲۱۸ ..... روز یکشنبه هشتم شوال.
- ۲۱۸ ..... حرکت موکب والا به دره گز.

۲۱۸	روز یکشنبه پانزدهم شوال.
۲۱۸	روز پنجشنبه بیست و ششم شوال.
۲۱۸	روز دوشنبه غره ذیقعه.
۲۱۹	روز بیست و سیم محرم.
۲۱۹	روز بیست و چهارم.
۲۱۹	روز پنجم صفر.
۲۱۹	صل پنجم راپرت اطلاعات قائن.
۲۱۹	اشاره
۲۲۱	اما وضع معامله حاکم با رعیت
۲۲۲	اما وضع حاکم این ولایت که امیر علم خان حشمة الملک است
۲۲۳	اما وضع حکومتش در محاکمات و احقاق حقوق
۲۲۴	فصل ششم فهرست اعلام اشخاص
۲۲۴	اشاره
۲۲۴	«أ»
۲۲۵	«الف»
۲۲۸	«ب»
۲۲۹	«پ»
۲۲۹	«ت»
۲۲۹	«ج»
۲۳۰	«ح»
۲۳۲	«خ»
۲۳۲	«د»
۲۳۲	«ذ»
۲۳۲	«ر»

۲۳۳	«ز»
۲۳۴	«س»
۲۳۵	«ش»
۲۳۵	«ص»
۲۳۶	«ط»
۲۳۶	«ظ»
۲۳۶	«ع»
۲۴۰	«غ»
۲۴۰	«ف»
۲۴۰	«ق»
۲۴۱	«ک»
۲۴۱	«گ»
۲۴۲	«ل»
۲۴۲	«م»
۲۴۹	«ن»
۲۵۰	«و»
۲۵۰	«ه»
۲۵۱	«ی»
۲۵۱	فصل هفتم فهرست اسامی جغرافیائی
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	«آ»
۲۵۱	«الف»
۲۵۲	«ب»
۲۵۳	«پ»

۲۵۴	«ت»
۲۵۴	«ج»
۲۵۴	«چ»
۲۵۴	«ح»
۲۵۵	«خ»
۲۵۵	«د»
۲۵۶	«ذ»
۲۵۶	«ر»
۲۵۶	«ز»
۲۵۷	«ژ»
۲۵۷	«س»
۲۵۷	«ش»
۲۵۸	«ص»
۲۵۸	«ط»
۲۵۸	«ظ»
۲۵۸	«ع»
۲۵۸	«ف»
۲۵۹	«ق»
۲۵۹	«ک»
۲۶۰	«گ»
۲۶۰	«ل»
۲۶۱	«م»
۲۶۱	«ن»
۲۶۲	«و»



۲۶۲ ..... «ه»

۲۶۲ ..... «ی»

۲۶۲ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک

### مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۶۰۷  
 عنوان و نام پدیدآور: سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک / به کوشش منوچهر محمودی.  
 مشخصات نشر: [تهران]، ۱۳۵۱.  
 مشخصات ظاهری: سی، ۳۵۳ ص. مصور.  
 موضوع: زیارتگاه‌های اسلامی  
 موضوع: سفرنامه‌ها  
 موضوع: ایران -- سیر و سیاحت  
 موضوع: لندن -- سیر و سیاحت  
 سرشناسه: اعتصام‌الملک، خانلر، ۱۲۴۳-۱۳۱۵ ق.  
 شناسه افزوده: محمودی، منوچهر

### [فهرست]

این کتاب شامل هفت فصل است: فصل اول: شرح حال میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک از صفحه یازده تا سی و یک  
 فصل دوم: روزنامه سفر لندن از تاریخ ۱۷ محرم ۱۲۸۰ تا دهم شوال ۱۲۸۱ از صفحه ۷ تا ۵۶  
 فصل سوم: روزنامه سفر عتبات بین سالهای ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ هـ - ق صفحه ۵۹ تا ۷۱  
 فصل چهارم: روزنامه سفر قائن از تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۳ تا ۲۱ صفر ۱۲۹۶ بعلاوه راپرت اطلاعات طبس صفحه ۷۵ تا ۳۱۰  
 فصل پنجم: راپرت اطلاعات قائن صفحه ۳۱۳ تا ۳۲۱  
 فصل ششم: فهرست اعلام اشخاص. صفحه ۳۲۵ تا ۳۴۳  
 فصل هفتم: فهرست اسامی جغرافیائی. صفحه ۳۴۷ تا ۳۵۳  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۵

### فصل اول شرح حال میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک

#### اشاره

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۷

#### پیش‌گفتار

اطلاع داشتم که میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک از چند مأموریت که رفته است، سفرنامه یا روزنامه سفر تنظیم کرده و چند از این جزوات نزد آقای غلامعلی خان محمودی و برادرشان آقای عبدالحسینخان محمودی پسر دایی‌های این بنده می‌باشد. ولی به علت اشتغال به وظائف فرهنگی فرصتی دست نمی‌داد تا این جزوات را از حضرات استدعا کنم و پس از مطالعه، چنانچه مفید بیابم به

چاپ آنها اقدام نمایم.

اکنون که از امور محوله فرهنگی کناره گرفته و بازنشسته شده‌ام، فرصتی یافته، این دفترها را که عبارت از: روزنامه سفر لندن، روزنامه سفر عتبات و روزنامه سفر قائن و راپرت اطلاعات قائن است، به دقت مطالعه کردم و چون آنها را حاوی اطلاعات جامع و مفید در زمینه‌های اجتماعی و اداری و جغرافیائی یافتم، بر خود فرض دانستم که به چاپ آنها مبادرت ورزم، تا هم از تباهی این اسناد باارزش جلوگیری نموده باشم و هم وظیفه فرزندی را بجای آورده و همچنین برای کسانی که مایلند از اوضاع قسمتی از ایران و تا حدودی انگلستان، عراق و روسیه حدود صد سال پیش اطلاعات دست اول داشته باشند، خدمتی کرده باشم.

نکته قابل ملاحظه در روزنامه سفر لندن و قائن این است که چون نویسنده، این یادداشتهای روزانه را برای خود می‌نوشته و قصد ارسال به مقام یا مقاماتی را نداشته، حتی راپرتهائی را که از وضع طبرس و قائن به تهران ارسال سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۸

داشته، از لفاظی و مدحت‌سرائی که ملازم نثر منشیان زمان قاجاریه بود، به دور است. آنچه بر او گذشته و آنچه مشاهده کرده، با دیدی وسیع و قلمی بس شیرین و ساده به رشته تحریر درآورده است. چنین بنظر می‌رسد که این سفر-نامه‌ها با سایر سفرنامه‌های این دوره از تاریخ ایران از این لحاظ مابینت داشته باشد.

در متن این سفرنامه‌ها هیچ‌گونه دخل و تصرف نکردم. عینا همانست که در نسخه‌های خطی موجود است. چون در آن زمان علامات سجاوندی (نقطه‌گذاری) معمول نبود و برای خوانندگان این عصر تفکیک جملات پی‌درپی مشکل می‌نماید، لازم دانستم جملات متن را با علامات سجاوندی از هم جدا نموده، تا خواندن آن سهل گردد. و نیز هر جا به اسامی اشخاص سرشناس یا به آیاتی از قرآن کریم و یا به لغات مشکل برخورده‌ام، در حاشیه به معرفی و یا به تشریح آنها اقدام کرده‌ام. در اینجا لازم می‌دانم از آن دو پسردائی عزیز که با محبت تمام این سفرنامه‌ها را در اختیار نگارنده گذاشته‌اند، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نمایم. و نیز از برادر عزیز هوشنگ محمودی که در تنظیم و خواندن بعضی از کلمات ناخوانای این سفرنامه‌ها یار و مددکار من بوده است، سپاسگزار باشم.

منوچهر محمودی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۹

میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک حدود سال ۱۲۸۸ ق در مأموریت رشت گرفته است

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۱

## میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک

پدرش میرزا احمد مازندرانی یا میرزا محمد علی مازندرانی از منشیها و مستوفیهای زمان فتحعلیشاه و محمد شاه بود. در تنها دفتری «۱» که از او باقی مانده و این دفتر حاوی مجملی از شرح زندگانی خود و تاریخ تولد فرزندان و شمه‌ای از احوال اجدادش می‌باشد، می‌نویسد:

«... یکی از اعمام که از والدیم کوچکتر و مسمی به میرزا محمد-علی بود، در جوانی وفات کرد و در وقت وفاتش من بنده یکساله بودم.

والدیم از فرط علاقه‌ای که به او داشت، اسم او را به من بخشید و میرزا احمد را موقوف داشتند...»

و در جای دیگر می‌نویسد:

«... حسب الامر سردار «۲» به اسم اصلی خود که میرزا احمد بود رجوع نمودم و مهرهای ثبت را نیز حسب الفرمایش سردار تغییر

دادم.

لهذا در قم مشهور به میرزا محمد علی و در صفحه سمنان، بلکه تا خراسان و طهران و کاشان و سایر بلاد، مشهور به میرزا احمدم (...).

در تاریخ عضدی «۳» آمده است که:

(۱) - این دفتر نزد آقای غلامعلی محمودی پسر میرزا حسینخان اعتصام‌الملک ثانی و پسردائی نگارنده بود. از ایشان خواهش کردم آنرا به این بنده مرحمت کردند. در سال ۱۳۳۸ شمسی عین خط آن مرحوم را کلیشه کرده، با شمه‌ای از تاریخ فرزندان و نوادگانش (خانواده خانلری و محمودی) به چاپ رسانیده و در دسترس آنان قرار دادم، تا بیادگار در خانواده‌های ما باقی بماند.

(۲) - ذو الفقار خان سردار شوهرخواهر میرزا محمد علی مازندرانی. سردار معروف زمان فتحعلیشاه که مقرش در طالب‌آباد سمنان بود.

(۳) - تاریخ عضدی تألیف شاهزاده احمد میرزا عضد الدوله به سعی و اهتمام حسین کوهی کرمانی صفحه ۵۲.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۲

«... عبد الله خان امین الدوله صدراعظم «۱» وقتی با حسین علیخان معیر الممالک خصوصتی داشت. به حضور شهریاری عرض کرد که معیر مبلغی از وجه خزانه را به شاهزادگان قرض داده، مباحه می‌گیرد.

هرگاه بخواهند صدق این عرض مشهود خاطر انور گردد، بدون اینکه او اطلاع حاصل کند، به میرزا اسمعیل گرکانی و میرزا احمد مازندرانی امر فرمایند به خزانه بروند، حساب تنخواه تحویل معیر الممالک و مخارجی که شده در امتداد دو روز معلوم بدارند. به این شرط که وقت بیرون آمدن از خزانه، یک سمت از در صندوقها را آن دو مستوفی مهر نمایند.»

در سال ۱۲۱۲ هـ - ق هنگام جلوس فتحعلیشاه، در شهر بارفروش (بابل) به دنیا آمد. ده‌ساله بود که پدرش میرزا محمد باقر از فضلا و اعیان بارفروش از دنیا رفت. سالی بعد یکی از همشیره‌هایش به عقد ازدواج ذو الفقار خان سردار درمی‌آید. در سال ۱۲۲۷ هـ - ق برای ادامه تحصیل به قم می‌رود. حدود سال ۱۲۳۰ هـ - ق به‌عنوان میرزائی و نویسندگی در دستگاه ذو الفقار خان سردار وارد شده به سمنان می‌رود. پس از چندی که ذو الفقار خان فوت می‌کند، به دربار فتحعلیشاه آمده، از مستوفیان مورد اعتماد شاه می‌گردد. از سال ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۰ هـ - ق به حکومت نطنز منصوب می‌شود. در همین سال است که فتحعلیشاه در اصفهان درمی‌گذرد. در آن دفتر می‌نویسد:

«... از آنجا که در مدت حکومت، نوع رفتاری به اهل نطنز کردم که خاطر ایشان آزرده و جمعشان پریشان نشد، لهذا اینان نیز پاس حرمت منظور و در تلافی مافات سعی مشکور بعمل آوردند. خداوند عالم از ایشان رضا باد. مدت چهل روز در آنجا توقف کردم تا راهها از اغتشاش ایاب‌وذهاب لشگر بی‌سر، و از دست‌انداز آسیب خوف و خطر، مصون گشته، عزم دیار خود نمایم ...»

(۱) - بین سالهای ۱۲۴۳ و ۱۲۴۸ هـ - ق.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۳

در سال ۱۲۵۲ هـ - ق شاهزاده بهمن میرزا ملقب به بهاء الدوله پسر سی و هفتم فتحعلیشاه حاکم کاشان می‌شود و میرزا محمد علی مازندرانی را به‌عنوان استیفا و تحریرات دولتی با خود به کاشان می‌برد.

در این خصوص نیز می‌نویسد:

«... ولی از شغل استیفا و تحریرات و سایر وجوهات کناره گرفتم و از دادوستد دیوانی استعفا جستم. لذت صحبت حضور اختیار

کردم. فیصل مهم خواص و عوام پیشنهاد خاطر نمودم. خدمات فضلا و صاحبان شریعت را التزام آوردم...»  
در سال ۱۲۵۴ هـ- ق که شاهزاده بهمن میرزا از حکومت کاشان معاف می‌گردد، با جمیع همکاران به تهران می‌آید و هریک از آنان به دیار خود می‌روند و جمعشان پریشان می‌گردد. لذا میرزا محمد علی مازندرانی مرخص گشته به قم می‌رود. سپس گاهی در قم و زمانی در تهران اقامت داشته، تا سال ۱۲۶۱ هـ- ق در سن ۴۹ سالگی در قم بدرود زندگی می‌گوید:  
هشت فرزند بهمرسانید که چهار نفر از آنان به ثمر رسیدند.

اولی میرزا یوسف نام داشت که در سن ۱۸ سالگی به هندوستان رفت و دیگر برنگشت.  
دومی میرزا خانلرخان است. در همان دفتر می‌نویسد:

«تاریخ ولادت باسعادت گرامی فرزند اعز ارشد ارجمند و قره‌العین» «دلبنده، میرزا محمد باقر مسمی والد غفران مآثرم، مشهور و ملقب به میرزا-» «خانلر یوم سه‌شنبه هفدهم شهر محرم الحرام من شهر سنه ۱۲۴۳.

سومی خیر النسا خانم که این نام، نام مادرش بوده و ملقب به تاجلی بیگم گردید. به سال ۱۲۴۸.

فرزند چهارم میرزا محمود خان بود که در کاشان به سال ۱۲۵۰ هـ- ق متولد شد. بعدها ملقب به مشاور الملک محمودی گردید.  
سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۴

میرزا محمود خان یازده ساله بود که پدرش مرحوم شد. تحصیلات مقدماتی را نزد برادرش و آقا شیخ حسن معروف به شیخ استاد در قم فراگرفت.

بار اول که میرزا خانلرخان به مأموریت خراسان می‌رفته، او را همراه خود به مشهد می‌برد و در حوزه درس ملا عبد الرحمن شیخ الاسلام خراسانی وارد می‌کند.

در سال ۱۲۷۲ هـ- ق که به تهران فراخوانده می‌شود، میرزا محمود خان را به مدرسه دار الفنون می‌سپارد. چون مراتب تحصیلات او مورد تأیید و رضایت علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه وزیر علوم و رضاقلی خان هدایت رئیس دار الفنون قرار می‌گیرد، در سال ۱۲۷۵ هـ- ق جزو ۴۲ نفر محصلینی که به اروپا گسیل می‌داشتند، به ریاست و معیت میرزا حسنعلی خان گروسی وزیرمختار ایران در دربار فرانسه و سرپرستی عبد الرسول خان سرهنگ، برای ادامه تحصیل به پاریس می‌رود. مدت هفت سال در پاریس به تحصیل علم هیئت و نجوم ممتاز می‌گردد. برای نوشتن پایان‌نامه تحصیلی چند ماهی به بلژیک می‌رود و سیاره‌ای را کشف و رصد می‌کند که در کتب نجوم بنام سیاره محمودی ثبت گردید. سپس در سال ۱۲۸۲ هـ- ق به تهران می‌آید.

بطوریکه برایم نقل کرده‌اند، هنگامیکه از پاریس عازم تهران بود، در اسلامبول به خدمت میرزا ملکم خان ناظم الدوله «۱» می‌رسد. میرزا ملکم خان از او می‌پرسد که در پاریس چه تحصیلی کرده‌ای؟ می‌گوید علم نجوم! میرزا ملکم خان می‌گوید وقتی که به ایران رسیدی می‌دانی چه کاره خواهی شد؟

قلمدانساز یا تلگرافچی! اتفاقاً پیشگوئی میرزا ملکم خان درست از آب درآمد.

میرزا محمود خان وقتی که به تهران رسید با درجه سرهنگی به ریاست مرکزی تلگرافخانه منصوب گردید.

در سال ۱۲۹۰ هـ- ق که میرزا حسینخان مشیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب می‌شود، میرزا محمود خان را با لقب مشیر الوزاره به

(۱)- میرزا ملکم خان در این زمان مغضوب دستگاه بود. در اسلامبول بیکار و از حمایت میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیرمختار ایران در دربار عثمانی برخوردار بود.

کارپردازی ایران در طرابوزان مأمور می‌کند. چهار سال در این مأموریت می‌ماند. سپس به‌عنوان کارپرداز اول به بغداد می‌رود. (بعدها عنوان کارپرداز اول به ژنرال قنصول تبدیل یافت). دوازده سال به این سمت باقی بود. سپس به تهران احضار و در وزارت عدلیه به ریاست مجلس بدایت منصوب و ملقب به مشاور الملک می‌گردد. در سال ۱۳۲۴ هـ - ق دوره اول مجلس شورای ملی به نمایندگی مردم تهران انتخاب می‌شود. پس از آن تا اواخر عمر در وزارت عدلیه اشتغال داشت و در سال ۱۳۳۸ هـ - ق در تهران درگذشت.

\*\*\* میرزا خانلرخان پانزده ساله بود که پدرش او را برای تکمیل تحصیلات به اصفهان می‌فرستد. در آنجا به تحصیل منطق و ریاضی و حکمت و صرف و نحو عربی می‌پردازد. و در واقع به مرحله اجتهاد می‌رسد.

مرحوم میرزا علی محمد فیض «۱» متخلص به حکیم در شرح حال او می‌نویسد:

«... در بدایت عمر که با من بنده شریک سبق و رفیق مکتب بود، خط شکسته را به تعلیم آقا عبد الحسین اصفهانی که سرآمد نویسندگان ایران بود، خوش نوشت. قدرت بنانش در خطاطی به مثابه‌ایست که خط شکسته را به شیوه هریک از سه استاد، چنان می‌نگارد که اگر خط فنا بر جریده بقایشان کشیده بودند، نگارش نامه‌اش را تراوش خامه خود می‌پنداشتند...»

بعثت فوت پدر در سال ۱۲۶۱ هـ - ق مجبور می‌شود تحصیلات خود را ناتمام گذارد و از اصفهان به قم بیاید و کفالت اعاشه مادر و خواهر و برادر را بعهده بگیرد. در این زمان میرزا خانلرخان ۱۸ ساله بود.

چندسال بیکار می‌ماند و از فروش اموال پدری امرار معاش می‌کند.

در سال ۱۲۶۴ هـ - ق که میرزا فضل الله نوری وزیر نظام (برادر میرزا آقا خان

(۱) - عین نوشته مرحوم میرزا علی محمد فیض در شرح حال میرزا خانلرخان، نزد نگارنده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۶

نمونه‌ایست از خط شکسته میرزا خانلرخان که بتاريخ شعبان المعظم ۱۲۹۱ جهت دوست محمد خان معیر الممالک قلمی کرده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۷

اعتماد الدوله که بعد از میرزا تقی خان امیرکبیر به صدارت رسید) به حکومت قم منصوب گردید، بطوریکه مادرم هما محمودی دختر میرزا خانلرخان نقل می‌کند، با ماهی پنج تومان در دار الحکومه قم بعنوان منشی استخدام می‌شود.

در این زمان که شاهزاده جهانگیر میرزا، پسر محمد علی میرزای دولت‌شاه در قم اقامت داشت، میرزا خانلرخان را بعنوان معلم پسرش جهاندار میرزا استخدام می‌کند. جهانگیر میرزا نیز دختر پنج شش ساله زیبایی داشت بنام بی‌بی جهان که اغلب به اطاق درس آنان می‌رفت و با عروسکش بازی می‌کرد. میرزا خانلرخان شیفته این دختر زیبا می‌شود. ولی بواسطه سن کم این دختر و به ملاحظه تفاوت مقام، جرأت اظهار اشتیاق نداشت. اما محبت او همیشه در دلش بود. تا اینکه این دختر یازده دوازده ساله می‌شود. پدرش او را به شاهزاده فیروز میرزا «۱» نصرت الدوله والی فارس می‌دهد. فیروز میرزا مردی قسی القلب و معتاد به الکل بود. عادت داشت که نیمه‌های شب آب بنوشد.

برای این منظور همیشه کنیزی کنار در اطاق خوابش باید کشیک بدهد تا هر وقت شاهزاده آب طلب کند، فوراً ظرف آب را به او رساند.

یکی از شبها کنیز بیچاره بخواب می‌رود. شاهزاده هرچه صدا می‌کند کنیز نمی‌شنود. شاهزاده متغیر گشته، با خنجری که همیشه زیر بالش می‌گذاشته، قلب کنیز را هدف قرار می‌دهد. از این ماجرا شاهزاده خانم متوحشانه بیدار

(۱) - فیروز میرزا نصرت الدوله (فرمانفرما) ۱۲۳۳-۱۳۰۳ هـ - ق پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه بار اول از ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ و بار دوم از ۱۲۶۶ تا ۱۲۶۹ ق والی فارس بود. این واقعه در بار دوم حکومتش روی داد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود می‌نویسد:

شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۳ دیشب فرمانفرما پسر عباس میرزا نایب السلطنه عموی شاه در سن هفتاد سالگی به مرض ذات الجنب و افراط شراب فوت شد. این شاهزاده خیلی مرد خوشخوئی بود. حکومتهای زیادی کرد اما جوانمرد و عیاش بود، کمانچه را خوب می‌زد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۸

می‌شود و بسیار ناراحت. روز بعد با چادر نماز از در خلوت دار الحکومه فرار می‌کند و به منزل شیخ الاسلام شیرازی مجتهد، که در همان حوالی بود می‌رود و بست می‌نشیند. جریان را برای پدرش می‌نویسد. جهانگیر میرزا ماجرا را به عرض ناصر الدین شاه می‌رساند. شاه به فیروز میرزا تکلیف می‌کند که شاهزاده خانم را که فقط چند ماهی زن او بود، طلاق بدهد و با احترام هرچه تمامتر روانه قم کند.

میرزا خانلرخان وقتی که از مأموریت آذربایجان مراجعت می‌کند، به قم می‌رود و شاهزاده خانم را از پدرش خواستگاری می‌کند. ولی پدر راضی نمی‌شود.

در خلال مدتی که شاهزاده خانم در قم بسر می‌برد، میرزا خانلرخان بتوسط خواهرش با شاهزاده خانم مکاتبه داشته و حتی از لندن هدایائی برای او آورده بود. تا اینکه جهانگیر میرزا در سفر عتبات حدود سال ۱۲۸۰ ق فوت می‌کند. شاهزاده خانم تا اندازه‌ای آزادی اظهار نظر در انتخاب شوهر به دست می‌آورد. میرزا خانلرخان به توسط دوستانی که داشته مجدداً از او خواستگاری کرده و در سال ۱۲۸۲ ق با شاهزاده خانم ازدواج می‌نماید.

\*\*\* تا سال ۱۲۷۰ هـ - ق در دار الحکومه قم مشغول خدمت بود. ولی ماهی پنج تومان کفاف مخارج خانواده را نمی‌کند. ناچار به تهران می‌رود و نمونه‌هایی از خطوربیط خود را از نظر ناصر الدین شاه می‌گذراند و مورد توجه و عنایت قرار می‌گیرد. در خدمت فریدون میرزا فرمانفرما والی خراسان و وزارت میرزا فضل‌الله نوری وزیر نظام به مشهد می‌رود و متصدی انشاء فرامین خراسان می‌گردد. تا سال ۱۲۷۲ هـ - ق در خراسان بود. میرزا فضل‌الله وزیر نظام در سال ۱۲۷۲ هـ - ق به تهران احضار می‌شود و در سال بعد که ادرشیر میرزا حاکم تهران ملقب به رکن الدوله به حکومت آذربایجان نائل

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۱۹

می‌گردد، میرزا فضل‌الله وزیر نظام را به سمت وزارت و پیشکاری و ریاست امور نظام به آذربایجان می‌برد. میرزا خانلرخان در این زمان از مشهد به تهران احضار و بموجب فرمان شاه به حل و عقد امور کشور و انتظام لشکر آذربایجان مأمور می‌گردد. تا سال ۱۲۷۵ هـ - ق که میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله از صدارت معزول می‌شود، در آذربایجان بود.

وزیر نظام نیز در این سال معزول و از کارهای دیوانی بکلی معاف می‌گردد. میرزا خانلرخان چند ماهی در تبریز بیکار می‌ماند و بعد به تهران می‌آید. سال بعد که میرزا محمود خان ناصر الملک قراگزلو به وزارت امور تجارت و صنایع منصوب می‌گردد، میرزا خانلرخان نیز بموجب فرمان شاه به انشای فرامین و احکام آن وزارتخانه مشغول می‌شود. در سال ۱۲۷۹ هـ - ق، ناصر الملک، وزیرمختار ایران در دربار انگلستان شده به لندن می‌رود و میرزا خانلرخان را به وزارت امور خارجه منتقل می‌کند.

در اواخر این سال از جانب وزارت امور خارجه مأمور انشاء وقایع و روزنامه دولتی سفارت ایران در انگلستان شده و شاید مأموریت دیگری هم داشته که عازم لندن می‌شود. پس از تهیه لوازم سفر که صورت حساب آن در ابتدای کتابچه روزنامه سفر لندن او

موجود است، به تبریز می‌رود و به همراه هیئتی که از طرف مظفر الدین میرزای ولیعهد، والی آذربایجان جهت تهنیت جلوس میخائیل نایب السلطنه قفقاز و برادر امپراطور روسیه، به ایالت قفقاز می‌رفتند، روانه روسیه شده، سپس در تفلیس از آنها جدا گشته به لندن می‌رود.

شرح این سفر یا بقول خودش روزنامه سفر لندن را روزبه‌روز می‌نگاشته است.

موضوعی که در این سفر بیش از هر چیز توجهش را جلب می‌کند، موضوع پارلمان انگلستان و رفتار نمایندگان با هیئت دولت می‌باشد. لذا مذاکرات پارلمان را تا آنجا که خود ناظر بوده و طرز انتشار اخبار و پخش سریع آنرا بوسیله روزنامه‌ها در سراسر کشور مشروحا می‌نگارد. پس از چهارده

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۰

ماه اقامت در لندن در تاریخ دوم شوال ۱۲۸۱ هـ - ق به تهران مراجعت می‌کند و گزارش این سفر را از نظر ناصر الدین شاه می‌گذراند و به لقب خانی سرافراز می‌گردد. مادرم از قول او تعریف می‌کند که در وزارت امور خارجه، یکی از مستوفیها نزد شاه گله می‌کند که چرا میرزا خانلرخان باید دو تا «خان» داشته باشد و من بدون «خان» باشم. این موضوع تا مدتی ورد زبان همگان بوده و نیز ضرب‌المثل شده بود.

همانطور که در پیش گفته شد، در تاریخ ۱۳ جمادی الاول ۱۲۸۲ هـ - ق با شاهزاده خانم بی‌بی جهان دختر جهانگیر میرزای دولتشاه ازدواج می‌کند.

سال بعد در تهران خیابان شاه‌آباد خانه‌ای می‌خرد و شاهزاده خانم را به آنجا منتقل می‌نماید. در این زمان ملقب به اعتصام‌الملک می‌گردد. در سال ۱۲۸۴ هـ - ق طی نامه‌ای که در زیر بنظر خوانندگان می‌رسد، از میرزا سعید خان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه، در باب اصلاح حقوقش تشکر کرده و اجازه می‌خواهد که به عتبات مشرف شود.

خداوند گارا ولی النعماء اختلالی که در امر مواجب و خانه‌زادی این چاکر بهمرسیده بود و جناب جلالتمآب عالی در اصلاحش بذل توجه فرموده، بفضل خدا و یمین مراحم خاطر مرحمت مظاهر عالی انجام گرفت.

جناب جلالتمآب بندگان آقائی مستوفی الممالک دام مجده العالی پس از ملاحظه رقعہ عالی و استحضار از حالت این چاکر، حکمی به مستوفی قم صادر فرمود، که نقد و جنس فدوی را کما فی السابق بخرج قم بنویسند.

خداوند علی‌اعلی‌سایه مراحم و الطاف عالی را بر مفارق همه چاکران مستدام دارد. به شکرانه این موهبت، فدوی را استدعا اینست که مرخص فرمایند به زیارت عتبات عالیات مشرف شده، دوام حشمت و شوکت آن خداوندگار را از آن درگاه مسئلت نماید.

چندین سال است که فدوی ملترم خدمت است و هیچوقت غافل نبوده، امیدوار است که سه چهار ماهه مرخص فرمایند

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۱

عین تقاضانامه مرخصی و موافقت آن بدون تاریخ و هرگونه تشریفات اداری و بسیار دوستانه.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۲

به مراسم زیارت و دعاگوئی قیام نموده، مراجعت کند و ملترم خدمت محوله بخود شود. امر العالی مطاع.

خدایگانا

عریضه عالیجاه میرزا خانلر منشی است. خوشا بحال او که به زیارت عتبات می‌خواهد مشرف شده، نایب‌الزیاره شود و استدعای مرخصی دارد که صدر این عریضه دستخط عالی عز‌صدور یابد که فردا پس‌فردا انشاء الله آقا با عیال روانه شوند.

\*\*\* مرخص است. از این ساعت حکم عالیجاه میرزا خانلر حکم زائر است. از همین ساعت التماس دعا دارم تا انشاء الله تعالی به حائر مقدس و تحت قباب طاهرات برسد که دیگر تکلیف آنجا را خودش می‌داند.



من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی.

\*\*\* میرزا خانلرخان به عتبات عالیات روانه می‌شود و روزنامه این سفر را در تاریخ رجب ۱۲۸۵ که تاریخ مراجعت اوست، از نظر ناصرالدین شاه می‌گذراند. آنچه در این سفر مورد توجه است، طرز رفتار خشونت‌آمیز عمال دولت عثمانی با زوار ایرانی و نفوذ سیاست ایران در برکناری نامق پاشا حکمران عراق می‌باشد.

میرزا عبد الوهاب خان نصیر الدوله در سال ۱۲۸۶ هـ - ق به حکومت گیلان منصوب می‌گردد، و چون با میرزا خانلرخان دوستی داشت، او را به عنوان کارگزار با خود به گیلان می‌برد. دو سال بعد که میرزا حسینخان مشیر الدوله صدراعظم و ملقب به سپهسالار می‌گردد، میرزا خانلرخان را به تهران احضار و به مدیریت اداره انگلیس در وزارت امور خارجه منصوب می‌نماید. در سال ۱۲۹۰ هـ - ق هنگامی که میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیرمختار ایران

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۳

مقیم لندن بود، میرزا خانلرخان با عنوان نیابت سفارت ایران، بار دوم عازم لندن می‌شود. چون در این سال ناصرالدین شاه به همراه جمعی از شاهزادگان و میرزا حسینخان سپهسالار صدراعظم، عازم اروپا بوده، (از ۲۱ صفر تا آخر رجب ۱۲۹۰) ممکن است اعزام میرزا خانلرخان به این مأموریت جهت انجام تشریفات ورود شاه به لندن بوده باشد. در هر حال این مأموریت یک سال بیشتر دوام نکرد. پس از بازگشت مجدداً همان مدیریت اداره انگلیس را در وزارت امور خارجه داشته است. از این مأموریت سفرنامه‌ای در دست نداریم.

در سال ۱۲۹۳ هـ - ق که وزارت امور خارجه و نیز امور خراسان به سپهسالار محول می‌گردد، میانه دولت با امیر علم خان حشمت الملک امیر قائن بر سر مالیات سیستان و پاره‌ای مسائل دیگر اختلاف بروز می‌کند و کار بجای حساس می‌رسد. سپهسالار، میرزا خانلرخان را مأمور حل و عقد امور آنجا و التیام مناسبات طرفین می‌نماید. میرزا خانلرخان از هنگام حرکت تا بازگشتن به تهران، روزنامه این سفر را روزبه‌روز می‌نگارد. این سفر از ۸ ذیحجه ۱۲۹۳ تا ۲۱ صفر ۱۲۹۶ (دو سال و دو ماه و دوازده روز) بطول می‌انجامد. علاوه بر اینکه موضوع مالیات سیستان را فیصله می‌دهد، روابط امیر علم خان را با دولت و رکن الدوله والی خراسان که تیره شده بود، التیام می‌بخشد. و نیز در خلال این مأموریت دو مأموریت دیگر، یکی به تربت و دیگری به طبس به او محول می‌گردد که انجام می‌پذیرد.

موضوعی که در این سفر مورد توجه است، دو گزارشی است که یکی از وضع قائن و دیگری از وضع طبس به تهران می‌فرستد و در مقام مقایسه بین دو حاکم (امیر علم خان حشمت الملک حاکم قائن و حاجی میرزا محمد - باقر خان عماد الملک حاکم طبس) برمی‌آید و بدون پروا و ملاحظه با دلائل مثبت نتیجه‌گیری می‌کند.

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۴

در سال ۱۳۰۳ هـ - ق که میرزا حسنعلی خان گروسی، ملقب به امیر - نظام شد و پیشکار ولیعهد در آذربایجان بود، اختلافی مابین ایل شاهسون در مغان و دولت بروز می‌کند که به وخامت می‌گراید. این موضوع در یادداشتهای اعتماد السلطنه چنین مذکور است

«شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۳»

«... از آنجا خدمت شاه رسیدم. بسیار دیروز و امروز شاه پریشان هستند. این شاهسون که در مغان سکنی دارند، سه هزار خانوار به خاک روسیه پناه بردند. خاطر مبارک متغیر است.»

در این اوان میرزا خانلرخان بموجب فرمان شاه، از تهران مأمور سرشماری و قطع و فصل دعاوی شاهسون می‌گردد و به مغان می‌رود و با موفقیت مراجعت می‌نماید. بموجب دستخط زیر از طرف ناصرالدین شاه، مورد تقدیر قرار می‌گیرد:

دستخط ناصرالدین شاه

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۵

جناب وزیر دول خارجه

«کتابچه تحریر نفوس شاهسون و نوشته امیرنظام دیدم و تفصیل قطع دعاوی طرفین در مغان که میرزا خانلرخان آورده بود، ملاحظه شد.

در دفتر وزارت خارجه ضبط نمایند. میرزا خانلرخان در این مأموریت حقا از عهده برآمده است. به اطلاع جناب آقا «۱» و اهالی مجلس، هر التفاتی که لازم باشد به عرض رسانند در حق او».

چنان بنظر می‌رسد که بموجب این دستخط از طرف جناب آقا (میرزا یوسف مستوفی الممالک) و اهالی مجلس (اعضای دار الشورای دولتی) التفاتی شده و بموجب فرمانی جداگانه سالی سیصد تومان اضافه موجب در حق او منظور گردیده که یکصد تومان آن تا سال ۱۳۱۱ هـ ق بلامحل مانده بود. بموجب فرمان ذیل آن یکصد تومان بقیه را نیز در این سال برقرار کردند.

«از آنجائیکه معتمد السلطان میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک نایب-اول وزارت خارجه، سالهاست مشغول خدمت و در مأموریت‌های عدیده، مراتب کفایت و کاردانی خود را در حضرت سپهر بسطت ملوکانه به درجه شهود رسانیده، در سفر مأموریت مغان که خدمت محوله خود را بطور مطلوب انجام داد، محض مراحم خسروانه دستخط سیصد تومان اضافه موجب در حق او مرحمت فرموده بودیم که تاکنون یکصد تومان آن بلامحل مانده بود. لهذا

(۱) - چون جناب آقا (میرزا یوسف مستوفی الممالک) در سوم رجب ۱۳۰۳ درمی‌گذرد، لذا این دستخط باید قبل از این ماه صادر شده باشد. بنابراین مأموریت میرزا خانلرخان به مغان مابین ماههای ربیع الثانی و جمادی الاول همین سال انجام پذیرفته است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۶

مکمل فرمان سیصد تومان اضافه موجب

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۷

از هذه السنه یونت‌ئیل و مابعدھا مبلغ مزبور را از بابت مواجب و خانواری مرحوم رضا قلیخان پسر مرحوم محمد علیخان، نوه مرحوم حاجی آصف الدوله موافق تصدیق دفترخانه مبارکه، از قرار تفصیل ذیل بصیغه مواجب در حق او برقرار نمودیم که همه‌ساله وجه مزبور را کما فی السابق از محل قم و ساوه دریافت کرده، به انجام خدمت محوله خود پردازد. مقرر آنکه مقربوا الخاقان مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام دفترخانه مبارکه، شرح فرمان همیون را ثبت دفاتر خلود نموده، در عهده شناسند. حرر فی شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۱۱».

\*\*\* این نکته را نیز لازمست یادآور شوم که مهدیقلی هدایت مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات «۱» نوشته است که «... خانلرخان دهری بود، آخر در اثر خوابی تغییر عقیده داد. من حکایت را در افکار امم نوشته‌ام».

در کتاب افکار الامم در فصل (بعض واقعات در خواب و بیداری چنین آمده است «۲»):

«... خانلرخان برادر محمود خان قمی «۳» به جانی معتقد نبود، در صورتیکه برادرش در خط درویشی سیر می‌کرد. روزی خانلرخان سراسیمه نزد برادر آمده اظهار عقیدت می‌کند و می‌گوید، دیشب دلمه داشتم و مرحوم خانم (زنش) دلمه را دوست می‌داشت. درویشی از بیرون در، تقاضا کرد. قدری دلمه بیاد خانم برای او فرستادم. آفتاب زده بود، پیرزنی از آشنایان آمد. گفتم این وقت کجا بودی؟ گفت: سفارشی از خانم داشتم. آدمم به شما بگویم و آن این بود که دلمه‌ای که برای من فرستادی رسید».

(۲) - کتاب افکار الامم چاپخانه مجلس ص ۲۱۴

(۳) - میرزا محمود خان، قمی نبود بلکه مازندرانی بود

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۸

موضوع دهری بودن میرزا خانلرخان بکلی بی‌اساس است. چنانچه خوانندگان این سفرنامه‌ها ملاحظه خواهند فرمود، هیچگاه عبادات او ترک نمی‌شود. در عنفوان جوانی به تحصیل علوم دینی می‌پردازد، جهت زیارت به عتبات می‌رود. در بیرجند با اهل تسنن مناظره داشته است. ولی چون مردی جهان‌دیده و روشن‌فکر بود، گفتار و کردار او با موازین و معیارهای اندیشه‌های اشخاص فنیاتیک و قشری آنزمان مابینت داشت.

فی المثل هنگام اقامت در بیرجند می‌نویسد:

روز دوشنبه نوزدهم جمادی الثانی ۱۲۹۴ ق: رفتم کلاته.

میرزا علینقی منجم آنجا بود. قدری در باب ابطال علم نجوم با او حرف زدیم. اهل مجلس همه حیران شدند و تا دو سه روز این گفتگو در بیرجند منتشر بود که میرزا علینقی خیلی معتبر بود.

پرواضح است که مقصودش از علم نجوم در اینجا، اعتقاد به سعد و نحس ایام و خوب و بدی کارها در روزهای هفته و سال و ماه است. این خرافات در آن زمان جزو معتقدات مردم شده بود. چنانچه ناصر الدین شاه به میرزا محمود خان مشاور الملک که تازه از اروپا برگشته و علم نجوم خوانده بود، تکلیف می‌کند تقویمی برایش بنویسد. میرزا محمود خان طبق اصول علمی تقویمی نوشته به نظر شاه می‌رساند. ناصر الدین شاه پس از مطالعه آنرا به گوشه‌ای پرت می‌کند و می‌گوید، اینکه سعد و نحس ندارد. از آن به بعد مشاور الملک دیگر اسم نجوم و تقویم را بر زبان نیاورد.

غرض از نقل این حکایات این است که تباین اندیشه‌های او نسبت به همگنان مشخص شود و همین افکار روشن‌بینانه‌اش بود که قشریها او را دهری می‌پنداشتند.

\*\*\* میرزا خانلرخان تا سال ۱۳۱۵ هـ - ق که سال درگذشت اوست، نایب اول و مدیر اداره انگلیس در وزارت امور خارجه بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۲۹

از زن اولش بنام بالا-خانم که هنگام اقامت در تبریز گرفت، یک پسر داشت بنام میرزا محمد علی خان میرپنج که سالها رئیس تلگرافخانه سمنان بود. و یک دختر داشت بنام نصرت بیگم که به عقد ازدواج پسر عمه‌اش میرزا مهدیخان بصیر السلطنه رئیس تلگرافخانه شاهرود درآمد.

از زن دومش شاهزاده خانم بی‌بی جهان هشت فرزند بهم‌رسانید که فقط چهار نفر از آنان به ثمر رسیدند.

اولی میرزا حسینخان محمودی ملقب به اعتصام‌الملک ثانی (۱۲۸۶ - ۱۳۵۵ ق) در ابتدای ورود به خدمت وزارت امور خارجه، منشی اداره تحریرات انگلیس شد. بعد به معاونت جنرال کنسولگری قفقاز منصوب گردید و به تفلیس رفت. هنگام فوت پدر به تهران آمد و تا سال ۱۳۱۷ ق در تهران اقامت داشت. در اواسط این سال کارگزار خواف گردید که مرکزش در تربت حیدریه بود. پس از دو سال کارگزار سرخس گردید. در سال ۱۳۳۳ ق کارگزار بیرجند شد. پس از چندی کارگزار دزداب (زاهدان) شد و تا زمان بازنشستگی در این سمت باقی بود.

دومی میرزا ابو الحسنخان خانلری ملقب به اعتصام‌الممالک.

(۱۲۸۸ - ۱۳۴۹ ق) پس از تحصیلات مقدماتی به مدرسه دار الفنون رفت و رشته طب را انتخاب کرد. ولی بنا به امر پدرش از این رشته صرف‌نظر کرده به تحصیل حقوق پرداخت. بدوا در وزارت عدلیه وارد خدمت دولت شد، سپس به وزارت امور خارجه منتقل گردید. سال ۱۳۱۶ ق در سن بیست و هشت سالگی از طرف وزارت امور خارجه مأمور سفارت ایران در روسیه شد و به پترزبورگ

رفت. مدت ده سال به سمتهای مختلف در تفلیس و پترزبورگ خدمت کرد و به نیابت سفارت نیز نائل آمد. در مدت اقامت در روسیه به زبان روسی کاملاً مسلط گردید و زبان انگلیسی و فرانسه را به خوبی آموخت.

در سال ۱۳۲۶ ق به ایران فراخوانده شد. هنگامیکه به رشت رسید، قضیه توپ بستن مجلس شورای ملی از طرف محمد علی شاه پیش آمد و راهها مسدود شد. ناچار در رشت بیکار ماند. برای رفع بیکاری، مدرسه‌ای تأسیس

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، مقدمه‌ناشر، ص: ۳۰

کرد. سال بعد به تهران آمد و به ریاست محکمه تفتیش وزارت امور خارجه منصوب گردید و هم در این سال تاهل اختیار کرد. در سال ۱۳۲۹ ق که مستر شوستر آمریکائی در رأس هیأتی به مستشاری مالی ایران آمد، اعتصام‌الملک که در آنسال ریاست تشریفات وزارت امور خارجه را داشت از طرف وزارت متبوعه به مهمانداری موقت او برگزیده شد. اعتصام‌الملک دیگر به مسافرت نرفت، جز اینکه مدت کوتاهی کارگزار قزوین شد و یک بار هم مأمور بردن فرزندان شعاع السلطنه به اروپا گردید. سه دختر و یک پسر از او باقی ماند که پسرش آقای دکتر پرویز خانلری می‌باشد.

سومی میرزا علی اصغر خان محمودی (۱۲۹۹-۱۳۷۵ ق) تمام عمر در خراسان و قائن و سیستان از طرف وزارت خارجه کارگزار بود و بعد در اداره حکومتی سیستان خدمت می‌کرد.

فرزند چهارم هما خانم محمودی متولد ۱۳۰۱ ق، با پسرعموی خود مرحوم میرزا عباسقلیخان محمودی مشیر علوم، پدر نگارنده ازدواج کرد و اکنون سرپرست و سرور ما هستند.

میرزا خانلرخان چندسال پس از درگذشت شاهزاده خانم که به سال ۱۳۰۲ ق روی داد، با دختری بنام سکینه خانم ملقب به خانم گلین از اهالی تهران ازدواج می‌کند که یک دختر از او باقی است بنام طوبی خانم متولد ۱۳۱۵ ق، که با آقای میرزا محمود خان سالاری ازدواج می‌کنند.

طوبی خانم از مدرسه دارالمعلمات تهران فارغ‌التحصیل شدند. سپس به بیرجند نزد برادر بزرگ خود میرزا حسینخان رفتند. از طرف امیر شوکت-الملک حکمران قائن جهت تدریس و اداره مدرسه شوکتیه بیرجند استخدام شدند.

پس از چندی در مشهد و بعد در تهران به خدمت وزارت آموزش و پرورش درآمدند. اکنون بازنشسته می‌باشند.

اردیبهشت ۱۳۵۱ مطابق ربیع الاول ۱۳۹۲ و مه ۱۹۷۱

منوچهر محمودی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱

## فصل دوم روزنامه سفر لندن

### اشاره

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳

میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک این عکس را در سن ۳۷ سالگی، ماه صفر ۱۲۸۱ ه. ق، در لندن گرفته است

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵

صفحه اول روزنامه سفر لندن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۷

### روزنامه سفر لندن

**روز شنبه هفدهم شهر محرم الحرام**

«۱» چهار ساعت از روز رفته، از تبریز به همراهی جمعی از صاحب‌منصبان این دولت پاینده که از جانب سنی-الجوانب نواب مستطاب اشرف ارفع والا شاهنشاهزاده اعظم، ولیعهد دولت علیه «۲»، والی مملکت آذربایجان اید الله جیشه و ابد عیشه، برای تهنیت نواب شاهزاده اکرم، «میخائیل» برادر اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روس، به ایالت مملکت قفقاز سرافراز شده بود، مأمور تفلیس گردیده بودند. و اسامی آنها بر این فصل است:

مقرب الخاقان پاشا خان شجاع الملک، «۳» سرتیپ اول که از حضرت گردون بسطت ایالت علیه، به ریاست مأموریت مزبوره مأمور شده‌اند.

عالیجاه قلی خان، نایب آجودان دایره چهارم خارجه تبریز، به نیابت اول مأموریت مزبوره.  
عالیجاه میرزا موسی، مستوفی نواب مستطاب اشرف والا ولیعهد، روحنا فداه، منشی اول مأموریت مزبوره.

(۱)- هفدهم محرم سال ۱۲۸۰ قمری برابر ۱۳ تیرماه ۱۲۴۲ شمسی و ۴ جولای ۱۸۶۳ میلادی.

(۲)- مظفر الدین میرزا پسر دوم ناصر الدین شاه، (۱۲۶۹-۱۳۲۴ ق) در سال ۱۲۷۷ ق در سن هشت سالگی به ایالت آذربایجان فرستاده شد. در ۹ سالگی به ولایت-عهدی برگزیده شد و در ۲۵ ذیحجه ۱۳۱۳ ق به سلطنت رسید.

(۳)- پاشا خان شجاع الملک، برادرزاده عزیز خان مکری ملقب به سردار کل پیشکار ولیعهد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۸

عالیجاه فتحعلی خان، نایب اول آجودان باشی وزارت جنگ، نایب دویم مأموریت مزبوره.

عالیجاه عباسقلی خان که از نجبای تبریز است و صاحب نشان از مرتبه چهارم سرهنگی خارجه است.

عالیجاه اساطور خان، از نجبای مسیحیان تبریز و آجودان دایره چهارم خارجه آن مملکت، اتاشه اول مأموریت معزی الیهاست.

عالیجاه مسیو انطون، از نجبای نصارای تبریز. مترجم مأموریت مزبوره.

سلیمانخان، یاور فوج فرمانیه.

حاجی آقا بیگ، یاور سواره کمری، آجودان رئیس مأموریت معزی الیها.

روانه شده وقت عصر به قریه صوفیان شش فرسخی شهر تبریز رسیدیم.

اهل آن قریه به لوازم احترام و تشریفات، مقدم مأمورین معظم الیهم، از قربانی و نزل بزم اقدام کرده. شب را آنجا با کمال راحت بسر بردیم.

**\*\*\* روز یکشنبه هیجدهم محرم**

از صوفیان روانه و قریب به ظهر وارد قصبه مرند که چهار فرسخ مسافت داشت شدیم. در بین راه بساط نهار گسترده.

رئیس مأموریت معظم الیها به خوان خویشم دعوت کرد. حاضر شدم، تلافی فرمود، شکرانه بجا آوردم. یک فرسخ به منزل مانده،

رستم خان پسر مهدیخان قاجار که از طرف پدر نایب الحکومه مرند بود، با همه اعیان و ارباب مناصب آن ولایت استقبال کردند،

حین ورود کره بعد اخری، قربانیها نموده، هیچ از ملزومات تکریم و تعظیم فرونگذاشتند. آن شب همه مأمورین را از رئیس و

مرئوس در باغ شیخ الاسلام ضیافت کردند و یک رأس اسب عربی پیشکش دادند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۹

مرند قصبه‌ایست باصفا، معتدال لهوا، مشتمل بر دو هزار خانه رعیت تقریباً.

\*\*\* صبح روز دوشنبه نوزدهم، از مرند روانه شده، پس از طی مسافت شش فرسخ به قریه کلن‌قیه که از راه برکنار و در دامنه کوه واقع و آخر خاک مرند است رسیدیم. آنروز گرمی هوا و طول مسافت خالی از زحمت نبود. شب به فضل خدا بخوبی گذشت. میرزا مهدی مهندس که برای ساختن مهمانخانه، از جانب جناب سردار کل پیشکار آذربایجان مأمور کنار ارس و در آنجا مشغول خدمت خود بود، به اتفاق میرزا حسن مباشر تذکره، به آنجا آمده و رسم استقبال بجا آورده، وقت طلوعه صبح برای تهیه تشریفات مأمورین رجعت کرد.

### \*\*\* روز سه‌شنبه بیستم

از کلن‌قیه روانه کنار ارس شدیم. بعد مسافت زیاده از پنج فرسخ نداشت ولی اغلب سنگلاخ و ناهموار است. اکثر راه از میان کوه است. آن دره، معروف به دره دزد، اکثر اوقات خطرناک و محل قطاع الطریق ناپاک است. در پناه خدا آن مسافت هم طی شد. بعد از ظهر به کنار ارس رسیدیم. کنار آب چند باب چادر زده بودند. قراولان سرحد با عبد‌العظیم بیگ حاکم کرکر استقبال و قربانیها کردند. پس از ورود، عالیجاهان میرزا موسی و قلی خان برای ملاقات مهمانداری که از جانب ایالت قفقاز پیش‌باز آمده بود، از رود گذشتند. از کیفیت مأموریت و طرز پذیرائی آنها مطلع شده، مراجعت کردند. آن شب را در قراولخانه دولتی به منزل میرزا مهدی، مهمان بودم به آسودگی گذشت.

\*\*\*

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰

روز چهارشنبه، بیست و یکم، چهار ساعتی روز، پس از صرف نهار دو کرجی حاضر کردند. با حضرات مأمورین نشسته از آب عبور کردیم. در این روی آب، جماعتی از مأمورین دولت روس که اسامی آنها بدین موجب است، تکریم مقدم مأمورین دولت جاوید آیت را پذیره شدند:

کینیاز اباملیکوف، از شاهزادگان گرجستان است و در این اوان نچلنیک نخجوان بود.

نجف آقا، از نجبای نخجوان و اهل اسلام آنجاست، نایب یک محال از محلات نخجوان بود. بحسب شغل او را مقرومی گفتند. چنانچه حاکم را نچلنیک می‌گویند.

هارطون بیگ، از کارکنان مهم خارج تفلیس است. رتبه سلطانی دارد. از تفلیس به مهمانداری مأمورین تعیین شده، با دو دستگاه کالسکه و دو دستگاه فرکن آمده بود.

کوارطانوف، مباشر گمرک سرحد، با چهار نفر سواره.

جعفر قلی بیگ، مباشر سواره چاپارخانه‌های سرحد، با بیست و پنج نفر سواره.

رومایکز قمصر، رئیس مأمورین سرحد، منصب یاوری دارد.

میرزا کیورک منشی قمصر مزبور.

سواره کنکرلو.

\*\*\* در کنار آب لازمه تهنیت بجا آورده، مأمورین را به اطاقی که به اصطلاح خودشان کازوتین می‌گویند بردند. شیرینی و چای و قهوه آوردند.

بعد از یک ساعت، از آنجا به کالسکه نشسته روانه نخجوان شدیم. سی و پنج ورس که هرورس سبع فرسخ است مسافت دارد. در مدت سه ساعت و نیم آمدیم.

یک فرسخ به منزل مانده، احسانخان پسر کلبعلی خان که جوانی به سن سیزده

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱

سالگی است، با بیست و پنج نفر سواره استقبال کرد. وقت ورود نخجوان.

اشخاص مفصله با اهالی نخجوان از آبادی بیرون آمده، استقبال و احترام کردند:

نیکولا نیکولاویچ که پولیس میسر یعنی کلانتر نخجوان است، رتبه سرهنگی دارد.

طانکی نیکی. حکیم‌باشی مریضخانه نخجوان که رتبه سرهنگی دارد.

به خانه کلبعلی خان پسر احسانخان نخجوان فرود آمدیم. مشار الیه از اجله خوانین این حدود است. مردی متمول و خراج نان‌بدهی

است. در دولت بهیه روس اعتباری دارد. در فوج سواره خاصه امپراطوری که هوسار می‌گویند به منصب سلطانی برقرار است. سواره

این سرحدات نیز ابو اجمع اوست.

مقدم مأمورین دولت ابدآیت را گرمی داشت. شب را به قانون متداول ایران ضیافت کرد. بساط انبساط گسترده.

### \*\*\* روز پنجشنبه

هم بخواهش کلبعلی خان در نخجوان توقف شد. آنروز و آن شب را نیز به لوازم ضیافت کوشید و بطور فرنگستان نهار و شام را با

صندلی و میز و ملزومات آن دادند. آنشب صاحب‌منصبان روس از قبیل ناچالینیک و غیره هم، حاضر بودند و به اصطلاح خود

تهنیتها گفته او را «۱» کشید. سایرین هم کردند آنچه کردند.

اما بلده نخجوان قصبه‌ایست زیاد باصفا. کوه و صحرا، باغ و رود و سبزه‌اش بهمه جهت جمع و مصفاست. آبادی معموره‌اش تخمینا

سه هزار خانوار می‌شود. دو هزار مسلمان شیعه، هزار خانه ارمنی. حمام و بازار و مسجد و کلیسا باندازه خود دارد. هرچیزش با

حالت اختصار ناتمام نیست.

### روز دویم

ورود، کینیا ناچالینیک خواهش بازدید کرد. به اتفاق صاحب-

(۱)- هورا

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲

منصبان مأمور تفلیس به خانه مشار الیه رفتیم. زیاد احترام کرد. بعد از طی تعارفات رسمی اظهار کرد که آیا شما میل دارید با خانم

من دوستی کنید. همه با کمال امتنان گفتند بلی! کینیا رفت خانم را برداشت آورد. خانم وارد مجلس شد. با کمال تبختر و غنج و

دلایل به روی تختی که در صدر مجلس بود نشست و با کمال خوش‌روئی و بشاشت با هریک از اهل مجلس تعارفات کرد و

صحبتها داشت. بعد کینیا خود مشغول خدمت مجلس شد. چندین قسم شیرینی و مربی و مشروبات و چای و فواکه «۱»، بتدریج و

ترتیب آوردند. تا قریب غروب مجلس طول کشید و خوب گذشت. از آنجا به منزل کلانتر رفته او را هم بازدید کرده به منزل

آمدیم. خدمت سرکار رئیس رسیدیم. از وضع آن مجلس جويا شدند.

نایب اول به بسطی تمام شرح داد. زبانها بشکرانه.

### \*\*\* روز بیست و سیم

از نخجوان حرکت کرده، بعد از طی سه منزل به ایروان آمدم. بعضی از ارباب مناصب آنجا، از قبیل کلاتر و غیره‌ها، استقبال کردند. در ورود به منزل، تشریفات مقرر از قبیل شیرینی‌آلات معموله در منزل نبود. حاکم شهر هم شهر نیامده در بیلاق بود، رسم دیدن بعمل نیاورد.

رئیس مأمورین متردد شد که آیا باید متغیر شود یا موافق عهدنامه نخواهد بود.

یا اگر متغیر شود باید از کی شکایت کند. با اجزای مأموریت خود مشورت کرد. هر یک مصلحتی اندیشیدند و آن موهنات واقعه را راجع به کسی دانسته.

یکی گفت: جنرال قونسولگری قفقاز مقصر است که کلیه دستورات عمل مأمورین را به نحو اکمل و اتم نداده. دیگری گفت: تقصیر از مدیر امور خارجه آذربایجان است که همتای شأن این چنین مأموری را در نظر رجال این دولت ننموده. دیگری گفت: متصدی مهام خارجه قفقاز محض هوای نفسانی پرده- پوشی کرده و گل بر آفتاب اندوده. جلالت قدر سرکار شجاع الملک را به مأمورین

(۱)- جمع فاکهه بمعنی میوه است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۳

خود معلوم نداشتند. دیگری گفت: خیر! به سر شما اینها نیست. آب از سرچشمه گل آلود است. کارهای دولت ما همه همین طور مغشوش است. اگر از وزارت امور خارجه شرحی کافی در لوازم این مأموریت و معرفی مثل این امیرکبیر به اولیای دولت روس نوشته شده بود، هیچ این محذورات که منتج نتایج و خیمه و مفاصد عظیمه خواهد بود، وارد نمی‌آمد. نایب اول گفت: رد این اقوال نمی‌کنم. همه صحیح است. لیکن اینها تکلیف شخص میرزا یوسف خان «۱» است که در تفلیس نشسته است. چرا باید به کارگزاران قفقاز حالی نکرده باشد که تا حال به این شأن مأموری از این مملکت عبور نکرده. بعد خطاب کرد به شجاع الملک که به سر شما و به نمک سردار کل «۲» تا حال به شأن تو سفیری به این دولت نیامده. هر نوع تصرفی در امور سرحدیه و سایر امور راجعه به دولت علیه بفرمائی در جمیع دول سند و حجت است. کدام وقت صاحب‌اختیار یک مملکت مثل آذربایجان، به سفارت مأمور شده است تا همسنگ تو باشد.

میرزا یوسف خان بایستی این مراحل را به همه این مردم معلوم کند، تا کار به اینجا نکشد. بعد از اینکه در این باب شقوقات و بیانات به آخر رسید، رئیس گفت:

علی ای حال چاره کار چیست، چه باید کرد؟ در این باب هم گفتگوها شد، خیالها قصه فی شرحها طول. بالاخره قرار بر این شد و آرای اجزاء متفق گردید که شجاع الملک به ورود تفلیس به اختیار شخص خود، شخص میرزا یوسف خان را از مداخله امور قونسولگری منع و خلع نماید تا عبرت خارجه و داخله شود.

(۱)- میرزا یوسف خان تبریزی ملقب به مستشار الدوله عموی مرحوم صادق صادق مستشار الدوله، از سال ۱۲۷۹ ق کارپرداز ایران در پترزبورگ و سپس کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در تفلیس شد و مدت چهار سال در آنجا مشغول بود. برای اطلاع بیشتر درباره احوال این مرد به صفحه ۴۹۰ جلد چهارم تاریخ رجال ایران تالیف مهدی بامداد مراجعه شود.

(۲)- عزیز خان مکری ملقب به سردار کل (۱۲۰۷-۱۲۸۵ ق) داماد میرزا تقی خان امیرکبیر. در این زمان پیشکار ولیعهد در آذربایجان بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۴

شجاع الملک نیز این ترتیب را پسندید و گفت: الا در این باب استعمال نکند.



پولطیکی نیز لازم است و فکری به سزا کرده‌ام و آن اینست که هنگام ملاقات نواب جانشین، البته خواهد پرسید که در راه بر شما چگونه گذشت؟! خواهم گفت از تبریز تا کنار ارس و حالا که خدمت نواب والا رسیده‌ام، بسیار خوش است و این جواب منتج این خواهد بود که همه مأمورین و ناظرین امور خارجه و داخله این سرحد مورد مؤاخذه و موافق زاگون دولتی به سیاست برسند. همه اجزاء تحسین و تصدیق کردند.

چون شب شد و وضع مجلس تبدیل یافت، خیالات شورای مجلس روز نیز تغییر پذیرفت. رئیس رو به مهماندار و از او مؤاخذه کرد که چرا حاکم

بعد از حرکت از نخجوان به منزل اول که رسیدیم قریه‌ای بود کم‌آبادی. در خانه خالی از اسباب، وقت شام به جهت گرمی هوا بیام برآمدیم. فرش درستی نبود.

پاره گلیم و نم‌د وصل به یکدیگر انداختند. رئیس و اجزا نشستند. لاله و اسباب چراغ نبود. شمعدان محقری افروخته در فانوس چوبی که یکطرف پرده نداشت، گذاشتند.

آنطرف را با دستمال وصله کردند. ملزومات شب رئیس و اتباع منقصتی تمام داشت.

مأمورین با کمال دلتنگی هریک بزبانی اظهار نارضائی و شکایت از مهماندار می‌کردند و او در معذرت بود. رئیس گفت: از امشب به بعد خرج از تو قبول نخواهم کرد.

ناظرش را خواست و گفت: فردا دیگر از خود تدارک ببین. مهماندار از خجالت ساکت شد.

پاسی از شب بتغیر و سکوت گذشت. بعد رئیس خلسه درویشی و عرفانش طلوع کرد. رو به اجزاء کرد و گفت:

جام سفالینه هست و کنج خرابات کاسه زرگو مباحش و کاخ زران‌دود و اتباع تبعیت کردند. کم‌کم آتش دلها سرد و سرها گرم شد و قضای کذائی از مهماندار گذشت. وقت شام غذا آوردند. به وضع ایرانی با کمال اختصار و خودمانی خیلی بارغبت و میل صرف و آن شب از حسن اطوار و اخلاق رئیس از هرشب بر اتناع و مهماندار خوشتر گذشت. بعد از صرف غذا رئیس از بابت تکمیل رسوم درویشی در میان سفره به سجده رفت و شکرانه بجا آورد و این معنی بیشتر مایه خوشوقتی و مسرت مهماندار گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵

ایروان به شهر نیامد و مرا استقبال نکرد؟ این نکته در این مملکت پوشیده است که شأن من در دولت، موازی نواب جانشین قفقاز است. تا حال شنیده می‌شد که اهل فرنگستان بر وقایع هر مملکت و ارکان هر دولت خبرت و اطلاعی تمام دارند. حال به خلاف آن معلوم می‌شود. همه دولتها می‌دانند که من پنجاه نفر مثل «کبرناطور» ایروان نوکر دارم. بعد رو کرد به اجزای خود که شما را به فلاان و فلاان قسم می‌دهم اینطور نیست؟ همه با ایمان مغلظه تصدیق کردند. از این قماش گفت آنچه گفت و جوابی نشنید. تو گفتی مهماندار ملحد زبان در کام ندارد. یا ندابت «۱» الخائن و خائف در فکر روز پس و کیفر اعمال خود مبهوت مانده بود. علی‌الجمله شب گذشت.

### \*\*\* روز شنبه بیست و چهارم،

سیاحت اوچ کلیسا که در سه فرسخی ایروان و از راه بر کران است رفتیم.

قصبه‌ایست بغایت معمور. سکنه آنجا کلا-ارامنه‌اند. اصل کلیسا بنایی است سخت استوار و بغایت محکم. بانی آن را می‌گویند جرجیس نبی بوده است.

پایه و سقف و ستون جمعا از سنگهای تراشیده، فضائی وسیع و عماراتی منیع دارد. ششصد خلیفه و کشیش و رهبان آنجا ساکن‌اند.

کارخانه باسمه‌خانه و معلم‌خانهای متعدد دارد که همیشه پنجاه نفر از اطفال ارامنه آنجا مشغول تحصیل‌اند و از آنجا موظف‌اند تا بحد رشد رسند از خلیفه بزرگ مجاز و به منصب کشیشی ممتاز و مأمور اطراف ولایت و متصدی امور شرایع ارامنه هر بلد می‌شوند. درون گنبد کلیسا انباشته است از صور انبیا و حواریین و رهبانهای سابق و لاحق و صلیبهای مرصع و سایر اسبابهای مکمل و مرصع. خلیفه که رئیس خلفای آنجاست، پیرمردی است صدساله. بسیار منحنی و زیاد مجلل با لباسهای زری و مکمل. گویند بر جمیع کشیشها و رؤسای ملت نصاری هر مملکت شیخ و صاحب امر است

### (۱) - گریه و زاری

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶

و اطاعت او را واجب می‌شمارند و از همه جا وجوه بر ملت نصاری پیش او می‌آید و به اطلاع او بهر مصرف باید برسد و سالی مبالغ گزاف به آنجا می‌آید و دولت زیاد، در خزانه او گرد آمده است که نظیر خزانه یک دولت است. وقت عصر از آنجا مراجعت کرده، شب را در ایروان بسر بردیم.

### \*\*\* روز یکشنبه بیست و پنجم،

از ایروان روانه شده، بفاصله هفت روز وارد تفلیس شدیم. شش منزل است. همه باصفا و جاهای خیلی باروح. از جمله کنار دریاچه «کوکره» از جاهای ممتاز باصفا عالم است. دریاچه‌ایست.

اطرافش همه کوه. در کنارش قریه واقع است. اهلس طایفه‌ای از ایلات ساکنند معروف به ملک‌ان. مذهب و ملیت معینی ندارند. همه زردمو و زشتند نادرا خوشرو و متوسط الخلقه دارند. اغلب کریه‌منظرند. در میان ملت روس نظیر «فیوج» «۱» اند در ملت اسلام. دیگر قریه «چقلو» ست که در آخر خاک آذربایجان است. در دامنه کوهی واقع شده زیاد جای باصفائی است. از آنجا که می‌گذرد به کوهی مرتفع بالا می‌رود. از کوه آنچه بسمت تفلیس واقع است جزو تفلیس و خاک گرجستان است و تا «چقلو» جزو ایروان. در آن کوه و دره جنگلها و مکانهای بسیار باصفا هست. دهات بسیار واقع است.

در دامنه دشت چقلو چمنی باصفا و خرم دارد. وقت عصر سرکار شجاع از منزل بیرون آمد. همراهان را برداشته به سر چمن رفت صحبت می‌داشت و اظهار رقت نمود که یادم از جنگ روس آمد و غیرتم هیجان دارد. از این سفر که برگردم به خاکپای مبارک شاهنشاه عرض خواهم کرد که سی هزار قشون به من بدهند تا تفلیس را از روس استرداد می‌کنم و ملتزمم که تا هستم، از این طرف عللی بهم نرسد به شرط اینکه سایر سرحدات را سایر سرداران نگاهدارند.

(۱) - کلمه فیوج هندوست و نام طایفه‌ایست در هندوستان که به زشتی معروف‌اند.

و در ایران به کولی گفته می‌شود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷

اگر نتوانستم، خانه و ولایتم را ضبط کنند و قسمها یاد کرد که این عرض را خواهم کرد و در دار الشوری به همه وزراء مدلل خواهم کرد که مصلحت دولت هم هست و دولت را بر آن خواهم داشت که به این امر اقدام کند. بلی!

### \*\*\* روز دوم ماه صفر.

وارد تفلیس شدیم. کلانتر شهر با چند نفر از اهل نظام و غیره تا خارج شهر استقبال کردند و مأمورین را از اول شهر در کالسکه‌های

مخصوص نشانده به عمارت دیوانی منزل دادند. «غراف صاحب» متصدی مهم خارج با نایب حاکم تفلیس دیدن کردند. روز دوم حاکم شهر دیدن آمد. یکنفر آجودان هم در بیلاق از جانب جانشین به احوالپرسی آمد و مأمورین را احضار به حضور جانشین نمود. روز سیم مأمورین با لباس رسمی بیلاق رفته ملاقات کردند. شب را آنجا ماندند. لازمه التفات از جانشین مبذول افتاد. کمال احترام بجا آورد. روز دوم بر خوان خاصه دعوتشان کرده، پس از صرف نهار با نهایت مهربانی مرخص کرد، مراجعت به شهر نمود. شب چهارم ورود شهر تفلیس، چند نفر از صاحب‌منصبان روس که از جمله «غراف صاحب» و «جنرال لیسلی» و «هلکروف» بودند حضور داشتند.

شجاع‌الملک فقره ایروان را به میان آورد و همان مضامین ایروان را اعاده کرده، به غراف صاحب و جنرال لیسلی گفت: رسماً به شما می‌گویم و خواهش می‌کنم که به دولت بگوئید «کبر ناطور» ایروان را معزول کند و الا دیگر از این ببعده هر مأموری از شما به دولت ما بیاید، اصلاً اعتنا به او نخواهد شد. من آدم کوچکی نبودم که به دولت شما آمدم. همه کس می‌داند که پنجهزار نوکر ابواجمعی از خاک و ملک خودم دارم و فتحهای بزرگ و جنگهای سخت کرده‌ام. داماد پادشاه هستم. برادرزاده بلکه پسر سردار کل عساکر دولت ایران هستم. صاحب‌اختیار آذربایجان هستم. اگر می‌خواستم روزی سی نفر را گردن بزنم می‌توانستم. چنین و چنان نسقها کردم. صحبت آئینب نیز به طول انجامید.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۸

اما همه مسائل بی‌جواب ماند و صاحب‌منصبان روس را مجال یک کلمه جواب اگرچه ناصواب هم باشد نماند. گویا آنها نیز به حالت مهماندار ایروان افتاده بودند.

شب دیگر باز صاحب‌منصبان مزبور جمع بودند و مشغول بازی بودند.

سرکار شجاع فقره جنگ مرو و کیفیت شکست آنجا و برائت ذمه خود را، از تقصیرات آن فترات و اثبات خدمات و جلادتهای خود، و فرار کردن بجا، و خریدن چندین فوج و تقصیرات سایر سرکرده‌ها، و فضایح اعمال مرتضی خان «۱».

برادر سپه‌سالار و پسرش که هنوز اسیر است و سپه‌سالار پول نمی‌دهد او را بخرند بیارند، بیان کرد. اهل مجلس همه تحسین او و اظهار کمال تعجب می‌کردند.

شب از شبها، خان رئیس مایل صحبت هم‌خوابه کرد. گرجیه لطیف اندامی را به سی مناط راضی کرده، حاضر داشتند. شنیدم که ملاقاتش چنان مبتهج «۲» و مهیج شد که عنان اختیارش از کف ربود. تنگش در آغوش کشید.

استخوانهای پهلوی هم‌اره درهم پیچیده، از آن مالش به نالش آمد و از خویش رفت.

پرستاران را خبر به خانه‌اش بردند. از آن پس خبری باز نیامد.

یکی از روزها، خان رئیس را با یکی از خادمان مجلس مضیف «۳» اتفاق مغالزه افتاد. دست راحتی به مو و رویش کشید. استخدامش کرد و گفت:

از ضعف «۴» آنچه در این دولت جیره و جامه‌داری مضایقه نمی‌شود. خادمک بخندید. حضرتش تبسم را حمل بر قبول همه مراتب کرده، شب که هنگام خواب شد به بستر خویشش خواند. با کمال ملایمت امتناع کرد. باز ملایمت را محمول به ناز داشت، مبرم شد. شنیدم در آن اقتضاء و امتناع شلوار خادمک درید.

متوحشانه بیرون دوید. شکایت به مترجم قونسولگری برد. وی به اصلاح ذات- بین کوشید و بر آنچه رفته بود، پرده پوشید و العهده علیه.

(۱)- مرتضی خان شهاب الدوله فرزند امیر خان سردار قاجار دولو و برادر میرزا محمد خان سپهسالار اعظم.

(۲) - خوشحال کننده

(۳) - میهمانی

(۴) - دوچندان - دو برابر

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۹

اما شهر تفلیس شهریست در کمال قشنگی و بزرگی. همه عماراتش عالی مملو است از گرجی و گرجیه. بغایت لطیف اندام. با نهایت آزادی و بی قیدی. قیدی که دارند به پول است و چیزی که ندارند ملاحظت. رودخانه «کر» از وسط شهر جاری است. سیزده روز آنجا توقف داشتم و غرایب آنجا را دیدم - از جمله آسیائی در کنار رود برای قشون ساخته‌اند که چهار مرتبه دارد. غله را در مرتبه بالا - می‌ریزند، در میان چرخها پاک می‌شود. به مرتبه دویم می‌ریزد، گردش گرفته می‌شود. به مرتبه، سیم می‌آید، بلغور می‌شود. در مرتبه چهارم آرد می‌شود و روزی هشت خروار آرد بیرون می‌آید. غرابت در این است که همه این چرخهای چهار مرتبه متحرک به حرکت یک چرخ است و آن چرخ با آن عظمت و قطر، پایه و ستونی استوار نیست. بلکه آویخته است و مقدار معینی از آن همیشه در آب است. هرچه آب زیاد شود و بالا تر آید، بهمان مقدار چرخ بالا می‌آید و اگر کم شود و پائین تر رود، بهمان اندازه پائین می‌رود که میزان قوت و حرکت چرخ در هیچ حالت تغییر ندارد. از این قبیل دقائق زیاد به کار رفته است که در این مختصر مجال تحریر آنها نیست. باید به فرنگستان رفت و بیش از این معطل نشد.

### \*\*\* روز چهاردهم صفر

به اتفاق جناب فضایل مآب طریقت آداب آقا میرزا جعفر که به سیاحت اسلامبول مایل و عزیمت مکه معظمه داشت از تفلیس روانه شدیم. روز پانزدهم به قصبه «کر» که در ..... ورسی تفلیس و در کنار رود «کر» واقع است گذشتیم. قصبه بسیار منقحی است. تقریباً دوهزار خانه دارد همه عالی و قشنگ. بازار منظم خیلی تمیزی دارد. در وسط آبادی کوهی واقع است به ترکیب باستیان که از همه طرف خطوط واصله از قاعده به قلعه اش عمود بر زمین است الا - یک طرف که بتدریج سرآشوب می‌آید و بهمین ترکیب قلعه در کمال استحکام بالای آن ساخته شده است. تمام سطح بالای آن کوه داخل قلعه

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۰

است. از تفلیس تا این قصبه همه جا راه در کنار رود «کر» است. چند ورس که از اینجا می‌گذرد از رود عبور می‌کند و می‌گذرد. همه جا از دهات و آبادیهای گرجستان عبور می‌شود. دیگر تفصیل صفا و بهای راهها و کوهها و رودها و جنگلها و بدایعی که دولت روس در ساختن آن راهها از بریدن و تراشیدن کوهها و جنگلها و بستن سدها و پلها به کار برده به تحریر نمی‌آید. باید رفت و دید.

بعد از طی دویست و بیست و هفت ورس به قصبه‌ای رسیدیم، مسمی به «کوتائیس» که می‌توان گفت شهر بسیار معمور معتبری است. حاکم نشین گرجستان است، بعد از تفلیس. معموره‌ای باین آبادی از قراریکه گفته‌اند ندارند. در کنار رود «رین» واقع شده، کمال صفا و لوازم معموریت دارد. اما رطوبت هوایش زیاد و آبش ناگوار و ناسازگار است. در شب ورود آنجا تب و نوبه عارضم شد. از آنجا روز دیگر به «ماران» آمدم که سی و پنج ورس بود. راهی دارد که از جاهای خوب عالم است. گویا مخصوصاً خیابانی ساخته‌اند، ابدا انحراف ندارد، الا یک جا بقدر هزار قدم اندکی مورب می‌شود. بقیه در یک خط مستقیم است و دو طرف راه جمعا جنگلهای خیلی باصفا می‌آید، تا ماران. از تفلیس تا آنجا دویست و شصت و دو ورس است. هر هفت ورس یک فرسخ است. در هر فرسخی برای سه راس اسبی که به یک عراده می‌بندند (یک ریال و چهارصد و سی و پنج دینار «۲») کرایه معمول است. ماران قریه‌ایست به وضع قراء گیلان. بسیار بد آب و هوا. در کنار رود «رین» واقع است.

## \*\*\* روز هفدهم صفر

وارد «ماران» شدیم. در رودخانه «رین» کشتی بخار کوچک کار می‌کند. حاضر نبود. شب هیجدهم آنجا ماندیم.

## \*\*\* روز هیجدهم،

در ماران نوبه شدیدی عارض شد. شب نوزدهم را نیز

(۱) - ریون

(۲) - به سیاق نوشته است

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱

به انتظار کشتی در کمال بدحالی بسر بردم. شبانه کشتی از «پطی» آمد.

## \*\*\* روز نوزدهم

به کشتی سوار شده در مدت پنج ساعت به پطی آمدیم.

آنجا نیز قریه‌ایست بزرگتر از ماران، می‌توان قصبه گفت. آبادجانیست. سر حد مملکت روس و آخر گرجستان است. از دولت روس در آنجا دو دفترخانه مستقر است. انبار بسیار بزرگی برای گمرک ساخته‌اند که امتعه خارجه و داخله در آن انبار ضبط و گمرک می‌شود. آن دو دفتر یکی متعلق به عمل گمرک است، دیگری برای ملا-حظه و ثبت و امضای «باشبرت» «۱» یعنی تذکره. مترددین اگر کسی باشبرت نداشته باشد، از آنجا اذن عبور نمی‌دهند، نه به داخله و نه به خارجه. مگر از راهی که آمده معاودت نماید، و این قریه در کنار قراردادنگیز «۲» واقع است. همانجا رود رین به دریا داخل می‌شود.

## \*\*\* روز بیستم

، باز بواسطه حاضر نبودن کشتی بخار در پطی توقف کردیم روز نوبه بود. نوبه به کمال شدت آمد. آنروز و آنشب را که شب بیست و یکم بود، مدهوش افتاده بودم. هم در آن شب کشتی که از کشتی سابق بزرگتر بود و سیر او منحصر است به همان کناره دریا. از «باتم» آمد.

## \*\*\* روز بیست و یکم

، از پطی حرکت کرده به کشتی رفتیم. بقدر یک ساعت در آخر رود رین آمد تا وارد قراردادنگیز شد. در ملتقای آب رود و دریا. تلاطم از حد زیاد است. حالت اهل کشتی همه منقلب بود. بد نبود حالت حضوری دست داد. فی‌الجمله رایحه‌ای از مصداق کریمه

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ﴾

(۱) - پاسپورت

(۲) - قراردادنگیز دریای سیاه است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۲

مُخْلِصِينَ» (۱) به مشام جان رسید. خدا همه دوستان را نصیب کند. بالجمله چهار ساعت که گذشت به اسکله «باتم» رسیدیم. باتم قریه معموری است در کنار دریا واقع است، متعلق به دولت عثمانی.

کشتی بسیار بزرگی از روس که متعلق به کمپانی صاحب همان کشتی که از پطی آمده بود، حاضر و منتظر ایستاده دیدیم. نه این کشتی از آنجا می‌توانست به سمت دریا برود، نه او می‌توانست بسمت پطی بیاید. بارهای هر یک را حمل و نقل به دیگری کردند. آدمها نیز از آن به این و از این به آن متحول شده، نصف شب با آن کشتی بزرگ از باطم روانه شدیم.

### \*\*\* روز بیست و دوم

روز نوبه بود. نوبه آمد، در کشتی حالت خیلی بدی رو داد. وقت عصر در بین تب و تاب به اسکله «طرابزن» رسیدیم. از کشتی بیرون آمده به قونسولگری رفتیم. لایعقل افتادم. شب گذشت.

### \*\*\* روز بیست و سیم

به حکم استخاره مسهلی خوردم. روز دیگر باز نوبه آمد، قدری خفیف‌تر از روزهای گذشته. روز دیگر باز مسهلی از نمک و سنا خورده، روز بیست و ششم گنه‌گنه خوردم. بحمد اله شفای کامل حاصل شد.

از منزل به بازار رفته گردشی کردیم. طرابزن شهری است در دامنه کوه واقع شده. مسلط بر دریا، به وضعی که همه خانها و منازل ناظر به دریاست. جای بسیار باصفای خوش هوایی است. قونسول دولت علیه، حافظ مرتبه بود و بس آدم بسیار مظلومی است. وقت ورودم پاره‌ای رخوت (۲) و اسبابی که همراه بود، مباشرین گمرک بر حسب معمول به گمرک بردند. برای عوض کردن لباس

(۱) - «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» آیه ۶۴ از سوره العنکبوت. ترجمه: و چون بکشتی سوار شوند خدا را بخوانند و دین خاص او کنند و چون به خشکیشان رساند، آنوقت همانها شرکت می‌آورند.  
(۲) - رخوت جمع رخت آورده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳

لازم شد. قونسول آدمی به طلب اسباب به گمرک فرستاد. ابا کردند. قونسول گفت:

اگر واقعا عوض کردن لباس لازم است، خود به گمرک بروید، لباس را همانجا عوض کرده به منزل بیایید. القضا آدم به آن خوبی و بیچارگی ندیده بودم.

### \*\*\* روز پنجمین بیست و هفتم

با کشتی آتشی نمسه (۱) عازم و روانه اسلامبول شدیم. آنروز و روز دیگرش تا ظهر آسوده آمدیم. از آن به بعد دریا بنای تلاطم گذاشت. دو روز و دو شب حالتی بود که نعوذ بالله. احدی آنی ایمن و آسوده نبود. خیر از مفاد آیه شریفه نماند مگر اینکه به رای العین مشهود افتاد و اکنون نیز مشهود است که در آق‌دنگیز (۲) داعی مخلصم و از هیچ طرف ساحلی به نظر نمی‌آید. منت خدا را که برکت همت بزرگان، از این ورطه جان به سلامت بردم. کشتی مزبور در قرادنگیز علی‌الرسم، در چهار اسکله قدری توقف کرد.

اول قریه‌ایست مسمی به «اردو» در دامنه کوه و مشرف به دریا، جای بسیار باصفایی است. ساعتی در آنجا مانده دادوستدی که لازم بود کرد. دوم قریه‌ایست مسمی به «سامسون» از اولی معمورتر. میوه‌های خوب دارد. اغلب توتونهای اسلامبول از آنجا و محال

قریب به آنجا می‌رود. تجارت عهده از توتون آنجا می‌شود. چنانچه با همان کشتی پانصد بار حمل شد. سیم «سیناپ». آن نیز قریه‌ایست نظیر سامسون. اما بحسب تجارت از آن کمتر است. چهارم «ایناب اولی» «۳» قریه محقر منقحی است. اما بحسب صفا و قشنگی نظیر آنهاست. همه متصل به دریا و در دامنه کوه از یک طرف همه منازلشان ناظر به دریا و از سایر اطراف به کوه و جنگلهای خیلی باصفا. گویا اهالی و سکنه آنها جمیعا متمول و صاحب مکنتند که یک عمارت و خانه مخروبه یا خانه که به نظر پست

(۱) - نمسه یعنی آلمان.

(۲) - آق‌دنگیز یعنی دریای اژه یا مدیترانه.

(۳) - اینه‌بلو

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۴

و غیر عالی بیاید دیده نشد. هریک از عمارات چنان می‌نمود که از صاحب- منصب بزرگی است. معلوم نشد که رعایا و فقرای آن قراء در کجا به سر می‌برند.

### \*\*\* روز یکشنبه سلخ صفر

، وقت عصر بیاری خدا و توجه اولیاء، سالما به بوغاز اسلامبول رسیدیم. توصیف وضع اسلامبول از حیز تحریر خارج است. از قراریکه از جمعی معتبر شنیدم، آنطور مکان بحسب خلقت طبیعی در کره خاک وضع نشده. اول بوغاز دو طرف کوه است و دامنه کوه هر دو طرف، متصل به یکدیگر عمارت ساخته شده، به وضعی که فضا و گلستان و اطاقهای جمیع عمارات در وسط بوغاز پیدا است و جمیع مناظر عمارات، ناظر بوغاز است. وضع عمارات قریب به عمارات فرنگستان است. کسی که به فرنگستان نرفته از تصور آن قاصر است. اما امتداد این بوغاز از قرادنگیز تا آق‌دنگیز با همان وضعیت از قراریکه وزیرمختار و جمعی دیگر از معتبرین گفتند، دوازده فرسخ است.

آنچه خود دیدم کشتی بخار هفت ساعت در آن سیر کرد. بالجمله همه روزه تقریبا ده دوازده کشتی بخار کوچک و دویست سیصد قایق مخصوص بزرگان و مال رعیتی که کرایه می‌دهند، متصل در بوغاز حرکت می‌کنند و مردم را از محله‌ای به محله دیگر می‌برند، و بقدر سی چهل کشتی بزرگ همیشه از هردولتی در بوغاز لنگر انداخته، مشغول انجام کار و تبدیل بار است. هریک یکی دو شب می‌مانند، یا به فرنگستان می‌روند یا به روسیه و طرازن. و هریک می‌روند دو تای دیگر آمده‌اند. پنج فروند کشتی جنگی با توپخانه و قورخانه که متعلق به دولت عثمانی است، همیشه در برابر یکی از عمارات سلطانی که در کنار بوغاز ساخته‌اند، لنگر انداخته، ایستاده‌اند. روز ورود، به سفارت علیه رفتیم. جناب

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۵

وزیرمختار حاجی میرزا حسین خان «۱»، در عمارت بیلاق که آنجا را «یالی» می‌گویند و در تابستانها اشراف و اعیان دولت به آنجا می‌روند تشریف برده بودند. روز دیگر که از ورودم مطلع شدند، احضارم فرمودند. به کشتی بخار کوچکی نشستیم، از بوغاز روانه شدم. دو ساعت در بوغاز به سمت قرادنگیز رفتیم. به محلی از یالی که آنجا را «امیرکان» می‌گویند شرفیاب خدمت جناب وزیرمختار و به شرف ملاقات میرزا ملکم خان «۲» نهایت انبساط حاصل کردم. از مراسم شفقت و لطف چیزی فروگذار نفرمود. بسیار خوش گذشت.

همان ساعت ملاقات، اعلام ورودم را به قلم میرزا ملکم خان با تلگراف خدمت جناب خدایگان وزیرمختار مقیم لندن، ناصر الملک

دام مجده، معروض داشت. چون شب شد، بعد از صرف شام از آنجا در خدمت ایشان به قایق نشسته به منزل شهر که سفارتخانه باشد مراجعت کردیم. دیگر تفصیل صفا و تماشای شهر و چراغهای عمارات که در بوغاز تماما نمایان است و نعمات سازها که از هرسمتی به گوش می‌رسد به تحریر نمی‌آید. باید رفت و دید.

دیگر از غرائب اسلامبول که از غرائب دنیا شمرده می‌شود، مسجد ایا- صوفی است که می‌گویند از بناهای یکی از سلاطین رومی است و کلیسا بوده.

بعد از اینکه سلطان محمد عثمانی بر رومی غلبه کرد و قسطنطنیه را با بعضی از

(۱)- حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله، سپهسالار (۱۲۴۳-۱۲۹۸ ه. ق) از سال ۱۲۷۵ ه. ق الی ۱۲۸۳ وزیرمختار ایران در دربار عثمانی بود. بعد به تهران آمد و عضو دار الشورای کبری گردید. در سال ۱۲۸۵ ه. ق با رتبه سفیری مجدداً به اسلامبول رفت. برای کسب اطلاع بیشتر درباره این مرد به کتاب تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد جلد اول صفحه ۴۰۶ مراجعه شود.

(۲)- میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ه. ق) در این زمان که میرزا خانلر خان به اسلامبول رفته است، میرزا ملکم خان در اسلامبول بیکار و مغضوب در گاه بود. در همین سال با کمک و مساعدت میرزا حسینخان از طرف دولت مأمور کنسولگری مصر می‌شود جمادی الثانیه ۱۲۸۰ ه. ق.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۶

مملکت روم از تصرف رومی انتزاع نمود، کلیسای مزبور را تبدیل به مسجد کرد. خلاصه اینطور بنا به تصور نمی‌آید. بعد از اینکه جمیع جزئیات اوصاف آنرا شخص بنویسد، بلکه نقشه آنرا بکشد، باز کسی که ندیده نمی‌داند چه طور باید تصور کرد. العظمه لا لله فتبارک احسن الخالقین که در خلقت این انسان چه مایه استعداد علم و قدرت ابداع و اختراع فرموده که منشاء و مصدر چه آثار و صنایع می‌تواند شد. شب پنجشنبه چهارم ربیع الاول باز به یالی رفتم و آنشب را برای مرخصی و وداع در خدمت جناب وزیرمختار بسر رفت. کمال التفات را بجا آورد. الحق معنی مردی و انسانیت را بدست آورده. وجودش برای خدمت دین و دولت مغتنم است. آنچه در آن چند روزه توقف آنجا تجسس کردم احدی از تبعه دولت علیه را منکریک حالت و حرکت او ندیدم و از قراریکه مخالف و موألف، تبعه و غیر تبعه می‌گفتند، در هر مهم و هرمرحله گوی سبقت از جمیع سفرای خارجه مقیم اسلامبول ربوده. سلطان و اولیای دولت عثمانی طوعاً او کرها روی گفت و گو با او و گوش به قول او دارند. تبعه دولت علیه در پناه کفالت و کفایت او چنان آسوده و با عظم حرکت می‌کنند که به تصدیق همه، خودشان در خانه‌های خودشان آنطور عظم و اعتبار و احترام ندارند.

### \*\*\* روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول

، دو ساعت به غروب مانده از سفارت اسلامبول نقل به «واپور» (۱) فرانسه کرده، دو ساعتی شب حرکت کردیم. اولاً اجمالی از وضع واپور اینکه یک دستگاہ عمارت عالی معظمی ساخته‌اند از چوب و آهن، مشتمل بر سه مرتبه. تحتانی منقسم است به سه قسمت: قسمت وسط کارخانه معظمی است مملو از چرخهای غریب و عجیب و دو دستگاہ دیک بخار که آن دستگاہ مبدا حرکت کشتی است. فرش و درودیوار و سقف آن فضا همه آهن و مفرغ و برنج است. در قسمت جنین این که در مقدم و مؤخر



سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۷

کشتی واقع است انبار امتعه و ذغال سنگ و مایحتاج و ضروریات کشتی است.

مرتبه وسط نیز منقسم است به سه قسمت: قسمت وسط فضایی است مثل خلوت سرپوشیده. اطراف، راهرو و محل گردش است. صندلیها گذاشته، گاهی می‌نشینند.

اسبابی که جزو امتعه و لایق انبار نباشد، از قبیل لباس و غیره در آنجا می‌گذارند که برای صاحبش دسترس باشد. وسط این فضا پنج ذرع در پنج ذرع، به مرتبه تحتانی به محازات چرخها و ترنبه‌های (تلمبه) متحرک، باز است و به آن دستگاه دیگ و چرخها و میلها ناظر است. دو قسمت جنین آنرا که در مقدم و مؤخر کشتی واقع است، قمره «۱» می‌گویند. آنرا (که) در مقدم کشتی است قمره دویم و قسمت مؤخر را قمره اول می‌گویند. هریک از این دو قمره اطاق است وسیع. در وسط میزی گذاشته، اطراف متصل به یکدیگر نیم‌تخت و صندلی چیده‌اند، در کمال نظافت و پاکیزگی که ابتدا بقدر یک نقطه در هیچیک از اسباب و در و دیوارش نمی‌توان پیدا کرد که بی‌جلا باشد. هرفقره از اسباب منقوله و منصوبه‌اش که شخص می‌بیند، یقین می‌کند که تازه ساخته شده و امروز اول استعمال آن است. در قمره اول هشتاد نفر در سر میز می‌نشینند و غذا می‌خورند.

در قمره دویم پنجاه نفر. در قمره اول شش چراغ لامپه آویخته. در قمره دویم سه چراغ، و این دو مجلس محل غذا خوردن است. صبح که اهل کشتی از خواب برمی‌خیزند، در این دو اطاق در سر میز حاضر شده، پیشخدمتها هر آدمی را یک پیاله قهوه شیرین می‌دهند. بعد از صرف قهوه متفرق شده هرکس به هر جا و هر حالت مایل است مشغول می‌شود. چهار ساعت که گذشت پیشخدمتها اسباب نهار در سر میزها حاضر کرده، برای هر شخص یک دستمال تازه بسیار پاکیزه کتان سفید با کارد و چنگال و قاشق مفضض «۲» و سه بشقاب خالی روی یکدیگر چیده، می‌گذارند. در اطراف میز و مقابل هر شخص یک بطری شراب سربسته و یک تنگ بلور آب خوردن و یک استکان

(۱) - تالار یا سالن

(۲) - آب نقره داده شده

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۸

نیز می‌گذارند. در متن میز ظرفهای ترشی و دو سه قسم میوه و ادویه‌آلات و ظرفهای که پارچه‌پارچه نانهای بیک اندازه بریده گذاشته‌اند، می‌چینند. (الآن که به اینجا رسیدم چون در قمره مشغول تحریر بودم، وقت شام خوردن شده.

پیشخدمتها آمده مشغول تهیه شام شده‌اند. سفره روی میز انداخته. ملتفت شدم که از سفره ذکر می‌نشد. بلی! اولاً سفره از کتان گل‌دار سفید روی میز می‌اندازند که از لطافت فرقی با اطلس ندارد. روز اول هرکس می‌بیند عزم جزم می‌کند که در فرنگستان اول از این پارچه یک دست لباس برای عروس یا فلان معشوق یا فلان عیان عزیز خودم خواهم گرفت.)

بعد از چیدن این اسباب، یکی از پیشخدمتها از قمره بیرون رفته زنگ بزرگی آنجا آویخته، آنرا برای اعلام می‌زند. هرکس اهل هر قمره هست، از گوشه کنار مطلع شده به محل خود، روی صندلی خودش که روز اول برای او معین شده است می‌نشیند. بعد از آن غذا می‌آرند. اما اینجا دیگر از جانب همه فرنگیها خدمت اهالی ایران با کمال شرمندگی عذر می‌خواهم. مسلمان نشنود کافر نبیند. اکثر غیر ماکول. اغلب مهوع. غالب متعفن. تمامش نامطبوع است چیزی از آنها را که بلااکراه می‌توان خورد. همان نان است که خوب و لطیف است و اگر گاهی به ندرت میوه پیدا شود. چنانچه پنج روز است غذایم منحصر است به نان و ترشی و کمی انگور بد. از جمله امروز در نهار چیزی ماکول نیافتم.

نان و آلوی سیاه تازه خوردم. خلاصه دو سه رنگ غذای مطبوخ می‌آرند. به همان وصفهایی که در ایران بسیار دیده شده و متداول

شده است. بعد از غذا یکی دو رنگ میوه می‌آرند. هرکس یک دانه، دو دانه برمی‌دارد. بعد از آن هر شخصی را یک پیاله قهوه شیرین می‌دهند. وقت عصر، دو ساعت به غروب مانده، باز بهمین دستور شام می‌دهند. و در اطراف این دو قمره و اطراف دالانها و راهروها حجراتی واقع است برای خوابگاه که منازل مخصوص و آرامگاه اهل کشتی در آنهاست. هریک از آن حجرات منزل دو نفر است. مشتمل بر دو

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۹

خوابگاه و یک نیم‌تخت برای نشستن و یک صندوقی که سه مرتبه دارد. هر مرتبه علیحده بیرون می‌آید، باز می‌شود و بسته می‌شود. برای جای خورده اسباب مثل قلمدان، کتاب، پول و غیره. روی آن صندوق از سنگ مرمر است. در کمال جلا و صفا. روی آن سنگ ظرفی از چینی همیشه پر از آب با یک قدح چینی گذاشته. پهلوی آن ظرف چینی سرپوش داری برای جای لیف و صابون. ظرف چینی دیگری برای جای مسواک و شانه گذاشته است. در یک گوشه اطاق هم که اغلب پس پرده و پشت در است، ظرفی از مس و روی آن ظرفی از چینی گذاشته است. وسطش سوراخی دارد برای ادرار که در نیم‌شب حاجت بیرون آمدن و به مبال رفتن نباشد. اما خوابگاه دارای یک تشک پر در کمال نرمی، کتان سفید تمیزی روی آن کشیده، بالش پر بسیار نرمی با روکش کتان سفید نظیفی گذاشته، یک کتان بسیار لطیف تمیزی هم با یک پتوی سفید کرکی خیلی نرمی برای روانداز بالای آن کشیده‌اند. یک جام آینه بزرگی بالای صندوق به دیوار نصب است. شب را وقت خواب در آنجا شخص با راحت تمام می‌خوابد. صبح که برخاست، دست را با صابون و لیف می‌شوید. سر و ریش شانه کرده با دستمالهای سفید لطیف می‌خشکاند. لباس پوشیده به اطاق بزرگ آمده، سر میز نشسته قهوه می‌خورد. به هر طرفی که مایل است می‌رود و به هر کاری میل دارد خودش را مشغول می‌کند. در این واپور، نود این‌طور خوابگاه دارد.

فرقی که میانه قمره اول و دویم است اینست که اسباب قمره اول نفیستر است.

بخاری از سنگ مرمر دارد. مجلسش وسیع تر است. اگر دریا متلاطم شود و کشتی بحرکت بیاید، حرکت قمره اول کمتر است. ساعت مجلسی قیمتی در آنجا گذاشته است. ساکنین آنجا محترم‌ترند. قیمت کرایه آنجا هم بیشتر است چنانچه در این واپور برای یک نفر از اسلامبول تا «مارسیل» (۱۱) که هشت روز راه است در قمره دویم سی تومان می‌گیرند، در قمره اول چهل و دو تومان.

(۱) - مارسی بندر جنوب فرانسه

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۳۰

در هر دو قمره خرج اکل و شرب هم به عهده رئیس کشتی است. مگر اکل و شربی که خارج العاده باشد از قبیل تنقل و غیره که آنرا باید شخص علیحده پول بدهد بخرد.

مرتبه فوق که مسطحه و بام کشتی است، یک فضای مسطح پاکیزه تمیزی است. فرشش از تخته، اطرافش به ارتفاع یک ذرع و چارک دیوار دارد بر روی هریک از قمره‌ها پنجره‌های آینه‌ای که روی آنها را شبکه آهن گذاشته‌اند نصب است. در وسط کشتی تنوره از آهن بسیار قطور و مرتفع نصب است که دودکش کوره‌های دیگ بخار است. در جنین آن دو اطاق مسطح دارد. هریک مخصوص یک قمره. بالای بام آنها را چوب و تخته انداخته به عرض واپور، راهروی ساخته‌اند که بالای آنها با کتان پوشیده‌اند. آنجا جای رئیس و حکمران واپور است. دو قطب‌نما در آنجا نصب است که متصل رئیس واپور که به اصطلاح اینها «کماندان» می‌گویند یا نایب او که «کپتان» می‌گویند در آنجا راه می‌روند و با دوربین ملاحظه اطراف و گاهی ملاحظه قطب‌نما، استنباط حالت دریا و استقامت راه می‌کنند. در مؤخر کشتی هم دو دایره نصب است. در اطراف دایره دسته‌ها دارد. دو نفر از عمله کشتی همیشه آن دایره‌ها را گرفته بر حسب اشاره و فرمان رئیس یمینا و شمالا می‌گردانند. پیش روی هر یک از آن دو نفر یک

قطب‌نما نصب است. همیشه چشمشان متوجه قطب‌نما و گوششان مراقب فرمان کماندان است. زمام انحراف و استقامت حرکت و رفتار کشتی منوط به حرکت آن دایره است. یکی از غرائب و صنایع بدیعه این نوع بشر اینجا ظاهر شده است که این دستگاه باین عظمت را با این مقدار احمال و اثقال در میانه امواج دریائی که هشت روز در سواحلش کشتی سیر می‌کند و ساحلی نمی‌بیند، به گردش یک دایره چنان به اختیار و در تحت اقتدار خود آورده که هیچ‌اسب باتعلیمی در دست هیچ‌سوار قابل کرد و بختیاری ابداً به این درجه تمکین ندارد. پیش از این شنیده بودم که شخص انگلیسی براسی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱

سوار بود، رفتار اسب بطور شایسته مطبوع او نمی‌افتاد، به اسب گفت: «از تو چه توقع می‌توان داشت، واپور نیستی که زمام اختیار و رفتار در قبضه اقتدار من باشد» این مضمون را حمل بر اغراق شاعرانه می‌کردم. بعد از دیدن این اوضاع معلوم شد که نتوانسته‌اند به عبارت متل و مثل هم بیان قدرت و استیلای اینها را در این باب کما هو حقه بکنند. جل الخالق بما ابدع و عظم القادر بما اخترع. از این فضای مسطحه آنچه در مقدم کشتی است محل طنابها و پاره‌ای اسباب کشتی و محل پاره‌ای از عملجات کشتی است و آنچه در مؤخر کشتی است، در اطرافش صندلیها و نیم‌تختها گذاشته‌اند، برای نشستن و تفرج اهل کشتی. هرروز بعد از قهوه یا بعد از غذا در هواهای سالم خوب، از قمرها بیرون آمده، روی آن صندلیها و تختها می‌نشینند و سیاحت آب و رفتار کشتی می‌کنند و صحبت می‌دارند. بالای سر آن مجلس، از کتان سایه‌بان کشیده‌اند که از آب و باران محفوظ است. بعضی اشخاص هم برای صرفه در همان مسطحه ساکن می‌شوند. از آنها قیمت نازلی می‌گیرند و مخارج آنها هم بعهده خودشان است. شب و روز همانجا بسر می‌برند و در نظر اهل کشتی، شأن فعلجات دارند.

همه‌روزه صبح پیش از آنکه مردم از خواب برخیزند عملجات کشتی بالای مسطحه را اول جاروب می‌زنند. بعد از آن می‌شویند، بعد از آن پاک می‌کنند و می‌خشکانند. دیوارها را که محل تکیه مردم می‌شود، همه را با ابر و صابون لیف می‌زنند و بعد از آن می‌خشکانند. تا این اعمال کرده شود، مردم قهوه خورده بیرون می‌آیند. عملجات مشغول پاک کردن و صیقل دادن اسباب و آلات آهنی و برنجی که به واپور نصب است می‌شوند. اول با پارچهائی که چرب است و گرد سنبناده دارد، بعد از آن با دستمالهای پاک چنان صیقل می‌دهند که همه آینه و حاکی عکس است. پیشخدمتهای قمرها نیز آنوقت مشغول نظیف اطاقهای خوابگاه و مجلس عام می‌شوند. جاهای خواب را درست می‌کنند. ظرفهای آب را که خالی شده پر می‌کنند، بجایش می‌گذارند. طرف ادرار را بیرون برده

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۲

می‌شویند، بجایش می‌گذارند. زمین و درودیوار را دستمال می‌کشند. سایر عملجات مشغول صیقل دادن و پاک کردن چرخها و میل‌ها و میخها و آنچه آلات آهنی و برنجی که در میان کشتی از منصوب و منقول هست می‌شوند و آبی فراغت ندارند. عیان و مشهود شاهد بر این مطلب است که آقا محمد کاظم، و الله بالقطع قلمتراش خودش را مدت العمر یک روز به این صفا و جلای میخهای واپور نتوانسته است نگاهدارد. با این همه اهتمام در تشریفات در بعضی به اندازه‌ای قبول کثافت دارند که مافوقی بر آن متصور نیست. در این مورد باز باید با کمال احترام چشمشان درآید و عذر بخواهند. در این واپور که هشتم چند زن از خانواده نجبا هستند در کمال لطف اندام و تقطیع لباس و تشریفات زیادشان محترم. صبح که از خواب برمی‌خیزند بزک و تغییر لباس کرده با نهایت تبختر و طنازی به سطحه کشتی می‌آیند. هریک سگ کوچکی در بغل دارند. می‌آیند روی تختها نشسته، اول پیش از اعتنائی با هرکس، دستمال کتان یا ابریشمی بسیار لطیف از جیب خود بیرون آورده، قیهای چشمهای سگش را با رطوبتهای پک و پوزش پاک می‌کند و همان دستمال را بروی خودش می‌مالد. بعد از آن چند بوسه از چشم و پوز سگ می‌کند. نوازشات مادرانه یا عاشقانه به او کرده در بغل خود راحتش می‌کند، آنوقت رو به اصحاب کرده مشغول تعارف و صحبت می‌شود.

دیروز دیدم سگی از یکی از اهل کشتی آمد پهلوی یکی از خانمها ایستاد و به دامن شلوار او بول کرد. خانم ملتف شد. دستمال خود را بیرون آورده پاک کرد و خشکاند و دستمال را در جیب گذاشت. مردی دیگر از اهل ایتالیا همراه است. شبها در وسط اطاق بزرگ قمره بالای میز می‌خوابد. سگی دارد قوی گردن که در ایران کپک می‌گویند. شبها وقت خواب این سگ را مثل معشوق خیلی عزیز در آغوش گرفته، پوزش بصورت و دهن خود می‌چسباند، سینه‌اش را به سینه‌اش می‌گذارد و می‌خوابد. اگر کسی بگوید وقتی که در مذهب خود پاک بدانند جای بحث نیست، نامربوط است. در ایران هیچ کرد بیابانی بی‌تربیتی با بره این معامله

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۳

را نمی‌کند. اهل شهرستان احدی کتافات طفل خود را به این گوارائی قبول نمی‌کند این هم یکی از غرائب است که خداوند عجب محبتی از سگ به قلب عموم اهل این ممالک انداخته. هر کس می‌خواهد با کسی خیلی اظهار اخلاص و خصوصیت کند، سگ آن شخص را بغل گرفته می‌بوسد و نوازشات پدران می‌کند.

### \*\*\* روز جمعه پنجم

بعد از ظهر به اسکله «پیر» رسیدیم - چهار ساعت واپور آنجا توقف کرد. از کشتی بیرون آمده سوار قایق شدیم. از آنجا تا شهر «آتینه» «۱» که پایتخت دولت روم است هشت ورس است که یک فرسخ و سبع فرسخ باشد. به درشکه سوار شده آنجا رفتم. شهری است در نهایت قشنگی و صفا، زیاد بزرگ نیست. سوادش بقدر تهران است. کوچه و بازار و عماراتش همان وضع فرنگستان است. طرز لباسشان اغلب بطرز شاطرهای شاهی است، الا اینکه کلاهشان فرنگی است. لسانی مخصوص دارند اما اغلب ترکی اسلامبولی و فرانسه هم می‌دانند. یکسال بود سلطان مملکت را اجماع کرده بیرون کرده بودند. گفتند: مفقود الخبر است ولی با وصف این تنظیمات مملکتی بجای خود بود. کارکنان مملکت هریک بجای خود مشغول عمل بودند. از قراریکه گفتند، اهل این ملک بسیار بسیار شیرین و هرزه‌اند.

از کنار دریا تا شهر، خیابانی ساخته‌اند که معبر کالسکه است. چون زمین آنجا خاک نرم است، سفید مثل گچ، غبار و گرد زیاد می‌شود. در کنار راه دو سه جا چاه آب دارد متصل در سر هرچاهی چند نفر عمله آب می‌کشید و در راه می‌پاشید که گرد نشود و مترددین به راحت عبور کنند. دو طرف راه باغستان است. در باغها جز درخت انگور و زیتون و تک‌تک درخت انجیر و انار درخت دیگر ندیدم. هوایش گرم است و مجاورت دریا رطوبت ندارد.

(۱) - مقصود پایتخت یونان است اینکه نوشته است پایتخت دولت روم شاید منظورش دولت روم بزرگ بوده که شامل یونان هم می‌شده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴

همه کوچه‌ها و معابر شهر خشک و پرگرد. بامها و درودیوار شهر اغلب گردآلود بود. در بازار شهر هر قسم میوه گرمسیری و سردسیری زیاد بود.

هندوانه خیلی خوبی دارد زیاد. سایر میوه‌جاتش نیز خوب و ارزان بود. این دولت سی هزار قشون دارد و در کمال آسودگی در میانه دولت عثمانی و فرنگستان زندگانی می‌کند. از هردولت، از عثمانی گرفته تا سایر دول قریب و بعید فرنگستان، یک کشتی جنگی با توپخانه و قشون در کناره دریا مقابل این شهر لنگر انداخته، همیشه ایستاده‌اند و از کشتی‌های خود بیرون نمی‌آیند مگر بقدر ضرورت و دادوستد که لازم داشته باشند. این کشتی‌ها آنجا مقیم‌اند و هریک با نشان و بیدق دولت متبوعه خود هستند و ناظر

حالت یکدیگر و مراقب حالت مملکت.  
تقریباً سی کشتی به این وضع و حالت آنجا اقامت دارد.

### \*\*\* روز شنبه و یکشنبه

، ساحلی به نظر نمی‌آمد مگر گاهی از دور کوهی دیده می‌شد و می‌گذشت.

### \*\*\* روز دوشنبه هشتم

، از سه ساعتی روز کوهستان مملکت ایتالیا نمودار شد تا قریب به غروب واپور همه‌جا از کنار دریا قریب به دامنه آن کوهستان سیر کرد. تمام این دامنه کوهستان جنگل و باغستان تک‌تک عمارات بود، به طرز غریبی. نه شهر بودند نه ده، خانهایی که به نظر می‌آمد البته هریک از دیگری دو هزار قدم، سه هزار قدم فاصله داشت. هیچ دو خانه متصل بیکدیگر نبود. البته از اول آن کوهها تا به شهر صد هزار خانه اینطور ساخته‌اند. در این بینها دهات آباد هم واقع شده است که هریک پانصد خانه، هزار خانه یا بیشتر یا کمتر دارد. بالجمله دو ساعت به غروب مانده به اسکله شهر «مسینه» که از شهرهای معتبر ایتالیا است رسیدم. واپور آنجا لنگر انداخت. نصف‌شب آنجا ماند.

اما شهر مسین به غایت خوش‌وضع، الحاق افتاده. کوههای آن

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۳۵

اطراف قدری از کنار دریا را احاطه خاص کرده است که قریب به شهر بطور دهنه و بغاز واقع شده. داخل آن محوطه که می‌شود، سه کوه در آن دهنه و اول آن محوطه هست که روی آنها را هموار کرده قلعه‌ها و عمارات سخت برای توپخانه و غیره ساخته‌اند. آخر آن محوطه که مواجه دریا و بغاز باشد، شهر مسین بطور هلالی و قوسی عماراتش دور و کنار آب واقع شده است. چراغهای گاز در همه معابر، خاصه شارعی که کنار آب و جلو عمارات است به نظم تمام گذاشته روشن است، به الوان و انواع مختلف. عکس همه در آب نمودار است. از صفا و قشنگی و آبادی کسر و نقصانی نداشت. از آنجا تا شهر رم که پایتخت دولت ایتالیا و مقر سلطنت پاپ باشد، چهار روز با واپور و بعضی جاها با شمندفر می‌روند.

### \*\*\* روز سه‌شنبه نهم

، بجائی رسیدیم که میان دریا از دو طرف معبر واپور کوهستان زیاد بود. معبر واپور مثل رودخانه یا بغاز اتفاق افتاده بود. در آنجا مسیر واپور رو به نقطه مغرب است در کوهستانی طرف شمال دریا که مملکت «کرس» است، شهری نمودار شد، خیلی قشنگ و منقح در کنار دریا و مشرف بر آب. اسم آن شهر را «سنت‌مادلند» می‌گویند: چون واپور توقفی نکرد، بیش از این اطلاع از وضع آنجا حاصل نشد. کوهستان طرف جنوب از مملکت «سردانیا» ست. در آن کوهستان عمارات و آبادیهای خوب و جنگلها و قراولخانه در کنار دریا بسیار دیده شد، اما شهر معروفی از آن مملکت در آن ساحل نبود. - چیز تازه که آنجا دیده شد، این بود که بالای یکی از کوهها به وضع طبیعی بدون تصرف صنعت، سنگ کوه به ترکیب خرس مجسم شده و بنظر می‌آید.

### \*\*\* روز چهارشنبه

، بهیچ‌وجه ساحلی بنظر نمی‌آید و فضل خداوندی شامل حال بود که دریا ابداً حرکت نداشت و کشتی با نهایت سرعت می‌رفت و گاهی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۶

در میان قمره، بر شخص مشتبّه می‌شد که کشتی ساکن است یا متحرک. آب را ملاحظه می‌کردیم معلوم می‌شد که با کمال سرعت می‌رود. اگر در آن مکانها انقلابی باشد وحشت و دهشتی دست می‌دهد که نعوذ باللّه. خداوند هرگز بهیچ کس ننماید و دوستان ما را جمیعا از این سیاحت معاف فرماید و در هیچ فصل هم که دریا نهایت آسودگی را داشته باشد، نصییشان نکند که بدسیاحتی است.

### \*\*\* روز پنجشنبه یازدهم

پیش از طلوع آفتاب از فضل خداوند و توجه بزرگان سالما به ساحل و اسکله «مارسیل» رسیدیم. کپیتان مرا برداشته به اتفان خود به قایق برد، از دریا بیرون آمدیم، بگمرک‌خانه رفتیم. اسباب مرا بگمرک داد و به یکی از رؤسای گمرک‌خانه معرفی مرا کرده مراجعت کرد. رئیس گمرک‌خانه آدمی همراه من کرد تا مرا به منزل قونسول دولت علیه راهنمایی کرد. قونسول ما فرانسه «۱» بود، فارسی نمی‌دانست. چنانچه من هم فرانسه نمی‌دانستم. مدتی صحبت با اشاره داشتم.

آدم مهربانی بود. بعد از شناختن، اصرار داشت که بمانم، قبول نکردم و خواهش نمودم که هرچه ممکن است تعجیل در حرکت کند، بی تأمل آدمی همراهم کرد، آمد اسباب را از گمرک‌خانه گرفت. به اتفاق یکنفر مأمور از گمرک‌خانه مرا برداشته به کالسکه نشسته، به عمارتی که در اینجا کرایه راه آهن را می‌گیرند و بلیط می‌دهند بردند و به مباشرین آنجا سپرده، مراجعت نمودند تا اول زوال آنجا ماندم. کرایه راه آهن را دادیم بلیط گرفته وقت ظهر از آنجا با جمعی دیگر که هم از آن کشتی می‌آمدند به کالسکه نشسته به عمارت دیگر رسیدیم. سه فقره اطاق بود. هردسته از مردم به ترتیب و مراتب نمره بلیطی که داشتند جدا جدا در آن اطاقها پذیرائی کردند و ساعتی نشاندند. بعد از آن درب اطاقها را از طرف دیگر که محازی و مقابل کالسگهای راه آهن بود باز کردند. اهل هر اطاقی به کالسگهای مقابل اطاق خودشان داخل شدند. همه جابجا شدند کالسگها روانه شد. اما وضع کالسگها این بود که

(۱) - فرانسوی بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۷

یکدستگاه اسباب دیک آب و کوره آتش و دودکشی که همه اسباب آنها آهن بود بر روی عراده آهنی در جلو بود. و چهل و دو کالسکه سرپوشیده که دو طرف کالسگها آغشقه «۱» و آینه داشت، عقب یکدیگر به آن دستگاه دیک بخار بواسطه پیچها و قلابها ربط داده و بسته بودند. همه آنها را همان عراده دیک بخار با خود می‌کشید. در آن کالسگها هریکی هشت نفر آدم نشسته بود. در سقف هر کالسکه چراغی قرار داده بودند که دودش بی آنکه بهوای میان کالسکه برسد، بیرون می‌رفت و روشنی آن تماما میان کالسگ می‌افتاد. وقت حرکت کالسگ که ظهر بود، چراغها را روشن کردند. در خیال بودم که این میان روز و هوای روشن چه حاجت به چراغ است. ساعتی نگذشت یکدفعه دیدم هوا تاریک و شب شد. ملتفت شدم که کالسگ بجائی رسیده است که راه از زیر کوه است. آنوقت فایده چراغها معلوم شد. بقدر یک ربع ساعت کالسگ در زیر کوه می‌رفت که هیچ آثار روشنی در هیچ طرف پیدا نبود. به قاعده حرکت کالسگ که در ربع ساعت آن ظلماب را طی کرد، باید از ابتدا تا انتهای آن راه زیر کوه، سه فرسخ باشد که همه جا کوه را تراشیده سوراخ کرده‌اند و راه آهن ساخته‌اند و همچنین تا پاریس رسیدیم، سیزده موضع همینطور کالسگها از زیر کوه آمد. بعضی جاها ده دقیقه یا پنج شش دقیقه و کمتر و زیادتر، این راههای تاریک زیر کوه را طی می‌کرد و باز به فضاهاى روشن بسیار باصفا می‌رسید. اما زیادتر و دورتر از همه آن بود که پانزده دقیقه بود. قدرت و استطاعت مخلوق را اینجا باید

دید که چه کار سخت را از پیش برده، و چه قدر خرج کرده‌اند و به چه اندازه مراقبت دارند که تمام آنراها در روشن و تاریک به وضعی تمیز و شسته و روفته بود که از مارسیل تا پاریس در وسط راه یک پارچه سنگ و خاک و خاشاک دیده نشد. همه روز گویا عملجات مخصوص مراقبت که راه را برویند. در صحرا و کوههای اطراف آن راه جز سبزه و درختهای جنگلی و گل‌های

(۱) - آغشقه کلمه روسی است که ترک‌زبانان نیز استعمال می‌کنند به معنی پنجره آمده. آتوشقه یا آتشفه هم آمده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۸

الوان و خانهای عالی و قشنگ چیزی دیده نمی‌شد. اگرچه در میانه مارسیل که خود شهر بسیار بزرگ و معتبری است و پاریس که پایتخت فرانسه است، یک شهر بیشتر نیست و باقی آبادیها و عمارات دهات است، ولی اغلب باهم بطوری اتصال دارند که ده از شهر و شهر از ده تمیز داده نمی‌شود. خلاصه کالسگه بخار با آن سرعت سیر که اسب پردو، در تاخت به او نمی‌رسد، از مارسیل تا پاریس در مدت بیست و هشت ساعت آمد. مسافت آن به اصطلاح فرانسه هشتصد هزار متر است که ذرع فرانسه باشد. هرشش هزار ذرع تقریباً یک فرسخ ایرانی است که تماماً بالتقریب هفتاد و پنج فرسخ می‌شود. بالجمله روز دیگر که جمعه دوازدهم ربیع الاول بود، وارد شهر پاریس شدم، در ساعت چهار بعد از ظهر.

### \*\*\* روز جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول

، چهار ساعت از ظهر گذشته به شهر پاریس وارد شدم که عالیجاه عبد الرسولخان «۱» سرهنگ که رئیس متعلمین مأمور پاریس بود، صبح آنروز را برحسب فرمایش جناب حسنعلی خان «۲» وزیرمختار مقیم پاریس با کالسگه مخصوص برای افتخار و رهنمونی بنده به سفارت سنیه، بر سر راه آهن آمده، از ورودم اثری ندیده، مراجعت کرده بودند. معهداً یکی از کالسگه‌هایی را که رسم است در سر راه آهن برای کرایه دادن حاضر دارند گرفته و در آن نشستم و همینکه به کالسگه‌چی اسم سفارت دولت علیه را حالی کردم روانه شد. پس از ساعتی به سفارت سنیه رسیدم و بشرف خدمت جناب وزیرمختار فائز

(۱) - عبد الرسولخان نوره حاج محمد حسینخان صدر اعظم اصفهانی اولین سرپرست محصلین ایرانی در کشور فرانسه بود.

(۲) - حسنعلی خان گروسی (۱۲۳۷-۱۳۱۷ ه. ق) ملقب به امیرنظام از جمله رجال لایق و ارزنده دوره قاجاریه است. از سال ۱۲۷۶ الی ۱۲۸۲ ه. ق وزیرمختار ایران مقیم پاریس بود. برای اطلاعات بیشتر درباره او به تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد جلد اول صفحه ۳۵۹ مراجعه شود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۹

شده، از نعم غیر مترقبه، جناب بندگان خدایگان ناصر الملک «۱» دام مجده نیز که چند روزی پیش از این به پاریس تشریف آورده بودند، هم در آنجا تشریف داشتند و در حضور ایشان اکتساب شرف و اطمینان و انبساطی به نهایت حاصل شد و هم از ملاقات برادر عزیز و نور چشم گرامی میرزا محمود «۲» که پنجسال بود به مفارقتش مبتلا بودم و در آنجا مشغول تحصیل علوم بود، مبتهج و مسرور شدم. از جانب جناب خدایگان و جناب حسنعلی خان وزیرمختار، لوازم التفات و مرحمت مبذول شد و بفرمایش ایشان منزل مخصوص برایم در میهمانخانه که قریب به سفارت بود معین گردید.

ولی تا ساعت نصف شب را در سفارت بودم و بعد از صرف شام در خدمت جنابان معظم الیها به گردش شهر و تماشای یکی از مجالس بال که معروف است به «شاتودو فلر» رفتیم. تعریف و توصیف وضع شهر و کوچه‌ها و چراغها و قهوه‌خانه‌ها از حیز تحریر و تقریر خارج است و هر قدر به دقت نوشته شود، باز ناقص است و تا کسی نبیند نمی‌تواند تصور کند که چه وضع است.

اما مجلس بال که مسمی بود به «شاتودولر» اجمالش اینکه، باغی است مملو از انواع گلها و ریاحین ولی به نزهت و وضعیتی که تا کسی نیند نمی‌تواند از تحریر و تقریر تصور صورتی نماید و در خلال گلها و درختها به وضعهای مختلف خیابان است، در نهایت پاکی و پاکیزگی. در هر پنج قدم فاصله نیم‌تختها و صندلیها کنار خیابان نصب است، برای نشستن مردم. و نیز در میان درختها و گلها

(۱) - محمود خان ناصر الملک در سال ۱۲۷۹ ه. ق به سمت وزیرمختار ایران در دربار انگلستان مأمور گردید. در سال ۱۲۸۱ موقتاً به تهران آمد و سال بعد به لندن بازگشت. برای اطلاع بیشتر درباره او به تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد جلد چهارم صفحه ۵۴ مراجعه گردد.

(۲) - میرزا محمود خان مشیر الوزاره و بعد مشاور الملک. برادر کوچک میرزا خانلرخان از شاگردان دار الفنون و جزو اولین دسته تحصیلی بود که در سال ۱۲۷۵ ه. ق جهت ادامه تحصیل به پاریس اعزام گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۴۰

و خیابانها، بقدری چراغ‌گاز روشن است که چشم خیره می‌شود. و وسط باغ عمارتی بوضع کلاه‌فرنگی ساخته شده است، ولی مزین به انواع زینت. درون و بیرونش از بنیان تا سقف مملو است از چراغهای به ترکیب مختلف و بلورهای به الوان مختلف. در آن عمارت جمعی کثیر از اهل طرب نشسته، بقانون موسیقی به اشاره و ایمای یکنفر معلم که پیش روی همه نشسته است، ساز و موزیکال می‌زنند. اطراف این عمارت را فضای وسیع احاطه کرده که از تخته مفروش است و هنگام ساز قریب هزار نفر یا متجاوز، زن و مرد می‌رقصند، با کمال نظم. هر زنی دستی در گردن جوانی حمایل کرده به معاونت او متمایل است و هر مردی پری‌پیکری را در آغوش کشیده با ضرب اصول پای کوبان و چرخ‌زنان است و در اطراف این فضا نیز صندلیها و تختها گذاشته، تماشاگران نشسته هر کسی سیمین‌بدنی را در کنار گرفته، و از هر دری راز می‌گوید و گاهی از هر قسم شرابی که بخواهد در برابر او حاضر می‌شود، ترطیت «۱» دماغ کرده و عند التقاضا لعل می‌آلود جلیس انیس را می‌بوسد. نه از کسی پرهیزی نه کسی را از کسی گریزی است. زیرا که در آن دار السرور دست تعرض از دامن هر کس دور است. بالجمله از اول شب تا نصف شب، این بساط گسترده بود و البته سه هزار مرد و زن در آن باغ بگردش و صحبت و تغنی «۲» و تجرع «۳» و رقص و سماع و مطایبه و معاشقه و مغازله و معاهده و مواعده و مساحقه «۴» و معانقه و ملامسه مشغولند. عجب اینست که در مجمع کذایی و آزادی چنانی، از احدی صدائی که بوی نفاق و شتاق «۵» داشته باشد، بلند نمی‌شود، و هیچکس صدا به صحبت بلند نمی‌کند تا به نزاع و خشونت چه رسد. بالجمله دوازده روز در پاریس توقف نموده سیاحت وضع و طرز آنجا را بقدری که میسر شد کردیم که تفصیل آن از حیز تحریر خارج است.

(۱) - تروتازه

(۲) - آواز خوانی

(۳) - جرعه‌نوشی

(۴) - کف‌زدن

(۵) - مخالفت و دشمنی

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۴۱

روز بیست و چهارم ربیع الاول در خدمت جناب ناصر الملک، اخوی میرزا محمود را برداشته روانه لندن شدم. شش ساعت در راه آهن رفتیم، در کنار دریای محیط شهری واقع است مسمی به «بولن» که از این سمت منتهای خاک فرانسه است.



چون دریا منقلب بود، آنشب را در مهمانخانه بولن بسربرده به راحت گذرانیدیم.

صبح دیگر به سیاحت آن شهر و کنار دریا رفتیم. شهری است با کمال بها و صفا اهلش فرانسه‌اند «۱» ولی بواسطه قرب جوار با انگلیس از هردو طایفه در آنجا بسیارند. ماهرویان هردو فرقه در آنجا مجمعی دارند و پریشانی عالمی را ضامنند و فرض خود می‌شمارند. شب دیگر نیز آنجا بسر رفت.

### \*\*\* روز بیست و پنجم

به توقف و سیاحت بولن گذشت

### \*\*\* روز بیست و ششم ربيع الاول

از آنجا روانه شده دو ساعت در دریای محیط و دو ساعت در خاک انگلیس که اولش شهری بود مسمی به فوکستن سیر کرده، بواسطه راه آهن وقت عصر وارد لندن شده در ویکتوریه استیشن که یک منزلگاه راه آهن است فرود آمدیم. کالسکه سفارت در آنجا حاضر بود و عالیجاه محمد علی خان نایب اول سفارت تا آنجا استقبال نموده، بالاتفاق روانه سفارت شدیم و مدت چهارده ماه تمام در لندن توقف شد.

اما وقایع زمان توقف شهر لندن و اوضاع آن مملکت طوری است که بعد از آنکه شخص با کمال شعور و حواس، چندسال آنجا زندگانی کند باز نمی‌تواند بفهمد چه کرده‌اند. درودیوار مملو است از ثروت و حشمت و علم و صنعت و قدرت. زمین را اگر تا گاوماهی بشکافند، چرخها و لوله‌ها و آثار صنعت بقدری دیده می‌شود که حواس را واله و مختل می‌کند. عظمت شهر طوری است که مسلما اولین شهر دنیا است و اهلش از حیث دولت و علم و تدبیر

(۱) - فرانسوی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۲

ملکی و حسن جمال و لطافت اندام بزرگترین و اولین ملت دنیا.

یکی از شبها به پارلمنت رفتیم. پارلمنت گفتگو و مشاوره است، و در اصطلاح انگلیسی مجلسی است که برای گفتگوی امور دولتی و ملکی منعقد می‌شود که به اصطلاح ایران دار الشورای کبری باشد. عمارتی در کمال حشمت و عظمت در معموره شهر لندن که آنجا را «سیتی» می‌گویند، در کنار رود تمس ساخته‌اند و می‌گویند قریب به هزار سال است اصلش ساخته شده، ولی از وقتی که وضع آنرا تغییر داده چنانکه حالا هست ساخته‌اند، تاکنون ششصد سال است.

بنای غریبی است که از تقریر و تحریر نمی‌توان تصور کرد. بعد از وضع جاهای خالی که برای مردم متفرقه و اشخاصی که باید منتظر وقت دخول بشوند و دفتر خانها و هزار چیز دیگر، اجمالا- مشتمل است بر دو مجلس. یکی را «هوس آف لارد» می‌گویند، یعنی خانه لاردها که محل اجتماع امرای مملکت است.

در آن مجلس محل معینی که هم خارج و هم داخل آن مجلس محسوب می‌شود، مخصوص پادشاه است. در اطراف مجلس، امرا و وکلای دولت نشستند در حل و عقد امور دولتی گفتگو می‌کنند و در هر مسئله رأیشان به هرچه قرار گرفت، صورت صوابدید خود را به آن مجلس دیگر که متعلق به رعیت است، می‌فرستند تا به امضای آنها برسد. مجلس دیگر را «هوس کامون» می‌گویند یعنی خانه عامه که محل اجتماع وکلای رعیت و ملت انگلیس است.

از جانب اهل هر شهر و هر قریه انگلیس و کیلی به رضا و میل عامه رعیت آن محل معین شده، در آن مجلس جای مخصوص دارد و

عدد آنها تا حال که سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری است، به هزار و ششصد رسیده است. این مجلس فضائی است با کمال وسعت و مسقف. اطراف آن بطور- منبر، نیم‌تختها متصل یکدیگر گذاشته‌اند تا چهار مرتبه و آنها محل نشیمن اجزای مجلس است. مرتبه فوقانی هم دارد که آن نیز تا زیر سقف منبر مانند نیم‌تخت گذاشته شده است، برای متفرقه که اذن دخول داشته باشند، و در

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۳

یک سمت مجلس روبروی اهل مجلس منبری سرپوشیده با زینتهای فاخر نصب است. یکی از مشایخ قوم که رتبه کشیشی و ریاست مذهبی دارد با لباسهای زربفت و تشریفات مخصوص بر آن منبر نشسته. پیش روی او تختی گذاشته‌اند.

تاج و تبرزین مرصع که ادوات و علامات سلطنت است، روی آن تخت گذاشته شده است و این فقره مشعر بر این است که سلطنت حق عموم ملت است.

ربطی به شخص واحد ندارد. هر کس را عامه مردم صلاح دانند و اهل آن مجلس که وکلای رعیتند شایسته بدانند، بر خود پادشاه می‌کنند. و در اطراف مجلس وکلای رعیت و وزرائی که از سلسله امرا هستند نشسته در امور داخله و مصالح و مفاسد مملکت گفتگو می‌کنند و اگر کسی ایرادی بر امور دولتی داشته باشد، بیان می‌کند که مثلاً فلان وزیر در فلان امر که فلان قسم اقدام کرده، چنان بنظر می‌آید که خطا کرده. یا آنکه معلوم نیست چه صلاح ملاحظه کرده است، باید صلاح دید خود را در این مجلس اظهار کند، تا معلوم شود که عمل او مقرون بصرفه ملت انگلیس بوده یا نه. آن وزیر اگر حاضر است با کمال ادب برخاسته دلایل صحت عمل خود را بیان می‌کند و اگر حاضر نیست به او اخبار می‌کنند در روز دیگر حاضر می‌شود، یا نایب و وکیلی از جانب خود معین کرده به آن مجلس می‌فرستد و مدعی خود را مجاب می‌کند. اگر از عهده جواب برنیامد و مجلس پارلمنت تصدیق بر قصور یا تقصیر او کردند، همان سال معزول می‌شود. اما نه بخفت و افتضاح، بلکه همینکه کار به اینجا رسید، خود از خدمت استعفا می‌کند. و اما طرز مکالمه اینست که آنکس که مطلبی، حرفی دارد پیش از وقت، مطالب و دلایل خود را ترتیب کرده می‌نویسد و یادداشت می‌کند و وقت گفتگو از جای خود برخاسته می‌ایستد و رو به منبر کرده به آن رئیس مجلس خطاب می‌کند و خیالات خود را می‌گوید تا آخر. همینکه تمام شد آن یادداشت تقریرات خود را می‌دهد می‌برند پیش روی رئیس مجلس می‌گذارند. بعد آن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۴

وزیر مدعی علیه برمی‌خیزد و شروع به جواب می‌کند.

فقره‌به‌فقره جواب می‌گوید تا آخر. در این بین احدی تکلم نمی‌کند.

بعد اجزای مجلس تقریرات طرفین به عقلهای خود صرافی کرده، هر کس عقیده خود را نوشته می‌دهد. بعد از اتمام تصدیقات مصدق و تکذیب طرفین را می‌سنجد. مصدق هر طرف بیشتر شد قول او معتبر است. بعد از آنکه به اینجا منتهی شد، صورت مجلس را به عرض ملکه می‌رسانند، او نیز قول غالب را امضاء می‌کند و نیز در آن مجلس در یک سمت چندین محرر نشسته با خط رمز مخصوصی با کمال سرعت تقریرات اهل مجلس را می‌نویسند و همان ساعت فقره‌به‌فقره به تلگرافخانه می‌فرستند و فی الفور به دفترخانه روزنامه اعلام می‌کنند و بلافاصله چاپ می‌شود و قبل از آنکه مجلس منقضی شود آن گفتگوها در همه شهر لندن منتشر می‌شود و به فاصله چهار پنج ساعت آن روزنامه‌ها به جمیع شهر و دهات مملکت انگلیس می‌رسد و کل آحاد رعیت مطلع می‌شوند که امروز یا امشب در پارلمنت چه گفتگو شده است.

در آن شب که ما بودیم یکی از وکلای رعیت در چند مسئله ایراداتی بر آرل رسل که وزیر امور خارجه دولت انگلیس بود داشت. در بین مکالمه او «لایرد- پالمروستان» که صدراعظم آن‌دولت بود نیز حضور به‌م‌رسانید. اما طریقه دخول او به مجلس مثل یکی از آحاد رعیت بود. با کمال ادب و خفض جناح کلاهش را برداشته به دست گرفته بود. وقتی که داخل شد احدی ملتفت او نشد، آمد

و در کنار مجلس بدون ملاحظه صدر و ذیل نشست و مثل سایر مردم تقریرات آن مرد را سامع و مستمع شد. طرفه اینکه لارد پالمستان با آرل رسل که وزیر امور خارجه بود در تدابیر و امور دولتی متحد الخیال و هم‌رأی و متفق بودند، بلکه همه وزرای آن وقت در همه امور متفق الرأی هستند که اگر بر هر یک ایرادی وارد آید، در حقیقت همه خاطی خواهند بود و همه باید استعفا کنند و طبقه دیگر منصوب می‌شوند. اینست که وزارت‌های

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۵

دولت انگلیس همیشه دایر بین دو فرقه است. یکی را «لارد دربی» می‌گویند که رئیس آنها خود لارد دربی است و وقتی که وزارت به آنها برسد، لارد دربی صدراعظم می‌شود و سایر اتباع او متکفل سایر وزارت‌ها می‌شوند. طایفه دیگر را «فمرنری» می‌گویند که رئیس آنها «لارد پالمستان» است که در آن سنوات صدراعظم بود، آرل رسل وزیر امور خارجه بود.

خلاصه ایرادهای آن مرد و کیل رعیت بر آرل رسل اجمالا یکی این بود که جزایر سبعة که مال دولت یونان بود و چندین سال است حوادث عالم آنها را به تصرف دولت انگلیس داد و دولت انگلیس انواع تصرفات مالکانه در آنجا کرد و استحکامات در آنجا از قبیل قراولخانه و توپخانه و قورخانه‌ها و باستیانها ساخت، سال گذشته که ملت گرک از سلطان سابق آنجا شاکی و از سوء سلوک او متعرض شدند و مراتب اعتراض خود را به عرض او رسانیدند و او نیز از سلطنت آنجا استعفا کرده به مملکت نمسه که موطن اصلی او بود رفت و پس از آن ملت گرک از دولت انگلیس و سایر دول بزرگ یرپ استدعای تعیین یک پادشاه عاقل کامل کافی تربیت یافته نمودند و دولت انگلیس شاهزاده «سر کریستیان» پادشاه دانمارک را که برادرزن ولیعهد دولت انگلیس است به پادشاهی آنجا مقرر کرد و سایر دول نیز امضا داشتند و بعد از آن بواسطه قرابتی که این پادشاه جدید با ولیعهد این دولت داشت و مناسب بود که درباره آن دولت و آن ملت از جانب دولت انگلیس مکرمت شایسته به ظهور آید.

رجال این دولت صلاح در آن دیدند که جزایر سبعة را به دولت معزی الیها واگذارند. آرل رسل مقرر داشته است که این ابنیه و استحکامات را از آنجا خراب کرده بعد از آن به تصرف دولت یونان بدهند و این معنی دلیل بین است بر پستی همت و دنائت دولت انگلیس و هم دلالت بر این می‌کند که دولت انگلیس خائف است از اینکه مبادا در تصرف دولت یونان، اهل جزایر را با آن استحکامات، اسباب ضعفی در آن حدود برای انگلیس حادث شود، یا آنکه

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۶

دول دیگر وقتی آن جزایر را تصاحب کنند و مؤسس یک طرحی شوند که منافای پلتیک دولت انگلیس باشد و این دولت از تدارک آن قاصر آید. هر یک از این شقوق که از این عمل او متبادر به اذهان باشد، مناسب شأن و شوکت دولت انگلیس نیست و ملت انگلیس قبول چنین خفتی را برای دولت خود نمی‌کند.

رای صواب این بود که اگر رد جزایر سبعة منافای با پلتیک حالیه و یا مالیه دولت انگلیس است، این عطیه را به عاطفتی دگر تبدیل کنند و الا با همین حالت حالیه به رفع سبب و انکسار منضمات این واگذارند.

مسئله دیگر اینکه بعد از اینکه اهل «پلنی» که اهل «لهستان» باشد از اطاعت دولت روس سر باز زد و خواهش آزادی کرد و امپراطور روس از این معنی مضایقه نمود و آنها را مثل سایر رعیت و ملت خود اسیر و ذلیل احکام اوامر و نواهی خود خواست و آنها عرض حال خود به دولت انگلیس کردند و دولت انگلیس آنها را محق دانست و بواسطه نوشته رسمیه که در السنه و افواه همه ملل منشتر است، دولت روس را از این سلوک ناپسندیده منع کرد و امپراطور روس جواب سخت نوشت و این تکلیف منصفانه دولت انگلیس را رد کرد، چرا دولت انگلیس آن جواب ناگوار را متحمل شد و به حمایت پلنی‌ها برخواست تا کارشان به آنجا کشید که جمعی کثیر از بندگان خدا به اطمینان حمایت این دولت ایستادگی کردند. بعضی به دست ملت روس کشته و برخی به کمال ذلت اسیر و محبوس «سیبر» شدند و اغلب بیچاره، پایمال مراکب بیرحمی و بی‌تربیتی قشون روس گردیدند و اینک کاغذها و مراسلات

خون‌آلود آن بیچاره‌هاست که در اطراف عالم از مصائب و ظلمهایی که بر آنها رفته و از بی‌حمیتی و بی‌غیرتی دولت انگلیس حکایت می‌کند. ملت انگلیس از قبول این نسبت برای دولت خود ابا دارد.

مسئله دیگر، در باب دانمارک بود و تقریر این گفتگو منوط به مقدمه‌ایست که عرض شود تا مطلبی از گفتگوی آن مرد وکیل در پارلمنت به دست آید.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۴۷

اما آن مقدمه اینست که دولت دانمارک سلطنتی است مستقل که تابع هیچ دولتی نیست و سابق بر این خیلی قوی بوده. در این زمان نیز خود بالاستقلال دولتی است صاحب همه چیز و از طرفی حد و سیرش متصل است به حدود نمسا، و ممالک نمسا وسعتی بغایت عریض و طویل دارد که در این زمان چندین پادشاه مقتدر معتبر در آن ممالک سلطنت می‌کنند و چندین ایالت نیز در آن ملک دایر است که آنها اگرچه دولت معتبر هستند ولی در قبول اطاعت و حمایت هر دولت و عدم قبول مختارند. دو دولت مشهور بزرگ قوی در آن ممالک است یکی دولت «پروس»، دیگری دولت «اتریش». مابقی دول کوچک و ایالتها را دوش می‌گویند و کلیه اهل نمسا را در یرپ، آلمان و ژرمان و به اصطلاح انگلیسی «جرمن» می‌گویند. و در یکی از پای‌تختهای قدیم آن ممالک مجلسی دارند مثل مجلس پارلمنت انگلیس که سالی چند ماه به وقت معین، آن مجلس باز می‌شود و وکلای همه دول قوی و ضعیف و ایالتها ممالک آلمان در آن مجلس جمع شده قرار کلیه امور ممالک و دولتهای خود را می‌دهند و تکالیف سایه میانه خودشانرا معین نموده متفرق می‌شوند. و آن مجلس را کنفدراسیون ژرمانیک می‌نامند، یعنی مجلس شورای ژرمانیها که رجوع همه دول و ایالتها ممالک نمسه به آن مجلس است، و در واقع همه تابع احکامی هستند که از آن مجلس به صلاح و صوابدید وکلای همه ملت آلمان صادر شود. پس از عرض این مقدمه، دانستن این فقره نیز لازمست که دو ایالت از ایالتها نمسا در حدود دانمارک واقع است یکی را «هولستن»، یکی را «شلزویک» می‌نامند و اینها مثل سایر دول و ایالتها آلمان، همیشه رجوعشان به همان مجلس کنفدراسیون ژرمانیک بود، تا اینکه سلطنت دانمارک به فردریک رسید و او در سال پانزدهم جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت اقدس ظل‌اللهی ابو النصر و الظفر شاهنشاه اسلام‌پناه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که این سفارت سنیه «۱» حسب الامر

(۱) - مقصود خودش است.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۴۸

الاققدس الاعلی بر آن ممالک مأمور شد، عالم فانی را بدرود کرد. چون آن پادشاه خود از سلطانزادگان آلمان بود و صاحب تخت و تاج مملکت دانمارک شد، آن دو ایالت آلمان هم که «هولستن» و «شلزویک» باشد به اختیار میل خود ربقه طاعت و رعیتی او را زیب رقبه مفاخرت خود دانسته، سالها بر این برآمد و «فردیک» بلامزاحم بر دانمارک و آن دوش‌ها حکم رانده، رفته‌رفته رجوع آن دوش‌ها از کنفدراسیون ژرمانیک موقوف و منقطع شد و مثل ملت دانمارک تصرفات و تدابیر فردریک و اجزای دولتش از برای مصالح امور خود کافی دیدند و چون فردریک بلا-وارث بود، ولایت‌عهد را به «کریستیان» که یکی از احفاد سلاطین قدیم دانمارک بود و به رزانت رأی و طبع سلیم و مراتب تربیت او را شایسته دید، تفویض کرد. و در عهدنامه تصریح شد که کریستیان ولیعهد فردریک است و آنچه در تحت سلطنت و حکومت فردریک است بعد از او موافق این عهدنامه باید در تحت قلمرو سلطنت کریستیان باشد و چنانچه رسم است آن عهدنامه به امضای همه دول بزرگ یرپ خاصه دولت انگلیس و فرانسه با قید ضمانت حفظ فصول آن رسیده، در دولت دانمارک محفوظ بود.

بعد از انتقال فردریک که سلطنت دانمارک و مضافات بحکم ولایت‌عهد به کریستیان تعلق گرفت. دوش‌ها خودسری و آزادی سابق خود را سند کرده از اطاعت پادشاه دانمارک معرض شده، خواستند کما فی السابق در امور خود رجوع به کنفدراسیون

ژرمانیک نمایند. کریستیان به نص عهدنامه متمسک شده خود را مالک بالاستحقاق دوشی‌ها دانست و به فرستادن قشون بحری و بری و تهیه جنگ اسباب استقلال و آثار سلطنت خود را در هولستن و شلزویک استحکام داد.

اهل آنجا ملتجی به دول پروس و اتریش که دول قویه آلمانند شدند. آنها نیز بواسطه اهلیت و اتفاق ملتی بحمایت آنها برخاستند. به دولت دانمارک اعلام کردند که یا دوشی‌ها را واگذار، یا برای جنگ حاضر شو. کریستیان داوری به دولت انگلیس و فرانسه برد و از آنها تصدیق خواست. هر دو دولت بر حقانیت

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۴۹

کریستیان تصدیق کردند و بر خطای دولت پروس و اتریش تصریح نمودند و طوری نوشتند که کریستیان به حمایت آنها مخصوصا به دولت انگلیس اطمینان حاصل کرده با استعدادی که در مقابل پروس و اتریش قلیل بود آماده جنگ شد و نائره حرب در بروبحر زبانه کشید. هماره چندین جنگ نمایان مردانه کرد. بالاخره جمعی کثیر از قشون و ملت دانمارک به کشتن رفت و دوشی‌ها از تصرف کریستیان انتراع یافت و از طرف دولت انگلیس بهیچ‌وجه آثار حمایت و اظهار حیاتی ناشی نشد. این بود که آن شخص در پارلمنت بر آرل رسل ایراد کرد که بعد از این که دولت دانمارک وضع بی‌اعتدال دول پروس و اتریش را به دولت انگلیس اظهار کرد و دولت انگلیس او را محق دانست و تصدیق او کرد و طوری جواب داد که دولت دانمارک بحمایت او معتقد و امیدوار شد، چرا حمایت نکرد و ساکت شد تا آنهمه مردم دانمارک تلف شد و دوشی‌ها به غیر حق از سلطنت دانمارک موضوع و مفروز شدند. ملت انگلیس این بی‌ثباتی را مناسب شأن دولت خود نمی‌داند. و همچنین چندین فقره دیگر از قبیل سوء سلوک و بیرحمی مأمورین انگلیس که در ژاپن بوده و جواب مراسله امپراطور فرانسه که بطور خوش نوشته نشده بود و مایه رنجش ملت فرانسه شده که تفصیل هریک شرحی طویل لازم دارد و مورث کلال است، بیان کرد و بجای خود نشست. «مستر لیارد» که مستشار و معاون وزارت امور خارجه بود برخاسته از جانب آرل رسل شروع به جواب کرد و برای هریک از ایرادات شروخی مفصل محتوی بر تواریخی مبسوط بیان نمود که اجمالش این بود:

اما در باب رد کردن جزایر سبعة بعد از خراب کردن ابنیه و استحکامات آنجا گفت: از وقتی که دولت و ملت یونان مایل به تربیت و انسانیت شدند، دولت انگلیس محض رعایت حقوق انسانیت، در هر عصری درباره آنها به هر درجه که وقت مساعدت داشت کوتاهی ننمود و آن ملت را همیشه از تطاول دول همجوار بواسطه گماشتن کشتی‌های جنگی و تحمل خرجهای گزاف مضایقه سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۰

نکرد. چنانچه در فلان عصر گذشته، فلان تقویت را کرد که آن تفصیلی به لاطایل دارد و کذلک فلان و فلان. و همچنین سال گذشته که از پادشاه خودشان ناراضی شدند و او به ولایت خود رفت، دولت انگلیس اهتمامات حسنه در حفظ منظمات صیانت قواعد اداره ملکی آنها بکار برد تا اینکه به خواهش خود آنها پادشاه نجیب تربیت یافته خیرخواه برای آنها معین نمود. سخن که به اینجا رسید آن شخص وکیل که مدعی بود از جا برخاست. کلاه برداشت گفت: من از شما طلب عفو می‌کنم. بلی آن پادشاه که معین کرده، جوان و کم تجربه و بی‌عقل است. باز بالای نیم‌تخت دراز کشید و به خوردن پرتقال مشغول شد. مستر لیارد گفت: اما رد کردن جزایر سبعة برای این بود که در حق دولت گرک از جانب دولت انگلیس، یک اکرام بزرگی شده باشد و آشکار است که برای آن دولت اکرام و احسانی بزرگتر از این فقره متصور نبود و برای دولت انگلیس جز تحصیل یک شأن بزرگ و نام نیک، نتیجه‌ای نمی‌شد. این بود که وزرای عظام دولت انگلیس، این عمل را امضاء داشتند.

اما تخریب ابنیه و استحکامات آنجا می‌تواند مشعر بر یک مأل‌اندیشی نیک و خیرخواهی نسبت به دولت یونان باشد و دولت انگلیس خواسته باشد که اکرام خود را نسبت به دولت گرک بواسطه این عمل تکمیل کرده باشد. چه دولت گرک بواسطه قربی که به آن جزایر دارد برای تصاحب آنجا از داشتن این نوع تهیه و استعداد حربی علی‌الدوام مستغنی است و عندالضروره بقدر

کفاف می‌تواند آنچه لازم است برساند و بر تقدیر استیلای دول دیگر بر آن جزایر با بودن این استحکامات حاضره، دولت گرک را میسر نمی‌شد که در مقام استرداد برآید و اگر دولت انگلیس هم بخواهد در این باب بمقام حمایت برآید، بعد از تحمل اشکالات، مقصود بحصول می‌پیوست.

پس این فقره دلیل خیرخواهی و حزم دولت انگلیس است نه اظهار عجز.

و در خصوص پلنی جواب اینست که بعد از اینکه نوشتجات شکایت آمیز پلنی یعنی اهل لهستان از سلوک بیرحمانه دولت روس به اولیای دولت

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۱

انگلیس و سایر دول رسید، دولت انگلیس از آنجایی که همیشه در هر مورد در حق هر که باشد جز تصدیق به حق نمی‌کند و خیر هر کس را می‌گوید و نشر تربیت را در همه‌جای عالم طالب و رفاهیت همه مخلوق را راغب است و خیر هر دولت را در آن می‌داند که با رعیت و ملت خود به رأفت رفتار کند و خلق خدا را از قید مذلت عبدیت برهاند، بر سبیل نصیحت به دولت روس نوشت که صلاح و خیر تو در این است که پلنی آزاد باشد. سخن به اینجا رسید، وکیل مدعی ثانیاً برخاست کلاه برداشت گفت: من از شما طلب عفو می‌کنم که اول نوشتجات بر سبیل الزام و تکلیف بود. پس از آنکه کیسه وزرای ما از پول امپراطور روس پر شد، نوشتجات موعظه و نصیحت شد. این گفت و باز دراز کشید. مستر لیارد گفت:

علاوه بر این ما در این نصیحت تنها هم نبودیم سایر دول هم با ما در این نصیحت شریک بودند و منظورش دولت فرانسه بود. زیرا که او هم در آزادی پلنی اصرار داشت. خلاصه گفت، اولاً همینکه ما نصیحتی به کسی بکنیم و خیر او را بگوئیم و او نشنود و قرض ما نیست که پول و قشون خود تلف کنیم و ملت خود را متضرر نمائیم، برای اجرای مصلحت دیگری. خاصه در صورتیکه در آن نصیحت شریک هم داشته باشیم و شریک ما هم اقدامی به اجرای آن نصیحت نکند. باز اگر او می‌کرد و ما تقاعد می‌کردیم خالی از ورود ایراد نبود. و در باب دولت دانمارک و فقره دوشی‌ها، نظر تصریح عهدنامه بیان صدق مطلب و حق مسئله کردیم که چنانچه همه دول یرپ مستحضرند. دوشی‌ها حق کریستیان است که ولیعهد فردریک است. دولت انگلیس از تصدیق به راستی و صواب در هر مسئله باشد مضایقه ندارد، ولی مکلف و مجبور نیست که اگر کسی رأی ناصوابی اختیار کند، دولت انگلیس پول و قشون خود را صرف اجرای مطلبی کند که نفع و ضررش بهیچ‌وجه عاید ملت انگلیس نمی‌شود. دول پروس و اتریش اگر خلاف انصاف و حق کردند و باعث ارهاق دماء جمعی از بندگان خدا شدند شثامت این عمل منسوب به خود آنهاست. دولت انگلیس را چه چیز مجبور کرده است که ملت خود را متضرر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۲

کند و قشون خود را به کشتن بدهد که کریستیان مالک دوشی‌ها باشد یا نباشد.

باز آن مرد وکیل برخاست، کلاه برداشت. ثانیاً گفت: من از شما طلب عفو می‌کنم. کسی که مقصودش بیان واقع نوشتن و تصدیق حق مسئله است به کریستیان نمی‌نویسد که در باب دوشی‌ها حق با شما است و دول پروس و اتریش حق ندارند و اگر بخواهند در این باب با شما بجنگند شما تنها نخواهید جنگید. این به گفت و دم در کشید. خلاصه آنچه در آن مجلس و سایر مجالس در پارلمنت سؤال و جواب شد زیاد از آن است که در این مختصر بگنجد. این چند فقره را برای نمونه عرض کردم که طرز گفتگو و مکالمات آنجا به دست آید.

یکی هم از گفتگوهای که در پارلمنت می‌شود، قرار مهمات عمده‌ایست که در سال آینده باید بشود. از قبیل جنک یا صلح یا تجارت بزرگی یا بنای عمده‌ای و از این قبیل، و همچنین اگر بخواهند تغییر و تبدیلی در وضعی که هست یا قانون جدیدی رسم کنند، در آنجا طرح کرده بعد از رضای و کلای رعیت و امضای اولیای دولت، برحسب امر اعلیحضرت ملکه حکم می‌کنند و بعد از

بیرون آمدن آن حکم از مجلس جمیع آحاد و افراد انگلیس در اجرای آن حکم نفس واحد و متفق الکلامند. دیگر از گفتگوهایی که در پارلمنت می‌شود قرار امر مالیات است و آن بر این نهج است که مملکت انگلیس مالیات معینی ندارد و همیشه بر یک میزان نیست.

بلکه تا حدی مثل بنیچه برای زراعت و دکاکین و سرانه و ستاق «۱» و گمرک و سایر چیزها بسته‌اند و مخارج معینی هم از قبیل مواجب نوکر و وظایف و قورخانه و جباخانه و کشتی‌سازی و سایر تدارکات بری و بحری و غیره دارند، و هر ساله که پارلمنت باز می‌شود و کلای ملت و امنای دولت می‌نشینند و آن مخارج را بر آن بنیچه وارد می‌آورند و تشخیص می‌دهند که صاحب فلان قدر بنیچه چه باید بدهد، تا میزان مخارج را وفا می‌باشد، و می‌شود که در بین آن سال خرج خارج العاده

(۱) - سرشماری، این لغت بیشتر برای چارپایان بکار می‌رفته.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۳

برای دولت پیدا می‌شود که وقت قرار و مدار معامله آن سال در نظر نبوده و منظور نشده است. و کلای دولت بقدر کفاف آن خرج، تنخواه نقد از بانک قرض می‌کند، آخر سال که ثانیاً پارلمنت باز شد جهت لزوم آن خرج را در مجلس مدلل می‌کنند. اگرچه این گراف نیست، رعیت قبول می‌کند و در آن سال بعد، معادل آن وجه را علاوه بر مالیات سال گذشته با منفعتش کارسازی می‌کند و اگر مبلغ خطیری و رعیت نمی‌تواند از عهده برآید، آن وجه علاوه بر قرض دولت می‌شود و رعیت همه‌ساله منفعت آن را به بانک می‌دهد. این در صورتی است که آن خرج خارج العاده، لازم فوری باشد و اگر فوری نباشد، در پارلمنت گفتگوی آنرا می‌کنند و راه دخلی برای آن خرج می‌نمایند تا وفای به انجام آن امر کند.

مثل اینکه پانزده سال قبل از مأموریت این سفارت سنیه «۱» به لندن برای انجام مهمی وجهی لازم شده بود، راه دخلی که برای آن معین کرده بودند، این بود که ذغال‌سنگ که به شهر لندن وارد و مصرف می‌شد خرج و باجی نداشت. به هر تنی که هر تن سه خروار دیوانی است، یک پول سیاه که اندک کمتر از صد دینار پول رایج ایران است، باج مقرر کرده بودند. سال پانزدهم که همان سال اقامت این چاکران در آنجا بود، آن مهم بانجام رسیده بود و موافق قانون باید موقوف شود. وزیر عمارات در پارلمنت گفت: رودخانه طمس که از وسط شهر لندن می‌گذرد، اطرافش اگرچه سنک بست است و ساخته‌اند، ولی طوری ساخته نشده است که لایق شهری مثل لندن باشد. اطراف این رودخانه در این شهر سزاوار است طوری ساخته شود که چنانچه این شهر اولین شهر دنیا است و این رودخانه اولین رودهای دنیا است، اطرافش هم اولین خیابان و تفرجگاه دنیا باشد.

و این بنا ملزومات زیاد از قبیل صورتهای مجسم «۲» و چراغهای الوان و مشعلهای مربع و درختها و باغچه‌ها و گلستانها و محل نیمکتهای به ردیف، باید داشته باشد.

و آن وقت مسلماً بهترین خیابانها و محل تفرجهای همه ربع مسکون خواهد شد.

(۱) - مقصود خودش است.

(۲) - مجسمه.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۴

و من حساب کرده‌ام، این کار پانزده میلیون لیره انگلیسی خرج دارد که هر میلیون دو کروور و هر لیره دو تومان و دو هزار دینار رایج ایران است، که شصت و سه کروور تقریباً به پول ایران می‌شود. و گفت: این باج ذغال‌سنگ که هر تنی یک پول سیاه باشد بر کسی نمودی ندارد. آنرا نیز من حساب کرده‌ام، اگر رعیت قبول کنند و بدهند، در پانزده سال این میزان را پر می‌کند. حال اگر و کلای

رعیت و ملت انگلیس صلاح می‌دانند، اجازت دهند تا اقدام به این عمل بشود. از او تفصیل حساب این دو فقره را خواستند، مدلل کرد. اجزای پارلمنت تصدیق کردند و اذن دادند که مشغول شود و باز تا پانزده سال باج ذغال‌سنگ را از قرار هرتنی یک پول سیاه بگیرند. جمعیت و آبادی و هوای دودآلود شهر لندن را از این فقره می‌توان تصور کرد که چه قرار ذغال‌سنگ در این شهر سوخته می‌شود که با اینکه کارخانه و قورخانه و امثال ذلک در شهر لندن نیست و همه این ذغال در خانه‌ها و بخاریها مصرف می‌شود و آنهم در زمستان که هوا سرد است، تابستان منحصر است به مطبخ، و این قدر می‌شود که از هر سه خرور یک پول سیاه می‌گیرند، در پانزده سال شصت و سه کرور می‌شود.

دیگر از گفتگوهای پارلمنت، رسیدگی به حساب سال گذشته است که هریک از وزرا و مباشرین مهام دولتی هر قدر تنخواهی که از خزانه مالیات گرفته‌اند، باید حساب جمع و خرج خود را در مجلس بنمایند. اگر باقی دارند، مثل آنکه عرض شد یا اضافه بر مالیات سال آینده می‌کنند، یا علاوه بر قرض دولت می‌شود.

و اگر فاضل دارند، یعنی آن سال مخارج کمتر بوده و از مالیات که گرفته شده است وجهی در خزانه مالیات باقی مانده است، آنرا به قرض دولت می‌دهند.

اما قرض دولت عبارت از وجوهی است که در اوقات ضرورت و سنوح «۱»، حوادث غیرمترقبه برای مصارف قشون و غیره از بانک‌ها گرفته خرج کرده‌اند و از بس زیاد شده است نتوانسته‌اند ادا کنند. گرچه تحقیقا معلوم نیست که قرض

#### (۱) - جمع سانحه

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۵

دولت الی حال به چه مبلغ رسیده است، ولی چیزی که به اعتقاد همه اهل اروپا و دولتهای آن صفحات مسلم است، اینست که قرض دولت انگلیس بقدری است که هیچوقت نمی‌تواند از عهده ادای آن برآید. با این حالت جای حیرت است که دولتی به اعتبار آن دولت در دنیا نیست و تمسکات قروض آن دولت مرغوبتر است و سببش اینست که منافع قروض را بدون حرف به قاعده به ارباب طلب می‌رساند. هرکس تمسکی «۱» از دولت انگلیس در دست داشته باشد، در هر مملکت پیش هر تاجر و صرافی ببرد، بدون تأمل می‌گیرد و به هر سکه پول بخواهند می‌دهد.

\*\*\* حرکت از لندن ساعت هفت و نیم صبح پنج‌شنبه ۲۵ جمادی الاول سنه ۱۲۸۱.

ورود پاریس ساعت هشت شب جمعه ۲۶ بود.

حرکت از پاریس ساعت هشت شب ۲۷ بود.

ورود مارسیل ساعت دو بعد از ظهر روز شنبه بود.

حرکت از مارسیل ساعت شش و نیم شب یکشنبه ۲۸ جمادی الاول.

وصول به مسینه ساعت دو از نصف شب سه‌شنبه غره جمادی الثانی

ورود اسلامبول عصر شنبه پنجم شهر جمادی الثانی

خروج از اسلامبول شنبه دوازدهم جمادی الثانی

ورود به طرابزان شب ۱۹ جمادی الثانی

حرکت از طرابزان شب یکشنبه ۲۰ سه ساعتی شب.

وصول به پطی وقت غروب روز یکشنبه ۲۰ جمادی الثانی. به فضل خدا و عنایت اولیاء از خطرات دنیا خلاص شدم. از طرابزان تا باطم یک شب. از باطم تا پطی چهار ساعت. توقف در پطی سه شب و دو روز.



(۱) - تمسک بمعنی دستاویز است و در اینجا بمعنی برات است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۶

حرکت از پطی یک ساعت قبل از طلوع صبح روز چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانیه.

ورود به ماران وقت غروب چهارشنبه. سیر در رود رین دوازده ساعت شد.

حرکت از ماران دو ساعتی شب پنجشنبه ۲۴. ورود به کوتائیس نصف شب مزبور.

توقف در کوتائیس به انتظار اسب چاپارخانه دو شب و یک روز.

حرکت از کوتائیس صبح جمعه ۲۵ جمادی الثانیه. شب شنبه ۲۶ در چاپارخانه دوم کوتائیس به جهت اسب معطل شدم. حرکت از

چاپارخانه دوم کوتائیس صبح شنبه ۲۶. ورود تفلیس دوم رجب. خروج از تفلیس نهم رجب و ورود به تبریز بیست و هشتم رجب.

خروج از تبریز هشتم رمضان. ورود به کن دوم شوال. ورود به تهران دهم «۱» شوال.

(۱) - این مسافرت که شروع از تبریز بود و به تهران ختم شد، از ۱۷ محرم ۱۲۸۰ ه. ق شروع و به ۱۰ شوال ۱۲۸۱ ه. ق ختم

گردید. یکسال و ۹ ماه و ۲۳ روز طول کشید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۷

### فصل سوم روزنامه سفر عتبات

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۵۹

روزنامه سفر عتبات عالیات بسم الله خیر الاسماء و صلی الله علی محمد خیر الانبیاء و وصیئ خیر الاوصیاء و عترته و الله النجباء النقباء سیما رابعهم خامس اهل الکساء ابی عبد الله سید الشهداء ارواحنا له و الابائه و ابنائه الفداه.

بنده ضعیف شرمنده، کمتر خانه‌زاد دولت قوی قدرت پاینده، خانلر، منشی وزارت جلیله امور خارجه، معروض می‌دارد: که چون

بعد از مراجعت از مأموریت و سفر فرنگستان و تقدیم خدمت تحریرات سفارت سنیه دولت علیه روزافزون، بخاطر فاطر «۱» رسید که

اگر تصمیم سفر عتبات عالیات و زیارت قباب «۲» طاهر، آسان آید، یحتمل که هرگاه قصوری در خدمت بوده، به دعاگوئی وجود

مسعود همایون اعلیحضرت اقدس، ولی نعمت دین پناه خلد الله ملکه و سلطانه، تکمیل یابد و جبر کسری که در عبادات حاصل شده،

بعمل آید و بعون الله و حسن توفیقه این مأمول بحصول پیوست و این مسئول در وزارت جلیله به اجابت مقرون گردید. خدمت

دعاگوئی ذات اقدس اشرف اعلی ارواحنا له الفداه را، اهم از همه خدمات دانسته و مرخص فرمودند.

چنانچه وقایع و تفصیل اوضاع آن سفر و آن مأموریت را بطور روزنامه، کتابچه عرض کرده بود، نخواست که وقایع این سفر

باسعادت مکتوم ماند و یاد داشتن از مواقع دعاگوئی در میان نباشد. لهذا روزنامه این سفر را نیز علی الاجمال بعرض می‌رساند:

پس از مرخصی از پایگاه خلافت کسری و سلطنت عظمی، تقییل «۳» آستان

(۱) - ضعیف

(۲) - قباب به کسر قاف جمع قبه

(۳) - بوسیدن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۰

مبارک حضرت عبد العظیم علیه آلاف التحیه و السلام، بجا آورده، مراسم دعاگوئی تقدیم شده، عازم منزل کنار کرد «۱» گردید. آن منزل بعموم عابریین بواسطه پریشانی محل سکنی بد گذشت. با اینکه کاروانسرائی در کمال استحکام دارد، ولی بواسطه بی‌نظمی و عدم توجه مستأجر و مباشر آنجا، همه حجرات کاروانسرا طویله و مزبله شده، کسی نمی‌تواند ساکن شود. جزئی تعمیر و اهتمالی در تنقیه فضای کاروانسرا و حجرات آن بشود، موجب آسایش مترددین خواهد بود. از آنجا به منزل حوض سلطان و از آنجا به قم شرف زیارت آستان حضرت فاطمه سلام الله علیها حاصل گردید. بحمد الله و منه، توفیق دعاگوئی دوام دولت قاهره کرامت شد و شرایط دعا بعمل آمد.

آبادی شهر قم بالنسبه بسنوات قبل که این اقل خانه‌زادان آن دولت پاینده دیده بود، بمقدار ربعی تخمیناً افزوده و مردمش بغایت آسوده، مشغول دعاگوئی دولت ابدآیت بودند. اختلالی که در آن شهر بود، همین از جهت ناسازگاری آقا سید جواد بود که یکی از ملازادگان آنجاست، با نواب و حکام آن ولایت.

که به این واسطه آن اوقات امر حکومت آنجا بطور شایسته بنظام نبود. از آنجا روانه مقصد شد، همه منازل بحمد الله به یمن دولت بی‌زوال، به کمال فراغت و آسودگی گذشت. همه‌جا نهایت امنیت و وفور نعمت و ارزانی و فراوانی بود. طرق و شوارع از هرجهت سهل المسالک «۲» است. الا اینکه پل رودخانه دیزآباد شکستگی بهم‌رسانیده، به اندک توجه و جزئی تعمیری به اصلاح می‌آید و اگر چندی بگذرد، بکلی منهدم خواهد شد و لا بد مبالغ خطیری برای ساختن آن صرف و خرج لازم خواهد افتاد. بعد از طی مراحل، وارد دارالدوله کرمانشاهان گردید. چند روزی برای مرمت سازوبرک سفر، آنجا اقامت شد و فی الجمله استحضاری از وضع آنجا حاصل گردید.

آبادانی و معموری شهر کرمانشاهان درخور خودش بحد کمال است.

(۱) - کنار کرد نام قریه‌ایست در ۴۰ کیلومتری تهران به قم.

(۲) - راهها

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۱

بازار و دکاکین معمور و مملو از انواع امتعه و همه قسم نعمت است و از ازدحام بایع و مشتری در اغلب بازارها عبور و مرور کمال صعوبت دارد. اطراف و توابع آن ولایت بهمه جهت امنیت و رفاهیت داشت.

الا اینکه امر طوایف کلهر بواسطه سوء رفتار و عدم کفایت مصطفی - قلیخان، حاکم آن طوایف که تازه به حکومت آنها مأمور شده بود، خالی از اختلال نبود. بسیاری از طوایف آن ایل را بواسطه بستگی آنها به محمد حسن خان، حاکم سابق آن ایل، چاییده بود و افواها مذکور بود که بقدر سی هزار تومان اموال آن طوایف را بغارت برده‌اند و عشری از آن عاید خود مصطفی - قلیخان نشده. بواسطه این حرکت او جمعی کثیر از آن ایل به اطراف و جوانب متفرق شده بودند و بسیاری بنواحی کردند و ذهاب به ملک نیازخان سرهنک و حاکم کردند، پناهنده بودند که هنگام عبور از آن نواحی این خانه‌زاد، بعضی از آنها را ملاقات نمود و از حالشان مستحضر شد. امر کردند منظم بود. سرحددار و سرهنک فوج آنجا، ملک نیاز خان آدم عاقل درست کاری است و در خدمت محوله بخود با کفایت است. آن منازل را تا قصر شیرین که کمال امنیت داشت، به کمال آسودگی و فارغ‌البالی طی کرده، در هر حال و هر جا و هر منزل نعمت امنیت را از میان ارادات خاطر دریا مقاطر اقدس همایون روحنا و روح العالمین فداه و حسن اهتمام اولیای دولت علیه روزافزون ادام الله اقبالهم، دیده و دانسته.

شکرانه نعمت را دعای وجود مسعود عاقبت محمود اقدس همایونی، واجب شمرده، بحمد الله دقیقه و نکته‌ای فرو گذاشت نشد.

از قصر شیرین الی منزل خانقین، مذکور بود که خالی از امنیت است.

ولی به این خانه‌زاد و همراهان بحمد الله آسیبی نرسید. با احتیاط گذشته، داخل عراق عرب گردیدیم. بعضی از آن منازل را می‌گفتند همیشه پرخطر بوده و کمال اغتشاش از قطاع الطریق داشت. ولی از زمان استیلای نامق پاشا «۱» دو سه سالی

#### (۱) - حاکم دولت عثمانی در عراق

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۲

است امنیت دارد. قراء و نواحی عرض راه همه معمور و آباد بود. ولی عامه اهالی و رعایای آن نواحی از تعدیات نامق پاشا شاکمی بودند و هیچ تردید نداشتند که اگر قوام او دوامی بهم‌رساند، اغلب آبادیها رو به خرابی خواهد نهاد. سلوک مباشرین عثمانی در هر موردی که بهانه تعرض داشتند، از قبیل دادن تذکره در سرحد خانقین و هنگام عبور از جسر یعقوبیه و مصیب و بغداد و غیر ذلک، با تبعه دولت علیه بسیار بد و از روی کمال بی‌اعتنائی و نخوت بود و قلوب زوار و شیعه را متأثر می‌نمود و اغلب کار به بدگوئی و طعن و سب «۱» دین و مذهب می‌رسید.

بالجمله به آستان ملایک پاسبان امامین هم‌امین کاظمین علیهما سلام مشرف شده، ده روز در آن درگاه دعای وجود مسعود اقدس همایون شاهنشاه اسلام‌پناه، روحنا و روح العالمین فداه را فاتحه و خاتمه هر فریضه و نافله «۲» قرار داده، بطوریکه از هر خانه‌زادی دولتخواه ولی نعمت پرست شاید و باید. بحمد الله با صدق نیت و خلوص عقیدت، لوازم دعاگویی تقدیم شد.

تعمیرات آن بقعه مقدسه که حسب الامر الاقدس باهتمام جناب شیخ المشایخ، شیخ عبد الحسین محول شده بود، همه در کمال رونق و بها و صفا پایان رفته بود. ایوان مبارک در نهایت رفعت و صفاست. ناتمامی در آن نمانده بود. این اوقات در سمت قبلی حرم محترم، یکی از تجار شوشتری که بواسطه دادوستد و معامله هندوستان معروف به هندی است، از روی همان نمونه و طرح ایوان، ایوانی بنا کرده مشغول ساختن است. تعمیرات و بناهای عالیه دولت ابدآیت روزافزون، در آن اماکن مشرفه، علاوه بر منزلتی که به نفسها دارند، دستورالعمل بزرگی برای عموم خلق از خارجه و داخله است. تا سر «الناس علی دین ملوکهم» آشکار گردد. پس از انقضای مدت ده روز تقبیل آستان عرش بنیان ائمه هدی حضرات

#### (۱) - سب به فتح سین و تشدید با یعنی دشنام دادن.

#### (۲) - عبادت غیر واجب

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۳

عسکرین و حجه زمان علیهم سلام الله الملك المنان، مرزوق «۱» افتاد. سه روز در آن دربار کونین «۲» بیاد خدا و دعای دوام دولت سایه خدا گذشت.

تعمیرات آن صحن مقدس نیز به اقبال بی‌زوال ملوکانه، بحمد الله پایان رفته بود. تذهیب گنبد مبارک تا به منتصف، بلکه اندکی بیشتر رسیده بود و همان ایام بقیه خشتهای مطلا رسید و مشغول اتمام آن شدند. ولی با کمال اطمینان میتوان ادعا کرد و از عهده برآمد که در این عالم، گنبدی به این شکوه و اندام و صفا، تا این زمان بر هیچ قبه بنا نشده است. چه بزرگ آثاری است که بنام نامی اقدس همایون با بقای این عالم توأم و با لوای دین حضرت خاتم صلی الله علیه و اله برپا خواهد بود. همه ملزومات حشمت این بارگاه عرش پایگاه فراهم آمده و می‌آید. جزئی مطلبی که بنظر این اقل خانه‌زادان رسید که توجهی به آن نشده، این است که چون سردابه مقدسه که محل غیبت حجه غائب عجل الله فرجه بوده، دو سردابه است که یکی از آنها بمنزله کریاس آن سردابه منوره است که شخص زائر باید در این سردابه توقفی کرده، پاره‌ای ادعیه و زیاراتی که بمنزله اذن است بخواند. بعد از آن به آن سردابه دیگری که اصل محل غیبت است داخل شود. در این سردابه اولی، چراغ ملا-تقی «۳» روشن نمی‌شود. شبها یک عدد از

چراغهای شیشه که معروف به راحتی است و با روغن می‌سوزد، اغلب در اطراف عمارات برای چراغانها می‌آویزند، در کنار این سردابه می‌گذارند و این‌طور چراغ بهیچوجه لایق آن مکان مقدس نیست. اگر یک چهل چراغ کوچک یا پنج شش لاله دیوارکوب در آنجا نصب شود، خیلی مناسب و مایه شکوه خواهد بود.

اما اهل آنجا از سکنه و خدام همه متعصب و بدرفتارند و با کمال فضاحت و شناعة، اخاذ و طمعاند و در آن حرم محترم با سوء ادب از زوار شیعه تکدی می‌کنند. بحمد الله تعالی در آن آستان مبارک نیز مراسم دعاگویی بعمل آمد.

(۱) - روزی داده شده

(۲) - دو عالم

(۳) - نوعی چراغ فتیله‌دار نفت‌سوز

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۴

از آن آستان معاودت به کاظمین و عازم کربلای معلی گردید. در اوایل رمضان شرف تقبیل آن سده «۱» سنیه «۲» مایه افتخار دارین شد. چهل روز تمام در آن تربت طاهره معتکف «۳» و در اوقات مخصوصه دعای دوام دولت جاوید عدت روزافزون را، اهم مقاصد دنیا و دین دانست. و بحمد الله قصوری در این باب نشد.

تعمیرات روضه مقدسه و صحن مبارک و بنای جدیدی (که) در یک سمت صحن مبارک شده، با ایوان مقدس ناصری و مساجد و حجرات چنین ایوان و ماهتابیها کلا و طرا «۴» بعون الهی و عزم جزم اعلیحضرت اقدس ظل الهی روحنا فداه، در غایت استحکام به اتمام رسیده، بهیچوجه نقصی و ناتمامی ندارد.

جناب شیخ صالح که از اجله علما و از اکابر ائمه جماعت آن آستان و در زهد و ورع مسلم کل است، در مقابل ایوان مبارک، در سر همان ماهتابی اوقات خمسه را بجماعت مشغول است و اغلب دو سه هزار نفر در جماعتش حاضرند و پس از نماز، هرروضه‌خوان و واعظ مشهور معتبر موثقی که در آن آستان مشرف است، پس از وعظ و ذکر مصیبت، دعای دولت روزافزون را از فرایض می‌شمارند.

از تعمیرات این آستان چیزی که به اتمام نرسیده بود، حجاری روضه مطهره حضرت عباس بود که هم در آن ایام مشغول بودند و قریب به اتمام بود.

بعد از اكمال اربعین و تکمیل دعاگویی در آن آستان، عزیمت آستان بوسی حضرت شاه اولیاء، سید الاوصیاء سلام الله علیه نصیب شد و بحمد الله این افتخار سرآمد نعمای الهی گردید. چهل روز متوالی نیز در آن دربار خلافت مدار، ولی نعمت دنیا و سلطان دین خود را، ثناجو و دعاگو بود. در این ایام

(۱) - سده، به ضم سین و فتح دال مشدد بمعنی پیشگاه.

(۲) - سنیه، به فتح سین و کسر نون و فتح یای مشدد بمعنی بلندمرتبه.

(۳) - گوشه‌نشینی برای عبادت.

(۴) - طرا یعنی همگی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۵

متوالیا خبر رسید که از طرف قرین الشرف دولت اسلام، حکم محکم به ترک مرآوده با دولت عثمانی شرف نفاذ یافته و عزل نامق پاشا را از ایالت عراق عرب بطور حتم از دولت عثمانی خواسته‌اند. نظر به اینکه نامق پاشا مردی بود در عراق عرب، با کمال قدرت

و تسلط و به رزانت «۱» رأی و فکر صائب و عزم متقن «۲» و خیالات بزرگ و نفاذ «۳» امر معروف و مسلم شده بود، و به این واسطه نخوتی حاصل کرده، اظهارات کارپردازی دولت علیه را مهما ممکن واقعی نمی‌نهاد، و عامه اهل آن مملکت چنان می‌دانستند که در دربار دولت عثمانی سرداری به آن کفایت نیست که تواند آن سرحد را به آن مایه منظم دارد، و نیز اعتقاد داشتند که رجال دولت عثمانی از حضور نامق پاشا در دربار دولت بر جاه و اعتبار خود خائفند و به این دو ملاحظه عزل نامق پاشا را محال عقلی می‌پنداشتند و از این طرف خبر اصرار و تأکید اولیای دولت علیه روزافزون که در این باب متواتر می‌رسید و راه آمدوشد زوار و قوافل بالمره مسدود شد، کلیه اهل آن مملکت معتقد شدند که گفتگوهای دایره بین الدولتین منتج سلم و صلاحی نخواهد شد و عما قریب کار به استعمال سلاح خواهد رسید. اعراب بدوی و شهری آنچه اثنی عشری بودند، علانیه اظهار مسرت می‌کردند و آشکارا نصرت و فیروزی دولت علیه دین‌پناه را در هر گاه و بیگاه مسئلت می‌کردند و بسیاری از این چاکر دربار گیتی‌مدار، استفسار می‌نمودند که کی شروع به جنک خواهد شد که ما در رکاب لشکر اسلام، جان‌نثاری کنیم و از قید عبودیت خارجی برهیم و از آنجائیکه نامق پاشا در تعصب مفرط و در معاملات منال دیوانی متعددی بود، به‌طوریکه در مقام تعصب اظهار عداوت با خاندان رسالت می‌کرد. چنانچه از قول او معروف بود که وقتی گفته است: کاش علی علیه السلام این چندروزه را هم خلافت نمی‌کرد که این گفتگوها بدست و زبان عجم بیفتند. و در معاملات با رعیت یک

(۱) - بردباری و وقار

(۲) - متقن به ضم میم و فتح قاف به معنی سخت و محکم

(۳) - جاری بودن حکم.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۶۶

رشته عملش این بود که جمیع غله و جنس را از رعیت بقیمت نازل می‌گرفت و به هر قیمت می‌خواست می‌فروخت. این هردو فقره باعث شده بود که رعایای اهل سنت نیز از او دل‌تنگ بودند و از این اخبار افواهی که قشون دولت به تسخیر بغداد و تصرف عراق عرب مأمور است، اظهار سرور و شادمانی می‌کردند. اما مباشرین دیوانی و عسگری مأمور و مقیم آن صفحات به نخوت و غرور نامق پاشا مستظهر «۱» و از روی کمال استکبار «۲» رفتار داشتند. چندی نگذشت که نامق پاشا اندکی به حالت خود تنبیه شده در مقام چاره کار برآمد. استشهادی نوشته بمحضر علمای نجف اشرف و کربلای معلی فرستاد و بر حسن سلوک خود نسبت به تبعه دولت علیه روزافزون، از علمای اثنی عشری تصدیق خواست و ایشان بعضی تقیه و برخی مجبورا تصدیقی در آن مجله نوشتند. از این فقره اجمالا پیریشانی کارش آشکار شد. تبعه عثمانی که خیرخواه و بستگان او بودند، شهرت دادند که دولت عثمانی عزل نامق پاشا را به شرط عزل عماد الدوله از سرحد عراقین و کارپرداز بغداد قبول کرده است. چندی هم به این گفتگو گذشت تا اینکه حکم عزل نامق پاشا مجانی و بلاعوض رسید و احضار به اسلامبول شد و شرش از سر هربر و قاصر «۳» مرتفع گردید. عارف و عامی، شیعه و سنی، فقیر و غنی، مؤمن و کافر آن مرزوبوم رفع این بلیه را از حسن اهتمام اولیای دولت علیه روزافزون دانسته و همه متفق‌الکلمه به دعای دولت قاهره می‌پرداختند. بعد از این مقدمه، تبعه عثمانی حد خود را شناختند و رفته‌رفته از سر آن نخوت برخوردار شدند و تغییرات در سلوک و رفتارشان بهم رسید. از جمله ایامی که تهیه و تدارک عاشورا در کربلای معلی در میان بود، کسان جناب شیخ المشایخ شیخ عبدالحسین، حسب الامر الاقدس اسباب

(۱) - پشتگرم.

(۲) - تکبر و غرور

(۳) - بر، به ضم با و تشدید را یعنی صالح و نیکوکار قاصر یعنی کوتاهی کننده.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۷

تعزیه‌داری در ایوان مبارک ناصری فراهم می‌آوردند. از جمله روزی مشغول برپا کردن چادرپوش بودند.

این خانه‌زاد نیز برای کسب سعادت در آن خدمت با آنها حاضر شده، مواظب خدمت بود. سعید نام خواهرزاده میرزا حسن کلیددار که جوانی خالی از شرارت نیست، از روی تحکم و استکبار آغاز مخالفت کرد که میخهای چادرپوش، اطراف بامهای صحن مقدس و رواق مبارک را خرابی می‌رساند.

کسان جناب شیخ نیز از در خشونت سخن گفتند، جمعی اجامر «۱» از تبعه عثمانی جمع شدند. کار به مشاجره کشید بلکه به زدوخورد رسید. جناب شیخ را اطلاع دادند. جناب شیخ امر به مراجعت کسان خود کرده به میرزا حسن کلیددار پیغام کردند که این عمارات مقدسه، همه به امر اقدس همایون شاهنشاه اسلام‌پناه روحنا فداه برآمده، مأمورین و منتسبین دولت علیه اولی و احق به حفظ و حراست آنها هستند. این اجامره و اوباش را چه رسیده است که مرتکب این جسارت می‌شوند، وانگهی خدام این آستان مبارک از رئیس و مرئوس از دولت ابدآیت جیره و جامه دارند. این ناسپاسی چه مناسبت دارد. میرزا حسن بعد از اطلاع به آن مقدمه و استحضار از پیغام جناب شیخ، مضطرب شده، سعید خواهرزاده و سایر آدمهای خود را برداشته و با چوب و فلکه بخانه جناب شیخ آمد که به امر شیخ آنها که مرتکب جسارتی شده‌اند، در خدمت شیخ تنبیه شوند و خود کمال خضوع و خشوع و عذرخواهی بعمل آورد. جناب شیخ از زلالت «۲» آنها عفو فرمود. بعد از آن میرزا حسن خود مواظب انجام خدمات تعزیه شد. چادرپوش را در جلو ایوان مبارک برپا کردند و سقاخانه مقابل ایوان مبارک، در نهایت صفا و بها بسته، در ایام عاشورا که کربلای معلی قیامت کبری است، از صبح تا شام و از شام تا بام، در این تکیه دولتی بقدری جمعیت تعزیه‌دار و دستهای سینه‌زن متراکم بود که احدی را مجال حرکت ارادی نبود.

(۱) - اوباش، آشوب‌طلب

(۲) - لغزشها

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۸

فریاد دعاگویان دوام دولت روزافزون، با نالهای عزاداران بر هر آوازی سبقت می‌جست. الحق می‌توان یقین کرد که قدر و قیمت دعا‌های آن مجلس به هر ملاحظه شرف دارد بر جمیع مجالس دنیا. مراقبت جناب شیخ نیز به انتظام این خدمات پایه رفیع و قدری منبع دارد که شخص شریفش مقام شرع ملت و مصالح پلتیک دولت را آگاه و جامع است، و بواسطه مأموریت خاصی که از طرف قرین الشرف این دولت پاینده دارد و مراحم خاطر خطیر ملوکانه درباره ایشان و وثوق خاطر اقدس نسبت به ایشان معروف شده است، اظهارات ایشان نزد مأمورین عثمانی و سایر دول که در آن صفحاتند وقعی تمام دارد. به خلاف سایر علما که بعضی را به چشم تبعیت خود می‌بینند و پاره‌ای را به آن درجه محل وثوق خاطر اقدس نمی‌دانند و آنقدر قدر نمی‌گذارند و از این جهت است که بقاعده، کلیه حضرات علما، غالباً با ایشان مخالفت می‌ورزند و برخلاف مقصودات جناب شیخ متفق می‌شوند. مع ذلک به خواست خدا و تأیید سایه خدا ارواحنا له الفداه، بر همه مقدم است و پیشرفت مقاصد و مآربش «۱» بر همه سابق است.

یکی از ایام توقف کربلای معلی در محضر جناب شیخ زین العابدین مازندرانی که از اجله مجتهدین و فقهای معتبر است، مجمع درس و صفوف جماعتش زیاده از سایرین محل وثوق همه فضلا و مقدسین است، از اخبار تازه جناب شیخ فرمود که شیخ مهدی نام ملقب به شیخ انصار که از جمله زهاد و عباد عزلت‌گزین این آستان است و هیچ احتمال غرض و خیالی درباره او نمی‌دهم و یقین به صدق اقوال او دارم، حکایت کرد که، شبی از این شبها در خواب دیدم که در وادی السلام مجمعی از ائمه طاهرین سلام

اللّه علیهم اجمعین منعقد است و در یک سمت، سرپرده‌ها و اردوی باشکوهی واقع شده. دیدم حسب الاحضار یکی از ایشان که سرحلقه آن سلسله و شمع آن جمع بود، اعلیحضرت اقدس ظلّ اللّهی خلد اللّهُ ملکه، شرف حضور آن بزم را دریافت فرموده، با کمال خضوع و ادب در کناره مجلس برپا ایستادند. میر منیر مجلس مقرر فرمود: خلعتی بتشریف

(۱) - آرزوها.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۶۹

وجود مسعود همایون اعطا شود. بندگان اقدس اعلی روحنا فداه، معروض داشتند که من استدعای التفات و خلعت از این بزرگوار دارم و اشارت به سمت حضرت قائم عجل اللّهُ فرجه فرمودند. آن حضرت تبسم فرموده برخواستند و شمشیری که در کمر مبارک داشتند، باز کرده به دست مبارک بر کمر مبارک اعلیحضرت شهریار تاجدار خلد اللّهُ ملکه، بسته، فرمود اسب حاضر کنند و به دست مبارک بازوی مبارکش را گرفته بر اسب نشانند و به آن اردو خطاب فرمود که ملتزم رکاب او باشند، تشریف بردند و من بیدار شدم. چون از مبشرات عالم غیب و مرده «۱» بی‌ریب «۲» برای اهل اسلام بود، ایرادش را در این روزنامه لازم و مایه سعادت دانست.

و از وقایع اتفاقیه آن ایام این بود که میرزا بزرگ خان کارپرداز، میرزا علی خان نایب کربلا را که مردی مقدس و در کمال حسن سلوک و ملائمت بود و با علما و صلحا مؤانست و مصاحبت داشت و عامه مردم از رفتار او راضی و شاکر بودند معزول کرده، حاجی محمد علی نامی را که حالتش بکلی برخلاف میرزا علی خان بود به این خدمت گماشت. این معنی مخالف رضای علمای کربلائی معلی بود و از حاجی محمد علی کمال نفرت داشتند. در این بین شخص طیبی از اهل گیلان که مدتی در آن خاک پاک سکنی گزیده، به کسب خود می‌پرداخت و مال می‌اندوخت، در ارتکاب پاره‌ای مناهی شرع اصرار کرد و آن تربت طاهره را بلوث اعمال شنیعه آلوده داشت. شرح حالش به محضر جناب شیخ المشایخ عبد الحسین رسید. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک متن ۶۹ فصل سوم روزنامه سفر عتبات

س شریعت و حرمت آن آستان مقدس را جناب شیخ حکم به تنبیه و طرد میرزای طیب فرمود. حاجی محمد علی نایب جدید، میرزای طیب را

(۱) - مرده به فتح میم و را و دال به معنی سرکش و متکبر است که در فارسی به جای جمع مرید استعمال شده.

(۲) - ریب، شک - تهمت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۷۰

تنبیه کرد و تفصیل حالش را به کارپرداز خانه نوشت. میرزا بزرگ خان مأموری فرستاد که او را به بغداد ببرند. میرزای طیب به خانه میرزا حبیب اللّهُ گیلانی که در سلک علمای کربلاست پناه برد. او به مقام حمایت و شفاعت برآمد. فایده نبخشید. بالاخره او را به کارپرداز خانه بردند و میرزا حبیب اللّهُ از کربلا به نجف اشرف رفت. علمای آنجا را نیز با خود متفق کرده از میرزا بزرگ خان شاکی شدند و علی‌رغم جناب شیخ عبد الحسین، در این باب کمال اهتمام و ایستادگی کردند و عرایض شکایت‌آمیز، از سوء رفتار کارپرداز به دربار همایونی فرستادند تا در این باب حکم اولیای دولت علیه بر چه نهج شرف صدور یابد. در این هنگام که زمان محرومی خان‌زاد از خدمات وزارت جلیله بطول انجامیده، مراتب دعاگوئی بحمد اللّهُ کاملاً تقدیم شده بود. از عتبات عالیات مرخص و عازم تقبیل سده سنیه خلافت و سلطنت گردید. و چون مدت غدغن زوار طول کشید و احدی از سمت ایران به آن صفحات نمی‌آمد، امر معاش مجاورین و کسبه آن اماکن متبرکه، سخت به عسرت کشیده بود. بسیاری از مجاورین نیز

طاقت زیست نیاورده عازم ایران شدند. منازل عرض راه از عدم مترددین رو به پریشانی داشت. اهالی منازل طوری با مسافرین ایرانی گرمی و نرمی داشتند و به احترام سلوک می کردند که گفتی میهمانی عظیم القدر بخانه رعیتی مؤدب درآمده و در هرمنزل جویا می شدند که آیا اولیای دولت علیه قاهره ایران، رأی آن دارند که با دولت عثمانی کار به رفق و مدارا فرمایند و باب مرادوات را مفتوح دارند.

بالجمله از میامن و حسن اهتمامات اولیای دولت علیه روزافزون ادام الله اقبالهم، به خلاف ایام ذهاب با کمال فراغت و عزت تا به کرمانشاهان رسید. امور آن مملکت به همه جهه در کمال انتظام بود. نواب عماد الدوله «۱» اغلب در عمادیه مشغول بنائی و فلاحی و سایر مهمات رعیتی و رسیدگی املاک خود بودند.

(۱) - امامقلی میرزا عماد الدوله پسر ششم محمد علی میرزای دولتشاه (۱۲۳۰ - ۱۲۹۲ ه. ق) والی کرمانشاهان و عموی عیال میرزا خانلرخان.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۷۱

صارم الدوله و میرزا بزرگ پیشکار، در شهر کرمانشاهان مراقب امور حکومتی و نظم امر جمهور رعیت و انجام خدمات دیوانی بودند و در مهمات، کلیه رجوع به سرکار عماد الدوله داشتند.

محمد حسن خان سرتیپ، حاکم کلهر در آن ایام از کرمانشاهان مرخص و روانه به محال خود گردید. بعد از ورود او بر ایل و الوار کلهر خبر رسید که بنای بدرفتاری و تلافی با طوایفی که بستگی با مصطفی قلیخان حاکم سابق داشته‌اند، گذاشته و اکثری را مبالغ گزاف ترجمان کرده، نواب عماد الدوله احکام مؤکد به او فرستاد که ترک اغراض نموده، از این سوء سلوک اعراض کند.

از آنجا به همدان رسید. چند روزی هم به جهه ناخوشی عیال در آنجا توقف نمود. شهر همدان در کمال نظم و معموری بود. رعایا از فرط رأفت و رحمتی که از حالت مشکوه الملک بروز و ظهور داشت و مراتب بی طمعی که در هر مورد از او آشکار بود، کمال دلخوشی و شکرگزاری داشتند و با فراغ خاطر به دعای ذات کامل الصفات اقدس همایونی ارواح العالمین فداه مشغول بودند.

افواج ثلاثه عاشقلو در چمن اندانچین مشغول مشق نظام بودند و معروف بود که حسینعلی آقای معلم در آن مدت کم طوری آنها را مشق داده و مواظبت کرده است که ترقیات کلی کرده‌اند. از آنجا در پناه حفظ الهی و در سایه معدلت اعلیحضرت اقدس ظل الهی روحنا و روح العالمین فداه مأمونا مصونا قطع مراحل نموده، دوازدهم شهر رجب المرجب ۱۲۸۵ به تقبیل آستان معدلت بنیان خلافت کبری و سلطنت عظمی ادام الله بقائها و قوامها الی یوم التناد، شرفیاب و مشغول خدمت و جان نثاری گردید. امید که دعاها در درگاه خدا مستجاب و خدمات و جان نثاریها در پیشگاه اقدس سایه خدا ارواحنا له الفداه پایگاه قبول پذیرد و یرحم الله عنه، آمین.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۷۳

## فصل چهارم روزنامه سفر قائن

### اشاره

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۷۵

روزنامه سفر قائن ... «۱» گذشتیم. یک ساعت به غروب مانده به شهر سبزوار رسیدیم.

معلوم شد نه ساعت در راه بوده‌ایم. یکساعت برای نهار و غیره معطل شدیم، هشت ساعت اتصالاً راه رفته بودیم. از این قرار یقیناً



هشت فرسخ بوده است.

اینکه می‌گویند هفت فرسخ است، یقین فرسخ خراسانی است. خلاصه بعد از ورود، در کاروانسرای جناب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری که اینجا معروف به شریعتمدار است، منزل کردیم. نماز کرده، چای خورده، اینک روزنامه می‌نویسم.

### روز جمعه بیست و ششم

«۲». در سبزواری لنگ کرده، صبح زود به حمام رفتیم. وقت نهار بیرون آمده، نهار خوردم و بیرون رفته، قدری سیاحت بازار و شهر نموده به تلگرافخانه رفتیم. عباسقلیخان سرهنگ رئیس تلگراف سبزواری بود. بیرون آمد، قدری نشستیم صحبت کردیم، چای خوردیم، به طهران تلگرافی کرده، از حسین قلی خان مطالبه جواب تلگراف به رشت را نمودم. گفتند: حسین قلی خان ناخوش است، جواب رشت هم نیامده است. یک ساعت به غروب مانده برخاسته، از دروازه نیشابور بیرون رفته، به مزار مرحوم

(۱) - متأسفانه نسخه اصلی این روزنامه سفر به دست نیامد. نسخه موجود رونوشت دقیقی است از آن به خط آقای عبدالحسین محمودی. چند صفحه اول این روزنامه سفر افتاده است. به قراری که از متن آن برمی‌آید روز هشتم ذیحجه ۱۲۹۳ هـ - ق از تهران حرکت کرده است. بنابراین وقایع هجده روز اول این سفر در دست نیست.

(۲) - بیست و ششم ذیحجه ۱۲۹۳ هـ - ق مطابق با ۱۳ دیماه ۱۲۵۵ شمسی

سفرنامه خانلرخان اعتمادمالک، متن، ص: ۷۶

حاجی ملا هادی «۱» اعلی الله مقامه رفتیم. فاتحه خواندم. نماز کرده مراجعت به منزل نمودم. حسینعلی مکاری آمد، گفت: کی می‌روید؟ گفتم: فردا صبح. گفت: اختیار دارید، صبح مال می‌فرستم بنه را بار کنند بروید. کمال چاپلوسی را کرد. بعد پول خواست. یک تومان به او دادم رفت. رفیقش را که ملک نام داشت برداشته آمد که ما خود نمی‌توانیم بیاییم. آدم هم نداریم با شما بفرستیم. باید شما هم فردا بمانید. هرچه اصرار کردم مفید نیفتاد.

بالاخره گفت: من مال نمی‌دهم، از مکاری دیگر بگیرید بروید. وقت مغرب مراتب را خدمت شاهزاده محمد امین میرزا «۲» حاکم سبزواری نوشتیم. جواب نوشتند: درست نیست شما سبزواری بیایید، ما را ملاقات نکرده بروید. صبح بیایید اینجا، محصل می‌فرستم بنه شما را باز کند، فردا بروید، منزل نزدیک است. تا صبح چه شود. امروز در حمام سیدی را دیدم که معلوم شد از اهل مدرسه است. از او سراغ مرکب کردم وعده کرد عصر مرکب برای شما می‌فرستم. حالا که مشغول تحریر روزنامه بودم خودش پیاله مرکبی آورد که خلف وعده نکرده باشد. اینست که به دوات ریختم، خیلی کم‌رنگ است.

اسم سید، میرزا عبد الوهات پسر جناب میرزا عبد الرحیم امام مسجد پامناز است

(۱) - حاج ملا هادی سبزواری متخلص به اسرار (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹ هـ. ق) از استادان فلسفه اسلامی و حکمت و عرفان معاصر ایران است. یکی از شاگردانش بنام ملا محمد کاظم معروف به روغنی سبزواری در رثاء او این رباعی را ماده تاریخ سروده که در لوح سنگی سردر مقبره‌اش موجود است.

اسرار چو از جهان به در شد از فرش به عرش ناله برشد

تاریخ وفات او چو پرسند گویم (که نمرده زنده تر شد)

(۲) - محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلیشاه متولد ۱۲۳۴ ق مدتی از طرف برادرش اعتضاد السلطنه نایب الحکومه ملایر و

تویسرکان بود. در سال ۱۲۹۰ ق به حکومت گلپایگان و خوانسار رسید و سپس به حکومت سبزوار نائل آمد. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۷۷  
و خالوی مرحوم حاجی ملا هادی است. الان هم سید تاریخ بیهقی را مطالعه می‌کند و من روزنامه می‌نویسم.

### روز شنبه بیست و هفتم

. صبح زود برخاسته، اول فرستادم پیش مکاری که مال بنه را بیارند، باز نداد. برحسب وعده، شب رفتم خدمت شاهزاده. حاکم زود از اندرون بیرون آمد. خیلی اظهار لطف کرد. چای خواست، آوردند. قهوه آوردند. فراش فرستاد مالهای بنه را بردند، بنه را بار کردند، راه انداختند. اما مکاری پدرسوخته هیچ آدمی با مالهایش نفرستاد که در راه متوجه شود. به قدر سه ساعت در منزل شاهزاده ماندم. از هر قبیل صحبت کرد. از ایالت خراسان و عباسقلی خان رئیس تلگراف زیاد شکایت کرد. وعده خواست که در مراجعت دو سه شب مهمان ایشان باشم. ساعت پنج از دسته گذشته، شاهزاده مرا وداع کرده، روانه شدم. در یک فرسخی شهر به حاجی خان و آدم‌ها رسیدم. سه ساعت و نیم به غروب مانده، در قریه رباط که چهار فرسخ تا سبزوار، و دو فرسخ تا «زعفرانی» است نهار چلو و قرمه‌سبزی و گوشت کوبیده با حاجی خان خورده، روانه شدیم. در راه اسمعیل خان برادرزاده آقا بیگلر عشق آبادی که از آقایان و نجای نیشابورند ملحق شده، گفت: رفته بودم سبزوار قیمت پنبه از شخصی طلب داشتم، گرفتم. حالا به خانه می‌روم. بعد از صحبت، آشنا در آمدیم گفتگو از کله‌جوش شد، وعده خواست که فردا در دو فرسخی که مزرعه‌ای از آنها واقع است، به کله‌جوش مهمان او باشم. یک ساعت به غروب مانده، به رباط زعفرانی رسیدم. اسمعیل خان خداحافظ کرده، رفت. ما منزل کردیم. گفتند، این منزل هندوانه خوب دارد. یکدانه آوردند، دو من بود، به دو عباسی خریدم. با حاجی خان خوردیم، بد نبود تعریفی هم نداشت. الان که دو ساعت از شب گذشته است، نشسته‌ایم در کنار آتش، در سکوی. طویله پر است از اسب و قاطر و اولاغ و شترهای حامل قورخانه.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۷۸

برف شدت می‌بارد. تا فردا خدا چه خواهد. اما منزل زعفرانی مشتمل است به رباط خوبی و قلعه و یک حیاطی که سه اطاق دارد و کلانتر آنجا، برای مترددین محترم، پشت چاپارخانه ساخته و اسمش را مهمانخانه گذاشته، و یک چاپارخانه که بالاخانه و اطاقش در نداشت و قلعه‌اش مشتمل است تقریباً به صد خانه رعیت. نهر آبی پهلوی رباط جاری بود. ولی می‌گفتند در تابستان قطع می‌شود. به این واسطه زراعت نداریم. و کسب ما همین معامله با مترددین است. سالی نود تومان مالیات دارد اما می‌گفتند امسال به اسم دزدی مال زوار و غیره، بقدر دویست تومان از رعیت آنجا گرفته‌اند.

### روز یکشنبه بیست و هشتم

. طلوع صبح برخاسته، چای خوردیم.  
اول طلوع آفتاب سوار شده، در یک فرسخی خرابه‌ای بود بی‌آبادی، در سر دو فرسخی قلعه و رباط سرپوشیده بود. اسم قریه «سنکلیدر» مال همان برادر آقا بیگلر عشق آبادی که اسمش خان آقا سلطان و پدر اسمعیل خان مزبور است.  
خود او هم آنجا بود. با اسمعیل خان آمدند اظهار خصوصیت کردند. کله‌جوش غیر ممتاز با پنیر و شیر و نان تازه آوردند، خودمان هم مرغ‌پلو داشتیم. روی سکوی رباط نشسته، با حاجی خان نهار خوردیم، سوار شدیم. یک میدانی که آمدیم، راه دو تا شد. خان آقان سلطان و پسرهایش خداحافظ کرده به سمت عشق‌آباد رفتند. ما به راه «شوریاب» آمدیم. سه ساعت به غروب مانده به منزل «شوریاب» رسیدیم. در راه همه‌جا برف بسیار جزئی در صحراها دیده می‌شد که در شب باریده بود. اما هوا بسیار خوب بود. منزل

شوریاب قلعه‌ای دارد، مشتمل بر سی چهل خانوار رعیت و دو قنات و رباط بسیار خوب قشنگ خوش طرح پر، یورتی «۱» از زمستانی و تابستانی که تازه

(۱) - مأخوذ از ترکی: منزل - خانه - اطاق - مسکن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۷۹

حاج میرزا محمد رضای مستشار الملک «۱» پیشکار خراسان ساخته است، و یک چاپارخانه وسیعی که از همه چاپارخانه‌های ممالک محروسه بزرگتر است.

از زعفرانی تا شوریاب می‌گویند چهار فرسخ است، اما ما در پنج ساعت آمدمیم. گویا پنج فرسخ باشد. پهلوی رباط مستشار الملک حمامی و آب‌انباری هم هست ولی هردو بی‌آب و آتش بود.

### روز دوشنبه بیست و نهم

. وقت طلوع آفتاب از منزل شوریاب روانه شده، ظهر در نصرآباد که دو فرسخی شهر نیشابور است، و شش سهم آن مال حاجی میرزا ابو القاسم مجتهد نیشابور، و سه سهم مال رعیت است، و در قلعه آن چهل پنجاه خانوار رعیت دارد، و سی تومان مالیات دارد، نهار چلو و قورمه‌سبزی و گوشت کوبیده خوردیم و روانه شدیم. حاجی محمد خان سرتیپ فوج عرب عجم را دیدیم که با فوج از خراسان برگشته به شاهرود می‌رود.

خلاصه سه ساعت به غروب مانده به شهر نیشابور رسیدیم. مسافت شش فرسخ بود. در شهر نیشابور کاروانسرای میرزا محمد حسین مستوفی نیشابوری که این اوقات نایب الحکومه تربت است، منزل کردیم. حاجی علی بیگ آدم جناب مؤتمن الملک متولی‌باشی ارض اقدس، آنجا تحصیلدار (است).

شش هزار تومان موجب جناب معظم الیه بود. خیلی خدمتگذاری کرد. ما را به حجره خودش برد، چای داد، آدم فرستادم میرزا اسمعیل را که رئیس تلگرافخانه آنجا بود خیر کردند، آمد تا غروب نشست. اصرار کرد که به تلگرافخانه برویم. اول قبول نکردم، به ملاحظه همراهی با حاجی اسکندر خان.

(۱) - حاجی میرزا محمد رضای مستوفی سبزواری ابتدا لقبش مستشار التولیه بود.

در سال ۱۲۸۴ ملقب به مستشار الملک گردید. در سال ۱۳۰۰ ه. ق ملقب به مؤتمن السلطنه شد. چندین سال پیشکار مالیه یا به اصطلاح آنزمان وزیر مملکت خراسان بود در سال ۱۳۰۸ ه. ق درگذشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۰

بعد شاهزاده نیر الدوله «۱» حاکم نیشابور که با حاجی خان سابقه داشت، آدم فرستاد او را خواست. من هم که تنها شدم دعوت میرزا اسمعیل را قبول کرده با او به تلگرافخانه رفتیم. بعد از ساعتی آدمی از شاهزاده آمد با خیلی اظهار مهربانی و التفات که من حالا از آمدن شما مطلع شدم و اگر زودتر مطلع می‌شدم استقبالی می‌فرستادم و اینک منتظر ملاقات شما هستیم. برخاستم خدمت شاهزاده رفتم. زیاد اظهار التفات فرمود، اظهار قوم و خویشی کرد پس احوالات پرسید. دو ساعت نشستیم. بعد برخاستم، وعده فردا شب خواستند، به اتفاق حاجی خان به تلگرافخانه آمدمیم. دو سه ساعت با میرزا اسمعیل صحبت کردیم.

تلگرافی از علی اصغر خان از رشت رسید که صالح در رشت نبود. کربلایی احمد را پنج تومان داده روانه کردم. بعد از سه چهار ساعت شام پلو مرغ و خورش مسمی آلو خورده خوابیدیم.

## روز سه‌شنبه سلخ ذیحجه

صبح زود برخاستیم، چای خوردیم، به اتفاق حاجی رفتیم به حمام بازار که گفتند بهترین حمامهای نیشابور است، و تعریفی نداشت. رنگ و حنا بستم خوابیدم. بچه‌دلاکی که اسمش محمد ابراهیم بود مرا مالش می‌داد و ضمنا مغزله می‌کرد و به اعتقاد خود دلربائی می‌کرد. نرم نرمک از مسکن و مولدم پرسید، و از مقصدم جویا شد. جوابها از در صدق گفتم. طالب همسفریم شد و به رضای پدرش مشروط کرد. رفت و پس از لمحای آمد که پدرم رضا نمی‌دهد. گفتم: سببی ساز خدایا که بزودی این طفل شکرخنده بگیرد به پدر بر خلاصه فرستادم از تلگرافخانه هندوانه آوازه نیشابور آوردند. پاره کردم توزرد در آمد، تعریفی نداشت. وقت ظهر از حمام بیرون آمده به تلگرافخانه رفتیم که موعود بود. میرزا اسمعیل منتظر بود. نهار مرغ‌پلو،

(۱) - شاهزاده پرویز میرزا نیر الدوله پسر فتحعلیشاه، سالها حکومت سبزوار، نیشابور و ترشیر (کاشمر) را داشت در سال ۱۳۰۵ ه. ق در گذشت.

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، متن، ص: ۸۱

کله جوش، آب گوشت، شامی خوردیم. بعد سوار شده به اتفاق حاجی خان و میرزا اسمعیل به مزار جناب شیخ عطار که خارج دروازه مشهد، مابین جنوب و مشرق راه مشهد، در نیم فرسخی شهر نیشابور واقع است رفته زیارت کردیم، فاتحه خواندیم. مزارش بقعه‌ایست سفید، هزاره کتیبه‌اش با آجر ساخته شده، اما ناقص مانده است. میان بقعه قبری است از گچ ساخته، در سر قبر مناره‌مانندی مثنی، از سنگ سیاه تراشیده به ارتفاع سه زرع، و در یک سمت آن رو به قبر، ترکیب محراب از سنگ برآمده، تراشیده، روی آن قصیده‌ای به خط ثلث نوشته‌اند که در زمان سلطان حسین «۱»، به امر امیر علیشیر «۲» که وزیر بوده، این سنگ و بقعه را ساخته‌اند. وقت مغرب از آنجا رجعت به شهر نموده، در تلگرافخانه نماز کردم، چای خوردیم. ساعتی از شب گذشت. شاهزاده نیر الدوله آدم فرستاد که چرا نمی‌آئید، رفتیم. میرزا اسمعیل را هم خواستند، من و حاجی خان و میرزا اسمعیل خان رفتیم. سرکار شاهزاده خیلی تفقد فرمودند. صحبت‌های خودمانی از هر مقوله گذشت. شرحی از کثرت اولاد شاهزاده‌ها و عیاشی عیال آنها فرمودند. من جمله از دختر محمد طاهر میرزا که زن شیخ حسن شده بود، ناله کرده از شمس جان خانم، آه و ناله کرد که آنها از نجبای شاهزاده‌ها هستند. عرض کردم: هیچ می‌فرمائید که شمس جان خانم هیچ نجات ندارد؟ فرمود بلی! کاش مرده بود که این اولاد را پیدا نمی‌کرد. خلاصه صحبت‌های آن شب سرکار والا خیلی طولانی است که مجال تحریر آنها نیست. اجمالا شاهزاده بسیار خوب خوش خلق مهربان رفیقی است. خدا حفظش کند. اهل نیشابور هم کمال رضامندی از حسن اخلاق و اطوارش داشتند. ساعت چهار شام خوردیم. پنج و شش آدمم منزل. دیدم جوانکی در منزل نوکرهای من نشسته است. سؤال کردم. گفتند: سبزواری است. نوکر تاجری بوده اربابش رفته است. الواط نیشابور طمع در او بسته،

(۱) - سلطان حسین بایقرا - ۹۱۶ - ۸۴۲

(۲) - امیر علیشیر نوائی - سال ۹۰۶

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، متن، ص: ۸۲

لذا پناه به ما آورده است که اولاً اینجا نوکر باشد و اگر قبول نکنی تا مشهد با ما بیاید، آنجا عقب کار خود برود. اسمش رجبعلی است. گفتم: بیاید اگر کار آمد باشد و الا در مشهد برود. رفتیم خوابیدم.

شهر نیشابور خیلی خراب است. جلگه و خارج شهرش مستغنی از توصیف است. مزار شیخ عطار «۱» و فضل ابن شادان «۲» و عمر خیام «۳» در نیم‌فرسخی شهر، میانه مشرق و جنوب است. مزار شیخ ابو الحسن خرقانی «۴» و غار ابراهیم ادهم «۵»، در دو فرسخی واقع است.

### روز چهارشنبه غره محرم ۱۲۹۴

«۶». اول طلوع آفتاب از نیشابور سوار شده بیرون دروازه مشهد در چهارطاقی قبر مرحوم ملا باقر ابهری که

(۱) - شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابو بکر ابراهیم بن اسحق عطار کدکنی نیشابور شاعر و عارف نامی ایران قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری. متولد سال ۵۳۷ یا ۵۱۳ یا ۵۱۲ ق وفاتش به سال ۶۳۷ یا ۶۲۷ ثبت گردیده است.

(۲) - فضل ابن شادان عالم علوم فقه و علم قرأت قرآن حدود قرن سوم هجری می‌زیسته است.

(۳) - خواجه امام حجه الحق، حکیم ابو الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی (الخیام، خیام) نیشابوری از حکما و ریاضی‌دانان و شاعران بزرگ ایران در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. تاریخ ولادتش معلوم نیست. تاریخ وفاتش حدود سال ۵۰۶ یا ۵۱۷ ثبت گردیده است.

(۴) - شیخ ابو الحسن علی بن جعفر (یا احمد) خرقانی. از بزرگترین مشایخ و یکی از نامدارترین اقطاب صوفیان است (۳۵۲-۴۲۵ ق)

(۵) - ابو اسحق ابراهیم بن ادهم بلخی از بزرگان زهاد نیمه اول قرن دوم هجری است. متولد ۱۶۰ یا ۱۶۶ ق. وی از بلخ به مکه رفت و مجاور گردید. سپس چندی در شام اقامت گزید و در جنگ دریائی بر علیه بیزانس به شهادت رسید. در کتاب تذکره الاولیاء شیخ فرید الدین عطار صفحه ۱۰۴ از انتشارات زوار چینی آمده است که! «از بلخ به نیشابور رفت. گوشه‌ای خالی می‌جست تا به طاعت مشغول شود. غاریست آنجا مشهور.

نه سال در آن غار ساکن بود». بعد به مکه رفت.

(۶) - اول محرم ۱۲۹۴ هـ - ق مطابق است با ۱۷ دی ماه ۱۲۵۵ شمسی.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۳

از آشنایان قدیم بود فاتحه خوانده، راندم. وقت ظهر به منزل قدمگاه رسیدیم.

مسافت چهار فرسخ بود آنجا نهار خوردیم. بعد با حاجی خان رفتیم به زیارت قدمگاه. در بیرون صحن، اهل قریه تعزیه‌داری می‌کردند. مجلس شهادت امام حسین علیه السلام بود. گوش دادیم و گریه کردیم. سربازهای فوج سمنان و دامغان آنجا خیلی بودند که از خراسان مرخص شده به ولایت می‌رفتند.

از نرسیدن جیره و مواجیشان زیاد شکایت داشتند. می‌گفتند: یک سه ماهه را محمود خان سرهنگ خورد، بقیه را نمی‌دانم. و می‌گفتند: از اول این سال که حالا ده ماه است به هرسربازی دوازده هزار دینار پول داده‌اند. از حاجی ظهیر الدوله اظهار رضامندی می‌کردند.

حاجی خان یک گوسفند به هشت هزار دینار خرید قربانی کرد که نذر است. منزل قدمگاه بقعه و گنبد کاشی و ایوانی دارد که دویست و دو سال قبل از این شاه سلیمان صفوی «۱» ساخته. صحنی باغ‌مانند دارد. درختهای کاج کهن زیاد دارد ولی سابق بر این بیشتر داشت. گفتند بعضی را باد انداخته است. کاروانسرای خوبی هم دارد از بناهای صفویه. اما پربرزرگ نیست.

چاپارخانه هم دارد. در بالای تپه که مشرف بر صحن و قدمگاه است قلعه‌ای دارد که مشتمل بر صد و پنجاه خانه تقریباً هست. بقدر

پنجاه یا شصت خانه هم در خارج قلعه ساکنند. حاصل ابریشم بقدر صد من گفتند عمل می‌آید و گفتند امسال یک من دوازده تومان فروختیم. زراعت گندم و جو هم دارند اغلب هم ساداتند و از قدیم از منال دیوانی معافند. همه بقدر خود بابضاعتمدند. در بالای همان تپه در شمال قلعه باغات زیاد دارند. از آنجا تا «دررود» نیم فرسخ است. آب از رودخانه «دررود» می‌گیرند. قنات هم دارند.

(۱) - شاه سلیمان صفوی پسر شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه. ق) روی این مأخذ تاریخ ساختن گنبد کاشی قدمگاه به سال ۱۹۰۱ می‌باشد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۴

روز پنجشنبه دویم محرم. نیم ساعت قبل از طلوع صبح، از قدمگاه سوار شده بعضی قلعه‌جات و قراء در راه دیده شد. وقت ظهر رسیدیم به رباط «فخر داود» که در چهار فرسخی قدمگاه است. رباطی است سرپوشیده و ده پانزده خانوار رعیت هم در جنب رباط ساکنند. آب‌انباری هم دارد. نهر آبی، زراعت مختصری دارند. این جا، نهار خوردیم. پیشخدمتی از شاهزاده رکن الدوله آنجا بود که برای رفع نزاعی مأمور نیشابور بود. شرحی از استیلائی مستشار الملک و راه ندادن به شاهزاده و عمله‌جاتش حکایت کرد. از آنجا هم گذشتیم دو ساعت و نیم به غروب مانده، به شریف‌آباد رسیدیم. مسافت هفت فرسخ بلکه هشت فرسخ بود. چای خوردم حمام رفتم، نماز کردم. اینک دو ساعتی شب است، روزنامه می‌نویسم.

منزل شریف‌آباد قلعه دارد مشتمل بر بیست سی خانوار تقریباً. یک رباط سرپوشیده محکم خوبی با یک حمام خیلی خوب، مرحوم اسحق خان قرائی آنجا ساخته. یک ثلث از این قریه و قنات آن را هم خریده، وقف بر رباط و حمام کرده که صرف تعمیر و مواجب حمامی و غیره بشود. اگر چیزی زیاد بیاید، به فقرای زوار بدهند. تولیت آنرا به امام جمعه مشهد داده است. چاپارخانه‌ای دارد. یک رباط خوش طرح نیمه یورتنی هم مرحوم نظام - الدوله حسین خان شاهسون بنا کرده است که دو سمت جنوب و شرقی آن حجراتش ناتمام مانده، نظام الدوله مرحوم شده است. کاش اولادش از این میراث بنا را تمام کنند.

### روز جمعه سیم.

که در مشهد چهارم قرار داده، غره ماه را سه‌شنبه دانسته بودند. دو ساعت به طلوع صبح مانده از منزل شریف‌آباد سوار شده دو ساعت از روز گذشته به طرق که دو فرسخی مشهد است رسیدیم. نهار قلیانی خورده، رفقا قلیان و من چقی کشیدیم. از آب طرق که گوارترین آبهاست خوردیم. از آنجا محمد جعفر را برای تعیین منزل پیش فرستادم و خودمان بر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۵

اثر او آمدیم. در راه قدری تعطیل کردیم تا او برسد. قریب به ظهر بحمد الله سلامت وارد شهر شدیم. معلوم شد میرزا حیدر علی خان سرتیپ تلگراف بر حسب تلگرافی که من از نیشابور کرده بودم، منزلی تعیین کرده است. خودش از تلگراف برای راهنمایی به دروازه آمده بود. بنه و آدمهای مرا بردند به آن منزل. خودم با دو نفر آدم به ارک رفتم. نواب شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله «۱» حکمران خراسان حمام بودند. رفتیم منزل علینقی میرزای پسرش که ملقب به امیرزاده است. منزلش در واقع مکتب‌خانه بود. دو سه نفر معلم عربی و فرانسه و قدری کتاب در اطراف امیرزاده جمع بود. حاجی اسکندر خان خیلی مبالغه در معرفی من کرد. با امیرزاده خیلی صحبت از حکایات و امثال عرب کردیم. امیرزاده به اندازه سن خودش که زیاده از شانزده هفده نبود، خوب با کمال و سواد و خط خوش و حسن خلق است. قصیده عربی در مدح شاهزاده رکن الدوله و مدح حضرت رضا سلام الله ساخته به خط خود نوشته بود، به من دادند خواندم. خیلی خوب و فصیح و روان ساخته‌اند. آنجا قهوه و چای خوردیم تا دو ساعت به غروب مانده نشستیم. یکدفعه خبر آوردند که نواب والا - از حمام بیرون آمده به تکیه دولت به تعزیه رفته‌اند. گفتم: تکلیف مأموریت و

نوکری این بود که اول ورود شرفیاب حضور والا شوم. این تکلیف بعمل آمد. دیگر فردا صبح خواهم آمد. خداحافظ کرده، روانه منزل شدم. وقتی که به منزل رسیدم دیدم در خیابان سفلی در زیر دالان تاریک دور و درازی خانه عبد الوهاب نامی را معین کرده‌اند که اطاقها و بالاخانه‌های بزرگ غالباً بی‌دروپنجره دارد. برای سکنی بسیار بد و خودش مایه آسایش نیست. از آنجا بیرون آمده، سیدبچه‌ای که زیارت‌نامه‌خوان و میرزا اسمعیل نام بود، ما را دعوت و دلالت به خانه سید حسین زیارت‌نامه‌خوان،

(۱) - شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصر الدین شاه (۱۲۶۲ - ۱۳۱۸ ه. ق) نوشته‌اند بسیار چاق، بی‌عرضه و اخاذ بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۶

عمومی خود کرد که آنهم در خیابان سفلی در کوچه متصل به چوب بست که کاروانسرای تقی بنکی در آنجاست، واقع است، آنجا آمدیم. راهش از آن خانه بهتر و خانه هم از آن جمع‌تر بود. فرستادم بنه را از آن خانه به این خانه نقل کرده تا غروب مشغول قرارداد منزل بودم. وقت مغرب روانه حرم مطهر شدم. وارد صحن مبارک که شدم فراشی از سرکار والا آمد که سرکار والا از تکیه مراجعت فرموده، ورود شما را شنیده، احضار فرمودند. رفتم به حرم مشرف شده، نماز کردم. از حرم بیرون آمده، در کشیک‌خانه خدمت جناب مؤتمن الملک «۱» متولی باشی رسیدم. زیاد اظهار مسرت از آمدنم فرمود، و زیاد اظهار التفات کرد که فردا منتظر شما هستم. گفتم البته شرفیاب می‌شوم. روانه ارک شدم و با خود خیال می‌کردم که یقین سرکار والا که به محض شنیدن، در این وقت و این راه دور احضار فرمودند و فرصت ندادند صبح بشود که خود شرفیاب بشوم، خیال اظهار التفات و تعیین منزل و مهمانداری دارند. وقتی رسیدم به دار الایاله، دیدم مجلس روضه دارند. جمعی از علما و طلاب در حضور والا نشسته استماع ذکر مصیبت می‌کنند، موقع شرفیابی نیست.

صاحب‌منصبان دربار والا به اطاقی که پیشخدمتها نشسته و اسباب چای و شربت گسترده بودند دعوتم کردند. دیدم غیر از آنجا هم در آن عمارت اطاق مسکون روشنی نیست آنجا رفته نشستم. مجلس روضه تا سه ساعت طول کشید. سه و نیم شام آوردند. چهار و نیم از شام فارغ شدند. بعد دیدم چند

(۱) - میرزا سعید خان مؤتمن الملک از سال ۱۲۶۹ الی ۱۲۹۰ ه. ق به وزارت امور خارجه منصوب بود. در سال ۱۲۹۰ ه. ق که میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار بعد از صدارت وزیر امور خارجه شد، مؤتمن الملک را به تولیت آستان قدس رضوی برگزیدند و تا سال ۱۲۹۷ به این سمت باقی بود. در این سال که سپهسالار از وزارت امور خارجه معزول گردید و حکمران قزوین شد، مؤتمن الملک مجدداً به وزارت امور خارجه منصوب گردید و تا آخر عمر سال ۱۳۰۱ ه. ق در این سمت باقی بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۷

نفر از پیشخدمت و فراش خلوت آمدند که برخیزید برویم بالاخانه. من خیال کردم که آنجا نشیمن خاص سرکار والا است، مرا آنجا می‌برند که سرکار والا هم بعد از انقضای مجلس آنجا تشریف می‌آرند و از مأموریت و تکلیف من و بروز تفقدات ملوکانه، اظهار خواهند فرمود. وقتی که بالاخانه رفتم، دیدم چند ظرف پلو و چلو و خورش نیم‌خورده یخ کرده ماسیده، آنهم خیلی کم در هر ظرفی البته ربع آنچه داشته نمانده، گذاشته‌اند و ده بیست نفر پیشخدمت فراش خلوت دورش را گرفته به من به اصرار تکلیف کردند. با اینکه آن روز مجال نهار خوردن نکرده بودم، طبیعت هیچ اقدام و میل نکرد. گفتم امروز نهار را دیر خوردم میل ندارم به کناری نشسته خود را به کتابی مشغول کردم.

در این بین آمدند که نواب والا- احضار فرموده است. رفتم. اطاق بسیار طولانی بود. از در که داخل شدم رعایت کمال ادب را، همان دم در تعظیم کرده، ایستادم. فرمودند: کی آمدی؟ گفتم: امروز ظهر. گفتند: چند روز است از طهران بیرون آمدی؟ گفتم:

بیست و چهار روز است. گفتند: چرا دیر آمدی؟ گفتم با مال خودم آمدم. گفتند: خیال می‌کردم به چاپاری می‌آئی. شاه طهران تشریف داشتند؟ گفتم: بلی! گفتند: سپهسالار شهر بود؟ گفتم: بلی! گفتند: احکامت را آورده‌ای؟ گفتم حاضر نیست. گفتند: کجا منزل کرده‌ای؟ گفتم: خانه سید زیارت‌نامه‌خوانی. گفتند صبح بیار به بینم، زود باید بروی! گفتم: بسیار خوب! برخاستند به اندرون رفتند. من به منزل برگشتم. ساعت شش شام خورده خوابیدم.

### روز شنبه پنجم.

صبح برخاسته، نماز کرده، به حمام شاه وردی خان رفته، غسل زیارت کرده، روانه حرم شدم، زیارت کردم، مراجعت به منزل نمودم. میرزا محمد خان کاشی و میرزا حیدر علی خان و میرزا فتح‌الله میرزای تلگراف با چند نفر سادات مشهدی به منزل آمدند. میرزا حیدر علی خان گفت:

دیروز با مصطفی قلی خان میرپنجه رئیس قشون خراسان بودم. ورود شما را شنیدم عازم منزل شما شدم. میرپنجه گفت: از من سلام برسانید، خودم هم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۸

به دیدن خواهم آمد. بعد عبد الوهاب صاحب‌خانه اولی گفت: خانه دیگر دارم، بهتر از آن خانه و مفروش، آنجا بیائید منزل کنید. گفتم حالا- باید درب خانه برم. بعد از مراجعت می‌آیم می‌بینم، اگر خوب و بهتر از اینجاست خواهم آمد. برخاستم، احکام را برداشته خدمت نواب والا رفتم. احکام را ملاحظه فرمودند. پرسیدند: شما از اجزای وزارت خارجه هستید؟ گفتم:

بلی! بعد فصلی از اخبار طهران جوینا شدند. هرچه می‌دانستم گفتم. چون یکی از احکام در باب استخلاص ملا- محمود نام مازندرانی بود، از اسیری بخارا، فرمودند این آخوند خودش آمده است. گفتم: بفرمائید او را بیارند بینم.

فرمودند فراش برود او را بیارد. تا ظهر آنجا ماندم، آخوند نیامد. نواب والا نهار خواستند. من مرخص شده به منزل آمدم، نهار خوردم به سراغ منزل و خانه عبد الوهاب برآمدم، او را نیافتم. رفتم مسجد گوهرشاد نماز کردم قدری در اطراف صحن گردش کردم. دو ساعت به غروب مانده روانه منزل متولی‌باشی شدم. در بین راه دیدم در کالسکه نشسته می‌آیند. اظهار لطف کرده، فرمودند: من به جای خوبی می‌روم. اگر جایی کاری نداری بیا برویم.

در خدمت ایشان رفتیم به منزل سیدی از بنی اعمام مرحوم مشیرالدوله.

آنجا فصلی از احوالات طهران و اوضاع وزارت خارجه پرسیدند، و آنچه می‌دانستم گفتم. پس از ساعتی میرزا مصطفی خان پسرش که نایب التولیه است آمد. به او فرمود: آمدن میرزا خانلرخان خیلی مغتنم است. بعد استفسار از سبب مأموریت این سفرم کردند. تفصیل را گفتم. فرمود این کارها همه با مأموریت شما انجام می‌گیرد. بعد شرحی از امیرقاین و کفایت او بیان کردند، و گفتند:

با ما در میانه حکام جزء خراسان همان یکی آشنائی و مراوده و مکاتبه دارد و این دلیل است که از روی قاعده ذاتی و عقلی و معقولیت اوست. شما که می‌روید، به او کاغذی می‌نویسم و او را تهنیت می‌گویم از مأموریت شما به آنجا.

اظهار امتنان کردم. وقت مغرب از آنجا برخاسته، من و میرزا مصطفی خان به

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۸۹

قهوخانه مبارکه رفتیم و قهوه خوردیم. از آنجا آمدم به کفشخانه مبارکه.

دیدم متولی‌باشی روی سکوی کفشدار نشسته به رتق و فتق امور آستانه مقدسه مشغول است. آنجا نشستیم. چای آوردند، خوردیم. شخص زواری از بادکوبه یک قبضه قمه، کار داغستان که غلافش نقره سوار کرده بود، به عنوان وقف برای پیشکش آستانه مقدسه آورده بود، تماشا کردیم. ثبت کردند. قبض آنرا به شخص حامل دادند. قمه را به خازن سرکاری سپرده برخاستند. خداحافظ کرده



به منزل آمدم. سه ساعت از شب گذشته بود این روزنامه را نوشتم. شام خوردم، خوابیدم.

### روز یکشنبه ششم

. صبح برخاسته نماز کرده، به حمام پاچنار رفتم. غسل کرده بیرون آمدم. خانه عبد الوهاب را دیدم جای خوبی است. گفتم بنه را از خانه سید حسین به آنجا نقل کنند. به حرم مشرف شدم. پس از زیارت، روانه تلگرافخانه شدم. آنجا آدمی فرستادم ملا محمود اسیر را بیارند ببینم. منزلش نبود. میرزا حیدر علی خان سرتیپ تلگراف نگاهداشت. نهار آوردند. آب گوشت، آش زرشک، آش کشک، نیمرو، کباب کبک بوده، خوردیم. بعد از نهار به منزل جدید آمدم، یعنی خانه آقا عبد الوهاب. فراشی از شاهزاده آمد. ملا محمود را آورد. از سرگذشت او مطلع شدم. وقت عصر مصطفی قلیخان میرپنجه که رئیس قشون خراسان است با عزیز الله سرتیپ سواره شاهسون اینانلو و سرتیپ تلگراف و میرزا محمد علی منشی باشی شاهزاده و میرزا اسمعیل منشی مستشار الملک و میرزا حسنعلی سررشته‌دار، به دیدن آمدند. تا بعد از مغرب بودند، چای خوردند. عزیز الله خان خیلی گله کرد که چرا منزل من پیاده نشدی؟

معلوم شد شاهسون عراق هم رسوم انسانیت را از حاکم و پیشکار این مملکت خراسان بهتر می‌داند. در این بین قهوه سینی مشتمل بر دو کله‌قند و یک کاسه نبات آوردند که عبد الله خان سرهنگ فوج فدوی قراقرلو پسر اعتماد السلطنه منزل مبارکی داده است. بعد از رفتن حضرات مفصله، عبد الله خان خودش سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۹۰

آمد. خیلی انسانیت، تعارف، مهربانی با ادب کرد. با اصرار وعده خواست که باید این چندروزه توقف اینجا را، منزل من منزل کنید. معلوم شد انسانیت قراقرلو از سایرین مأمورین بیشتر است. قریب دو ساعتی بود. بعد از رفتن او عازم حرم مبارک شدم. درب خانه «۱» آمدم. آدمی آمد که میرزا محمد حسن امین وظائف و محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر سابق طهران می‌خواهند اینجا بیایند. گفتم حالا زیارت می‌روم، فردا صبح بیایند. رفتم به حرم، نماز و زیارت کردم، اینک مراجعت کرده می‌نویسم.

### روز دوشنبه هفتم

. قبل از صبح برخاسته به حمام آستانه مقدسه رفته غسل کرده، بیرون آمدم. به حرم مشرف شده، زیارت کردم. تسبیح یسر خیلی قشنگی که یادگار رفیقی از اهل گیلان بود، در حرم گم کرده، در پشت سر مطهر، زیارت عاشورا خوانده، مشغول لعن و سلام بیرون آمده، به منزل آمدم. چای خوردیم. آقا عبد الوهاب صاحب‌خانه آمد قدری صحبت کردیم. آدم خوب کارآمدی است. بعد میرزا محمد حسن امین وظایف خراسان و محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر که پیشخدمت رکن الدوله است آمدند.

مدتی نشسته چای خوردند، صحبت کردند، رفتند. رقعهای از میرزا اسمعیل منشی مستشار الملک رسید که مستشار الملک بعد از عذرخواهی، از بی اطلاع بودن و اشتغال به تعزیه‌داری، امشب را وعده خواسته‌اند به مجلس روضه و ملاقات مخصوص. ساعت شش از دسته رفته از منزل حرکت کرده به قصد منزل متولی‌باشی روانه شدم. در صحن مبارک با میرزا مصطفی خان پسر ایشان که نایب التولیه است ملاقات کردم. گفت: جناب عالی اندرون هستند، عصر می‌توان ملاقات کرد، روانه تلگرافخانه شده، آنجا تلگرافی از استخلاص

(۱) - مقصود از درب خانه دار الحکومه یا به اصطلاح امروزی استانداری است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۱

ملا محمود از بخارا و بقتل رسیدن فروشنده او خدمت حضرت اجل «۱» عرض کردم. میرزا حیدر علی خان و میرزا علی محمد پسر مستشار الملک که آنجا آمده بودند، تکلیف کردند که برویم به تکیه دولتی و تعزیه. در این بین مسموع شد که جنب تلگرافخانه و در صحن جدید، کاغذی به دیوار چسبانیده‌اند. شرحی مبسوط از تعدیات و سوء رفتار مستشار الملک در آن نوشته شده. پسر مستشار فرستاد کاغذها را کنند، آوردند. از آنجا به اتفاق رفتیم به تکیه که در خیابان علیا در کاروانسرای مرحوم میرزا فضل‌الله وزیر نظام وقفی سرکار فیض آثار، بسته‌اند. در یکی از غرفات آنجا نشستیم. بعد از ساعتی نایب التولیه و مصطفی قلی خان میرپنجه و عزیز‌الله سرتیپ و اصلان خان سرتیپ توپخانه و جمعی از صاحب‌منصبان نظامی و عبد‌الله خان سرهنگ، محمد حسین میرزای تلگرافچی نبیره مؤید الدوله، کوچک میرزای پسر حاجی محمد ولی میرزا هم آمدند. دو ساعت به غروب مانده شاهزاده رکن الدوله هم تشریف آوردند به غرفه مخصوص خودشان در پشت آغشقه آینه نشستند.

تعزیه به مجلس آوردند. مجلس شهادت طفلان زینب و شهادت حضرت علی اکبر سلام‌الله علیهم بود. وضع تکیه و تعزیه همه خوب و مرغوب بود.

پس از انقضای مجلس، میرپنجه وعده فردا شب را خواست. وقت غروب برخاسته به حرم مشرف شده، زیارت کرده، به منزل آمدم. میرزا اسمعیل منشی مستشار الملک آمده منتظر من بود. میرزا صادق پسر میرزا کاظم و سیدی از اهل مشهد هم به دیدن آمده بودند. اسب حاضر کردند، سوار شده به اتفاق میرزا اسمعیل روانه منزل مستشار الملک شدیم. باران می‌بارید.

زمین‌ها بسیار گل بود. به زحمت رفتیم. مستشار الملک در اطاقی خلوت با پسر میرزا علی محمد و دو نفر دیگر نشسته منتظر من بود. داخل شدم. مستشار الملک برخاست. خیلی اظهار مسرت و مهربانی از ورودم کرد، و عذرخواهی از

(۱) - مقصود از حضرت اجل در این سفرنامه همه‌جا میرزا حسین خان مشیر الدوله سپهسالار است که در این زمان وزیر امور خارجه بوده و امور خراسان نیز زیر نظر او بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۲

اینکه بی‌اطلاع از ورود من بود، و گله کرد که با آنهمه دوستی‌های سوابق ایام، چرا اینجا پیاده نشدید منزل شما اینجا بود. بعد از تعارفات رسمی، احکام را دادم خواند. قدری صحبت از امیر قاین و فقره جنس داشت و گفت:

در طهران مشتبه شده است. امیر قاین در اصل این جمع حرف دارد. این بیست و دو هزار خروار را محمد جعفر خان حاکم سابق سیستان و میرزا محمد علی مستوفی قاین قلمداد کرده‌اند، و او می‌گوید: اگر بخواهم این معامله را بکنم، بسیاری از سکنه آنجا به آن سمت رودخانه فراری می‌شوند و من مورد سخت می‌شوم. اگر اذن می‌دهید و من مقصر نمی‌شوم، این معامله را من هم می‌کنم. کتابچه جزء جمع این جنس ایجاست. گفتیم: باید به من بدهید. به میرزاهایش گفت صورتی برای من بنویسند. برخاستیم به اطاق بزرگی که مجلس روضه بود، رفتیم. جمعی سادات و علما و طلاب بودند. در شاه‌نشین این اطاق پتوی فرنگی انداخته بودند. من و خودش نشستیم.

در آن شاه‌نشین یک جار و هفت و هشت لاله بود. همه جرزها دیوار کوب دوشاخه بود. چهار روضه‌خوان، خواندند. شام آوردند. ده خوانچه بود. بعد از شام طلاب تعظیم و کرنش کرده، رفتند. مستشار الملک بعضی احوالات از طهران پرسید. بعد گفت: چند نفر آدم همراه دارید؟ گفتیم: چهار نفر همراهند، دو نفر هم عقب مانده‌اند، خواهند آمد. گفت: کم است، ده سوار هم از این‌جا همراه

می‌کنم. با شوکت بروید، وضع آنجاها اینطور است. گفتم: هرطور صلاح اینجاها را می‌دانید، آنطور می‌کنم. بعد باز تعارف کرد که هرچه از هر قبیل ملزومات لازم باشد به خودم اطلاع بدهید مهیا کنیم. خدا حافظ کردم. گفت: این دوروزه که تاسوعا و عاشورا است. بعد از عاشورا باید به تهیه حرکت شما برآئیم. انشاء الله پنج شش روزه بروید. به منزل آمده خوابیدم.

### روز سه‌شنبه هشتم

. صبح برخاسته به حمام پاچار غسل کرده، مشرف شدم. زیارت کرده، به منزل آمدم. حاجی میرزا محمد علی وزیر سرکار سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۳

فیض آثار و یک شاهزاده از اولاد شاه زمان افغان آمدند. بعد کوچک میرزا به دیدن آمدند، صحبت کردیم. کوچک میرزا شرحی از اظهار خصوصیت‌های غایبانه مستشار الملک بیان کرد، رفتند. بعد ملا عبد الخالق برادرزاده و داماد مرحوم ملا عبد الرحمن شیخ الاسلام آمد. مدتی نشست، صحبت کردیم. برخاستیم درب منزل صندوقدار مستشار الملک آمد که مستشار سلام می‌رساند و پس از تعارفات و منزل مبارکی، پنجاه تومان فرستاده است برای مخارج این چند روزه اینجا. گفتم: محمد جعفر بگیرد و رفتن به منزل متولی باشی. باران می‌آمد.

اندرون بودند. به اطاقی نشستم. مستوفی سرکار فیض آثار هم آمد. جای آوردند. جناب متولی باشی هم بیرون آمدند. وقت تنگ بود. به منزل شاهزاده والی موعود بودند. مدتی در دالان ایستاده صحبت داشتند.

جمعی از خافی‌ها برای اینکه درویشعلی خان حاکم آنجا را گرفته حبس کرده بودند، و میرزا محمد حسین مستوفی هراتی را به حکومت خاف فرستاده بودند، به منزل متولی باشی بست آمده بودند. صحبت آنها را به میان آورده، فرمودند:

میرزا خانلری خان! امر خراسان خیلی مغشوش و محل احتیاط است. بعد فرمودند:

امر خراسان ... و دستشان را ببالا و پائین حرکت می‌دادند. دیدم جوای یک عبارتی هستند که خالی از بداعت نباشد. عرض کردم مترجرج است. فرمودند:

بلی! مترجرج است. فرمودند: شما را هیچ محلی بطبع ندیدم. شما هم زود می‌خواهید بروید. امروز فردا هم که عاشورا است. عرض کردم: دو سه روزی بعد از عاشورا هرطور است طفره می‌زنم شرفیاب می‌شوم. فرمودند: بلی! البته طفره بزیند، شما را خوب بینم. تشریف بردند. من رفتم تلگرافخانه.

اسب آوردند، با میرزا حیدر علی خان سوار شده رفتم بخانه میرپنجه. عزیز الله خان سرتیب سواره شاهسون اینانلو هم آنجا بودند. هردو خیلی از اغتشاش امر معامله خراسان و تعدیات و تقلبات مستشار الملک مذاکرات کردند، و شرحی از تعدیات و استیلای امیر قائن و یأس از اینکه این مأموریت من انجام

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۴

بگیرد گفتند. بعد گفتم: آخر شاهزاده شما را گماشته است که اطلاعات از قائن به من بدهید گفت: بلی! من چهار پنج سفر به قائن مأمور شده‌ام. اطلاعات من همین‌ها بود که گفتم. گفتم: خوب حالا تکلیف چیست؟ اگر شما بجای من باشید چه می‌کنید؟ هردو گفتند: تسلیم می‌شدیم پیش امیر قائن. به غیر این اگر بکنید، ده روز یکدفعه هم او را ملاقات نخواهید کرد. شام خوردیم و روانه منزل شده، خوابیدم.

### روز چهارشنبه نهم

. صبح برخاسته به حمام پاچنار رفته، غسل کرده، مشرف شدم. نماز، زیارت کرده به منزل آمدم. چای خورده، آقا عبد الوهاب آمد، دو سه نفر از اهل طبرس آمده متاعی دارند، می‌فروشند. گفتم: بیایند! آمدند که پاره‌ای اجناس داشتند، گران گفتند، معامله نشد، رفتند. وقت عصر کربلایی‌نامی دلال آمد که بعضی اجناس و قماش کابلی دارم، اگر طالبید بیارم؟ گفتم بیار ببینم، رفت. وقت مغرب آمد گفتم: منزل بمان تا من مشرف شده برگردم. او ماند. من به حرم مشرف شدم، برگشتم اجناسش را آورد. دیدم پرید نبود.

اما خیلی گران می‌گفت. برک را تویی ده تومان گفتم، نخریدم. من هم شام خورده ساعت پنج از شب باز به حرم مشرف شدم. میرزا مصطفی خان نایب التولیه و صاحب-منصبان آستانه مبارکه و خدام، در ایوان طلای قدیم جمع شده، ساعتی نشستند. بعد برخاسته، از جلو ایوان تا درب صحن مقدس، از طرف خیابان سفلی، هرنفری یک شمع گچی به دست گرفته، یک حوزه بزرگی ایستاده، مدتی نوحه می‌خواندند و سینه می‌زدند. من با کوچک میرزا کنار ایوان نشسته صحبت می‌کردیم. بعد نایب التولیه و سایرین هم از سینه زدن خلاص شده، آمدند. منقلها را آتش کرده، چای دادند، شربت دادند، تا ساعت هشت از شب آنجا مشغول به این قسم تعزیه‌داری بودیم. بعد زیارت کرده، به منزل آمده، خوابیدم.

### روز پنج‌شنبه، عاشورا

. صبح حمام رفته، غسل کرده مشرف شدم. زیارت کرده به منزل آمدم. خانه حاجی محمد رضا که پدر عبد الوهاب صاحب سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۵ خانه باشد، روضه می‌خواندند رفتیم. پس از روضه به منزل آمدم. بعد از ظهر حاجی محمد کاظم خان، آدم امیر قائن که همان شب از قائن آمده بود، منزل من آمد. مدتی نشست. احوالات قائن را قدری گفتم. پنج ساعت به غروب مانده تکیه دولتی برای تعزیه رفتیم. حجره حاجی نصر الله طهرانی نشسته تعزیه گوش کردم. مجلس شهادت امام علیه السلام بود. قریب به غروب بیرون آمده در صحن مقدس شنیدم، رستم خان پسر جعفر قلی خان «۱» عمه‌زاده، که از طرف سرکار ولیعهد خلعت برای امیر قائن برده بود، آمده در یکی از خلوت‌های صحن مبارک منزل کرده، به منزل او رفتیم. زیاد اظهار مسرت کرد. تا بعد از مغرب آنجا بودم. چای خوردیم. عبد الحسین برادرش هم همراهش بود. وعده فردا شب را خواست که آنجا بمانم، شام بخورم. از آنجا برخاسته به حرم مشرف شدم. جناب متولی‌باشی در بالاسر مبارک نماز می‌کرد. بعد از نماز تکلیفم کردند به روضه. درب حرم مبارک رفتیم. آنجا تا ساعت سه به ذکر مصیبت مشغول بودیم. بعد برخاسته تا درب کفشخانه مبارکه ایشان را مشایعت کردم. درب کفشخانه صندلی گذاشته جناب ایشان بقدر یک ساعت و نیم آنجا روی صندلی نشسته به رسیدگی و جواب عرایض بعضی از منتسبین آستانه مبارکه مشغول شدند. من هم آنجا با نایب التولیه و فراشباشی سرکار که میرزا داود نام است نشسته، چای خوردیم. چهار ساعتی شب برخاسته از ایشان خداحافظ کردیم. نایب التولیه گفت: جنابعالی فرموده‌اند در این دو سه شب، شبی را که نزدیک‌تر باشد از شما دعوت کنم به منزل که محلی بطبع، شما را ملاقات کنند. گفتم: نیک آمد. به منزل آمده، شام خورده، خوابیدم.

### روز جمعه یازدهم

. صبح به حمام پاچنار غسل کرده به حرم مشرف و از آنجا به منزل عبد الله خان سرهنگ فوج فدوی قراقرلو، ببازدید رفتیم. چای خورده، مدتی نشستیم. از آنجا ببازدید عزیز الله خان سرتیپ سواره شاهسون

(۱) - جعفر قلی خان پسر عمه میرزا خانلرخان و پسر ذوالفقار خان سردار.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۹۶

رفتم. حسین خان پسر اصلان خان سرتیپ توپخانه که برای هفت هزار تومان بقیه اقساط قائن رفته بود و مراجعت کرده آنجا آمد. بعضی اخبار قائن را گفت.

از جمله گفت کلات نصیر خان را انگلیس به غلبه گرفت. از آنجا به بازدید میرزا محمد حسن امین وظایف و حاجی اسکندر خان که منزل او نازل شده بود رفتم. پنج ساعت به غروب مانده به منزل آمدم. یکی از خانزاده‌های کابل به منزل من آمده نشست، به دلالت یکی از نوکرهای سابق من که در مشهد می‌زیست. خیلی اظهار خصوصیت و مهربانی کرد. شب را منزل من ماند. فرستادم از رستم خان عذر خواستم که امشب مهمانی رسید نتوانستم منزل شما بیایم. خانزاده کابلی قلیان تریاک بسیار می‌کشید. شب را به صحبت‌های افغانستان گذرانیدیم.

صبح روز شنبه دوازدهم. حمام رفته غسل کرده بیرون آمدم. در بام خانه زیارت عاشورا خواندم. خانزاده کابلی رفت، وعده کرد که کنیز کرد خیلی ممتازی که گفت دارم، برای من بیارد، بخرم. بعد از رفتن او، منم سوار شده به درب خانه خدمت نواب والا شاهزاده والی رفتم. مستشار الملک آنجا در حضور، یعنی پیش روی نواب والا نشسته، مشغول تحریر بود. محمد باقر خان نامی که به رسولی به هرات رفته و آمده بود، ایستاده اطلاعات خود را عرض می‌کرد. محمد تقی خان، برادرزن متولی باشی هم که در خدمت والا جنرال آجودان حضور است، ایستاده بود. من که داخل شدم، نواب والا بجائی که بالادست آنها بود، اشاره کرد. آنجا ایستادم. فرمودند احکام فلانکس را برطبق احکام دار الخلافه بنویس. بعد مستشار الملک برای منشی تقریر کرد.

خلاصه اینکه فقره حساب سه‌ساله که در احکام طهران نوشته شده، دو سالش که با شما نبوده، با محمد جعفر خان و صمصام الملک بوده است. حساب یک سال دیگر را هم که شما پرداخته، مفاصا دارید. صورت آن مفاصاها را مهورا به میرزا خانلرخان بدهید به طهران بفرستد و عمل جنس دوساله را هم

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۹۷

با او بگذرانید. بعد فقره بقیه مالیات هذه السنه قائن به میان آمد که حشمت الملک مبلغی نگاهداشته، برای مواجب فوج جدید می‌خواهد، محسوب دارد. مستشار الملک عرض کرد: به خرج ما نیامده است. خوب است آن را هم به میرزا خانلرخان رجوع کنید. فرمودند، آدم حشمت الملک آمده است و به ما نوشته است.

همین جا آدمش می‌پردازد. من عرض کردم، استدعا دارم کارهای آدم حشمت الملک را زودتر انجام فرموده مرخص فرمایند، که من در راه به او حاجت دارم و هم در قائن وجودش لازم است. فرمودند: او کار، خیلی دارد.

مشکل است با شما بیاید. عرض کردم: می‌گفت بیش از یکی دو فقره کاری ندارم و آنها در یک روز انجام می‌گیرد. فرمودند: اگر کارش تمام شود البته با شما بیاید بهتر است.

حکایت ملا- محمود اسیر بخارا را عرض کردم که استدعای خرجی دارد که برود طهران، و از آنجا به عتبات. فرمودند چه عیب دارد. در این بین فوج قرائی را که از سرخس مراجعت کرده بودند، میربنجه به حضور آورد. چهار نفر ترکمان هم اسیر آورده بودند. اسرا را فرمودند به فراش باشی بسپارند. نواب والا نهار خواستند. من مرخص شده، به منزل آمدم نهار خورده، در این بین گوهر خانم دختر حاجی شاهقلی میرزا آمد. اظهار تعارف و مهربانی و احوالپرسی کرد. گفت: اگر کاری، خدمتی داشته باشید بگوئید که نظر به نسبتی که هست، من حاضرم و مضایقه نمی‌کنم. گفتم:

البته زحمتی باشد اطلاع می‌دهم. خیلی از روزگار و پریشانی خودش آه و ناله کرد و رفت. وقت عصر بیرون آمده بازار رفتم. قدری گردش کردم. بعضی اسباب سفر خریدم. شیشه ساعت شکسته بود، دادم به ساعت‌ساز شیشه بیندازد.

آمدم به حرم مشرف شدم. به محمد جعفر گفتم، برو ساعت را بگیر و بیار.

رفت گرفت. از حرم بیرون آمدم. دیدم محمد جعفر پیدا نیست. از صحن بیرون آمدم. دیدم در بالا خیابان گردش می‌کند. گفتم ساعت را بیار. ساعت را از بغلش بیرون آورد، زنجیر ساعت را گم کرده بود. زنجیر با دو کلید و حلقه سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۸

و قلاب همه طلا و خیلی ممتاز بود که دوازده تومان خریده بودم. گفتم: حالا کجا بودی؟ گفت: دکان دلاکی رفته بودم. غریب این است که می‌گوید ساعت را از ساعت‌ساز با زنجیر گرفته در بغلم گذاشتم و هیچ بیرون نیاوردم تا حالا و معدلک زنجیر پیدا نیست. خلاصه شب را به منزل آمده، از اهل خراسان دو سه نفر آمدند تا آخر شب بودند. شام خورده خوابیدم.

### روز یکشنبه سیزدهم

. صبح برخاستم، حمام رفتم. به منزل آمدم.

باز شاهزاده گوهر خانم آمد. مدتی نشست، چای خورد. از من پول خرجی و قیمت یک قالی میان فرش خواهش کرد گفتم: انشاء الله پولی برسد می‌دهم، رفت.

من هم سوار شده به درب خانه رفتم، خدمت نواب والا- رسیدم. از منزل سؤال کردند. گفتم: در خیابان سفلی. فرمودند اسم صاحت خانه‌ات چیست.

گفتم: آقا عبد الوهاب. فرمودند سابقا هم خراسان بودید؟ گفتم: بلی! زمان حکومت فرمانفرما و وزیر نظام. شرحی از آن ایام صحبت شد. مستشار الملک آمد، از حرکت من سؤال کردند. گفتم: کاری ندارم مگر اینکه کار حاجی محمد کاظم خان را تمام کنید با من بیاید؟ گفتند: او هم کاری ندارد. او را احضار کردند که بیاید مطالبش را بگوید، جواب بشنود، با من روانه شود. عرض کردم: دیروز فرستادم مال بنه کرایه کنند. می‌گویند: از اینجا به قائن هیچ قافله و مکاری عبور و مرور ندارد. فرمودند: مگر می‌ترسی؟ عرض کردم:

خیر! مال بنه می‌خواهم. فرمودند، ده سوار همراه می‌کنم. زیادتر هم اگر بخواهی می‌فرستم. عرض کردم: سوار که بنه مرا نمی‌تواند حمل کند. جعفر قلی میرزا پسر حاجی محمد ولی میرزا هم حاضر بود. گفت: بلی! از اینجا به قائن مال پیدا نمی‌شود، مگر گاهی شتردار قائی می‌آید.

بعد نواب والا از جعفر قلی میرزا وقایع ایام یاغی‌گری سالار را جویا شدند، و او مشغول شد به گفتن. از ظهر تا سه ساعت به غروب مانده صحبت طول کشید. سه به غروب مانده نواب والا به قورخانه تشریف بردند. من و مستشار الملک

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۹۹

و میرپنجه هم بودیم. در قورخانه حاجی محمد کاظم خان را آوردند. دو تعلیقه از حضرت اجل ابراز کرد برای سند خرج. شاهزاده فرمودند: از اینها چیزی نفهمیدم.

دادند دیدم. عرض کردم: یکی از اینها در باب چهار صد و پنجاه تومان قیمت اسب توپخانه است، سند است و باید به خرج امیر قائن بیاید. آن دیگری که مخارج ساختن طویله است، باید سرکار والا امینی را بفرستید بازدید کند، به عرض برساند تا حکم آن شود. فرمودند: بسیار خوب. قرار شد حکمی به عهده من بنویسند که من در قائن رسیدگی کنم و آنچه تصدیق کردم، آنوقت حکم آنرا بفرمایند و به خرج قائن بیارند. در باب مواجب فوج جدید قائن هم قرار شد حاجی محمد کاظم خان برود خدمت حضرت اشرف تلگراف کند اگر حکم فرمودند، به خرج بیارند و الا فلا.

حاجی محمد کاظم خان رفت تلگرافخانه. من با حاجی اسکندر خان رفتیم منزل امیرزاده. قدری صحبت از شعر و ادب کردم.

حاجی اسکندر خان گفت: سرکار والا خیال کرده‌اند شما را طهران و کیل خودشان بکنند که به امورات ایشان رسیدگی کنید. امیرزاده هم اظهار کردند که جناب اجل به من وعده مواجبی فرموده‌اند و دیگر دنباله‌اش پرسید خواهش دارم در این باب یادآوری کنید.

گفتم: اگر خدمات سرکار والا به من رجوع شد، انشا الله این خدمت را بلکه بتوانم انجام دهم. از آنجا برخاسته به تلگرافخانه رفتم، نماز کردم و حاجی محمد کاظم خان هم آمد تلگرافی در باب مواجب فوج جدید برایش نوشتم. آنجا گذاشت که فردا بگویند. مغرب از اینجا برخاسته به حرم مشرف شدم. زیارت و نماز کرده به منزل آمدم. رستم خان باز آدمی فرستاد احوال‌پرسی کرد. قرار ملاقات به فردا داده، شام خوردم و خوابیدم.

### روز دوشنبه چهاردهم

. صبح برخاسته، حمام رفتم بیرون آمدم.

به منزل رستم خان رفتم. مجلس روضه بود. تا قریب به ظهر آنجا بودم. بعد برخاسته در بازار یک بند ساعت و کلید ساعت به هزار دینار خریدم. ظهر به منزل آمده، نهار خوردم، به حرم مشرف شده، نماز و زیارت کرده، مراجعت سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰۰

کردم. یک ساعت به غروب مانده، میرزا مصطفی خان نایب التولیه با میرزا محمد علی آمدند. حاجی محمد کاظم خان آدم امیر قاین آمد. تا دو ساعتی شب بودند. مذکور شد بند و کلیدهای ساعت مرا شخصی سبزواری پیدا کرده، خواسته است به شخص صرافی درب صحن مقدس بفروشد. آن شخص صراف به حاجی نصر الله دربان کشیک دوم اطلاع داده، دربان آن سبزواری را شناخته و روانه کرده است و حالا می‌گوید منزل سبزواری را نمی‌دانم. نایب التولیه فرستاد آن صراف و دربان را آوردند. تقریرات آنها که معلوم شد، به دربان گفتند: تو باید یا زنجیر را بدهی یا شخص سبزواری را، آنها رفتند. دو ساعتی شب هم از طرف جناب متولی‌باشی وعده شب چهارشنبه شانزدهم را از من خواسته تشریف بردند. آخر شب شام خورده، خوابیدم.

### روز سه‌شنبه پانزدهم

. صبح برخاستم. میرزا علی محمد پسر مستشار هم آدم فرستاده بود که عصر می‌آیم و بمانم. حمام رفتم، سرکیسه کرده، رنگ و حنا بستم، خوابیدم. قریب به ظهر بیرون آمده، نهار خورده، عصر محمد کاظم خان، آقا عبد‌الکریم ناظر مستشار الملک را برداشته به منزل من آورد که از اخوان است و مایل ملاقات شما شد. مدتی با آنها طریق اخوت پیمودیم.

بعد از چای و قلیانها، رفتند. خالی‌الذهن نشسته بودم، دیدم کسی آمد. پرده اطاق را برچید که جناب متولی‌باشی خلعت‌التفات کرده‌اند. حبیب پیشخدمت جناب متولی‌باشی پیدا شد. بقیچه ترمه به روی دست گرفته آورد پیش من گذاشت باز کردم، دیدم سرداری سلسله، تن‌پوش است که از روی کمال محبت قلبی التفات کرده‌اند. ولی از طرف من بهیچوجه همچو گمان و انتظاری نبوده. باری جواب اظهار التفات، اظهار تشکر کردم. سرداری را پوشیده به حرم مشرف شدم. نماز و زیارت کرده روانه منزل متولی‌باشی شدم. عصر این‌روز تلگرافی از جناب سپه‌سالار آوردند که بعد از ورود مشهد احکام قاین را به امانت خدمت نواب والا بگذار و به موجب احکامی که با چاپار می‌فرستم، اول

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰۱

تربت برو. دو فقره کار آنجا را انجام داده مراجعت کن، بعد به قاین برو. خلاصه خدمت متولی‌باشی رفتم. تا ساعت پنج و نیم از شب خدمتشان بودم. خیلی اظهار التفات و صحبت‌ها فرمودند. من جمله سؤال کردند حالت و کار من بهتر است یا آنها که طهرانند؟

گفتم: اشهد بالله کار شما از کار شاه بهتر است تا چه رسد به وزراء، و در این باب شرحی طویل گفته شد. ساعت پنج و نیم برخاسته منزل آمدم و خوابیدم.

### روز چهارشنبه شانزدهم

. صبح برخاستم. فرستادم عقب رستم خان آمد مشغول صحبت شدیم. چای خوردیم، صحبت‌ها کردیم. برخاسته رفت. من هم سوار شده به ارک خدمت نواب والا رسیدم. فرمودند شما کی می‌روید؟ خوب است منتظر حاجی محمد کاظم خان نشوید. عرض کردم تلگرافی رسیده است که منتظر احکام تربت باشم و بعد از انجام خدمت تربت به قائن بروم.

فرمودند: خدمت تربت چه خواهد بود؟ گفتم: معلوم نیست! فرمودند: از این قرار تا ده پانزده روز خواهید بود؟! گفتم: شاید! فرمودند: هرطور است حکم است باید اطاعت کرد. مرخص شدم. به منزل آمده، ساعتی تکیه کردم، چرت می‌زدم. دیدم آدمی داخل اطاق شد و گفت: فراش آمده می‌گوید خان فراشباشی سرکار والا شما را خواسته است. وحشت کردم. با خود گفتم: البته از طهران حکمی رسیده است که مرا به مقام مؤاخذه ببرند. تأملی کرده، گفتم: فراش را بگوئید بیاید بینم. فراش آمد، گفت: خان‌باشی دعا رساند که شما امشب بیائید منزل من. گفتم: چه مطلب است. گفت: مهمانی کرده است. گفتم: خان‌باشی که با من سابقه آشنائی ندارد منزل مرا ندیده است. وضع دعوت مهمانی قبل از آشنائی که اینطور نمی‌شود. بلکه ضمناً مطلب دیگر هم هست؟ گفت: آنرا نمی‌دانم.

گفتم: غیر از من دیگری هم هست؟ گفت: بلی! چند نفر را هم باید بروم خبر کنم. گفتم: آیا در قبول این دعوت رضای من هم مدخلیت دارد؟ گفت: بلی! گفتم: پس من نمی‌آیم. قبول کرد و رفت، و من خوشوقت و آسوده شدم و شکر سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰۲

کردم که الحمد لله بخیر گذشت. وقت عصر به منزل مستشار الملک رفتم چای خوردیم. قدری صحبت متفرقه کردیم. از فقره تلگراف کار تربت جو یا شد.

گفتم: از تلگراف معلوم نمی‌شود. به منزل مراجعت کرده عریضه‌ای از ورود خودم تا شانزدهم محرم اجمالا به جناب نصیر الدوله «۱» نوشته، نزد میربنجه فرستادم که به چای‌پار بدهند ببرند. شب شد، شام خورده خوابیدم.

### روز پنجشنبه هفدهم

. صبح برخاسته نماز کردم، زیارت عاشورا خواندم. پس از ساعتی میرزا داود، فراشباشی سرکار فیض آثار و بعد از آن میرزا علی محمد مستوفی پسر مستشار الملک و بعد از او حاجی اسکندر خان آمدند تا قریب ظهر نشستند. همه رفتند حاجی اسکندر خان ماند، نهار خوردیم. خواهش کرد دو مسوده عریضه از قول او به وزیر دفتر و معاون الملک بنویسم، و رفت. من فرستادم منزل کوچک میرزا که اگر هست بازدید کنم نبود. رفتم تلگرافخانه مسوده‌های حاجی اسکندر خان را آنجا نوشتم. وقت عصر به بازدید حاجی میرزا محمد علی وزیر سرکار فیض آثار رفتم. حاجی محمد کاظم خان هم بود. آنجا چای خوردیم نماز کردم. وقت مغرب به حرم مشرف شده، درب حرم به روضه نشستیم. جناب متولی‌باشی و نایب التولیه هم بودند. ساعت سه برخاسته به منزل رستم خان که در صحن مقدس بود، رفتم، نوکرها را روانه کرده، آنجا شام خوردیم. همانجا خوابیدیم. از ساعت پنج شب باران شروع کرد تا صبح، بلکه تا فردا شب بارید. حاجی آغا احمد علی خواجه سرکار فیض آثار هم بود.



**روز جمعه هیجدهم**

. صبح وقت اذان برخاسته، چای خوردیم.  
حاجی آغا احمد علی به توسط رستم وعده مهمانی شب یکشنبه را خواست. شب قبول نکردم. به اصرار روز یکشنبه نهار را وعده گرفت. بعد مجلس روضه منعقد شد. کاکا سیاهی با تاج و لباس درویشی به مجلس روضه آمد. گفتند: پسر

(۱) - میرزا عبد الوهاب خان نصیر الدوله وزیر تجارت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۰۳

حاجی صاحبقران میرزا «۱» است. از اسمش پرسیدم، گفت: اسم طریقتم شمس علی است. اسم شریعت ندارم. خلاصه، مجلس گذشت. قریب به ظهر برخاسته با حاجی اسکندر خان به حمام حضرت رفته، غسل جمعه کرده، به حرم مشرف شده، به منزل آمدم. سه ساعت به غروب مانده منزل عبد الله خان سرهنگ به روضه رفتم. شاهزاده معین التولیه هاشم میرزا و حاجی میرزا طاهر متولی مسجد گوهرشاد هم آمدند. وقت مغرب از آنجا به منزل و از منزل به حرم به روضه نشستیم. نایب التولیه آمد. پس از روضه به اطاق کشیک‌خانه رفتیم. آنجا شرحی در باب خلعت جناب متولی‌باشی به او گفتم که اینطور خلعت ایشان مناسب نبود که فرقی میان من و فلان آدم نماند. بهتر بود هیچ نمی‌کردند. چنانچه من هم هیچ متوقع نبودم و اگر می‌کردند، به وضع و لباس دیگر بود. این فقره خیلی به خاطر من نامناسب آمد. تا ساعت چهار نشسته، صحبت‌ها کردیم. بعد برخاسته به حرم مشرف شده به آن نظم و ترتیب مقرر در حرم را بستند. به منزل آمده، شام خورده، این روزنامه را نوشتم و اینک قریب به ساعت شش است می‌خوابم.

**روز شنبه نوزدهم**

. صبح زود برخاسته به مهمانخانه سرکار فیض آثار که مجلس روضه شاهزاده هاشم میرزای معین التولیه بود، رفتم. شاهزاده شیخ رئیس «۲» که برادر کوچکتر از معین التولیه است به منبر رفته، مدتی طویل تحقیقات احادیث و مواعظ و آخر گریز به مصیبت کردند، با لسانی طلق و بیانی

(۱) - صاحبقران میرزا پسر چهل و نهم فتحعلیشاه. در تاریخ قاجاریه سپهر نوشته است او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است. معلوم می‌شود یک پسر دیگر هم داشته که لا بد مادرش کنیز سیاه بوده.  
(۲) - شاهزاده ابو الحسن میرزا معروف به شیخ رئیس و متخلص به حیرت پسر محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلیشاه از فضلا و ادبا و خطبای قاجاریه است.

و در سال ۱۲۶۴ ه. ق در تبریز متولد شد و در سال ۱۳۳۶ ه. ق در تهران درگذشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۰۴

روشن و فصیح. قریب به ظهر منزل آمدم. آدمی از جانب میرزا خاور شاعر طبسی آمد که می‌خواهد این جا بیاید. محمد ابراهیم را فرستادم که او را وقت عصر بیارد. خودم نهار خورده به بازدید کوچک میرزا رفتم، نبود به بازدید حاجی غلامحسین تاجر معروف به صراف که همسایه بود، رفتم. چای خوردیم.

سرقلیان طلا و مرصع به فیروزه و یاقوتی آورد، تماشا کردم. گفت: سید خادم سرکار که نایب حضرت ولیعهد است، برای ولیعهد به چهل تومان تمام کرده است که ببرد. رقعته‌ای از محمد تقی خان آوردند که باز در باب ادعای قدیمش نوشته بود. قلمدان حاضر

نبود جواب را وعده به فردا دادم. از آنجا به منزل آمدم. میرزا خاور آمده بود. جوانی است به سن شانزده هفده سال. خیلی خوش معاوره و خوشگل باکمال. در این سن شعر می‌گوید مثل امیر معزی. صحبتش را خیلی غنیمت شمردم که رفیق صحبتی نداشتم. دیدم او هم خیلی مایل بودن در منزل من است. گفتم: همین جا بمان. به منت قبول کرد، ماندیم، شب شد. همه شب با صحبت‌های خیلی مطبوع میرزا مشغول بودم. شام خورده، خوابیدم.

### روز یکشنبه بیستم

. صبح زود برخاسته، به حمام پاچنار غسل کرده، به صحن مقدس زیارت خوانده، منزل رستم خان رفتم. عبدالحسین خان یک شیشه مرکب تبریزی به من داد دو نسخه دوا یکی برای بواسیر، یکی برای قوه باه حاجی حسین اصفهانی گفت. پشت کتاب زیاراتم نوشتم. بعد به اتفاق رستم رفتیم خدمت سرکار والا. فرمودند: باید شما بروید. عرض کردم منتظر احکام مأموریت هستم. بعد، از وضع کارهای وزارت خارجه و حالت و وضع سفارتها و مجلس شورای دولتی و فرنگستان و فصلی از میرزا ملکم خان جو یا شدند. مفصلا عرض کردم. صحبت خیلی طول کشید. قریب به ظهر بیرون آمده، میرزا محمد علی منشی‌باشی را بازدید کرده، وقت ظهر برحسب وعده، به منزل حاجی آغا احمد علی رفتم، نهار خوردم. باغبان باصفائی در جنب میدان ارک دارد. تا عصر آنجا بودم. وقت سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰۵

عصر به صحن و حرم مشرف شده، نماز و زیارت کرده به منزل آمدم. آدم محمد تقی خان آمده جواب رقع‌اش را گرفت، رفت. میرزا خاور قدری انار خریده منزلی گرم کرده بود. الان هم کنار بخاری نشسته، پف می‌کند و گاهی شعر می‌خواند. انار هم پاره کرده است که من بخورم و متغیر است که چرا من خودم را مشغول کرده‌ام و نه انار می‌خورم و نه صحبت می‌دارم.

### روز دوشنبه بیست و یکم

. صبح زود رفتم حمام. در سر حمام ملا محمود آمد. ده تومان برای او خرجی از سرکار والا گرفته بودم که به طهران برود. دستخط آن را به او دادم، رفت بگیرد. از حمام که بیرون آمدم، تلگرافی از حضرت اجل اشرف آوردند که احکام مأموریت تربت با چاپار فرستاده شد بی معطلی به تربت بروید. بعد از انجام کار آنجا، مراجعت به مشهد نموده، بعد به قاین بروید. به منزل آمدم. زین العابدین میرزا وعده کرده بود بیاید. مدتی انتظار کشیدم نیامد. فرستادم خبر کنند بروم بازدید کوچک میرزا، دوا خورده بود. قرار شد فردا بروم. از منزل بیرون آمده احوالی از رستم خان پرسیدم.

رفتم منزل حاجی اسکندر خان. آقا عبد‌الکریم ناظر هم در راه ملحق شد. به او گفتم: یکی از خانه‌های عماد‌الملک را برای من بگیرد، که هروقت در مشهد هستم آنجا باشم. فرستاد ملا محمد علی وکیل عماد‌الملک را آورد. یکی از عمارات را که خودش می‌دانست خوب است از او خواست. گفت: آنجا سید متولی طبس منزل دارد. این روزها می‌رود. من هم گفتم: برای معاودت از تربت حاضر خواهد بود. قرار شد آنرا بگیرد. به منزل آمدیم نهار خورده، به نصر الله گفتم:

مالها را بیرون بیار، آفتاب ببند. بیرون آورد. دیدم دست و پا، جل و نمد مالها کثیف است. با اینکه هرروزه به او سفارش می‌کردم، دیدم هیچ‌اثر نکرده به او تغیر کردم. او هم به اعتقاد خودش قهر کرده، رفت. به نوکرها گفتم: مواجب یک ماهش را که پیشکی گرفته است از او پس بگیرند، بیرونش کنند. بعد، از منزل رفتم مسجد گوهرشاد، نماز کرده، بازار رفتم. یک نمد آبداری کرک همدانی،

سیزده هزار خریدم، روانه منزل جناب متولی باشی شدم، برای روضه. در بین راه در بالا خیابان قریب به چوب‌بست، خانه‌های عماد الملک بود، رفتم تماشا کردم. حیاطی که سید متولی منزل داشت دیدم. بدمنزلی نیست. اگر در مراجعت از تربت در مشهد زیاد توقف شود، آنجا خواهم رفت. خلاصه مجلس روضه متولی باشی رفتم. تا بعد از مغرب مجلس طول کشید. وقت آمدن، جناب متولی باشی باز اظهار تفقد فرمودند که تا زمان حرکت به تربت، هرروزه می‌خواهم شما را ببینم و هر حکمی برسد، آنچه مرا خوشنود کند خبر بدهید. گفتم: البته به عرض می‌رسانم. آمدم به منزل. دیدم میرزا خاور کنار بخاری نشسته زمزمه می‌کند. معلوم شد آواز کی هم دارد. نماز کرده، دعای علقمه را خواندم. مشغول شدم به نوشتن روزنامه. خاور دستی زیر چونه زده فکر می‌کند.

### روز سه‌شنبه بیست و دوم

. صبح برخاسته، حمام رفتم. بیرون آمدم. در منزل ساعتی بودم. بعد وعده منزل کوچک میرزا. مدتی نشستیم. بعد رفتم به ارک خدمت سرکار والا رسیدم. احوالپرسی فرمودند. تلگراف حضرت اجل را دادم ملاحظه فرمودند. قریب به ظهر مراجعت به منزل نهار خوردم. قدری پهلوی کرسی که خاور ترتیب کرده بود، دراز کشیده، عصر رفتم منزل میرزا محمد خان کاشی به بازدید. رجعی بیک تفنگدار سرکار والا که با من سابقه داشت، آنجا پیدا شد. اظهار حقوق سابق کرد، رفت. شفیع بیک چاپار را که گفتند برای من کاغذ دارد، پیدا کرده، آورد. کاغذی از شاهزاده «۱» خانم داشت، مشعر بر سلامتی احوال بچها. آنجا چای خورده مقارن غروب آمدم به صحن مقدس. منزل رستم خان وضو ساختم. عبدالحسین خان آنجا بود. شیشه مرکب را از او گرفتم. به حرم مشرف شده، نماز و زیارت کرده، الان که دو ساعتی شب است به منزل آمده‌ام. میرزا خاوری بخاری را آتش کرده، منتظر است که من از تحریر فارغ شوم، چونه بزند.

(۱) - شاهزاده بی بی جهان خانم عیال میرزا خانلرخان.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۰۷

روز چهارشنبه بیست و سیم. صبح به حمام رفته، بیرون آمدم.

زین العابدین آمد. مدتی نشست. چای خورده، رفت. من مشرف شدم. رفتم منزل رستم خان. تا قریب به ظهر آنجا بودم. از آنجا به منزل میرزا حسن امین وظایف رفتم که موعود بودیم. حاجی اسکندر خان، آقا عبد‌الکریم ناظر مستشار، محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر هم بودند. محمد حسین خان تفصیل رقع و ادعای محمد تقی خان را از خود او روایت کرد. نهار خوردیم خیلی تدارک خوبی دیده بود. میرزا حسن پسر مرحوم میرزا ابو القاسم شمس‌آبادی اصفهانی است. بسیار آدم معقول نجیبی است. بعد از نهار به اتفاق حاجی اسکندر خان بازدید میرزا داود فراشباهی سرکار فیض‌آثار، رفتیم مجلس روضه هم داشتند. تا غروب آنجا بودم. جمعی سادات هم بودند. میرزا هاشم پسر کوچک مرحوم امام‌جمعه هم که داماد فراشباهی است آنجا بود. جوانک خوشروئی بود. ریش نداشت. فراشباهی. خیلی از بی‌مبالاتی او شکایت داشت خیلی پریشان شده است. خانه‌های موروثی را بیع شرط کرده، حالا- در خانه فراشباهی با عیالش منزل دارد. وقت غروب از آنجا به حرم مشرف، نماز و زیارت کرده به منزل آمدم. خاور یک مهمان طبسی هم آورده کنار بخاری، چونه می‌زند و من می‌نویسم.

### روز پنجشنبه بیست و چهارم

. صبح حمام رفته، بیرون آمدم. در صحن مقدس زیارت خوانده، رفتم تلگرافخانه. از آنجا میرزا علی محمد مستوفی پسر مستشار الملک را بازدید کرده، خدمت نواب والا رسیدم. فرمودند: پاکت احکام شما رسید؟ عرض کردم، بلی! حکم مأموریت تربت را دادم ملاحظه فرمودند. فرمودند: چه بسیار خوب که شما هم از طرف سپهسالار و هم از طرف من امین هستید، رسیدگی به عرایض اهل تربت بکنید. عرض کردم: خداوند توفیق دهد، طوری خدمت کنم که خدمت سرکار والا بهمین طور معروف شوم. فرمودند: هستید! بعد از ساعتی بیرون آمده به دفتر رفتم. ساعتی گذشت، مستشار الملک

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۰۸

آمد. به او گفتم ملزومات رفتن چه چیزهاست؟ گفتند: به چشم همه را مهیا می‌کنم. نهار خورده روانه منزل شدم. بعضی اسباب سفر را گفتم بردند مرتب کردند. اسبها را نعلبندی کردند. وقت عصر رفتم به مجلس روضه متولی باشی، تا غروب آنجا بودم. از آنجا آمدم منزل رستم خان وضو ساختم به حرم مشرف شده، نماز و زیارت کرده، حالا که دو ساعت و نیم از شب رفته است به منزل آمدم. خاوری بخاری را آتش کرده، نشسته چرت می‌زند و من روزنامه می‌نویسم.

### روز جمعه بیست و پنجم

. قبل از طلوع صبح به حمام رفته، رنگ و حنا بسته خوایدم. بعد از طلوع آفتاب بیرون آمده به حرم مشرف شدم. مهر ثبت حسین را تبرک کردم. بیرون آمده رفتم منزل رستم خان. مشغول جمع آوری و بستن باروبنه خودش بود. الله محمود بخارائی آنجا آمد. عریضه‌ای با او برای معرفی او خدمت حضرت اجل اکرم سپهسالار «۱» اعظم نوشتم، او رفت. کاغذی هم به حسین «۲» نوشته مهر ثبت او را میان پاکت گذاشته به عبدالحسین خان دادم که برساند. آنجا بودم تا نهار آوردند. دو مجموعه حاضری، یعنی

(۱) - میرزا حسینخان مشیر الدوله (سپهسالار) پسر میرزا نبی خان قزوینی در سال ۱۲۸۶ ق سفیر ایران در دربار عثمانی بود. عبد الله مستوفی در کتاب «شرح زندگی من» جلد اول چاپ دوم صفحه ۱۰۹ شرحی از حسن رفتار او نقل می‌کند. میرزا خانلرخان در روزنامه سفر لندن ۱۲۸۰ ق از حسن سلوک میرزا حسینخان مشیر الدوله بسیار تمجید می‌کند. سپهسالار در سال ۱۲۸۸ ق به صدارت می‌رسد. در سال ۱۲۹۰ ق بواسطه سعایت جمعی از شاهزادگان که منافع شخصیشان بخطر افتاده بوده، با توطئه قبلی همینکه شاه از سفر اروپا به بندر انزلی می‌رسد، عزل او را از صدارت خواستار می‌شوند. ناصر الدین شاه اجبارا با استعفای او موافقت می‌کند و او را به وزارت امور خارجه و جنگ منصوب می‌نماید.

(۲) - میرزا حسینخان پسر میرزا خانلرخان که در این سال هشت‌ساله بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۰۹

ماست و پنیر و مربا و ترحلوا از مطبخ سرکار فیض آثار، و یک قاب ته‌چین پلو از کارخانه خود جناب متولی باشی بود، خوردیم. از آنجا پائین آمده رفتم سر طویله رستم خان. اسبهایش را تماشا کردم. او رفت حمام. من رفتم منزل آقا عبد الکریم تا قریب غرب آنجا بودم. بعد آمدم به صحن مبارک، رفتم به مطبخ خدام که در صحن جدید واقع است. سه نفر آشپز داشتند، شبی هفده هجده من برنج برای اهل کشیک آستانه مبارک که طبخ می‌شود. از آنجا بیرون آمده به مدرسه میرزا جعفر رفتم. مدرسه را تعمیر کرده، ملک کیس آباد را هم به چهار هزار تومان خریده وقف مدرسه نموده، تولیت آن با محمد رضا خان برادرش است از آن بابت به صد و پنجاه نفر طلبه که ساکن مدرسه هستند، نفری چهل من گندم چهل من جو، شانزده هزار دینار در سال می‌رسد. از آنجا به حرم مشرف شدم.

نماز و زیارت کرده به منزل آمدم. حاجی محمد کاظم خان آمد. قدری صحبت کرد، رفت. آقا میرزا عبد الله خادم سرکار فیض آثار رقعہ نوشت، وعده فردا شب را خواست که در صحن مبارک منزل او شام بخورم و فردا بعد از ظهر هادی خان قرائی را برداشته به منزل من بیایند. وعده شب را عذر خواستم و آمدنشان را فردا بعد از ظهر قبول کردم. دیگر تازه‌ای نبود. در باب برقراری آقا عبد الوهاب خادم سرکار که معزول شده بود و از متولی‌باشی مستدعی شده بودم، امروز حکم برقراری حاجی محمد رضای پدرش را بجای او، متولی سرکار فیض آثار فرستاده بود به او دادند، قبول شد. حالا حیدر بک آش رشته و نان شیرینی برای من فرستاده است.

### روز شنبه بیست و ششم

. صبح برخاسته، حمام رفته، نماز کردم. رفتم منزل رستم خان، رفته بود خدمت شاهزاده مرخص شود. به حرم مشرف شده، به منزل آمدم. دو سه نفر از سادات و علما و کدخدایان تربت آمدند که از شاهزاده انوشیروان میرزا «۱» عارض و شاکی بودند. مطالب خودشان را گفتند. گفتم: با من یا

(۱) - شاهزاده انوشیروان میرزا ضیاء الدوله فرزند محمد رحیم میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه، حاکم سابق تربت بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱۰

پیش از من تربت بیائید که من باید حسب الحکم آنجا بروم و رسیدگی به عرایض شماها بکنم. آنها رفته، آدم هادی خان آمد. چهار کله‌قند و یک گیروانکه «۱» چای سی چهل دانه نارنج منزل مبارکی آورد. بعد از ظهر هم خود او با میرزا عبد الله که خادم سرکار فیض آثار و پسر میرزا علی اکبر خادم‌باشی کشیک چهارم است آمدند، مدتی نشستند. وعده فردا شب را هادی خان و پس فردا شب را میرزا عبد الله به اصرار گرفته، رفتند. برادرزاده هادی خان گفت: میرزا موسی مستوفی که داماد مستشار است، سلام رساند و خواهش کرد یک مجلس معین کنید خلوت اینجا بیاید. گفتم: پس فردا صبح بیاید، رفته آدم مستشار الملک آمد به احوال‌پرسی گفتم: عزم داشتیم خدمتشان برسم و اینک می‌آیم. او رفت. من هم رفتم.

مستشار الملک بیرون آمد خیلی گرم و نرم، چم خم کرد و گفت: نواب والا پنجاه تومان و یک اسب برای شما التفات کرده است. مخارج تربت شما را هم می‌نویسند نایب الحکومه بدهد، و بعد همه تکلیفات پای من است. انشا الله چنین و چنان می‌کنم و یک خیالی کرده‌ام که بنویسم به سپه‌سالار شما را اینجا نگاهداریم.

انشا اله از این کار فارغ شوید، به تهیه آن کار برمی‌آئیم. این مطلب میانه من و شما باشد. برای این سفر هم اگر چیز دیگر لازم باشد، بگوئید من خودم تهیه می‌کنم. گفتم یک یابوی آبداری خوب لازم است. گفت به چشم بندگی می‌کنم قدری صحبت متفرقه کردیم. برخاستم به منزل آمدم. اینک روزنامه می‌نویسم. خاوری دماغش خون می‌آید.

### روز یکشنبه بیست و هفتم

. صبح یعنی دو ساعت پیش از صبح برخاسته حمام حضرت رفتم. غسل کرده بیرون آمده، به حرم مشرف شدم، زیارت کرده بعد از نماز صبح بیرون آمدم. قدری در کشیک‌خانه نشسته، هوا روشن شد. به منزل آمدم. بعد از دو ساعت رفتم ارک خدمت نواب والا رسیدم. احوال‌پرسی فرمودند و سؤال کردند کی می‌روی؟ عرض کردم چهارشنبه، پنجشنبه.

(۱) - یک گیروانکه ۵۰۰ گرم است که فقط در مورد چای بکار برده می‌شد.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۱۱  
 فرمودند: خوب است. بعد مستشار الملک رفت. مجلس را خلوب کردند.  
 فرمودند: بنشین، نشستیم. از حالات و سفارشات حضرت اجل جويا شدند.  
 عرض کردم که مأموریت من نه تنها وصول جنس سیستان است، بلکه در هر مورد باید اسباب استقلال سرکار باشم. فرمودند: بلی البته اینطور است.

بعد قدری شکایت از بی‌اعتنائی‌های امیر قاین کردند. عرض کردم انشاء الله آنجا که رفتم به ادله و برهان او را از این سبک برمی‌گردانم، فرمودند:

البیه با بیانات و پلٹیک شما، نتایج خوب حاصل می‌شود. نهار آوردند، مرخص شدم. آمدم منزل نهار خورده، آدم آقا عبد‌الکریم ناظر آمد. یک بره و یک سبد به آورد. چهار هزار انعامش دادم، رفت. رفتم منزل متولی باشی. بعد از انقضای مجلس روضه، مدت دو ساعت خدمت متولی باشی نشستیم. شاهزاده شیخ‌الرئیس و معین‌التولیه پسرهای مرحوم محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه هم بودند. هر دو خیلی معقول و باکمالند. بخصوص شیخ‌الرئیس که خیلی فاضل و ادیب و محدث و شاعر است. میرزا صبوری «۱» شاهر قصیده خوبی ساخته تقاضای لقب العجمی کرده بود.

بعد از این وقایع من گفتم احکام تربت من رسیده است. تا دو سه روز دیگر می‌روم. جناب متولی باشی تلگرافی دادند. دیدم جناب نصیرالدوله در جواب محمد تقی خان گفته‌اند که میرزا خانلرخان حالا به تربت رفته، در مراجعت او جناب متولی او را بخواهند، اگر امر شما با او گذشت خوب و الا اسناد خودتان را بفرستید طهران، آنچه معلوم شد حق شما گرفته می‌شود. بعد از دیدن تلگرام، برخاستم. متولی باشی فرمودند ساعتی هم بنشینید شما را ببینم. گفتم جمعی تربتی را منتظر گذاشته‌ام، باید بروم. فرمودند پس کی یک مجلس شما را

(۱) - میرزا محمد کاظم متخلص به صبوری پسر حاجی محمد باقر کاشی (۱۲۷۰ - ۱۳۲۲ ه. ق) ملک‌الشعرای آستان قدس رضوی. پس از درگذشت او فرزندش محمد تقی متخلص به بهار ملک‌الشعرای آستانه گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۱۲

ببینم. گفتم: هروقت بفرمائید. قرار شد فردا شب همانوقت آنجا بروم، در اطاق مخصوصش تنها بنشینم، حرف بزنیم. آمدم منزل هادی خان قرائی مشرف باشی سرکار و میرزا عبد الله خادم بهادر خان درجزی، میرمعصوم ایشیک آقا باشی شاهزاده و هادی خان و میرزا محمد علی مستوفی قاین و ابو القاسم خان برادرزاده هادی خان، آنجا بودند. خیلی اظهار خلوص و خصوصیت کردند و اهل مجلس هریک به زبان تمجید از هادی خان و برائت ذمه او از تعدی و شکایت اهل تربت کردند، سه ساعتی، شام آوردند. خیلی تکلف کرده بود. من اشتهائی نداشتم. قدری نان و ماست خوبی بود، خوردم. بعد آمدم منزل خوابیدم.

### روز دوشنبه بیست و هشتم

. صبح برخاسته نماز کردم. خاوری رفت پی کار خودش. من ماندم سماور آتش کرده. مدتی گذشت. میرزا موسی و ابو القاسم خان قرائی آمدند. قدری صحبت داشتند. میرزا محمد خان کاشی آمد سرخر شد. صحبت آنها قطع شد به هزار مصیبت عذر میرزا محمد خان را خواستیم. باز بر سر صحبت آمدند. میرزا موسی خیلی نستعلیق می‌گفت. آنچه از مفاد کلامش برمی‌آید این بود که مردم مایوسند از اینکه مأموریت و رسیدگی شما برای کسی مفید باشد. شما باید به مردم بفهمانید که اعتنا به شاهزاده ندارید.

خصوصیت با مستشار نمی‌کنید و مطالب را مستقیماً به طهران رجوع خواهید کرد و ضمناً می‌نمود که دل پری از مستشار دارد، و از

وضع او دل‌تنگ بود و تعرضات می‌کرد. آنچه استنباط کردم، هم می‌خواست خیال مرا بفهمد و هم می‌خواست ببیند اگر من با مستشار مخالفی دارم، او راه خصوصیتی باز کند.

قریب به ظهر رفته، نهار خوردیم. آبگوشت بره و کله‌بره خوبی داشتیم. بعد از نهار خوابیدم. عصر حاجی کاظم خان آمد. بعد از آن چند نفر از اهل اخلمد چناران آمدند، شکایت از حاکمشان که پسر یار محمد خان هراتی است کردند گفتم: عریضه بنویسید، بیاورید. رفتند قریب غروب دستخطی از سرکار والا به

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱۳

احضارم با احکام مأموریت قاین رسید. رقعته‌ای خدمت متولی‌باشی نوشته عذر خواستم که بواسطه احضار نمی‌توانم به وعده دیشب وفا کنم و رفتم خدمت سرکار والا. خلوت کرده و فرمودند نشستیم. فرمودند: منزل وزیر یعنی متولی‌باشی بودی؟ عرض کردم دیروز آنجا بودم. فرمودند از مقدمه محمد تقی خان مطلع شدی؟ عرض کردم بلی! اول به من عارض شد، من گفتم اگر سپهسالار هم بنویسد، من اقدام در این کار ندارم که فلانکس باید حواسش جمع باشد.

بعد، از تفصیل آن جوینا شدند شرح دادم، فرمودند: معلوم است این محمد تقی خان خیلی شوخ آدمی است. بعد، فرمودند اینجا باز که آمد، عمده مطلبش موقوفی مأموریت شما بود به قاین. گفتم بلی! به خودم هم اشعاری کرده‌اند و من منتظر وقت خاصی بودم که احکام را بیارم خدمت حضرت والا بسپارم فرمودند: به من نوشته‌اند که شهرت بدهم که من خود استدعا کرده‌ام که موقوف شود، شما هم اینطور بگوئید. حالا کی می‌روید به تربت. گفتم: پنجشنبه. احکام خود قاین را خدمت والا داده یک رقم معافی برای شخص عطاری خواستم.

فرمودند: به چشم. به منشی‌باشی دادند بنویسد. فقره اخلمدیها را عرض کردم.

فرمودند: عریضه آنها را با خودشان بیاورید، رسیدگی کنم. فردا با خودتان بیارید. مرخص شدم آمدم منزل دیدم متولی‌جوابی خیلی به مهربانی نوشته‌اند که فردا عصر منتظر ملاقات شما هستم. امروز صبح باز هادی خان شش قطعه کبک و ده گرده نان خانه‌پزی فرستاد.

### روز سه‌شنبه بیست و نهم

. صبح به حمام رفته، بیرون آمدم. شاهزاده هاشم میرزای معین التولیه آمد. مدتی نشست، صحبت کرده، عریضه خدمت حضرت اجل و جناب نصیر الدوله. از رسیدن حکم مأموریت تربت و اینکه هروقت سرکار والا روانه کنند می‌روم و احکام قاین را حسب الامر به نواب والا سپردم نوشته، نزد میرپنجه فرستادم که بدهند. هاشم میرزا رفت. حاجی میرزا معصوم که یکی از سادات رضوی ارض اقدس است به‌عنوان دیدن من آمد. جمعی هم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱۴

اخلمدی آمده، عریضه مطالب خودشان را آوردند. بعد، حاجی کاظم خان آمد گفت: سرکار والا دیشب به من فرمودند مأموریت فلانکس را محض خاطر حشمه‌الملک موقوف کردم، ولی من به حشمه‌الملک نوشتم که نگذارد موقوف شود که آمدن تو به قاین برای ما فایده زیاد دارد. خلاصه آنها هم رفتند. نهار خورده به ارک رفتم. خدمت ساکار والا رسیدم. عریضه اخلمدیها را خواستند دادم. دستخط مفصلی خطاب به دیوان‌بیگی نوشته که با اطلاع، میانه آنها و پسر یار محمد خان که سردار امیر خان است رسیدگی کرده، عرض کند تا حکمش بشود. مراجعت کرده به منزل میرپنجه رفتم. منزل نبود. از آنجا به منزل و مجلس روضه متولی‌باشی برحسب رقعته و احضار خودشان برای حرف محمد تقی خان رفتم. در این مجلس رقعته‌ای از میرپنجه رسید. معلوم شد به منزل من رفته بودند، من نبودم. مجلس روضه مفصل شد. تا یک ساعت و نیم از شب رفته نشستیم. موقع نشد که جناب متولی‌باشی با من

صحبتی ندارد. یعنی مشغله زیاد بود، فرصت نکردم. عذر خواسته بیرون آمدم. به منزل میرزا عبد الله پسر خادم باشی که در اطاقی در جنب سقاخانه میانه ایوان طلا و دار السعاده است برحسب وعده، رفتم. جمعی از خدام و جناب عطا الله خان تیموری بودند. از هرجا صحبت شد ولی منظور حضرات بیشتر صحبت مأموریت من و شهادت در بی گناهی هادی خان و اینکه ارباب غرض از اقوام خودش او را متهم کرده‌اند، بود.

عطا الله خان هم واهمه کرده بود که مبادا کوه سرخی‌ها هم از تعدیات او پیش من شکوه کنند. پیش‌گیری می‌کرد و از تعدیات رعیت بر خودش حکایتها می‌گفت. بعد شام از کارخانه مبارکه آوردند. ده دوازده دوری پلو، چلو با همه ملزومات آن. پس از شام برخاستم.

میرزا عبد الله به نجوی گفت: هادی خان عرضش این است که هرچه شما پیشکش و تعارف بخواهید معین کنید به توسط من بدهد. گفتم: نمی‌دانم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱۵

عمل او چیست. و از من چه نحو رعایت می‌خواهد. اگر تصدیق خلاف می‌خواهد درباره او، هر قدر بدهد نمی‌کنم. اگر واقعا متهم است و می‌خواهد از تهمت بیرونش بیارم، مضایقه ندارم. باز اصرار ورزید و گفت: تصدیق خلاف نمی‌خواهد. گفتم: مجلس دیگر مشروح تر بگوئید تا جواب مفصل تر بگویم. به منزل آمده خوابیدم.

### روز چهارشنبه سلخ.

صبح به حمام رفتم. غسل کرده، به حرم مشرف شدم. زیارت کرده، در صحن مقدس به حجره طیب رفتم. دوی حرقه البول خواستم. گفت: شیشه بفرستید بسازم بدهم. به منزل آمدم. میرزا اسمعیل رئیس تلگراف نیشابور و میرزا محمد خان و میرزا مهدی میرزای تلگراف آمده بودند.

مدتی با آنها نشستیم. آنها رفتند آقا عبد الکریم ناظر مستشار آمد، با جلوداری و یک رأس یابوی آبداری اوزبکی، که مستشار الملک داده است. دو تومان به جلودارش انعام دادم، رفتند. ناظر گفت؛ فردا حاجی اسکندر خان گفته است سه ساعت به غروب مانده منزل من می‌آید، شما هم بیایید. گفتم: می‌آیم. بعد برخاسته بالاخانه آمدم. خاوری هم بود. نهار آبگوشت و کباب و کله‌بره خیلی خوبی آوردند، خوردیم. بره را هادی خان فرستاده بود. در بین نهار آمدند که سرکار والا اسبی التفات فرموده‌اند. پائین آمدم، دیدم اسب کرننگ تیره شش سالی از تخم یموت ترکمانی خیلی خوب، التفات شده، تشکر کردم. دو نفر جلودار آورده بودند. نفری دو تومان هم به آنها انعام دادم، رفتند. دوی حرقه-البول را طیب فرستاد. حقنه کردم خیلی سوزاند. بعد از ساعتی به تلگرافخانه رفتم. سرتیپ، میرزا اسمعیل، شاهزاده محمد حسین میرزا بودند. بعد میرزا حسینعلی خان نواب که به زیارت آمده بود با عباس خان که در مشهد وکیل انگلیس است آمدند. عبد الله خان سرهنگ قره‌گزلو هم آمد. قدری با آنها صحبت کردم. بعد رفتم منزل میرپنجه، با او هم مدتی صحبت کردم، چای و قهوه خوردیم. وقت مغرب به منزل آمدم. گفتم، دوی خوراکی حرقه البول بسازند،

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۱۶

بخورم بلکه در این دو سه روز بهبودی حاصل شود که بتوانم سفر کنم. هنوز که دو ساعت از شب رفته است حاضر نشده است. حرقه البول به شدت بروز کرده، آزار می‌دهد.

امروز صبح اخلمدیها آمدند. عریضه‌شان را گرفته، رفتند. بعد از آنها جمعی دیگر آمده برخلاف آنها از حاکمشان اظهار رضامندی



داشتند.

مایه تعجب شد.

### روز پنجشنبه غره صفر

. صبح حمام رفته به حرم مشرف شدم. مراجعت به منزل، آدمی از سرکار والا آمد. صد تومان انعام و خرج راه تربت الثفات کرده بودند تحویل کرد. دو تومانش کم بود. گفت: ناظر گفته است این دو تومان را انعام دادم، من حساب کنم. گفتم: البته عیب ندارد. اگر بر نمی‌داشت هم من می‌دادم. باری او رفت و ما هم بیست تومان آن را تحویل محمد ابراهیم کرده، روانه بازار شدم و به خرید زین و یراق و پالان آبداری و غیره مشغول شدیم. بیست تومان تماماً اساس سفر خریده شد. ظهر به منزل آمدم. اخلمدیها آمدند. عریضه و دستخط را گرفته رفتند. بعد جمعی دیگر از اهل اخلمد آمده به عکس آنها گفتند و از حاکمشان رضامندی داشتند، و گفتند: آن آخوند و سید که در میان آن شاکی‌ها بودند، محرک آنها هستند. خلاصه نهار خوردم، رفتم ارک. معلوم شد نواب والا آن‌روز را هیچ بیرون نیامده، در اندرون مشغول تحریر عریض بوده‌اند.

از آنجا برگشته بر حسب وعده رفتم منزل ناظر حاجی اسکندر خان.

حاجی کاظم خان هم بودند. چای خوردیم. وقت غروب برخاستم. ناظر وعده فردا نهار گرفت. به حرم مشرف شده، به منزل هادی خان به خواهش و اصرار میرزا عبد الله رفتم. تا ساعت چهار مرا نشاند و قصه‌های قدیم و جدید گفت، و اظهار خصوصیت را از حد برد. اصرار کرد بنشینم شام بخورم.

عذر خواسته به منزل آمدم. یک مجموعه شام به منزل فرستاد. دوی حرقه را هم

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۱۷

خوردم و هم حقنه کردم. دوی خوراکی آن گویا خوب نبود، اثری از آن نفهمیدم. اما دوی حقنه معقول افاقه داده است. ساعت شش از شب خوابیدم.

### روز جمعه دوم

. صبح برخاسته، یک کاسه دوغ خوردم. بعد رفتم منزل هاشم میرزای معین التولیه، ببازدید. او در خانه برادرش، شیخ رئیس بود، آنجا رفتم. رضا قلی خان مستشار دیوانخانه هم آنجا بود. مدتی نشسته چای خوردیم. صحبت‌ها را کردم از آنجا آمدم به حمام حضرت. غسل جمعه و زیارت کرده، به حرم مشرف شدم. پس از زیارت به حسب وعده، رفتم منزل ناظر. حضرات منتظر بودند. علاوه بر رفقای دیروز، میرزا اسمعیل تلگراف، میرزا محمد حسن امین و وظایف هم بودند. نهار خیلی مطبوعی آورده، خوردم. و برخاسته به منزل آمدم.

حاجی محمد اسمعیل تاجر طهرانی ساکن مشهد مقدس با من بود.

ذکری از خوبی هوا شد. گفت، اگر میل دارید، سوار شویم. گفتم:

عیب ندارد. او هم آمد، سوار شدیم به کوه سنگی که نیم‌فرسخی شهر است رفتیم. یک ایوان و محرابی در زمان شاه صفی صفوی آنجا ساخته‌اند که یک قبر مجهول الحال میان ایوان هست. قبر مرحوم میرزا خلیل منشی‌باشی هم آنجا در جلو ایوان است. یک سنگ تاریخ سیاهی به جرز ایوان نصب کرده‌اند.

قطعه مرثیه و ماده تاریخ فوت آن مرحوم را سرخوش شاعر ساخته، در آن نصب کرده‌اند. قریب به غروب برگشته، نماز خواندم. برای مغرب به حرم مشرف شدم. نماز شام و زیارت کرده، اینک به منزل آمده‌ام. بر پدر هرچه نوکر است لعنت که هنوز با هزار

سفارش، دوی مرا حاضر نکرده‌اند. امروز مال بنه هم کرایه کردم که انشاء الله فردا روانه تربت شویم.

### روز شنبه سیم

. صبح حمام رفته، به حرم مشرف شدم. به منزل برگشتم ابو القاسم خان برادرزاده هادی خان آمد که هادی خان برای شما شالی داده است بقیچه را باز کردم. یک طاقه خلیل خانی بود. قبول نمی کردم، با خیلی اصرار سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۱۸ گذاشت و رفت. بعد سوار شده خدمت نواب والا رسیدم. احکام مأموریت تربت را صادر و التفات فرمودند. با خیلی سفارش که از مقوله حالات تربت اگرچه خارج از مأموریت خود هم باشد بنویس. مرخص شدم، به منزل آمدم. فرستادم آقا خان قرائی را که از جمله عارضین و بستی بود آوردند. اطمینان دادم که با من بیاید تربت، امرش را بگذرانم. رفت که تهیه حرکت نماید. وقت عصر پیرمردی از تربت آمد که ما ده نفر از اهل فخرآباد تربتیم. شنیدیم تو آمده‌ای. آمدیم به شهر و شکایت ما این است که میرزا محمد حسین نایب الحکومه تربت مبالغی زیاده از عمل پارسال حواله کرده، محصل بر سر عیال ما گذاشته است. گفتیم: بروید خدمت نواب والا عرض کنید. اگر به من حکمی صادر فرمودند، شما را آسوده می کنم. دعا کرده و رفت.

وقت مغرب مکاری ما آمد. یک تومان پیش کرایه گرفت و رفت که صبح فردا مال بیاورد، برویم. بعد از آن خبر آوردند که مشهدی حسین را که می خواست نوکر شود و با ما بیاید تربت، داروغه گرفته است. محمد ابراهیم را فرستادم که آدم داروغه را بیاورد. رفت و باز آمد و گفت: مشهدی حسین را فراش های حکومت و ایالت به ارک برده. ساعتی گذشت، دو نفر فراش های ایالت، مشهدی حسین را آوردند.

از فراش باشی عرض سلام رساند و این روزنامه شهر مشهد را هم داد که به نظر شما برسد و گفت: این مشهدی حسین اگر آدم شماست در خدمت خودتان باشد، فردا بیاید در باب این نسبت دزدی که به او داده اند تحقیقات شود. گفتیم: به فراش باشی دعا برسان. بگو این آدم را من نمی شناسم. تازه آمده خواهش کرده است با من به تربت بیاید. حالا شما خود او را نگاهدارید. من صبح می روم. شما خود کار او را رسیدگی کنید. اگر معلوم شد دزد است به کار من نمی آید. اگر بی گناهی او ثابت شد او را روانه کنید از عقب من بیاید. گفتند که فراش باشی هم خودش خدمت شما می آید. گفتیم: بگوئید زحمت نکشد. من امشب مهمانم. رفتند، من آمدم بالاخانه مشغول حقنه و دوا شدم.

### روز یکشنبه چهارم

. صبح زود به حمام رفته، بیرون آمدم. زیارت

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۱۹

کردم. الهیار بیک کدخدای قرائی آمد. آقا خان آمد بیست تومان از من خواست که بدهد تمسکات مطالباتش را که نزد کسی گرو بود، بیرون بیاورد که با من بیاید تربت. عذر خواستم رفت که تهیه خودش را دیده بیاید به من برسد. حاجی محمد اسمعیل تاجر طهران آمد نشست. تا وقتی که ما سوار شدیم حاجی محمد کاظم خان هم آمده بود. ما سوار شدیم، مشایعت کرد تا خارج شهر. قریب به ظهر از شهر حرکت کرده در طرق نهار خوردیم. مغرب به شریف آباد رسیده، نماز کردم. الان که دو ساعتی شب است میرزا اسمعیل رئیس تلگراف نیشابور از مشهد آمد. نشسته صحبت می دارد.

**روز دوشنبه پنجم**

. صبح برخاستم، دیدم باران به شدت می‌بارد. مایه تردید شد که آیا حرکت کنیم یا اقامت. رفتیم به منزل میرزا اسمعیل. شاهزاده عباسقلی میرزا که رئیس تلگراف استرآباد بود و حالا- مرخص شده به زیارت مشهد مقدس می‌رفت، آنجا بود. مدتی نشستیم؛ باران ساکت نشد. دو ساعت به ظهر مانده متوکلا- علی الله روانه شدیم. تا نیم‌فرسخ با میرزا اسمعیل باهم بودیم. بعد او به نیشابور رفت و ما به راه تربت. مبلغی از راه، باران و برف خوردیم. بعد از طی دو فرسخ به کافرقلعه رسیدیم. نهار خورده سوار شدیم. دو ساعت به غروب مانده به رباطسفید رسیدیم. هوا خوب شده بود. دیدم رباط سفید به قدر نیم فرسخ از آبادی دور است که باید جمع آذوقه را برونند از نیم‌فرسخی بیاورند، بدمنزلی بود. آنجا توقف نکرده، روانه شدیم. دو ساعت از شب گذشته به قلعه شاهزاده مسمی به اسدآباد و از بناهای اسد الله میرزا نایب الایاله حاکم سابق تربت است رسیدیم. مسافت هفت فرسخ بود. اسدآباد قناتی دارد که در تابستان خشک می‌شود. به این جهت حاصل و زراعتی ندارد. بیست و دو سه خانوار رعیت که در قلعه آنجا ساکنند و در اطراف رعیتی کرده، آذوقه هم برای بیع و شرای مترددین تحصیل کرده، به معامله با زوار و غیره امر خود را می‌گذرانند. غفار بیک نام آدم حسام السلطنه برای سرپرستی رعیت آنجا و همانجا ساکن است و از شاهزاده مواجب دارد. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۰ محض اینکه آنجا را مسکون و آباد نگاه دارد که مایه آسایش مترددین و برای مرحوم اسد الله میرزا، خیراتی باشد. سه ساعت از شب گذشته بنه رسید. شب را به کله‌جوش ماش گذران کرده خوابیدم.

**روز سه‌شنبه ششم**

. صبح از قلعه شاهزاده سوار شده، در رباط کسکک و کرونه نهار خورده، رقعهای به میرزا محمد حسین نایب الحکومه تربت برای اعلام ورود و تعیین منزل در خانه حاجی محمد میرزا نوشته، محمد جواد را پیش فرستادم. از عقب، خودمان هم روانه شدیم. دو فرسخ به شهر مانده سواری آمد پاکتی از میرزا محمد حسین آورد که خبر ورود شما رسید. در تربت منزلی که قابل شما باشد نیست، مگر خانه حاجی محمد میرزا و باغ نظر که دار الحکومه است. هردو حاضر است. هریک را می‌فرمائید برای منزل شما حاضر کنند. آمدیم نزدیک به شهر. محمد جواد هم آمد. گفت کاغذ را که دادم میرزا محمد حسین خود برخاست به منزل حاجی محمد میرزا آمده، آنجا را فرش کردند و منتظر ورود شما است. آمدیم نزدیک به دروازه، سیدی دوان دوان آمد جلو اسب مرا گرفت و از روی کمال تظلم گفت: از روزی که مژده آمدن شما رسیده است نایب الحکومه و اجزای حکومت مشغول‌اند استشهاد تمام می‌کنند. ملاها را جمع می‌کنند که شکایت از انوشیروان میرزا بکنند، و بدانید که انوشیروان میرزا خوب حاکمی بود. این اسباب از هادی خان است. مردم رعیت دردها دارند، عریضه‌ها نوشته‌اند و جرأت نمی‌کنند به شما بدهند. گفتیم: به مردم اطمینان بده، هرکس عریضه دارد بیاورد بدهد، گفت: می‌ترسند. گفتیم: بعد از اینکه رعیت از ترس مطلب خود را پنهان کند و به اطلاع من نرساند، من تکلیفی ندارم. علم غیب با من نیست. هرکس مطلب خود را به من برساند انجامش با من است. خیلی دعا کرد و رفت. دم دروازه رسیدم. پنج نفر از فراشان حکومت آنجا بودند. پیش رو

افتاده ما را به منزل رساندند. حیاطی مثل خانه کدخدای یکی از دهات قم. و این خانه حاجی محمد میرزا و بهترین عمارات

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۱

تربت بود. مشتمل است بر یک سه قسمتی و یک اطاق، روبروی آن. و یک حوض وسط حیاط. یکی از اطاقهای سه قسمتی را فرش قالی و نم انداخته، یک مجموعه شیرینی و یک مجموعه دو کلمه قند روسی گذاشته بودند. به مجرد ورود، میرزا محمد حسین با سید و کیل الرعایا و پسر میرزا محمد حسین و سررشته‌دار تربت آمدند. تا ساعتی شب نشسته، صحبتها داشتند. میرزا محمد حسین آدم فقیر محبوب کهنه عاقلی به نظرم آمد. خیلی مؤدب حرکت کرد و خیلی تعارف کرد که هر فرمایشی باشد بفرمائید. تدارک شب را هم از برنج و روغن و گوشت و کاه و جو و غیره، آدمش آورد، و باز بعد از بیرون رفتن به آدمهای من سپرد که هر چه لازم باشد از آدمی که اینجا پیش شما می‌گذارم بخواهید حاضر کند و رفت. من این روزنامه را نوشتم. حالا شام حاضر است می‌خورم و می‌خوابم.

### روز چهارشنبه هفتم

. صبح از خواب برخاسته به حمام حاجی باقر که یکی از ملاک تربت است و تازه ساخته، خیلی تمیز و پاکیزه و آب پاک صاف گرم داشت رفتم. سرکیسه کرده رنگ و حنا بسته، ساعتی خوابیدم. هوای حمام چون تازه ده بیست روزی است دایر شده سرد بود. قریب به ظهر بیرون آمدم به منزل. آدم شاهزاده حاجی محمد میرزای صاحب‌خانه آمده پنج کله قند روسی، یک قهوه سینی نارنج با یک رقعہ خیلی با تعارف چم و خمی از منزل مبارکی و اشتیاق ملاقات و خواهش اینکه از این منزل به عمارت حکومتی نقل و تحویل نکنید. جوابی گرم و نرم و اظهار تشکر نوشتم. یک کاسه افشره آب نارنج خوردم. شاهزاده با حکیم‌باشی و حسین خان برادر هادی خان آمدند.

خیلی تعارفات کرد بسیار شاهزاده معقول مقدسی است. بعد صدر العلما و دو سه ملای دیگر آمدند. دو قلیان کشیده رفتند. بعد آقا سید کاظم جلگه‌ای که از سادات معتبر آنجاست آمد، ساعتی نشست و رفت. پسر میرزا محمد حسین نایب الحکومه آمد. نهار آوردند، خوردیم. خیلی کسل شده بودم. قدری پهلوی بخاری زیر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۲

پوستینی خوابیدم. عصر برخاستم. آمدند که میرزا محمد باقر مجتهد می‌آید.

گفتم: بیایند، آمدند. سید و چند نفر ملا آمدند. قدری صحبت از انوشیروان میرزا و غیره به میان آمد. از حالت هادی خان پرسیدم. همه گفتند کسی از هادی خان شاکی نیست. او در مدت عمر دو سال در حکومت اسد الله میرزا و محمد شریف میرزا پیشکار بوده است. بعد میرزا محمد حسین و محمد خان سرکرده سواره قرائی آمدند. رقم والا و حکم حضرت اجل را دادم دید. گفت: هر چه بفرمائید اطاعت کنم. گفتم به اطراف و نواحی بلده و بلوک، آمدن و مأموریت مرا اعلام کنید. هر کس با انوشیروان و هادی خان و میرزا عبد العظیم یا دیگری حرفی دارد، با سند بیاید بگوید و الا بعد از این دیگر حق تشکی ندارد. میرزای او مسوده کرده، داد اصلاح کردم رفت که امشب بنویسد صبح بیاورد.

به محمد خان هم گفتم غلام و سوار حاضر کند، صبح ببرند. سواری هم حاضر کند که فردا عریضه خدمت والا نوشته به مشهد به فرستم. آنها رفتند. من رفتم سر طویله، دیدم از وجود محمد جعفر هم در طویله هیچ اثری بروز نکرده. نظم و ترتیب دادم، بیرون آمدم. آدم محمد خان آمد که خان عرض می‌کند بفرمائید مالها را ببرند به ده، کاه و یونجه، فراوان است متوجه شوند یا اگر اذن می‌دهید کاه و یونجه از ده بیاورند. گفتم: همه چیز اینجا هست. محبت شما زیاد، رفت. من آمدم به اطاق نهار کرده مشغول روزنامه شدم.

## روز پنجشنبه هشتم

صبح برخاسته نماز کردم. به طویله رفتم سرکشی به اسبها کردم. آمدم به منزل، عازم بازدید حاجی محمد میرزا شدم. ملا عبد الجواد مجتهد تربت به دیدن آمد. مدتی با او نشستیم. بعد از رفتن او رفتم منزل حاجی محمد میرزا. جمعی هم بودند. همه صحبت از خرابی تربت و اجحاف بر مردم، خاصه از عشریه جنس که بر املاک مردم بسته‌اند و آن مأخذ نصف و ثلث به عمل نمی‌آید. مع ذلک آنرا هم به پنج تومان مسعر کرده، پول

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۳

می‌گیرند و حال آنکه الان جو خرواری یک تومان و گندم دوازده الی چهارده هزار است.

خلاصه از آنجا به بازدید میرزا محمد حسین نایب‌الحکومه آمده، شیرینی و شربت آوردند. وقت ظهر به منزل آمدم، نهار خوردم. آدم صدر‌العلماء آمد دو قرابه آبغوره یک قهوه سینی انگور، یک مجموعه نان خانه‌پزی آورد.

وعده کردم عصر به منزل بازدید بروم. بعد جمعی سادات و کسبه آمدند. اظهار رضامندی از انوشیروان میرزا و در پرده شکایت از حکومت حالیه کردند و گفتند:

مردم جرأت ندارند منزل شما بیایند و شما هم که بیرون می‌آئید، آدمها و فراشهای حکومت در اطراف شما هستند، مردم وحشت دارند. جوابی به آنها دادم، رفتند.

سه چهار ساعت به غروب مانده وضو ساخته، به مسجد جامع رفتم و آدمها را متفرق کرده نماز خواندم و تنها روانه شدم. مدرسه اسحق خان را دیدم، خراب شده. از آنجا به بازار رفته، گردش کنان رفتم تا از دروازه «کاریز دیوانه» خارج شدم. بیرون شهر محله‌ای به نظرم آمد. از شخصی پرسیدم اینجا کجاست.

گفت: محله آقا محمد علی زرگر می‌گویند. پرسیدم با اینکه شهر خرابه زیاد دارد، چرا مردم اینجا سکنی کرده‌اند. گفت: برای نزدیکی به باغ توت و تسهیل امر نوغان. بعد این شخص از حالت من پرسید. معرفی خود کردم و رو به صحرا رفتم.

بعد از مدتی برگشتم، دیدم جمعی کثیر جمع شده سر راه مرا گرفته مشغول به عرضحال شدند. درب یک حمامی که در آن محله خارج شهر بود نشستیم. به قدر دوپست رعیت جمع شدند، و همه متفق‌الکلمه رضامندی از انوشیروان میرزا و شکایت صریح از میرزا محمد حسین کردند. حاجی محمد نام، ریش سفید چرخ‌تاب و جمعی ازین صنف گفتند، جمع چرخ همیشه سیصد و کسری بود. بعد چرخ زیاد شد. انوشیروان میرزا پانصد و کسری گرفت. امسال میرزا محمد حسین نهصد و پنجاه تومان گرفته است، و حال آنکه هفتاد و پنج چرخ بیشتر نداریم، و انوشیروان میرزا

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۴

چرخ هفت تومان زیادتر گرفته است، و همچنین جمعی دیگر از اهالی قراء زیاد شکایت از تعدیات امساله کردند. در این بین جمعی ملا از مجلس ختمی برخاسته، از آنجا عبور می‌کردند. مرا دیدند، آمدند پیش من. ساعتی نشستیم. خواستند تهیه چای نمایند، برخاستیم. گفتم خانه صدر‌العلماء وعده کرده‌ام. رو به شهر روانه شدم. این جمعیت همراه من شدند. قریب به شهر همه را متفرق کرده به خانه صدر‌العلماء رفتم. شربت و چای خورده، غروب برخاسته تنها به منزل آمدم. گفتند: میرزا محمد حسین دو دفعه آمده بوده است من نبودم، مراجعت کرده. نماز کردم. حسینعلی آدم خودم آمد. سه چهار کاغذ آورد. گفت:

درب حیاط افتاده بود. دیدم همه سرتاپا شکایت از میرزا محمد حسین و مستشار‌الملک و هادی خان و رضامندی از انوشیروان میرزا است. ولی عرایض نه مهر دارد و نه اسم‌ورسم. معلوم نیست کی نوشته است. بعد از خواندن آنها مشغول روزنامه شدم.

## روز جمعه نهم

. صبح به حمام رفته، غسل جمعه کرده، به مزار جناب قطب الدین حیدر «۱» که از اجله مشایخ عرفا بوده و در خارج شهر تربت واقع است و دویست و هشت «۲» سال قبل از این به امر شاه عباس صفوی بر آن بقعه و گنبد و صحنی ساخته‌اند؛ و در جنب غربی آن مسجد جامعی در صد و نود و هشت سال قبل از این به امر شاه صفی صفوی ساخته‌اند رفتم. فاتحه خوانده، بیرون آمدم.

(۱) - قطب الدین حیدر از عرفا و مشایخ قرن ششم هجری است.

پدر شیخ فرید الدین عطار موسوم به ابراهیم بن اسحق عطار کدکنی مرید قطب الدین حیدر بود. شیخ عطار در ایام شباب کتاب حیدرنامه را بنام او به نظم درآورد. وفاتش به سال ۵۹۷ ق اتفاق افتاد.

«از تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا جلد دوم چاپ چهارم صفحه ۸۶۱»

(۲) - از این قرار بنای بقعه قطب الدین حیدر به سال ۱۰۸۶ ق انجام یافته و به سال ۱۰۹۶ ق تعمیر گردیده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۵

در قبرستان که بالای تلی، جلو بقعه و مسجد است زیارت عاشورا خواندم.

چند نفر رعایای تربتی جمع شدند. خواهش کردند از میان دهی که در پشت مزار واقع است و اتصال به شهر دارد، به شهر بیایم. از همان راه روانه شدم.

رعایا کم کم جمع شدند. باز بنای شکوه از میرزا محمد حسین نایب الحکومه و مستشار الملک گذاشتند گفتم: هر کس هر مطلبی و شکوه‌ای در هر مسئله مخصوص دارد، باید مطلب خود را به اسم و رسم خودش واضح و مختصر بنویسد و به من بدهد. من یا در مشهد و یا در طهران، اگر بتوانم علاج کنم، و الا- به حرف مبهم سر بسته گوش نمی‌دهم. عرایض بی‌اسم و رسم را نمی‌خوانم به بخاری می‌اندازم.

از آنجا به شهر آمدم. جمعی سادات و ملا و کدخدا و غیره آمدند.

امام جمعه به دیدن آمد. عذر خواست که در شهر نبودم. این بود که دیر آمدم.

شخصی ملا صالح نام که مباشر و مستأجر احمدآباد وقفی سرکار فیض آثار است شکایت زیاد از انوشیروان میرزا کرد که شبی با صد سوار به من وارد شد. ده تومان خرج مهمانی از من گرفتند. مرا به مجلس خود خواست. بساط شرب داشت. مرا نشانند و گفت: یک دختر خود را به من و یکی را به جناب رفیق من بده. تا قریب به صبح، به این مطالبه و درخواست مرا نگاهداشت. و مبلغ ده تومان ادعا کرد که از او به من تعدی رسیده است. گفتم: از روی دلیل باید معلوم کنی، رفت که دلیل بیاورد.

شخصی دیگر مبلغ فلان ادعا کرد که از انوشیروان میرزا به من تعدی رسیده، یعنی ده سه از حق مباشری گرفته است. گفتم: برو مفاصای خود را بیار ببینم، جمع و خرج تو چه بوده، تا معلوم کنم چه تعدی کرده است، رفت که بیاورد. در این بین آدم آقا سید کاظم جلگه‌ای که خود هم در مجلس حضور داشت آمد. نه قطعه خروس، دو بار هیزم، دو مجموعه نان تعارف آورد، در حقیقت مرد خرجی برای نواب والا شاهزاده والی بود. زیرا که به امر ایشان از دستگاه حکومت داده می‌شود.

بعد بره آوردند که میرزا محمد علی سررشته‌دار داده است. بعد، یک مجموعه نان و یک سینی آلوبخارا، ملا عبد الجواد مجتهد داده بود. بعد، یک مجموعه

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۶

نان، شاهزاده حاجی محمد میرزا داده بود. همه مرد خرج، نواب والا بود.

برای من فرقی نداشت. بعد، حضرات رفتند میرزا محمد حسین ماند. نهار آوردند، خوردیم. او هم رفت. دو ساعت خوابیدم. برخاستم نماز کردم.

رفتم به بازدید ملا عبد الجواد. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم. خیلی صحبت کردیم. به منزل آمده، نماز کرده، مشغول روزنامه شدم. دیگر تازه‌ای نیست.

### روز شنبه دهم

. صبح، هنوز در رخت‌خواب بودم، دیدم سیدی پرده برداشت که داخل اطاق شود. گفتم: سید نمی بینی خوابیده‌ام؟ برگشت. سید مجهولی بود که قائد رعیت یاوه گوشت. برخاستم به طویله رفتم. آدم قهرمان میرزا آمد که شاهزاده دیشب از ده به شهر آمده، می‌خواهد اینجا بیاید.

گفتم: تشریف بیاورند. آمدند. زیاد اظهار بشاشت از ملاقات و تعارفات کردند. مدتی مدید نشست، شرحی از تعدیات و بی‌اعتدالی انوشیروان میرزا و بیگناهی هادی خان بیان کردند. ایشان رفتند، ملا علی اکبر پیشنماز و دو سه نفر دیگر آمدند. کاظم خان کدکنی هم آمد. شرحی از حالت خودش و ضررهائی که الهیار بیک مباشر بلوک رخ بر او وارد آورده، بیان کرد. گفتم: می‌نویسم الهیار بیک را از مشهد بفرستند، محاکمه می‌کنیم. آنها رفتند.

حاجی محمد میرزا و آقا سید کاظم جلگه‌ای آمدند. صحبت زیاد داشتیم.

منجمله صحبت نمود سرکش به میان آمد که در محولات خوب می‌سازند. شاهزاده فرستاد یک نمود باسلق عمل محولات آوردند. تعارف کرد و گفت: می‌نویسم دو نمود سرکش هم به مالند، بیارند. آنها هم رفتند. نهار خوردم. در ایوان دو کاغذ، یکی خدمت رکن الدوله، یکی به مستشار نوشتم. نماز کرده، وقت عصر یک بره محمد خان سرکرده، فرستاد. یک مجموعه نان هم حاجی محمد میرزا فرستاد. قریب به غروب به بازدید شاهزاده قهرمان میرزا رفتم. ضعیفه‌ای هم یک کاغذ مجهول بی مهر آورده بود، مشحون بر طعن و لعن مستشار و هادی خان

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۷

و تعریف انوشیروان میرزا. این کاغذ دستم بود. رفتم منزل قهرمان میرزا. گفت:

چیست؟ دادم خواند. گفتم به هادی خان بگوئید، چند روز است مشغول خواندن این کاغذها هستم. کاغذهای مشهد را هم دادم به قهرمان میرزا که فردا عازم مشهد است ببرد. تا دو ساعتی شب آنجا بودم. حالا به منزل آمده، روزنامه نوشتم.

### روز یکشنبه یازدهم

. صبح برخاستم. حاجی محمد، رئیس جماعت پيله کش آمد با عریضه شکایت از هادی خان و رضامندی از انوشیروان میرزا و شکوه از مستشار و میرزا محمد حسین نایب الحکومه. اما شکایت‌هایش مأخذ صحیح نداشت. جوابهای به قاعده به او گفتم او رفت. میرزا محمد حسین آمد.

عریضه او را دید، از جوابهای من خیلی مشعوف و ممنون شد. کاظم خان کدکنی آمد. دو فقره شکایت از تعدی، انوشیروان میرزا کرد. از او سند خواستم، رفت که سند خود را بیاورد. ظهر با میرزا محمد حسین نهار خوردم. او رفت.

من ساعتی راحت کرده، وقت عصر به بازدید حاجی سید محمد ازغندی رفتم.

مغرب به منزل آمده، آسوده شدم. آدم حاجی محمد میرزا آمد. شش دانه خربزه محولاتی آورد.

### روز دوشنبه دوازدهم

. صبح برخاستم، دوغ و شوره خوردم. پسر میرزا محمد حسین آمد. قدری گذشت خودش آمد. کاظم خان کدکنی اسناد خودش را

آورد. محقق شد که انوشیروان میرزا از کدکنی هم حق مباشری را دوبار گرفته.

تفصیل این اجمال اینکه در بدو امر حق مباشری را بر اصل مالیات و بر تخفیف، جمع بسته و حال آنکه نباید بر تخفیف حق مباشری وارد آید. بعد که این عمل او در مشهد خدمت ظهیر الدوله معلوم شده است، ده یک تخفیف را پای انوشیروان میرزا برگردانیده‌اند به عوض مباشری. او هم در ثانی همین برگشت تخفیف را حواله کرده از رعیت گرفته است. و نیز حاجی حسین بیگ یاور آمد با نوشته و استشهاد و عریضه که به دستخط رکن الدوله رسیده بود. و شهادت جمعی از حاضرین معلوم کرد که

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۸

انوشیروان میرزا نود تومان بعد از رسیدن خبر فوت او از سرخس از برادر و پسرش گرفته است. سیدی از اهل موسی آباد اظهار کرد که برادرم را متهم کردند و سیزده تومان و نیم از من جریمه گرفتند، جمعی هم شهادت دادند، حتی ملا عبد الجواد مجتهد. شخص دیگر هم ادعای هشت تومان و نیم کرد. بعد از ساعتی آمد گفت: من عرضی ندارم و از شاهزاده راضیم. در زمان شاهزاده از من پانزده هزار قلق فراش گرفتند، امسال پانصد تومان داده‌ام. نهار خوردیم.

میرزا محمد حسین رفت. من راحت کردم. بعد از ساعتی سید متولی طبس به دیدن آمد. از مشهد آمده به طبس می‌رفت. ساعتی نشست، رفت. بعد ملائی از اهل تربت آمد. او رفت من هم رفتم به بازدید میرزا محمد باقر پیشماز. وقت غروب به منزل آمدم.

### روز سه‌شنبه سیزدهم

. صبح برخاسته، دوغ و شوره خوردم. از منزل بیرون آمده، از دروازه نیشابور بیرون رفتم. میانه آن دروازه و دروازه جلگه، خارج شهر قلعه محکمی حسنعلی خان پسر بزرگ اسحق خان ساخته بوده است. حالا مخروبه است. آنجا را تماشا کردم. خیلی محکم جایی بوده.

ولی تمام از گل چینه و خشت خام. آنجا یک ضعیفه پیدا شد که زن رمضان نام بوده‌ام، باغی در شهر آباد کرده بودم. هادی خان در سال گرانی از دست ما گرفت. به ازای اعیانی، یک قطعه آن که در اراضی ارک اسحق واقع شده بود، بیست تومان به ما داد. ولی قطعه دیگر آن را که خارج از ارک واقع است غصبا تصرف کرده چیزی نداد. از آنجا ضعیفه خواهش کرد که بروم باغ را بینم. با او همراهی کردم. باغ را دیدم. باغ حالا در تصرف هادی خان است.

دو سه خانه گلی هم در کنار باغ است که دو سه کنیز هادی خان آنجا سکنی دارند. پسر بیست و هشت ساله‌ای هم هادی خان دارد، مسمی به قلی خان که هفت سال است دیوانه شده، در آن باغ منزل دارد. اتصالاً در آن باغ گردش می‌کند. جمیع حرکاتش به قاعده است، الا اینکه با کسی تکلم نمی‌کند، آمد

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۲۹

پیش من. هرچه به او حرف زدم مبهوت نگاه می‌کرد. گاهی هم تبسم می‌کرد و حرف نمی‌زد بسیار فربه شده است. گفتند: غذا زیاد می‌خورد. بعد به منزل آمدم. او هم همراه من آمد. مدتی در منزل نشست. بعد، آدمهایش او را بردند به همان باغ. پسر میرزا محمد حسین آمد. نهار خوردم، او رفت.

من خوابیدم. سه ساعت به غروب مانده میرزا محمد حسین آمد. عذر خواست که براتدار، مرا نمی‌گذارد پیش شما بیایم. جمعی به قدر صد نفر از سادات و ملا و کدخدا و رعیت، از بلوک «بایک» آمدند. تفصیلی از تعدی انوشیروان میرزا گفتند و به قدر پانصد تومان قلمداد کردند. گفتم: بروید همین قلمداد را بنویسید، همه مهر کنید فردا بیارید بینم. آنها رفتند.

حاجی محمد میرزا آمد، قلیانی کشیدند. بعد به اتفاق ایشان رفتیم به بازدید امام جمعه. آنجا چای خوردیم. تا مغرب نشستیم. حاجی



محمد میرزا تفصیل حالات اسحق خان و محمد خان و کیفیت یاغیگری او، وضع سابق تربت را صحبت می‌داشت. از آنجا به منزل آمدم. مذکور شد محمد خان سرکرده سواره قرائی، خواهش و التماس کرده است که شب جمعه را به‌عنوان بازدید او، به خانه او که در قریه قندنشین، یک فرسخی شهر است برویم. از آنجا روز جمعه به گردش صحرا برویم. گفتم عیب ندارد.

### روز چهارشنبه چهاردهم

. صبح برخاسته، دوغ و شوره خوردم. بعد رفتم به صحرا قدری راه رفتم. حاجی محمد پيله کش پیدا شد. قدری بر ضد عارضین انوشیروان میرزا حرف زد. برگشتم به منزل. جمعی از اهل بلوک رشخوار آمده شکایت از تعدیات انوشیروان میرزا کردند. فرستادم عقب حاجی محمد بیاید جواب بدهد. باز مثل دیروز پیدا نشد. به عارضین گفتم بروید صورت تعدیات شاهزاده را بنویسید، مهر کنید بیاورید، رفتند. میرزا محمد حسین آمد. بعد میرزا ابو القاسم نام پیشخدمت نواب والا که محصل آوردن سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۱۳۰

ریش سفیدان بلوک برس و کدکن بود، آمد. بعد محمد حسین بیک فراش خلوت سرکار والا که محصل وصول طلب شخصی بود، آمد. نهار خواستم، آوردند، خوردم. بعد آدینه قلی بیک توپخانه که محصل دو هزار تومان باقی مالیات است، آمد. بنای تشدد به میرزا محمد حسین گذاشت. هرچه سعی کرد، از منزل من بیرون نرفت، تا اینکه آقا محمد علی نام تاجر اصفهانی آمد، قرار شد او برود برات پانصد تومان عجالتا بیاورد تا بعد چه شود.

در این بین نایب رجب که فراشباشی و داروغه و همه کاره حکومت است، آمد که سربازها در سر چارسو بر سر من ریختند و مرا زدند و یک فراش حکومت را لخت کردند. یعنی سرداری او را عوض هشت دینار که حواله داشتند، بیرون آوردند. آجودان فوج آمد، با کمال کولی‌گری. معلوم شد همه شرارت را او کرده است.

خلاصه، وضع غریبی از طرز حکومت این شهر دیده شد. میرزا محمد حسین تا سه ساعت به غروب مانده، از ترس سرباز و براتدار، از منزل من بیرون نرفت. بعد، رفت من هم رفتم حمام. مغرب بیرون آمدم. سادات و ملاهای «بایک» آمده عریضه آورده بودند، ناقص بود، رفتند تمام کرده بفرستند. نماز کرده مشغول روزنامه شدم.

### روز پنجشنبه پانزدهم

. صبح برخاسته، دوغ و شوره خوردم. آقا خان فتح آبادی آمد. میرزا محمد حسین هم آمد. آقا خان شروع کرد سرگذشت خودش را گفتن. فرستادم محمد خان مدعی او را هم آوردند. چون ادعای آقا خان بر محمد خان دیگری هم که داماد این محمد خان است و علی خان پسر او تعلق داشت، قرار شد آنها را هم بخواهیم به شهر بیایند، بعد رسیدگی به امر آنها بشود. میرزا محمد حسین نوشته‌ای نوشت به محمد خان داد که بفرستد آنها هم بیایند. در این بین نعش کدخدا رضای موسی آباد را آوردند که دو نفر از رعایای آنجا او را زده بودند و مرده بود. گفتم: بپرید علما ببینند تا چه حکم کنند. بعد، نهار خوردم. آدم حاجی محمد میرزا آمد. دو نمک سرکش

سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۱۳۱

و دو جعبه شیرینی خانه‌پزی آورد. آدم محمد خان سرکرده آمد که وقت عصر منتظرم. گفتم: بگو محمد خان عصر بیاید اینجا باهم برویم، رفت. میرزا محمد حسین هم رفت. من قدری راحت کردم. عصر صدر العلما آمد. ساعتی نشست. محمد خان آمد، صدر العلما رفت. میرزا محمد حسین هم آمد، به اتفاق سوار شده رفتیم به قریه قندنشین، خانه محمد خان. قریه‌ایست مشتمل بیست سی

خانوار رعیت. خانه محمد خان، بیرونی محقری داشت. نشستیم چای خوردیم. بعد، شام آوردند. رشته‌پلو و خورشهای دهاتی خیلی رعیتی. بعد از شام، تا ساعت پنج نشسته صحبت‌ها از وضع ترکمان و تاخت‌وتاز و وقایع جنگها که محمد خان دیده بود گذشت. بعد رختخواب آوردند. لحافهای کرباسی و خیلی رعیتی و دهاتی.

محمد خان اگرچه صاحب بضاعت است، اما خیلی کم‌سلیقه است، رعیت‌زاده است. تازه به منصب رسیده. خوابیدیم، تا صبح اغلب بیدار بودم.

صبح برخاستم باران آمده بود. هوا خیلی باطراوت و خوب شده بود. بیرون آمدم. دیدم حمامی تازه ساخته بودند، رفتم. آبش خوب بود، غسل جمعه کردم.

### روز جمعه شانزدهم

. بعد از غسل جمعه نشستیم چای خوردیم. سیدی از شهر آمد کاغذی از میرزا ابراهیم آورد که باز چند نفر به منزل حکومت ریخته، نایب رجب را زده‌اند. آدینه قلی بیک توپچی هم در مطالبه وجه برات تشدد دارد. تا سه ساعت از روز گذشته آنجا بودم. بعد با میرزا محمد حسین سوار شده به شهر آمدم. هوای بسیار خوبی بود. قریب به ظهر به شهر رسیده دیدم نصر الله غفلت تمامی از امر طویله کرده. قدری شلاقش زدم بعد نهار خورده خوابیدم. عصر حاجی محمد میرزا آمد، نشست. چای خوردیم. آقا سید کاظم جلگه هم آمده بود. چند نفر از رعایای جلگه زاوه آمدند. شکایت از تعدیات انوشیروان میرزا کردند. گفتم: بروید صورت آنرا نوشته مهمورا بیارید. کربلائی امین، کدخدای بلوک بایک هم آمد. عریضه اهل آنجا را آورد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۲

شخصی هم از اهل فخرآباد آمد، و دستخطی از نواب والا- آورد، خطاب به من که به حالت آن قریه رسیدگی کنم که چه قدر استحقاق تخفیف دارند.

گفتم: فردا بیایند رسیدگی شود. بعد نماز کرده برحسب وعده به خانه صدرالعلماء رفتم. حاجی محمد میرزا، ملا عبد الجواد، میرزا محمد حسین و جمعی دیگر از سادات و علما و اعیان هم آمدند. از هرجائی صحبت به میان آمد. قدری صحبت علمی داشتیم. ملا عبد الجواد مرد ملای بافضلی است. شام آوردند.

خیلی تکلف کرده بودند. ساعت پنج برخاسته بیرون آمدم. حاجی محمد میرزا خداحافظ کرد که صبح به محولات برود. ما به منزل آمدم. در رختخواب نوشتم. امروز هم مصطفی قلی خان، داماد هادی خان از رشخوار دو رأس بره، دو مجموعه نان خانه‌پزی فرستاده بود.

### روز شنبه هفدهم

. صبح برخاسته، دوغ و شوره خوردم. میرزا محمد حسین آمد. جمعی از رعایای جلگه زاوه شکایت از تعدیات انوشیروان میرزا آمدند. گفتم: بروند بنویسند بیارند. ظهر، میرزا محمد حسین رفت. حاجی سید محمد ازغندی با سید وکیل الرعایا آمدند. نهار خوردیم. آنها رفتند و خوابیدم.

پس از لمحای آدمی از میرزا محمد حسین نایب‌الحکومه آمد که مردم با چوب و چماق بر سر خانه من و عیال من ریختند، به دادم برسید! مرا بیدار کردند. عاجلا رفتم دیدم به قدر پانصد نفر در کوچه و بام خانه میرزا محمد حسین ازدحام کرده، دو سه نفر شیریر میان اطاق با او مکابره می‌کنند.

به محض ورود گفتم: آنها را از مجلس کشیدند، بیرون کردند. مردم را متفرق کردند. بعد از ساعتی ملا عبد الجواد و جمعی دیگر

از سادات و ملا، آنجا آمدند.

آنچه معلوم شد این تهیه‌ای بود که از سابق داشتند. ملاها هم بی‌خبر نبودند. خلاصه بعد از تسکین رفتند و آسودگی نایب الحکومه، به منزل آمدم. وقت شام میرزا محمد حسین التماس کرد که مراتب حالت مرا خدمت نواب والا و مستشار الملک سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۳ بنویسید که آدم من صبح ببرد. شرحی به هر دو نوشتم، فرستادم. میرزا محمد حسین خیلی ممنون و شاکر شد.

### روز یکشنبه هجدهم

. صبح برخاسته، دوغ و شوره خوردم. فرستادم عقب سید حکیمی که همسایه بود، آمد. شرح حالم را به او گفتم. گفت: قرص کاکنج خوب است. نسخه نوشت. رفتند گرفتند. دواها را برد که قرص بسازد. میرزا محمد حسین و آقا سید کاظم جلگه و بعضی دیگر آمدند. صدر العلما رقعہ نوشت، اظهار خجالت از حرکت دیروز مردم، و اینکه اذن بدهید آنها را بیارند شما تنبیه کنید یا عفو نمائید. جواب نوشتم، من رنجش از مردم ندارم. اگر بی‌احترامی کرده‌اند، به نایب الحکومه خودشان کرده‌اند. باید او تنبیه یا عفو کند. بعد نهار خوردم. میرزا محمد حسین رفت. من خوابیدم. عصر برخاستم رفته بازدید آقا سید کاظم جلگه. کدخدا عبدل جلگه آمد. صورت تعدیات انوشیروان میرزا را آورد. جای خوردم مغرب به منزل مراجعت کردم.

### روز دوشنبه نوزدهم

. صبح به حمام رفته، بیرون آمدم. دوغ خوردم. رفته به باغ هادی خان. قدری راه رفتم. قلی خان را دیدم میان اطاق نشسته، نخود می‌خورد برخاست رخت پوشید. اما مبهوت نگاه می‌کرد. برگشتم به منزل. میرزا محمد حسین آمده بود، نشستیم. قدری گذشت علینقی بیک یاور فوج قرائی آمد. قدری صحبت و اخبار سرخس را گفت و حکایت کرد که امسال ده من جو در سرخس کشته بودم. دوازده خروار کیل کرد و همه زراعتش از این قبیل است. گفتم: اگر دار الایاله خراسان را در سرخس قرار بدهند، چه عیب دارد؟ گفت: باعث امنیت کل خراسان می‌شود. زیرا که کل سوار ترکمان که به تاخت و تاز می‌آید، لا بد باید از سرخس بگذرد. وقتی که آنجا استقرار قشونی باشد، بالمره موقوف خواهد شد. دیگر حکایت عجیبی گفتند که هرگز نشنیده بودم، و آن این بود که در زمان خاقان مغفور یکی از شاهزاده خانمها سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۴

را ترکمان اسیر کرده، به دست محمد شیخ که سردار ترکمان بود، افتاده بود و سالها داشت. اولادها از او بهمرسانید و حالا آنجا هستند محمد شیخ که سالهاست کشته شده. این قضیه را هیچ نشنیده بودم. باید تحقیق کرد، یاور رفت. نهار خوردم و به اتفاق میرزا محمد حسین سوار شده، به امامزاده احمد ابن موسی ابن جعفر سلام الله علیه رفتیم که در قریه بوریاپاد بود، یک فرسخی تربت است.

حاجی میرزا محمود آدم حاجی سیف الدوله که سه سال قبل نایب الحکومه تربت بوده است، فی الجمله تعمیراتی آنجا کرده، دو سه اطاق خشت و گلی ساخته، بعد از آن هادی خان پسرزاده اسحق خان بنای رباط و چند اطاق کرده، ناتمام است. حمامی هم آنجا ساخته که دایر است.

زیارت کرده مراجعت کردیم. یک ساعت به غروب مانده، منزل رسیدیم.

رقعه‌ای آخوند ملا عبد الجواد مجتهد نوشته وعده فردا شب را به خانه‌اش و عصر را به روضه در مسجدش خواسته بود. جواب نوشته وعده دادم. در این بین مذکور شد جعفر قلی میرزا از مشهد به تربت آمده. پرسیدم: برای چه آمده؟ گفتند: آدمی دارد که مباشر املاکش بوده، برای رسیدگی به عمل او آمده است. دیگر مذکور شد دو سوار شاهسون به سمت قائن می‌رفتند.

در راه در نواحی تربت به شخص بجستانی رسیده‌اند که بار خربزه داشته، از او خربزه خواسته‌اند، نداده است. او را زخم منکری با قمه به رانش زده، انداخته‌اند و رفته‌اند. شخص مجروح رو به شهر آورد. خیلی بدحال، تا چه شود. وقت مغرب فرستادم میرزا محمد حسین آمد. گفتم: منزل ما خیلی بی‌حفاظ است درودیوار درستی ندارد. گاهی هم دیده‌ام شب آدم اجنبی میان منزل ما پیدا شده است، بگوئید چند نفر فراش بیایند شب اینجا بخوابند. گفتم: چشم! شام خوردیم، رفت. سه نفر فراش فرستاد آمدند میان ایوان اطاق من خوابیدند.

### روز سه‌شنبه بیستم

. که روز اربعین است. صبح برخاسته، چای خوردم، رفتم بیرون شهر، به بقعه قطب الدین حیدر فاتحه خوانده، بالای تل سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۵  
قبرستان زیارت عاشورا خواندم. سیدی از اهل رشخوار آمد. قدری رضامندی از انوشیروان میرزا و شکایت از حکومت الساعه و تعدیات امساله کرد. گفتم:

در شهر منزل من بیا تا از میرزا محمد حسین تحقیق کنم. از آنجا رفتم به یک بقعه کوچکی که قبری از گچ در میان آن بود. گفتند قبر ابالؤلؤ است، فاتحه خواندم. از میان باغات و رودخانه روانه شهر شدم. نزدیک شهر میان باغات، قبرستان کوچک و بقعه مخروبه‌ای دیدم. قبری در آن بود. بعضی سنگهای مدور، بعضی طبیعی، بعضی تراشیده روی قبر چیده بودند. شخص چوپانی آنجا بود.

پرسیدم گفت این بقعه را مزار سنگی می‌گویند. از آنجا به شهر آمدم. کاظم خان کدکنی برخورد، حکایت کرد که امروز مذکور شد شخصی از اهل محولات به قدر پنجاه تومان جنس بار الاغی همراه داشته، یک پیاده افغانی از تربت با او رفیق راه شده، قدری که از تربت دور شده‌اند بیچاره را زخم زیاد زده، بار الاغش را گرفته و رفته است. میرزا محمد حسین، سوار فرستاد از افغانی سراغی بکنند و آن شخص محولاتی مجروح را به شهر بیارند، تا معلوم شود. به منزل آمدم. نهار خوردم.  
ضعیفه فقیری آمد از اهل بایک. خیلی اظهار استحقاق کرد. قدری نان و پولش دادم، رفت. ساعتی خوابیدم. برخاسته حمام رفتم. بیرون آمده به مسجد ملا- عبد الجواد نماز کردم. روضه خواندند. رفتم منزل آخوند، چای خوردیم. وقت مغرب آخوند رفت به مسجد باهم نماز خواندیم.

بعد صدر العلما و نایب الحکومه و جمعی از سادات و اعیان تربت هم آمدند.

شب از هر قسم صحبت به میان آمد. شام خیلی باتکلف آوردند.

بیست نفر اهل مجلس بودند. بعد از شام از آخوند و اهل مجلس دعوت کردم که فردا بعد از ظهر برای قطع و فصل دعوای آقا خان فتح‌آبادی و محمد خان برادر هادی خان و غیره به منزل من بیایند. ساعت پنج از شب به منزل آمدم خوابیدم.

### روز چهارشنبه بیست و یکم

. صبح قدری گلابی که حاجی محمد رضای

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۶

مشهدی با قدری سیب و شیرینی فرستاده بود، خوردم. میرزا محمد علی سر- رشته‌دار را خواستم. طومار مأخوذی انوشیروان میرزا را دادم بنویسد، رفت.

یک قهوه سینی نارنج فرستاد. وقت ظهر نهار آوردند. قدری کله‌جوش خوردم.

بعد ملا عبد الجواد و جمعی دیگر برای اجلاس آمدند. در این بین سوارهای محمد خان که عقب شخص افغانی رفته بودند، آمدند و افغانی ملعون را مغلوبا آوردند. خبر هم رسید که شخص محولاتی مجروح، بیچاره مرده است. شخص افغانی قاتل را که با بار و خر مقتول گرفته بودند، منکر این عمل شد و می‌گفت دو سوار این عمل را کرده‌اند و الاغ را در راه هرات به من فروخته و به قرائن عدیده معلوم کردیم که دروغ می‌گویند و ملعون خود این عمل را کرده است.

او را به محبس بردند و ما مشغول به امر آقا خان و محمد خان شدیم، و تا غروب مشغول به محاکمه آنها بودم.

بالاخره جمیع دعاوی آقا خان را بر محمد خان که زاید بر سه هزار تومان می‌شد به پنجاه تومان مصالحه دادیم، و همه اهل مجلس تعجب و دعا ثنا کردند که همچو دعوای کهنه بیست ساله معظمی را به این سهولت گذراندم.

طرفین راضی و شاکر و اهل اجلاس دعاگو شدند. گفتم شیرینی آوردند. همه شیرینی خوردند و رفتند که مصالحه‌نامه و عریضه تشکر خدمت نواب والا بنویسند.

من ماندم نماز کردم و مشغول روزنامه شدم.

دیروز پاکتی از نصیر الدوله جواب کاغذ من که از میان‌دشت نوشته بودم، رسید که زود مأموریت تربت را انجام داده، به قاین بروید. پاکتی هم از شاهزاده خانم «۱» بود. همه آه و ناله زنانه. از ناخوشی خودش و حسین «۲» و دل‌تنگی که چرا من به نصرت «۳» کاغذ نوشته‌ام و همه‌اش افترا و تهمت. برای اینکه اوقات مرا تلخ کند و اینجا هم آسوده‌ام نگذارد. مرا در بدر و خودش را مبتلا و بی‌قدر

(۱)- شاهزاده خانم بی‌بی جهان عیال میرزا خانلرخان.

(۲)- میرزا حسین خان فرزند ارشدش از شاهزاده خانم.

(۳)- نصرت بیگم دختری که از زن اولش داشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۳۷

کرد و مرا از آبرو و اعتبار و احترام چهل ساله انداخت. خیال می‌کنم طبعم اقبال ندارد که دو کلمه جوابش بنویسم. آسودگی در تنهایی و ترک گفتگوست.

### روز پنجشنبه بیست و دویم

. از صبح تا ظهر در منزل بیکار بودم.

نهار خوردم رفتم حمام سرکیسه کرده، حنا بستم، خوابیدم. یک ساعت به غروب مانده بیرون آمده به بازدید آقا سید محمد جلگه رفتم. میرزا محمد حسین و حاجی سید محمد از غندی هم آمدند. چای خوردیم. مغرب آمدم به منزل.

میرزا محمد حسین هم آمد. تا ساعت پنج نشسته، صحبت کردیم. شام خوردیم.

او رفت و من خوابیدم.

## روز جمعه بیست و سیم

. صبح برخاسته، عریضه خدمت نواب والا در باب تخفیف و کیفیت قریه فخرآباد و کاغذی به آقا عبد‌الکریم، ناظر مستشار در باب برات حاجی محمد اسمعیل و آقا محمد علی نوشتم، دادم برای میرزا محمد حسین بردند که بفرستد. خودم سوار شده بیرون رفتم. به سمت قریه کوچه قاضیان گردش می‌کردم. سواری آمد. کاغذی از میرزا محمد حسین آورد که میرآخور نواب والا آمد و به منزل شما پیاده شد. به شهر آمدم، دیدم نور محمد بیک جلودار و نصیر بیک تفنگدارند. دستخطی از نواب والا به عهده من آوردند که عرایض شما رسید. آنچه نوشته بودی همه درست و به‌قاعده بود.

میرهاشم و میرزا مهدی و حاجی محمد چرخ‌کش را بگیر و بفرست. و هرکس دیگر اهل تحریک و مفسده بوده‌اند بگیر حبس کن و منتظر حکم مجدد باش.

مأمورین خبط کرده، در راه عزم خود را به قاصدی که برای مقصرین، میرزا محمد حسین فرستاده بود، گفته بودند، و یک شب هم بعد از قاصد وارد شدند و آشکار از میان شهر به منزل من آمدند. مقصرها هر یک به جایی پنهان شدند. دیدم به هیچ قسم مقصرین به دست نمی‌آیند. سوارها را با یک سوار قرائی از شهر بیرون کردم و گفتم: شهرت بدهند که اینها مأمور محولات هستند.

در خارج شهر، آنها را بردند در دهی که منزل محمد خان آنجا است منزل

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۳۸

دادند، و خودم تنها از منزل بیرون آمدم، از بازار روانه بیرون شهر شدم. سید بقالی که چاوش فضولهای شهر بود، صدا کردم و گفتم: کار شماها خوب شد.

انوشیروان میرزا به مشهد آمده است و اینجا خواهد آمد. قدری با او گرمی و نرمی کردم و رفتم بیرون شهر. فرستادم عقب میرهاشم که بیاید ببینم وجه تظلم او از میرزا محمد حسین چه بود که به آنجاها کشید. گفتند خانه نیست. برگشتم به منزل. محمد خان آمد که تکلیف چیست؟ گفتم: امشب هم نباید اظهار این مطلب را بکنید. مأمورین در همان خانه شما باشند. در این بین برادر میرزا محمود طیب که داماد میرزا محمد حسین است آمد. رقعهای از میرزا محمود آورد که اظهار وحشت از آمدن محصل و اظهار تظلم کرده بود.

کاغذی جواب او، طوری نوشتم که مطمئن شود و مقصرین بیرون بیایند. بعد نماز کرده، رفتم به خانه حاجی سید محمد ازغندی که آنجا مهمان بودم.

میرزا محمد حسین نایب‌الحکومه، ملا عبد الجواد مجتهد و چند نفر از سادات و ملا بودند. مصالحه‌نامه آقا خان و محمد خان را آوردند، دیدم. یک شرط علاوه بر آنچه مصالحه واقع شده بود، نوشته‌اند و ملا- عبد الجواد هم مهر کرده است و محمد خان دادو فریاد دارد که من این شرط را نکرده‌ام و قبول ندارم.

مزه در اینجا که حاجی ملا حسن رشخواری اقرار طرفین را در سجل نوشته و مهر کرده بود.

خلاصه معلوم شد که این یک نفر هم که گمان سواد به او داشتم، چندان احتیاطی ندارد و می‌گفت: به من شبهه کردند که آیا این شرط جزء عقد بود، یا نه. گفتم: دیروز این مجلس بود، و همه اهل مجلس حاضرند و می‌گویند که شرط ضمن العقد نبود شما البته شبهه نکنید. مصالحه‌نامه را عوض کنید، بی‌حرف باشد. شام آوردند. یک پلو خراسانی و دو سه خورش غیر مأكولی بود. علی‌ای حال خوردیم. به منزل آمده خوابیدم.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۳۹

روز شنبه بیست و چهارم. صبح برخاستم. چون شب از صدمه کیک نخوابیده بودم، قدری دیر برخاستم. دیدم میرزا محمود طیب و محمد خان سرکرده، در صندوقخانه منتظر نشسته‌اند. چای خواستم، خوردند. قدری صحبت از میرزا محمد حسین مستوفی تربت و

میرهاشم به میان آوردم. میرزا محمود کاغذی از میرزا محمد حسین بیرون آورد که معلوم شد او را در مشهد گرفته‌اند. چاره‌جویی کرده و الجائی به من کرده بود. گفتم: تا حالا این مطلب به من دخیلی نداشت.

حالا که به من نوشته‌اند که رسیدگی کنم باید میرهاشم بیاید تفصیل حالات را به من بگوید، و چاره کار را بینم چه‌طور است و گفتم بروید میرزا مهدی برادر میرزا محمد حسین و میرهاشم را بیارید پیش من. عیال میرزا محمد حسین را هم اطمینان بدهید، انشا الله کارش را درست می‌کنم، رفت وقت ظهر با محمد خان آمدند. میرزا مهدی را آورد. قدری به او مهربانی کردم. گفت: میرهاشم پیدا نیست. می‌گویند به کوچه قاضیان رفته است.

با محمد خان می‌روم او را می‌آریم. بعد گفتم: عیال میرزا محمد حسین خواهش کردند شما فردا شب به خانه آنها مهمان شوید. گفتم عیب ندارد. بروید میرهاشم را بیارید، رفتند. میرزا مهدی را هم مرخص کردم برود عیالش را آسوده کند.

تا بعد از آمدن میرهاشم بینم تکلیف چیست. وقت عصر میرزا محمود و محمد خان برگشتند. گفتند: میرهاشم در کوچه قاضیان نبود. در این بین خبر رسید موسی خان آدم سرکار والا با بیست سوار و تفنگدار و غیره آمدند، رفتند باغ نظر منزل کردند. شب شد. میرزا محمد حسین آمد گفت: موسی خان عموزاده ابو الفتح خان حاکم تربت است. با چند نفر تفنگدار و فراش آمده، احکامی دارد که به صلاح و دستور العمل شما رفتار کند. محمد خان و میرزا محمود رفتند. میرزا محمد حسین تا آخر شب بود. شام خورد و رفت. من خوابیدم.

### روز یکشنبه بیست و پنجم

. صبح برخاستم قرص کاکنج با چای به

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۴۰

دستور العمل میرزا محمود خوردم. موسی خان آمد، رقمی از سرکار والا آورد و کاغذی از مستشار. همه مبنی بر تمجید و تصدیق آنچه من در امر حکومت تربت نوشته بودم، و اینکه موسی خان را فرستادم پیش شما نایب الحکومه تربت و محمد خان سرکرده و سیصد سوار قرائی، همه در اطاعت شماست.

هرطور صلاح می‌دانی مقصرین و اشرار تربت را تنبیه و سیاست کن و نظم بده، و باقی فرمایشات را موسی خان حالی می‌کند. موسی خان گفت: دستور العمل مستشار و فرمایش والا این است که باید از این اشرار و محرکین قتل کدخدا رضا، هزار و پانصد تومان برای دیه جراحات و قتلی که واقع شد گرفته شود.

سیصد تومان آنرا به شما بدهم. باقی را به حضور والا ببریم.

فرستادم میرزا محمد حسین و محمد خان را آوردند. احکام را دیدند میرزا محمود را خواستم، آمد. گفتم میرزا مهدی را هم آوردند. هرچه تفحص کردیم، حاجی محمد حسین داماد میرزا محمد حسین مستوفی و کسانش همه گریخته، پنهان شده بودند. مذکور شد که میرهاشم شب قبل به خانه حاجی سید محمد ازغندی رفته بوده است. فرستادم حاجی سید محمد را آوردند.

به او گفتم: بروید خدمت آخوند ملا عبد الجواد. بگوئید تکلیف شرعی شماست که بفرستید میرهاشم هرجا هست بیاید اینجا. والا جمعی مردم بیگناه به آتش می‌افتند، و فرستادم علی خان سلطانی که دائی‌زاده میرهاشم بود، از قریه او که نیم‌فرسخی شهر است گرفته آوردند و حبس کردند. حاجی سید محمد برگشت گفت:

آخوند می‌گوید: من دو روز است از میرهاشم خبری ندارم، ولی حالا زنها را می‌فرستم از او خبری بیارند. گفتم: خیلی خوب من حالا مشغول تکلیف عرفی خودم می‌شوم و گفتم: چند نفر تفنگدار و فراش بروند خانه حاجی محمد حسین و چند نفر به خانه میرهاشم منزل کنند و خرج خود را از آنها بگیرند، رفتند. بعد از ساعتی آدمی از حاجی محمد حسین آمد که بگوئید محصل‌ها از

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۱

خانه من بیرون بروند. من خودم می‌آیم. فرستادم آنها را بیرون کنند. تفنگدارها قدری نافرمانی کردند. سختی کردم. فرستادم موسی خان را آوردند. گفت:

من خبر ندارم به آنها حالی کردم که اگر بی‌اطلاع من و بی‌اذن من حرکتی کرده‌اند تمکین ندارم. تفنگدارها حساب کار خود را کرده بیرون رفتند. حاجی محمد حسین آمد. او را با میرزا مهدی دادم حبس کردند.

چند فراش هم به سراغ حاجی محمد چرخ‌کش فرستادم. در این بین شخص رعیتی آمد که تفنگداری در بازار سه هزار و دهشاهی از دست من گرفت.

فرستادم تفنگدار را آوردند. گفتم، رد کرد. به موسی خان گفتم: نواب والا- انجام این کارها را به من رجوع فرمودند و تو را به اطاعت من فرستاده‌اند.

اگر از تو و تفنگدار و آدمهای تو بی‌اطلاع من به احدی تعرض رسد، فوراً سوار شده می‌روم و خدمت نواب والا عرض می‌کنم. آدمهای سرکار آمدند، کار را مغشوش کردند، من نماندم. موسی خان مضطرب شد و تعهد کرد بی‌اطلاع من احدی حرکت نکند. حاجی سید محمد آمد و گفت: تکلیف میرهاشم و حضرات چیست و علاج کارشان کدام است. گفتم: باید میرهاشم بیرون بیاید تا تکلیف‌ها را بگویم. در این بین ضعیفه عیال میرهاشم آمد، بتظلم، که جمعی محصل به خانه من ریخته‌اند و تحکیمات می‌کنند. فراشباشی نایب‌الحکومه را خواستم. گفتم:

این ضعیفه را به خانه‌اش ببر. قدغن کن که محصلها تکلیف بیجا و هرزگی نسبت به این عیال بیچاره نکنند. این ضعیفه هم از خانه‌اش بیرون نیاید. شام و نهار محصلین را بقاعده بدهد تا شوهرش بیرون بیاید. بعد فرستادم محمد خان سرکرده آمد. گفتم: منزل من حفاظ درستی ندارد. این مقصرین را حسب الامر، تو باید بگیری و تو باید به مشهد ببری. حفظ آنها با تو است. اینها را من به تو می‌دهم. هروقت خواستم باید بیاری. قبول کرد. میرزا مهدی و حاجی محمد

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۲

حسین را به دست او سپردم. برداشت و برد. میرزا محمد حسین هم رفت من آسوده شدم.

### روز دوشنبه بیست و ششم

. صبح برخاستم، قرص کاکنج با آب گرم خوردم، رفتم به بازدید حاجی جعفر بایکی. فرستادم محمد خان هم آمد آنجا چای خوردیم. مدتی صحبت کردم. از آنجا بیرون آمدم. حاجی سید جعفر خداحافظ کرد که فردا برود به بایک. رفتیم بیرون شهر. محمد خان و میرزا محمود طیب همراه بودند.

محمد خان گفت: تکلیف حاجی حسین و میرزا مهدی را معین کنید، آسوده شوند. گفتم: حالا نمی‌شود. تا میرهاشم و محرکین قتل کدخدا رضا همه به دست بیایند، آنوقت تکلیف معین می‌شود. آمدیم به منزل ملا عبد الجواد مجتهد. صدرالعلماء و جمعی از تبعه آنها آمدند. ملا عبد الجواد پریشان بود.

گفت: شما در این مدت توقف اینجا، اگر مرا مفسد و شریر دانسته‌اید، بنویسید. اگر مرد سالمی دانسته‌اید که جز درس و نماز و امورات شرعیه و دعاگوئی کاری نداشته‌ام، آنرا هم بنویسید که من یا خودم یا با شما به مشهد بیایم و رفع اتهام از خود، در حضور والا نمایم. معلوم می‌شود مرا در خدمت والا مفسد و هرزه توضیح داده‌اند، و رقمی بیرون آورد که نواب والا به من نوشته‌اند. دیدم خبری به او نوشته‌اند که این دفعه به توسط میرزا خانلرخان از تو گذشتم. البته یکی دو مجلس او را ملاقات کن و طرز رفتار را از او دستور العمل بگیر. قدری دلداری و تسلی به آخوند دادم. دعا کرد و رفت. من نهار خورده خوابیدم.



عصر برخاستم. علی خان سلطان نام، دایی زاده میرهاشم را آوردند، برای اینکه از میرهاشم خبری بروز کند. گفتم: او را حبس کردند. رفتم به حمام، بیرون آمدم. دیدم نایب داروغه آمد که رفته بودم کوچه قاضیان عقب میرهاشم می‌گشتم. در خانه شخصی کوزه شرابی یافتم. آنرا برداشته با صاحب‌خانه سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۳

آورده‌ام. دیدم پیرمردی هم همراه اوست و تظلم می‌کند. به نایب داروغه تغییر کردم که مرد که مگر میرهاشم توی کوزه رفته بود. چه کار داشتی به کاسه کوزه مردم که بدانی شراب دارد یا خیر. دیگر البته کوزه را به صاحبش بده و او را رها کن. پیرمرد بسیار دعا کرد و رفت. من رفتم بیباغ منزل موسی خان چای خوردیم. تا یک ساعت از شب رفته آنجا بودم. محمد خان هم آمد. گفتم:

میرهاشم به خانه حاجی سید باقر تاجر که در موسی آباد است رفته چیزی به او بنویسد و تهدید کنید میرهاشم را بیارد. چیزی نوشتم دادم بردند. آمدم منزل.

محمد خان التماس کرد که چیزی در توسط آجودان به میرپنجه بنویسد که غلامرضا سلطان فردا صبح او را به مشهد می‌برد نشستم عریضه به نواب والا، در باب آنچه تا امشب گذشته بود با کیفیت گذشته امر آقا خان و محمد خان و بداطواری و خودسری تفنگداران و موسی خان در اول ورود و اینکه جلو آنها را گرفتم.

و کاغذی به مستشار و کاغذی به میرپنجه در شفاعت آجودان و سربازها نوشته، شام خورده، خوابیدم. حاجی سید محمد از غندی آمد. از من عهد گرفت که صدمه جانی برای میرهاشم نباشد. او را صبح بیاورد.

### روز سه‌شنبه بیست و هفتم

. صبح برخاسته، دو قرص کاکنج با آب گرم خوردم. آدم غلامرضا سلطان آمد که کاغذهای مشهد را بدهید. در این بین حاجی سید محمد، میرهاشم را آورد. مختصری هم از تعهد خودم و اطمینان دادن به میرهاشم خدمت نواب والا نوشته پاکت را بستم و فرستادم. پسر حاجی شیخ علی مرحوم که مجتهد تربت بوده، احکام شرعی و استشهادی آورد که اراضی «برکز» ملک آن مرحوم بوده، از من تصدیق خواست. در همان استشهاد او نوشته مهر کردم، رفت. حاجی سید محمد هم رفت. بعد میرزا محمد حسین و محمد آمدند. آقا سید کاظم جلگه و آقا خان آمدند. فرستادم محمد خان، او را هم آوردند. تأکید کردم که وجه مصالحه آقا خان را زود بیار، کارمان را

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۴

تمام کنید. اسنادتان را ردوبدل کنید آسوده شوید. رفت که فردا بیاید تمام کند.

حاجی محمد میرزا آمد. به میرزا محمد حسین گفتم: سیاهه محرکین قتل کدخدا رضا را حاضر کند بروند بگیرند بیارند. رفت سیاهه کرد.

اسامی شش نفر را فرستادم. سیاهه خط خودش را نگاهداشتم که از روی او نوشته نزد محمد خان فرستادم. فرستادم پنجنفر آنها را گرفتند، نگاهداشتند. وقت ظهر با حاجی محمد میرزا نهار خوردیم. او رفت. من خوابیدم. حاجی محمد میرزا چهار دانه خربزه محولات آورده بود، برای من فرستاد. عصر از خواب برخاستم. محمد خان، حاجی سید، میرزا محمد حسین آمدند. باز در باب مقصرین حرف به میان آمد. فرستادم موسی خان هم آمد. گفتم: در باب مقصرین در آخر رقم والا مرقوم شده است که باقی فرمایشات را موسی خان حالی خواهد کرد. آن فرمایشات چیست؟

گفت: باید هزار و پانصد تومان دیه کدخدا رضا را محرکین قتل او بدهند در این باب بسیار گفتگو شد.

بالاخره چند نفر ضامن آن پنجنفر شده، آنها را بردند که پس فردا بیارند، قرار دیه مقتول داده شود، و عریضه خدمت والا بنویسم و شفاعت کنم تا چه شود. کاغذی هم میرزا محمد حسین به نایب بلوک رشخوار نوشت. یک نفر سوار برد که حاجی محمد چرخ کش را که گفتند آنجا رفته است بگیرد، بیارد.

### روز چهارشنبه بیست و هشتم

. صبح برخاسته، به حمام رفتم. بیرون آمده به مزار قطب الدین حیدر رفته فاتحه خواندم. زیارت عاشورا کردم، به منزل آمدم. حاجی سید باقر موسی آبادی آمد. قدری تظلم و برائت ذمه از فقره قتل کدخدا رضا کرد. گفتم: من که اطلاع از این فقره ندارم. میرزا محمد حسین، شما و سایرین را محرک اینکار می‌دانند، و او سیاهه داده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۵

او رفت. فرستادم عقب موسی خان که باید، نهار بخوریم برویم به زیارت امامزاده احمد بوریا باد. آمد نهار آوردند. در این بین میرزا ابراهیم پسر میرزا محمد حسین با نظر علی خان پسر عباسعلی خان سرهنگ که از جلگه زاوه برای دیدن من آمده بودند، آمدند.

بعد از نهار میرزا محمد حسین هم آمد. سوار شده به امامزاده رفتیم. جعفر قلی میرزا و حاجی محمد میرزا هم آنجا بودند. جعفر قلی میرزا رفت. حاجی محمد میرزا تهیه چای کرده بود. نشسته، چای خوردیم. قریب به غروب روانه شهر شدیم. مغرب آمدیم منزل. حاجی محمد میرزا را نگاهداشتیم. نظر علی خان آمد، کاغذی از علینقی بیگ یاور که عموی اوست آورد که تعارفات نوشته است که خودم و سیصد سرباز برای هر خدمتی باشد حاضریم.

برای مخارج و کاه و ینجه، هر چه لازم باشد، نظر علی را فرستادم شهر بفرمائید همانجا حاضر کند. گفتم: محبت شما زیاد. مخارج مرا نواب والا-التفات فرموده‌اند. همه چیز موجود است. اگر زحمتی باشد، البته به شما می‌دهم، رفت. نماز کردم. الان با شاهزاده نشسته چای می‌خوریم.

### روز پنجشنبه بیست و نهم

. صبح برخاسته، قرص کاکنج با آب گرم خوردم. معلوم نیست فایده هم داشته باشد. آقا خان فتح آبادی آمد. بعد آقا سید کاظم جلگه آمد. معلوم شد محمد خان در ادای وجه مصالحه کوتاهی می‌کند.

آقا سید کاظم گفت: محمد خان خیال داشت و دارد که بیست و پنج تومان برای شما تعارف بیاورد. من گفتم: قابل نیست. گفت: اگر سی چهل درست کند بیاورد؟ گفتم: خیر لازم نیست. وجه مصالحه را بیاورد. من اسناد طرفین را برمی‌دارم می‌برم خدمت سرکار شاهزاده می‌دهم. او خود می‌داند.

آقا سید کاظم خداحافظ کرد که برای شب عید برود به جلگه و رفت.

فرستادم محمد خان را آوردند. قدری تأکید کردم که کار آقا خان را تمام کند.

وعده به فردا کرد. بعد فرستادم میرزا محمد حسین و محمد خان سرکرده را آوردند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۶

ضامنهای حضرات موسی آبادی آنها را آوردند. قدری گفتگو کردند مبنی بر بی‌گناهی خودشان. ظهر شد، نهار خوردم میرزا محمد حسین را گفتم این حضرات را ببرید در جائی که مناسب باشد نگاهدارید تا قرار امرشان داده شود.

جمعی از رعایای «بایک» آمده شکایت از تعدی جان محمد کدخدای خودشان کردند. قرار دادم قبوض کدخدا را جمع کنند به

حساب او و رعیت رسیدگی شود. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک متن ۱۴۶ روز پنجشنبه بیست و نهم ..... ص: ۱۴۵

یفه‌ای از اهل همان قریه شکایت کرد که بیست تومان و دو هزار به اسم مالیات، همسایه‌های من از من گرفته‌اند. قبض کدخدا را ابراز کرد: تحقیق کردم. معلوم شد راست می‌گوید و آن اشخاص بعضی سرباز و بعضی اقوام سرباز بودند. نظر علی خان پسر سرهنگ بود. فراشی از فراشهای میرزا محمد حسین مأمور کردم که بیست تومان و دو هزار را با اطلاع نظر علی خان از آنها گرفته بیاورد. نظر علی خان، عباسعلی سلطان را گماشته تا عصر تنخواه را گرفته آوردند. حاجی محمد میرزا هم حضور داشت. بیست تومان و دو هزار را تسلیم پیرزن کردم. بسیار دعا کرد. نایب رجب خواست ده یک از او بگیرد.

گفتم: این ضعیفه گناهی نکرده است که ده یک بدهد. ده یک و قلق فراش را باید آن اشخاص مالیات بده، بدهند که طفره زده، ضعیفه بیچاره را به مرارت انداخته‌اند. همه تحسین کردند.

فراش رفت، بیست هزار از آنها گرفته آورد. گفتم: هزار دینار حق‌باشی را موضوع کند. چهار هزار، فراش مأمور. سه هزار هم فراش دیگری که خیلی مفلوک است و بیشتر از سایرین مواظب خدمت است، بردارند. ضعیفه یک تومان هم خود وعده کرده بود. خواست مطالبه کند نگذاشتم ضعیفه دیناری متضرر شود. بیچاره بسیار شکر کرد. کفشهای مرا برداشته، بوسید، بوئید، به چشم کشید، دعاگویان رفت.

با شاهزاده حاجی میرزا چای خوردیم. میرزا محمد حسین و جمعی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۷

دیگر هم آمدند چای خوردند. مقارن غروب برخاسته به فاتحه اهل قبور و مزار قطب‌الدین رفته، فاتحه خواندم بعد از مغرب به منزل آمدم. خلوت شد. به میرزا محمد حسین گفتم چه خیال کرده‌اید در اجرای امر حضرت والا. آیا هزار و پانصد تومان از این موسی آبادیها که شما سیاهه داده‌اید، گرفته می‌شود؟ گفتم: خیر! گفتم: پس چه باید کرد؟ گفتم: باید آنها را دست محصل داد بزنند. ببندند، هرچه ممکن است بگیرند. وقتی که اینطور شد، خود آنها برای خود رفیق پیدا می‌کنند. گفتم: این زشت‌نامی تولید می‌کند. من خیال دارم بنویسم خدمت نواب والا، اجازه بدهند اینها را به مشهد ببرند. قاتلها را هم از عباسعلی خان سرهنگ بخواهند روبرو شوند تا معلوم شود اینها محرک آنها بوده‌اند یا نه آنوقت حکم دیه جاری شود.

گفتم بسیار خوب خیالی کرده‌اید. گفتم: حالا شما آنچه به نظر دارید مشغول شوید تا من باز هم خیال کنم و بدانم چه باید نوشت. میرزا محمد حسین گفت: قبل از اینکه محصلین و مأمورین بیایند، عباسعلی خان کاغذی به من نوشته است که شنیدم احمد و فلان کدخدا را زده‌اند و مرده است و شما عقب آنها فرستاده‌اید. چون آنها بستگی به من دارند خواهش دارم دنبال آنها بلند نشوید. حالا که این گفتگو دنبال پیدا کرده است، کسان سرهنگ فرستاده به اصرار مطالبه آن کاغذ را از من می‌کنند.

خلاصه، میرزا محمد حسین رفت. من نماز کردم و روزنامه می‌نویسم.

بعد از نوشتن روزنامه تا اینجا، رقعهای به میرزا محمد حسین نوشتم که آن کاغذ عباسعلی سرهنگ را بده بیارند بینم. ساعتی گذشت. دیدم خودش با پسرش آمدند. کاغذ را بیرون آورد. داد خواندم. دیدم همانطورها نوشته است که گفته بود. کاغذ را ضبط کردم. میرزا محمد حسین مضطرب شد. بنا کرد به التماس و اصرار که کاغذ را بگیرد، ندادم. آدمش را صدا کرد. گفتم: برو اسب قزل مرا برای فلان کس پیشکش بیا. قبول نکردم. هرچه اصرار کرد،

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۸

راضی نشدم. شام آوردند، نخورد. قهر کرد، اعتنا نکردم. بعد از شام به‌طور قهر رفت.

صبح برخاسته، قرص کاکنج با آب گرم خوردم.

بعد رفتم منزل حاجی محمد میرزا. صدر العلما هم آمد. عریضه تشکرآمیز از قول خودش و علمای دیگر در باب گذشتن امر آقا خان و محمد خان نوشته بود.

داد دیدم از آنجا به اتفاق شاهزاده رفتیم منزل ملا عبد الجواد. مدتی آنجا نشستیم. شنیدم حاجی حسین نامی را شب گرفته‌اند. یک تومان هم از او گرفته‌اند و به منزل محمد خان سرکرده برده‌اند. آدم فرستادم محمد خان و نایب رجب و حاجی حسین و فراشها را آنجا آوردند. پرسیدم، دیدم همانطور است که گفته بودند. از نایب رجب سبب پرسیدم. گفت: تفصیلش را محرمانه عرض می‌کنم. از آنجا به منزل آمدم. نایب رجب گفت: این حاجی حسین را سهوا عوض حاجی عبد الله گرفته‌اند. قدری به فراش ضرب زدم و یک تومان حاجی را پس گرفته به او رد کردم. دعا کرد و رفت.

بعد از دو ساعت دیدم حاجی آمد که دیشب که فراش به خانه من آمد، عیالم رفت عقب در، فراش در را حرکت داد ضعیفه به زمین افتاد. حالا که رفتم به خانه دیدم بچه سقط می‌کند. گفتم: من زیاده از آن که کردم دیگر چه تکلیف دارم. گفت: چه عرض کنم، رفت. بعد از ساعتی خبر آوردند که استشهاد تمام می‌کند. فرستادم او را آوردند. گفتم نگاهش دارند. هروقت زنش بچه ساقط کرد، طفل را من بینم. امام جمعه آمد، توسط و ضمانت کرد که پیرامون این مفسده نگردد. او را مرخص کردم. حضراتی را هم که برای قتل کدخدا رضا حبس کرده بودند، گفتم محمد خان ضامن گرفت مرخص کرد تا من شرح حالشان را به مشهد بنویسم. جواب هرچه آمد حاضر شوند، اطاعت کنند. امروز هم سواری از مشهد آمد. نوشتجاتی از میربنجه و دستخطهای محرمانه و رقم از نواب والا در سفارش و تفویض این امر به من آورد. کاغذی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۴۹

هم از شاهزاده خانم مبنی بر ناخوشی خودش و سقط دختر هشت ماهه و درد گلوی حسین و خریدن خانه ننه حسن به پنجاه و هفت تومان آورد. بسیار افسرده شدم که چرا این ضعیفه باعث شد مرا اینطور دربدر و از اطفالم و خودش دلسرد کرد که در همچو حالتی طبعم اقدام به جواب کاغذش را ندارد. نوشته است ماه ربیع الاخر می‌آیم و تصور نکرده است که آنوقت من کجا خواهم بود. در کار او هم حیرانم. خداوند سروسامان درستی بدهد.

### روز شنبه غره ربیع الاول.

صبح برخاستم. شاهزاده قهرمان میرزا که از مشهد مراجعت کرده بود، با حاجی محمد میرزای پسرش به منزل من آمدند. شرحی از رضامندی نواب والا و مستشار از من بیان کردند و تفصیلی از شیطنت و فساد حاجی سید محمد ازغندی که مردم را تحریک نموده و می‌کند، برای اینکه توسط او قبول نشده است. آنها رفتند. فرستادم میرزا محمد حسین و محمد خان و موسی خان آمدند. دو نفری که از اشرار در حبس بودند گفتم آوردند. چوب وافر زده، مرخص کردم.

بعد به محمد خان گفتم: حاجی سید محمد بنای فتنه گذاشته است، آدم بگذار امروز برود به ازغند. برخاست و رفت. من هم نهار خوردم. دوی تازه که برای من، میرزا محمد حسین طیب نسخه داده بود، حفته کردم.

فرستادم میرزا محمد علی طومارهای مأخوذی انوشیروان میرزا را آورد. مقابله کردیم. نظر علی خان پسر سرهنگ، یک مجموعه نان فرستاده، بعد خودش آمد، خداحافظ کند برود به جلگه. به او گفتم: از قراریکه معلوم شده امر قتل کدخدا رضا راجع می‌شود به سرهنگ. قاتلها از بستگان اوست.

مضطرب شد. گفتم: من ناچارم از نوشتن حقیقت امر. گفت: تأمل کنی تا بروم یاور را بفرستم. گفتم: زود تا فردا بیاید که من فردا

شب باید آدم بفرستم.

او هم رفت. من رفتم صحرا قدری راه رفته، به منزل مراجعت کردم.

### روز یکشنبه دویم.

صبح برخاسته، بیرون آمدم. دیدم جمعی سادات

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۰

و رعایای بلوک رشخوار آمده‌اند که موسی خان، حاجی ملا حسن پیشنماز را گرفته حبس کرده است. گفتم: در این باب نواب والا چیزی بمن نوشته، به میرزا محمد حسین نوشته‌اند. بروید پیش او به من مدخلیتی ندارد. گفتند:

در معامله امسال بما تعدی شده است. گفتم: من مأموریتی برای معامله و عمل امسال ندارم، رفتند. من مشغول شدم به عرایض تهران. خدمت حضرت اجل عریضه در باب مأخوذی انوشیروان میرزا و طومار آن و باز عرایض به نصیر الدوله نوشتم که نزد میربنجه فرستاده شود. از وضع خراسان و مأمورین و کیفیت امر تربت و اغتشاش امر حکومت آن و اشتغال خودم به اصلاح آن نوشتم. بعد از ظهر فارغ شده، حمام رفتم. غروب بیرون آمدم.

وقت ظهر امروز نظر علی خان آمد. کاغذی از علینقی بیک یاور آورد.

اظهار عجز و انکسار و التماس در باب کاغذ سرهنگ در خصوص ضاربین کدخدا رضا، و رجوع به تقریر نظر علی خان. و او زبانی گفت: اسبی ترکمانی برای پیشکش شما حاضر کرده‌ایم. اگر می‌خواهید اینجا بیاریم و اگر وقت رفتن از جلگه زاوه می‌آئید یاور خواهش دارد آنجا مهمان شوید، اسب را آنجا پیشکش کنیم. گفتم: از آمدن به مهمانی شما اگر میسر شود مضایقه ندارم. اما اسب را نمی‌خواهم. گفت: اسب دیگر قراباغی اینجا هست خیلی خوب است، آنرا می‌آرم. گفتم: آنرا هم نمی‌خواهم. گفت پس سی تومان نقد می‌آرم قبول نکردم. گفت: پنجاه تومان حاضر است. قبول نکردم. خیلی التماس کرد. قبول نکردم گفت: پس جواب یاور را بنویسید بروم جواب بیاورم.

نوشتم رفت. وقت مغرب محمد خان آمد. گفت: میرزا محمد حسین گفته است کاغذی از سرهنگ در باب خونیه‌ها پیش من بود دادم به میرزا خانلرخان خدمت شاهزاده بفرستد.

نظر علی خان التماس می‌کرد که آن کاغذ را نفرستید. گفتم: میرزا محمد حسین دروغ گفته است. کاغذ پیش من نیست. ولی من راضی نمی‌شوم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۱

همچو شری برای سرهنگ برپا شود. گفت: وقتی که یاور اینجا بود، من به او گفتم که ما باید هر کدام یک اسب به خان پیشکش کنیم، و من منتظر بودم وقت رفتن شما یک شب به ده من نقل مکان کنید، آنجا اسب را بدهم. گفتم:

اولا از شما هیچیک اسب توقع ندارم. اصرار کرد. گفتم: باز از تو مضایقه ندارم قبول کنم ولی از یاور چون این حرف به میان آمده قبول نمی‌کنم. گفت این قرار پیش بوده و دخلی به این مقدمه ندارد. گفتم: هرچه هست که از او قبول نمی‌کنم محمد خان رفت. من نماز کرده مشغول روزنامه شدم.

### روز دوشنبه سیم.

صبح برخاستم. اگرچه سرد بود اما هوا صاف و آفتاب خوبی بود گفتم: اسب زین کنند سوار شوم. در این بین حکیم آمد.

شرح حال را گفتم که دوای دیروز نفعی نکرد. محمد خان و سید وکیل الرعایا و حاجی سید محمد ازغندی آمدند. به محمد خان

گفتم: محبوسین را بگو تهیه خود را ببینند، فردا روانه کن به مشهد ببرند. التماس کرد که فردا عید است پس فردا بروند. گفتم: عیب ندارد. التماس کرد که از آنها توسط و شفاعتی بنویسم گفتم: می‌نویسم. سوار شدم صحرا رفتم. دو سه قریه از دهات حول و حوش شهر را گردش کردیم از رعایای دهات وضع معامله حکومت را جویا شدم. معلوم شد تومانی چهار هزار فرع می‌گیرند که هرکس یک تومان جمع دارد چهارده هزار می‌گیرند.

قریب به ظهر برگشتم. دیدم جمعی سادات و رعیت موسی آباد آمده شکایت دارند که مخارج محصلین را از ما مطالبه می‌کنند، شما چه می‌گوئید.

گفتم: قرار خرج محصلین و مأمورین با حاکم ولایت است. بروید پیش حاکم هرچه می‌گوید اطاعت کنید، رفتند. فرستادم عقب محمد خان مدعی آقا خان که وجه المصالحه را بیارد.

آمد، گفت: حاضر است، رفت که بیارد. آقا خان هم آمد.

محمد خان پول را آورد. پنجاه تومان را تحویل محمد ابراهیم کرد و رفت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۲

ساعتی گذشت. دیدم آقا سید محمد ازغندی را جلو انداخته و قیل و قال می‌کنند که حاجی سید باقر موسی آبادی را میرزا محمد حسین گفته است در سر بازار نگاه داشته مطالبه خرج محصلین از او می‌کنند. قدری تغییر کردم که چرا قیل و قال می‌کنید. به حاجی سید محمد ازغندی ضرب زدم که تو چرا پیش آهنک مفسده شده‌ای گفت: مرا مردم بزور بیرون آوردند. گفتم: چرا پیش سایر ملاها نرفته، تو را خبر دارم که رئیس مفسده می‌دانند پیش تو می‌آیند. من گفتم به ازغند بروی، چرا نرفتی؟ گفت می‌روم! گفتم: البته امروز برو بعد به آقا سید محمد و سید و کیل رعایا گفتم بروید پیش میرزا محمد حسین.

بگوئید بنشیند چهار نفر موسی آبادی را قرار خرج محصلین را بدهد. چه معنی دارد یک سید بیچاره را به دست فراش می‌دهند و خود در خانه‌اش می‌خوابد، مفسده مهیا می‌کند! رفتند.

باز چند نفر دیگر را به دست محصل داده، نفری دوازده هزار از آنها گرفتند. مردم پیش موسی خان به تظلم رفتند. محمد خان سرکرده آنجا بود. مخارج پنج روزه محصلین را از خود حواله کرده بود که پول مردم را پس بدهند. عصر رفتم منزل میرزا محمود طیب، چای خوردم. کاغذی از میرزا محمد حسین مستوفی بیرون آورد که از مشهد نوشته بود که از حبس خلاص شده، از من تشکر و باز برای اصلاح کارش توسط خواسته بود، از آنجا برخاسته به صحرا رفتم. محمد خان هم آمد. خیلی به او تحسین کردم از خرج دادن به محصلین. نقل کرد که دیروز حاجی سید محمد ازغندی به مردم تحریک می‌کرد که درب مسجدها را ببندند. از همانجا یک نفر سوار فرستادم که امشب حاجی سید محمد را به ازغند بفرستد.

محمد خان مدعی آقا خان رقعہ نوشت که سی تومان برای شما حاضر است. قبول نکردم. مغرب به منزل آمده به سرکرده تأکید کردم که البته کار محبوسین را مهیا کن که پس فردا صبح بروند. گفت: چشم و رفت. محمد خان

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۳

آمد به التماس که حالا که سی تومان را قبول نکردی، اسبی دارم، اذن بده او را بیارند. قبول نکردم. اصرار کرد که فردا اسب را بیارند شما تماشا کنید.

حسین خان را هم می‌آرم هرطور میل شما باشد اطاعت می‌کنم و رفت.

## روز سه‌شنبه چهارم

«۱». صبح برخاستم، محمد خان و حسین خان و آقا خان آمدند. اسبی آوردند که زیاده از ده پانزده تومان نمی‌ارزید. قبول

نمی‌کردم به اصرار گذاشتند و رفتند. نهار خورده خوابیدم. بعد از تحویل حمل که سه ساعت به غروب مانده بود، برخاستم محمد خان، ملا عبد الجواد مجتهد، صدر العلما به دیدن عید آمدند. چای خوردند، مغرب رفتند محمد خان گفت: حضرات زحمت می‌دهند که توسطی از آنها خدمت نواب والا عرض کنی گفتم می‌نویسم.

### روز چهارشنبه پنجم

. صبح برخاسته سوار شدم. همان اسب تعارفی محمد خان را یورغه پرتکان می‌رود و تعریفی ندارد. رفتم به قریه حسنی. اتفاقاً میرزا محمود طیب که آنجا خانه و علاقه ملکی هم دارد، آنجا بود. اصرار کرد پیاده شویم. قدری میان باغات گردش کردیم. سربازی از مشهد آمد.

پاکتی از میرپنجه آورد که مشتمل بر ارقام و دستخطهای والا- هم بود. همه تمجید و رضامندی از اقداماتی که در باب گرفتن مقصرین شده است، و اینکه اگر موسی خان را لازم نداری بفرست بیاید. بعد نهار خوردیم آمدیم منزل. تا عصر خوابیدیم عصر میرزا محمد حسین و محمد خان سر کرده، آمدند بعد از نهار. مغرب میرزا محمد حسین رفت، محمد خان اظهار کرد که حضرات صد تومان بدهند و رفتن آنها را موقوف کنید. گفتم: رفتن آنها بهتر است. سی تومان از آن پنجاه را هم داد و رفت که قرار کار حاجی حسین را بدهند. من هم عریضه در باب روانه کردن مقصرین به شاهزاده نوشتم.

(۱)- روز سه‌شنبه چهارم ربیع الاول ۱۲۹۴ ه. ق مطابق با اول فروردین ۱۲۵۶ شمسی.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۴

روز پنجشنبه ششم. صبح برخاستم، قدری راه رفتم. کاغذهای مشهد را تمام کردم دادم به محمد خان که با مقصرین به مشهد بفرستد. نهار خوردم. خوابیدم. عصر، امام‌جمعه به دیدن عید آمد تا مغرب بود و رفت.

### روز جمعه هفتم

. صبح برخاستم، قدری بیرون شهر رفته، پیاده راه رفتم، برگشتم نهار خوردم. ظهر رفتم مسجد جامع. امام‌جمعه موعظه می‌کرد عصر از آنجا رفتیم خانه ملا عبد الجواد به بازدید عید. چای خوردیم. آخوند از من اذن خواست که برود جلگه برای ختم زن سرهنگ. گفتم: یاور به من هم نوشته بود. من هم خیال دارم بیایم، باهم می‌رویم. از آنجا رفتم به بازدید صدر العلما. از آنجا به منزل آمدم. محمد خان سر کرده گفت برای برچیدن ختم مناسب این است که شما پس‌فردا که سیم است بروید. قرار بر این شد که پس‌فردا بروم.

### روز شنبه هشتم

. صبح رقعهای به آخوند ملا عبد الجواد و صدر العلما نوشتم که من امروز به جلگه نمی‌آیم. فردا خواهم آمد. شما اگر باید امروز بروید، منتظر من نباشید امروز را بیکار، گاهی در منزل و گاه بیرونها گذراندم تازه‌ای نبود.

### روز یکشنبه نهم

. صبح برخاسته، مدتی مشغول گفتگوی آقا خان و محمد خان بودم اسبی که محمد خان داده بود به او پس دادم. قرار شد که به همه جهت صد تومان بدهد که پنجاه تومان وجه مصالحه آقا خان باشد، پنجاه تومان هم به من تعارف بدهد، رفت که پول بیارد، دیر کرد. من سوار شده روانه جلگه زاوه شدم. محمد خان سر کرده، آخوند ملا عبد الجواد، میرزا محمود طیب هم با من بودند. در یک فرسخی شهر نهار خوردیم. وقت عصر به دولت آباد جلگه که خانه عباسعلی خان سرهنگ و علینقی بیگ یاور در آنجا است، رسیدیم. مجلس فاتحه زن سرهنگ در میان بود ختم را برچیدیم. شب را آنجا ماندیم. شب را در اطاق تالار اندرونی سرهنگ با ملاها و جماعتی از

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۵

اهل تربت که به عزا آمده بودند، شام خوردیم. بعد من رفتم به بالاخانه تازه که یاور ساخته بود. تخت آهنی آنجا بود. رختخواب پاکیزه روی تخت انداختند. جای خوبی بود. کک نداشت، راحت خوابیدم.

### روز دوشنبه دهم

. صبح برخاسته، چای خوردم. باز رفتیم به اطاق اندرونی گفتیم: نشان و خلعت‌های یاور را آوردند. احکامش را آوردند. نشان و خلعت‌ها را گفتم پوشید احکامش را یک آخوند روضه‌خوان، خواند. شربت آوردند، صرف شد. خواستیم به شهر مراجعت کنیم، یاور قبول نکرد، به اصرار نگاهداشت. نهار آبگوشت و حاضری، چنانچه در عزای رعایا رسم است، آوردند. بعد متفرق شدیم. قدری در اطراف ده راه رفتیم. قدری در اطاق دراز کشیدم وقت عصر سوار شده به باغی که تازه سرهنگ در قریه شیخ آباد ساخته است، رفتیم، چای خوردیم مغرب به منزل آمدیم. شب آخوند و سایرین هم آمدند بالاخانه که منزل من بود، نشستیم. بعد از شام همه رفتند، من خوابیدم.

### روز سه‌شنبه یازدهم

. صبح برخاستم، محمد خان سر کرده آمد. یک قهوه سینی هم پسر یاور، یک نعلبکی پول سفید، یک بشقاب نارنج داشت، رقعهای یاور نوشته، بعد از تعارفات اینکه هفت تومان برای نوک‌های شماست. خواهشدارم قبول کنید. بعد یاور هم آمد پاره‌ای تعارفات کرد. بعد از چای سوار شده روانه شدیم در بین راه نهار خوردیم. وقت عصر به شهر آمده، منزل آخوند چای خوردیم. به منزل آمدم. از شهر تربت تا به جلگه می‌گویند سه فرسخ است. اما از چهار هم بیشتر است. وقت مغرب آقا سید کاظم جلگه آمد. کاغذی مصالحه‌نامه محمد خان را معتبر کرده برد که پنجاه تومان را از محمد خان بگیرد بیاورد. کاغذی هم از امیر قاین و حاجی محمد کاظم خان رسید. جواب نوشتیم. کاغذی هم به احوال‌پرسی از حاجی محمد میرزا رسیده

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۶

است که گفتم صبح جواب می‌نویسم. حالا هم میرزا محمد حسین پیشکار آمده ساعتی نشست و رفت.

### روز چهارشنبه دوازدهم

. تازه‌ای ندارد مگر وقت عصر کاغذی از مستشار الملک رسید، مبنی بر تمجید و از درست کاری و معلوم کردن مأخوذی انوشیروان میرزا و فرستادن مقصرین.



**روز پنجشنبه سیزدهم**

بعد از ظهر سوار شده قدری در صحرا گردش کردم. عصر آمدم در مزار قطب الدین فاتحه خوانده، نماز کردم. مغرب به شهر آمد.

**روز جمعه چهاردهم**

صبح برخاسته به حمام رفتم. قلی خان پسر هادی خان آمد. هرچه با او حرف زدم تکلم نکرد. اما تماشا داشت. ترکیب و اندام او از فربهی آیتی بود. عصر پاکی رسید از میرپنجه، مشتمل بر پاکی از جناب نصیر الدوله مورخه ۲۸ صفر که شما کار تربت را تمام کنید، مأموریت قائن به حال خود است. بروید به قائن.

**روز شنبه پانزدهم**

جمعی از رعایا به عرض و داد از تعدی میرزا محمد حسین آمدند. آنها را نزد او فرستاده پیغام کردم که رفع تعدی از آنها بکنند. وقت عصر شنیدم میرهاشم و میرزا مهدی که به مشهد برده بودند، توسط مرانواب والا قبول کرده، مرخصشان فرموده، به تربت آمده‌اند. شب را تنها، کتاب جهانگشای نادری را مطالعه کردم. پنج شام خورده خوابیدم.

**روز یکشنبه شانزدهم**

صبح میرزا محمود حکیم‌باشی، میرهاشم، میرزا مهدی آمدند. پسر پنج ساله هم از میرزا محمد حسین مستوفی تربتی آوردند میرزا فضل‌الله نام، قدری نشسته از احوالات مشهد گفتند. و گفتند حکومت تربت را به میرزا محمد علی مستوفی قاین دادند. فردا پس فردا می‌آید. نهار خوردیم. حکیم‌باشی رفت به مسجد نماز کرد، آمد. سوار شدیم رفتیم صحرا قدری راه رفتیم. عصر آمدیم به قریه حسنی که خانه حکیم‌باشی آنجاست. در سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۷

باغی نشسته، چای خوردیم. رعایای آنجا آمدند به شکایت از نایب‌الحکومه و سخت‌گیری او. گفتم: سفارش می‌کنم مهلت بدهد. خیلی دعا و زاری کردند.

وقت مغرب آمدیم به شهر. من تنها نشسته روزنامه می‌نویسم. حکیم‌باشی رفت نماز کند باز بیاید.

**روز دوشنبه هفدهم**

صبح برخاسته، قدری راه رفتم. حکیم‌باشی آمد، نهار خوردیم. سوار شده رفتیم صحرا، قدری گردش کرده به ده منزل محمد خان سرکرده رفتیم، شیرینی و چای خوردیم. کاغذی آنجا به حاجی سید جعفر بایکی نوشتم که صورت مأخوذی میرزا محمد حسین را برداشته به شهر تربت بیاید که حسب الامر باید به عمل میرزا محمد حسین رسیدگی شود. دادم محمد خان بفرستد. از آنجا به شهر مراجعت کرده، بعد از مغرب منزل آمدم. دیدم منزل من که خانه حاجی محمد میرزا بود، خیلی دلتنگ است و باغ‌نظر که دار الحکومه تربت است و به علت سردی آنجا، وقت ورود آنجا نرفتیم، حالا سبز و خرم و باشکوفه و آب جاری و خیلی باصفاست. گفتم: صبح زود بنه و اسباب ما را به باغ ببرند. شام خورده خوابیدم و شب را تنها با کتاب جهانگشای نادری گذراندم.

**روز سه‌شنبه هیجدهم**

. صبح که برخاستم، دیدم نوکرها اسباب به باغ می‌برند. آمدم به باغ دیدم شاهزاده قهرمان میرزا با ملا عبد الجواد آنجا آمده‌اند. نشستیم. قدری صحبت کردیم. آخوند خیلی تردماغ بود، از اینکه حکم شده است من عمل میرزا محمد حسین را برسم، برخاستند. معلوم شد آخوند با من حرف داشت. با حضور شاهزاده نخواست بگوید. از من وعده چای خواست و رفتند. بعد از ظهر غلامی از مشهد مقدس آمد و دستخطی از سرکار والا به احضار من آورد. تأکید فرموده‌اند که بروم به مشهد و مهیای رفتن قاین بشوم. همان ساعت نشسته جواب نوشتم که حکم رسیده است. به عمل هذالسنه میرزا محمد حسین برسم، چه می‌فرمائید؟ با اجازه سرکار والا رسیدگی کنم یا بیایم؟

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۸

شرحی هم به مستشار نوشته، وقت شام برای محمد خان فرستادم که زود به مشهد بفرستد. عصر، حسب الوعده به منزل آخوند رفتم. چای خوردیم. آخوند گفت:

مقصودم از وعده عصر به اینجا این بود که مطلبی بگویم و آن این است که اگر شما اذن می‌دهید ما ملاها مریضه بنویسیم و حکومت شما را استدعا کنیم که همه اهل تربت طالب این فقره هستند. و اگر لازم شود و صلاح بدانید، خودم به مشهد بروم؟ گفتم:

اولا من حالت خوشی از این ولایت و مردم اینجا ندیده‌ام. خیلی پریشان و خراب است و حکومتش اسباب زحمت. ثانيا تازه شاهزاده حکومت اینجا را به امیرزاده دادند و پیشکار او میرزا محمد علی است. هنوز نیامده است، چه طور او را معزول می‌کنند؟! گفت: مردم اتفاق می‌کنند و ایستادگی دارند تا بشود. گفتم پس تا من اینجا هستم، چیزی ننویسد. بعد از رفتن من خود می‌دانید. وقت مغرب از آنجا به منزل برگشتم. حکیمباشی هم وارد باغ شد. دیدم ضعیفه‌ای آمد عارض است که برای رسم سیزده عید از شهر بیرون رفته بودم. در مراجعت درب دروازه، حسینعلی آدم شما جلو من آمده گفت: خانم! چرا به الاغ سوار شده‌ای. باید بگوئی است برایت بیارم. گفتم: تو را با من چه سروکار است؟ قمه کشید به هوا انداخت و شروع به قمه‌بازی کرد که قمه از دستش رد شده به زانوی من خورد و زخم کرد.

حسینعلی که اینحالت را دید، فرار کرد مردم جمع شدند. خون بسیاری از پای من رفت. مرا به زحمت اینجا آوردند. فوراً فرستادم حسینعلی را آوردند و در حضور ضعیفه چوب و افری به او زده به محبس فرستاده زنجیرش کردند.

بعد کم کم ضعیفه آشنا در آمد که وقتی در طهران در کوچه ما منزل داشته، خانه و آدمهای ما را می‌شناخت. اسمش کوبک است و تعهد خدمات ما شد و ممنون رفت. بعد حسینعلی را توسط حکیمباشی مرخص کردم. شب را با حکیمباشی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۵۹

گاهی به صحبت، گاهی به خواندن جهانگشای مشغول بودم.

**روز چهارشنبه نوزدهم**

. صبح برخاسته، مدتی میان باغ راه رفتم. کاظم خان آمد. از حساب خودش و میرزا محمد حسین شکایت کرد که می‌خواهد در حساب رس «و کدکن» به من اجحاب کند. گفتم: دو روز دیگر او را می‌خواهم. حساب تو را در حضور خودم می‌رسم. شاکر شد و رفت. نهار خوردیم. یک کبک و یک تیهو، روز پیش مرد رعیتی آورده بود،

پلو پخته بودند. خیلی نرم و خوب بود. بعد از نهار حکیم‌باشی آمد، نشست تا عصر و گفت: خوب است بازدید از میرزا محمد باقر و ملا علی اکبر پیشنماز بکنید. گفتم: چه عیب دارد! عصر که فرستادم، ملا علی اکبر منزلش نبود. میرزا محمد باقر خودش آمد. وعده فردا عصر خواست که من به منزل او بروم. چای خورد و وقت مغرب رفت. حکیم‌باشی هم امشب نوبه زن بزرگش که در حسنی منزل دارد، بود، و آنجا رفت. من ماندم تنها و جهانگشا.

### روز پنجشنبه بیستم

. جز گردش باغ و نهار و شام و آمدورفت مردم متفرقه، مطلب تازه‌ای که قابل نوشتن باشد نبود. میرزا سلیمان آدم میرزا محمد حسین را گفتم گرفتند حبس کردند. برای هفت تومان که بشخص عطاری عبد الجواد نام تعدی کرده بود.

### روز جمعه بیست و یکم

. صبح حمام رفته، بیرون آمدم. قدری گردش باغ کرده نهار خوردم. چند نفر عارض آمده، شکایت از میرزا محمد حسین پیشکار کردند. گفتم: بروند فردا که شنبه است بیایند تا او را بخواهم رسیدگی کنم، رفتند. عصر سوار شده بیرونها رفتم. مغرب آمدم. حکیم‌باشی هم شب. قدری به صحبت گذشت.

### روز شنبه بیست و دویم

. صبح شخص عطاری آمد که هفده هزار مالیات من است. شش تومان و ده شاهی از من گرفته‌اند. جمعی از اهل رباط آمدند که موافق نوشته و جزو مهور مستشار الملک، مالیات ما صد و یک تومان سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۶۰ است. میرزا محمد حسین صد و سی و شش تومان از ما گرفته است. به مستشار الملک عارض شده‌ایم. او هم نوشته است، پس بدهد و نمی‌دهد. میرزا محمد حسین را خواستم. گفتگو زیاد کردند. معلوم شد حق دارند و جزو مأخوذی میرزا محمد حسین دادم. میرزا محمد علی سررشته‌دار نوشت. دیگر تازه‌ای نبود.

### روز یکشنبه بیست و سیم

. صبح برخاسته، قدری راه رفتم. وقت ظهر گفتند، میرزا محمد علی پیشکار جدید تربت وارد شد با میرزا محمد حسین مستوفی تربت. دیگر تازه‌ای نبود.

### روز دوشنبه بیست و چهارم

. از صبح تا بعد از ظهر منزل بودم. بعد از ظهر سوار شده، به مزار شیخ ابو القاسم رفتم. هوا بسیار سرد و باران شدید آمد. زود برگشتم. جناب ملا عبد الجواد مجتهد و میرزا محمد علی پیشکار و میرزا محمد حسین مستوفی آمدند. مدتی بودند. صحبت از هرجائی گذشت. دو ساعتی شب رفتند. محمد خان سرکرده، رقعہ نوشت که غلام از مشهد بی جواب برگشته، فردا باز غلامی می‌رود، اگر کاغذی می‌نویسی، بنویس. جواب دادم که صبح فردا می‌نویسم غلام ببرد.

**روز سه‌شنبه بیست و پنجم**

. صبح برخاسته، عریضه خدمت شاهزاده و کاغذی به مستشار نوشتم که چنانچه هفته سابق عرض کردم، اشخاصی که از میرزا محمد حسین شاکی و عارضند به ملاحظه اینکه شاید مرضی خاطر شما نباشد، اقدام به عرض خود ندارند. تکلیف مرا بنویسید بدانم و اطاعت کنم. بعد از آن باز چند نفری عارض از زیادتی میرزا محمد حسین آمده، گفتگو کردند. وقت عصر حکیمباشی آمد. شب با او به صحبت گذرانیدیم.

**روز چهارشنبه بیست و ششم**

. صبح که برخاستم، دیدم آدم حاجی محمد میرزا از محولات آمده کاغذی با یک بره و قدری برگ مو آورده. جواب کاغذ او را نوشتم و قدری مشغول کتاب و قدری به گردش میان باغ گذرانده  
سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۱۶۱  
نهار خوردم رفتم حمام. دیدم سرد است. زود بیرون آمده به بازدید محمد علی پیشکار جدید تربت رفتم. آنجا غلامی از مشهد آمد. جواب کاغذهای هفته گذشته مرا از شاهزاده و مستشار آورد. زیاد اظهار امتنان و التفات نوشته، تأکید در رفتن مشهد و بعد از آن روانه شدن به قاین کرده بودند. گفتم: بروند مال بنه بگیرند که فردا برویم. آدمی هم از قاین آمد. کاغذی از امیر قاین آورد اظهار اشتیاق و انتظار و رفتن مرا به قاین نوشته بود. از آنجا ببازدید میرزا محمد حسین مستوفی تربت رفتم. به او سپردم عمل پیشکار سابق را معین کند.  
تا مراجعت من از مشهد که به قاین بروم، به من بدهد. یک ساعت از شب گذشته به منزل برگشته، مشغول کتاب تاریخ جهانگشا هستم. دیشب که شب چهارشنبه بود، خواب پریشان برای میرزا محمود خان «۱» دیدم که خیلی ناخوش است. من به حالت او رقت دارم و او با من تضرع می‌کند. خداوند بخیر کند و سلامتش دارد.  
انشا الله خیر است.

**روز پنجشنبه بیست و هفتم**

. صبح برخاسته، محصل بر سر میرزا محمد حسین نیشابوری گذاشتم که هفت تومان و چهار هزار از پول عبد الجواد عطار را بگیرند و مشغول تهیه حرکت شدم. میرزا محمد علی پیشکار را خواستم آمد. صورت جنس سیستان را گرفتم. قبل از ظهر منزل ملا عبد الجواد مجتهد رفته خداحافظ کرده، برگشتم. خواهش کرد مسوده برای عریضه جناب اجل اکرم و مستشار نوشته، برایش فرستادم. وقت مغرب پول عبد الجواد را گرفته به او رد کرده و سوار شده به قریه قندنشین منزل محمد خان سرکرده رفتم.  
حکیمباشی هم به‌عنوان مشایعت آنجا آمد. شب را آنجا ماندم و صبح امروز کاغذی به مستشار و کاغذی به حاجی کاظم خان نوشته، اعلام از حرکت از تربت کردم.

(۱) - میرزا محمود خان مشاور الملک برادر کوچک میرزا خانلرخان که در این سال کاربرد از طرابوزان بود.

سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۱۶۲

روز جمعه بیست و هشتم. صبح برخاسته، حمام رفتم، بیرون آمدم.

محمد خان یک اسب کرنک یورغه تعارف کرد. از آنجا سوار شده هفت سوار از سوار قرائی برداشته، روانه شدم. وقت نهار به قریه

«کامه علیا» رسیده، نهار در قلعه تازه‌ای که محمد خان سرکرده، آنجا ساخته بود، خوردم. (قریه کامه دویست و هشت تومان نقد و بیست و دو خروار جنس مالیات دارد و البته نصف آن وصول نمی‌شود. باید تخفیف داد، اگرچه صد و هفت تومان نقد و پنج خروار تخفیف داده‌اند ولی کافی نیست.) اهل آن قریه آمدند. خیلی تظلم از خرابی آنجا و پریشانی خود کردند و الحق بسیار خراب و پریشان بودند. از آنجا سوار شده، وقت عصر به قریه فخرآباد آمدم که نواب والا-حکم صادر کرده بودند که هنگام عزیمت ارض اقدس آنجا را بینم و استحقاق تخفیف آنجا را دانسته به عرض برسانم. در ورود به فخرآباد، آقا سید احمد نامی در این قریه ساکن است با اهل آنجا تا خارج قریه استقبال کردند. بسیار مردم پریشان هستند محصول آنجا و مداخلشان منحصر است به هشت خروار بذرافشان و صد گوسفند و ده خانوار رعیت. چهل و پنج تومان نقد و بیست خروار جنس که خرواری پنج تومان مسعر می‌کنند و خیلی بر رعیت شاق است، خداوند وسعتی بدهد. از تربت تا اینجا شش فرسخ است و این قریه در جزو بلوک «بالارخ» است.

### روز شنبه بیست و نهم

. صبح از قریه فخرآباد سوار شده، ظهر در کافر قلعه نهار خوردیم. یک ساعت و نیم آنجا راحت کرده، روانه شدیم. دو ساعت به غروب مانده وارد شریف‌آباد شدیم. نه فرسخ مسافت دارد. در شریف‌آباد چاپارخانه منزل کرده، دو ساعت از شب رفته است. در بالاخانه چاپارخانه روزنامه می‌نویسم.

### روز یکشنبه غره ربیع الثانی

. صبح از شریف‌آباد سوار شده، در طرق نهار خواستم. علی اکبر، نهار چلو آورد بدون خورش و حال آنکه شب یک مرغ با اسباب به او داده بودند برای خورش نهار. گفتم: چه شد؟ گفت  
سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶۳  
گره خورده است و بسیار در این مدت تقلب از او دیده و دل‌تنگ بودم. او را به چوب بستم و چوب خوبی به او زدم. از آنجا سوار شده، ظهر به شهر مشهد مقدس آمدم. خدمت شاهزاده والی رسیدم. مستشار الملک هم آمده بود، برای وداع و مرخصی سفر طهران. نواب والا خیلی اظهار التفات در رضامندی از درستکاری و کفایت من کردند. بیرون آمده، برای ملاقات درست و اطلاع از حساب جنس سیستان دوباره مراجعت به طرق کردم. مستشار هم آمد به طرق.  
شب را آنجا بودم. صورت جزو جمع جنس سیستان را مستشار الملک داد و هر چه در این باب باید، گفتگو کردیم. شام خورده خوابیدم.

### روز دوشنبه دویم

. صبح در طرق با مستشار الملک بعد از صرف چای در کالسه نشسته، بقدر نیم فرسخ رفتیم. خیلی صحبت کردیم. تفصیلی گفت از اینکه تاسیس اساسی کرده‌ام که شما در خراسان بمانید. من گفتم: این فقره برای کارهای خودتان است. اما خواهش من یکی این است که اگر پسر شیرعلی خان را بخواهند به کابل بفرستند و باید از طرف دولت کسی را با او بفرستند.  
دیگر اینکه در باب اضافه‌موجب من اتمامی بکنید بلکه به دستگیری شما انجام گیرد. گفت: منت دارم. با چاپار بعد شرحی در این باب به من بنویسید.  
از آنجا او را وداع کرده به شهر آمدم. باز خانه آقا عبد الوهاب منزل کردم.

در ورود، آقا عبد الوهاب گوسفندی دم در قربانی کرد. حاجی محمد اسمعیل تاجر یک مجموعه شیرینی در منزل گذاشته بود. بعد از نهار حمام رفتم. عصر از حمام بیرون آمده به حرم مشرف شده، به منزل متولی‌باشی رفتم. گفتند الان آدم فرستادم به احوالپرسی شما. خیلی اظهار التفات کرد. وقت مغرب بیرون آمده به منزل آمدم.

### روز سه‌شنبه سیم

. صبح مصطفی قلی خان میرپنجه، رئیس قشون خراسان به دیدن آمد. بعد، حاجی مهدیقلی خان پسر اسحق خان قرائی با ابو القاسم خان پسر محمد خان کدکن. بعد، هادی خان پسر احمد خان قرائی  
سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶۴  
آمدند. بعد میرزا موسی نام حکیم قزوینی آمد و گفت: رضا قلیخان مستشار عدلیه عصر می‌خواهد اینجا بیاید. گفتم: بسیار خوب. آنها رفتند. من نهار خوردم، رفتم خدمت نواب والا- احوالپرسی فرمودند. در باب تخفیف فخرآباد تربت عرض کردم. از خرابی بعضی دهات تربت آنچه باید و شاید عرض کردم. فرمودند هرچه تو صلاح بدانی تخفیف می‌دهم. عرض کردم: هفتاد و پنج تومان نقد و شش خروار تخفیف پارساله را مرحمت فرمائید. فرمودند: بگو حکمش را بنویسند. در باب قریه کامه هم فرمودند، به میرزا محمد علی می‌نویسم کمال رعایت بکنند. مرخص شدم، منزل آمدم. رقعته‌ای به منشی‌باشی نوشتم که حکم تخفیف را بنویسد. بزار خواستم. جنس آورده برای لباس تابستانی بقدر پانزده تومان جنس برای قبا ارخالق و غیره گرفته، به خیاط دادم، برد بدوزد. حاجی اسکندر خان آمد. تا قریب غروب نشست. جای خورد، رفت.

### روز چهارشنبه چهارم

رفتم حمام، بیرون آمدم. عصر رضا قلیخان مستشار آمد. میرزا موسی طیب دو برات چهل خروار سیورساتی که زمان مأموریت سیستان حواله داشته و لم یصل مانده بود، داد. خواهش کرد که در قاین وصول کنم. قریب غروب فراش نواب والا به احضارم آمد. معجلا رفتم.  
احکام مأموریت قاین را با حواله صد تومان خرجی راه داده تأکید در رفتن به قاین فرمودند. پنج شش روز مهلت گرفتم که تدارک سفر دیده شود. شرحی از حالت افغانستان فرمودند و سفارش کردند که تحقیق حالات آنجا را کرده، اطلاع بدهم. یک ساعت از شب رفته به منزل آمدم.

### روز پنجشنبه پنجم

. رفتم بازار، اسباب سفر از زین، یراق و غیره خریدم. رفتم تلگرافخانه. فصلی با میرزا سلیم سررشته‌دار تلگرافخانه طهران حرف زدم. از سلامتی متعلقین طهران و میرزا محمود خان مطلع شدم. در باب ابتیاع خانه میرزا رضا به او سفارش کردم، گفتم: اگر راضی می‌شوید به دویت

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶۵

تومان بخرم. گفتم: بخريد، قباله بگيريد تا پولش را به سرتیپ تلگراف بدهم بشما برساند. گفتم: فردا بیائید جواب بدهم. آمدم منزل. عصر هادی قرائی آمد. مدتی نشست. حرفهای بیحاصل بیفایده گفت. یک ساعت به غروب مانده رفت. به حرم مشرف شده، بعد از نماز مغرب عشا به منزل آمدم. دو ساعتی شب، قدری آش ماست خوردم. علی اکبر آشپز، تنگ روح و کتری من را گم کرده بود، به این جهت واهمه کرده رفته بود. شام ضعیفه صاحب‌خانه پخته بود اما من بهمان آش ماست اکتفا کرده، خوابیدم.

**روز جمعه ششم**

. صبح به حمام رفته مشرف شدم. رفتم منزل میرپنجه نبود رفتم منزل رضا قلی خان مستشار عدلیه. کتابی مسمی به بحر الامثال تالیف می‌کرد. قدری تماشا و مطالعه کردم. فصلی صحبت کردیم. آدمم منزل، نهار خوردم. آدم میرپنجه به احوالپرسی آمد. وعده کردم فردا صبح منزلش بروم. عصر میرزا داود فراشباهی سرکار فیض آثار آمد. بعد میرزا موسی مستوفی آمد. تا بعد از مغرب بودند. میرزا موسی وعده فردا شب را خواست و رفت. امروز عبد الله بیک نامی را محمد جعفر آورده، برای جلوداری، نگاه داشتیم. آدم کم شعوری بنظر می‌آید.

**روز شنبه هفتم، الی شنبه چهاردهم**

، مجال نکردم روزنامه بنویسم.

حالاتی را که در این هشت روزه اتفاق افتاد، اجمالا این است که یک روز منزل میرپنجه رفتم. یک شب هم به مهمانی میرزا موسی رفتم. یک روز هم به اتفاق میرزا حیدر علی خان به باغ خونی که در خارج شهر مشهد و باغ بسیار خوبی و ملک حاجی محمد مهدی تاجر قندهاری است رفتیم. نهار، مهمان میرزا حیدر علی خان بودیم. محمد حسین میرزای نبیره شاهزاده مؤید الدوله که تلگرافی مشهد است بود. وقت عصر، عبد الله خان سرهنگ قراگوزلو و بعد از آن میرزا ابو القاسم نامی که سیدی وجیه و ملیح و بسیار معقول و نجیب، پسر حاجی میرزا ابو الحسن خان قندهاری، امین آستانه مقدسه است، و سید عموزاده

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۶۶

و داماد او و میرزا عباس و کیل انگلیس آمدند. حاجی میرزا حسن تاجر، پسر حاجی محمد رضای معروف مشهدی هم با آنها بود و آواز بسیار خوبی می‌خواند ساعتی هم با آنها خوش بودیم.

**روز جمعه این هفته**

را هم باز با میرزا حیدر علی رفتیم به خواجه ربیع و در باغ مال آباد، ملکی میرزا علی محمد پسر مستشار الملک، نهار خوردیم. میرزا حیدر علی خان مهمان من بود و هم در آن روز دوست تومان قیمت خانه میرزا رضا را به موجب تلگراف میرزا سلیم، تحویل میرزا حیدر علی خان داده قبض از او گرفتم که حواله کند طهران، به میرزا سلیم بدهند که به میرزا رضا بدهد، قباله خانه را بگیرد.

امروز هم شنبه چهاردهم بود. نوشتجاتی به جناب نصیر الدوله نوشته دو نمونه سنگ و خاک معدن نقره صفی آباد، میان ولایت مشهد، نزد میرپنجه فرستادم که با چاپار بفرستد. کاغذی هم در باب اضافه مواجیم بر حسب معهود به مستشار نوشتیم، و نوشتیم که سه شنبه هفدهم روانه قائن می‌شوم. کاغذی هم به مخبر الدوله نوشته قبض مواجیم هذا السنه اودئیل را هم از بابت خمسه و قم در جوف آن نزد حاجی اسمعیل صراف طهرانی فرستادم که بفرستد. عصر رفتم تلگرافخانه. حاجی سید ابو الحسن خان، امین آستانه آنجا آمد. خیلی صحبت کردیم. سید جلیل و صاحب فیض. بیچاره دو سال است چشمهایش بواسطه نزول کور شده، با وصف این مشغول درس و مباحثه است. وعده کردم فردا به منزلش که در صحن جدید است بروم.

یکشنبه پانزدهم. صبح رفتم منزل حاجی سید ابو الحسن خان در بالا خانه صحن نو. تا وقت نهار آنجا بودم. از آنجا به منزل آمده، دو نفر مهمان رسیدند. نهار خوردیم، خوابیدیم. عصر کاهو خوردیم. چند روز بود درد دل بهمرسانیده بودم، شدت کرد. اول شب قدری سکنجبین و آب گرم و نمک خوردم قی کردم بهتر شدم. شام نخورده خوابیدم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۶۷

دوشنبه شانزدهم. صبح برخاسته قدری زنیان با نبات صفوف «۱» کرده به حمام رفتم. رنگ و حنا بسته خوابیدم. خیلی کسل بودم. وقت نهار منزل آمدم. میرزا محمد علی منشی‌باشی، آقا عبد‌الکریم ناظر، میرزا محمد خان کاشی آمدند، مدتی بودند رفتند. آقا عبد‌الکریم سه قطعه کبک با دو نان شیرمال فرستاد. برای نقل و مکان فردا شب نگاه داشتم. نهار، پنیر و سکنجبین و نعنای خورده خوابیدم. عصر برخاستم حالم بهترک بود.

به حرم مشرف شدم، نماز کرده رفتم تلگرافخانه. تلگرافی از میرزا سلیم رسیده بود به سرتیپ که از من اذن بگیرد شاهزاده خانم به مشهد بیایند.

جواب دادم، فردا به قائن می‌روم و معلوم نیست از آنجا به کجا خواهیم رفت، به سیستان و افغانستان احتمال می‌رود. اگر به مشهد برگشتم تکلیف را می‌گویم حالا آمدن آنها بیمعنی است. البته نیایند. دو بیست تومان پول خانه را هم به سرتیپ دادم، برات تجارتنی برای شما فرستاد. خانه را بخور، قباله بگیر، با خانه به تصرف حسین بدهید. تلگرافی هم به مخبر الدوله کردم که قبوض مواجب هذه السنه اودئیل را دیروز با چاپار فرستادم. ماهی بیست تومان ماهانه خانه را بدهند قبض به مهر حسین بگیرند. از آنجا رفتم منزل متولی‌باشی خداحافظ برای سفر قائن کرده، مغرب به منزل آمدم.

سه‌شنبه هفدهم. از صبح تا شام منتظر بودم حاجی کاظم خان بیاید قرار رفتن قاین را بدهیم. هیچ از منزل بیرون نرفتم. درد دلی که چند روز بود عارض شده، امروز شدت کرد. میرزا علیرضای طیب آمد. دوا ی قی داد. تخم شیب، تخم ترب، سکنجبین، آب گرم خوردم اثر کاملی نکرد. همان دوا ی شد.

عصر درد دل شدت کرد. شب باز دوا ی قی خوردم. قی کردم. قدری آسوده شده خوابیدم. امروز جناب متولی‌باشی تعلیقه نوشتند که دو هزار و هفتصد تومان از مال الاجاره موقوفه، نزد عماد‌الملک حاکم طبس مانده است و نایب اکبر که محصل اوست معطل کرده است. او را بگیرم.

(۱) - صفوت بر وزن وصول. ظاهرا آنرا جمع صاف آورده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶۸

روز چهارشنبه هیجدهم. صبح درد دل شدت کرد. میرزا علیرضا نسخه داد. دو سیر سرکه هشت مثقال نبات خوردم. بعد از یک ساعت بلغم لزج غلیظی مثل سفیدی تخم مرغ پخته قی کردم. بعد از ساعت دیگر بهتر شدم.

غذا آش شیب و سکنجبین خوردم. هنوز باز درد دل باقی است ولی بهتر است.

عصر نواب والا احضارم کردند. رفتم. پرسیدند چند روز است شما را ندیدم.

عرض کردم بواسطه این درد دل بود. احوالپرسی از سبب و تفصیل معالجه کردند، نقل کردم. خیلی صحبت از هرجائی گذشت. شرحی در باب قدغن تریاک کشیدن به میان آوردند. عرض کردم این طور قدغن‌ها فایده ندارد. فرمودند به ما از طهران اینطور نوشتند. بعد تفصیلی برای علاج این کار عرض کردم.

خیلی پسندیدند. فرمودند: این تفصیل را بنویسید، به طهران بفرستیم. بعد پرسیدند متولی‌باشی را این روزها دیده‌ای؟ عرض کردم: بلی! پریروز دیدم. تعلیقه هم برای من فرستاده‌اند که مال الاجاره سرکاریرا از عماد‌الملک بگیرم. تعلیقه را هم دادم ملاحظه کردند. فرمودند بسیار خوب مأموریت بانعمتی است و البته لازم است و اگر شما مراجعت کنید و این پول وصول نشود، دیگر وصول نمی‌شود.

عرض کردم: وقت رفتن به قاین که مجال رفتن به طبس نیست. از گوناباد آدم می‌فرستیم. اگر در مدت توقف من به قائن پول را فرستاد خوب و الا اگر مرخص می‌فرمائید در مراجعت از قاین از راه طبس می‌آیم و قلع این ماده را می‌کنم. فرمودند: بسیار خوب.



البته اینطور بکنید. قریب به غروب از خدمت شاهزاده مرخص و به منزل آمدم. حاجی کاظم خان آمد. قرار داد، فردا صبح یا بوی که خریده است برای بنه بیارد، اسباب آنها را بخریم. پس فردا که جمعه است عصر بیرون برویم.

### روز پنج‌شنبه نوزدهم.

صبح برخاستم، دیدم هنوز آثار درد دل باقی است. میرزا علیرضا آمد باز تجویز سرکه و نبات کرد. به دستور روز گذشته سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۶۹  
خوردم، قی کردم. عصر رفتم تلگرافخانه. دیدم میرزا سلیم تلگراف کرده است به سرتیپ، که والده میرزا حسین خان نذر کرده و می‌گوید آمدن ما به مشهد دخلی به بودن و به نبودن شما ندارد. یکماه می‌آئیم و برمی‌گردیم و حتما می‌آیند. جواب نوشتم که نذر شما و زیارت شما موقوف به اذن من است و اذن نمی‌دهم البته نیائید، و الا زوار هارون خواهید بود.  
تلگرافی هم به حسین کردم که از قائن محمد جعفر را می‌فرستم شما را به مشهد بیاورد، حالا تأمل داشته باشید. شب به منزل آمدم. درد دل بطوری شدت کرد که مشرف به هلاک شدم. صبح میرزا علیرضا را خواستم. آمد، نسخه اماله داد.

### روز جمعه بیستم.

صبح میرزا علیرضا آمد، نسخه دوا و اماله داد.  
دوا خوردم. عصر اماله کردم. شب بهتر شدم.

### روز شنبه بیست و یکم.

باز به ریشه ختمی و بارهنگ و روغن بادام و امساک گذراندم. کم‌کم درد فم معده نزول به اسافل کرد.

### روز یکشنبه بیست و دویم.

صبح معلوم شد، میرزا علی رضا ناخوش شده، نتوانست بیاید مرا ببیند. برای نهار متحیر شدم. استخاره کردم نان خشک و دوغ خوب آمد، خوردم و خیلی منفعت کرد. عصر رفتم خدمت نواب والا.  
آنروز تعلیقه از حضرت اجل و نصیر الدوله مبنی بر کمال تمجید از خدمات تربت و تأکید به رفتن قائن رسیده بود. خدمت نواب والا دادم تأکید فرمودند به رفتن قائن. قرار شد پس فردا که سه‌شنبه بیست و چهارم است حرکت کنم.  
حکیم انگلیسی که از یک پا عاجز بود، آمد خدمت نواب والا و یک شخص مریض را که دستش معیوب شده بود آورد که از سوء معالجه اطبای این شهر اینطور شده میرزا مصطفی حکیم حافظ الصحه آنجا حاضر بود. حکیم انگلیسی در حضور نواب والا به او گفت: تو حکیمی؟ گفت: بلی! گفت: تو گه خوردی که حکیم شدی. این چرا اینطور شده و خیلی فضاحی کرد. من دلایل بیگناهی میرزا مصطفی را بیان می‌کردم، حکیم انگلیسی گفت: تو هم از اینها

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۰

رشوه گرفته، حمایت می‌کنی گفتم: تو مرا نمی‌شناسی و حق نداری با من اینطور بی‌ادبانه تکلم کنی. من فرنگستان را دیده‌ام. کسی اینطور بی‌ادبانه در مجلس همچو شاهزاده تکلم نمی‌کند. گفت: من از شما عذر می‌خواهم و بعد قدری انگلیسی با من حرف زد و عذرخواهی کرد و از شاهزاده عذرخواهی کرد. مراجعت کرده به منزل آمدم. تلگرافی از میرزا سلیم رسیده بود که معامله خانه میرزا رضا نشد. پول مرا پس بدهند. صد و هفتاد تومان آنرا پس گرفتم. سی تومان باقی ماند که فردا بدهند.

**روز دوشنبه بیست و سیم.**

صبح برخاسته، فرستادم حاجی کاظم خان آمد. یابوهای بنه را آوردند. تهیه حرکت فردا را دیدم. عصر منزل میرپنجه رفتم. مغرب به دیدن اعتماد السلطنه «۱» که تازه آمده بود رفتم. دو ساعتی شب به منزل آمدم. امروز کاغذی از جهاندار میرزا «۲» سلطان حسین آورد که شاهزاده خانم به مشهد می‌خواهد بیاید. من هم با او می‌آیم. جواب تلگراف کردم که مکرر گفته‌ام، این حرکت حالا بیمعنی است از قائن آدم و پول و مال می‌فرستم به قاعده بیایند.

**حرکت از مشهد به سمت قائن روز سه‌شنبه بیست و چهارم**

. صبح میرزا مصطفی طیب حافظ الصحه چهار مثقال یدوردو پتاس یک مثقال دوی شیرین جوش، سیزده نخود اپیکا- برای من فرستاد. هشت هزار قیمت یدور را که نوشته بود دادم. بعد آدم فرستادم سی تومان که از بابت دویست تومان در تلگرافخانه مانده بود گرفتند آوردند.

بعد رفتم خدمت نواب والا تعلیقه که از حضرت اجل در باب جنس سیستان و

(۱)- محمد حسن خان اعتماد السلطنه پسر حاج علیخان مقدم مراغه‌ای حاج الدوله (۱۲۵۹-۱۳۱۳ ه. ق) مترجم و مؤلف معروف زمان ناصر الدین شاه، روزنامه‌خوان شاه بود

(۲)- برادرزن میرزا خانلرخان و پسر جهانگیر میرزا دولتشاه

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۷۱

تکلیف من رسیده بود دادند دیدم و صورت آنرا نوشتم دو رقم در باب قدغن تریاک کشیدن به مأموریت من به قائن و طبس صادر کردند و دادند و مرخص کردند.

به منزل برگشتم. نهار خورده به حرم مشرف شدم زیارت وداع کرده، به منزل آمدم. پنجهزار به میرزا اسمعیل زیارت‌نامه‌خوان دادم. یخدانها را با چادر کرباسی دوسری که عبد الله خان سرهنگ برای راه فرستاده بود دادم بردند منزل حاجی کاظم خان که با شترها بار کرده روانه کند. سرتیپ تلگراف آمد منزل ما برای وداع. دو ساعت به غروب مانده سوار شدیم. وقت غروب به طرق رسیدیم. آقا عبد الوهاب صاحب‌خانه مشهد خواهش کرد که با من به قائن بیاید و مشهدی علی نام رفیق او را هم به نوکری قبول کنم که موجب نخواهد، با مال خودش بیاید و خدمت کند. گفتم عیب ندارد. حالا- که دو ساعتی شب است هنوز نرسیده‌اند. آقا عبد الوهاب و مشهدی علی هم رسیدند.

**روز چهارشنبه بیست و پنجم.**

صبح از طرق سوار شده دو ساعت به ظهر مانده به شریف‌آباد رسیدیم. در چاپارخانه نهار خورده خواب کاملی کردم. عصر برخاسته به حمام رفتم حمام خوبی بود. بیرون آمدم چای خوردم. الحمد لله حالت خوبی بهم رسید. قصه ضعیفه درجی را در حاشیه بیهقی نوشتم. شب شد و هنوز حاجی کاظم خان نیامده است. پسر طوسی نیامد.

**روز پنجشنبه بیست و ششم.**

صبح از شریف‌آباد سوار شده در رباط سفید نهار خورده سه ساعت به مغرب مانده به فخرآباد رسیدیم. ده ساعت و نیم در راه

بودیم که یک ساعت برای نهار معطل شدیم. نه ساعت و نیم راه رفتیم.

البته ده فرسخ است. اینجا مهمان فخرآبادیها بودیم. برای اینکه صد تومان و کسری برای آنها تخفیف ابدی گرفته، بی هیچ طمعی بودم، و امشب هم باز برای چهل و پنج تومان باقی گذشته آنها سفارش‌نامه به مستشار الملک نوشتم، دادم به آقا سید احمد که ریش سفید و یکی از ملاک اینجاست. به این جهت به اصرار مهمانم کردند. امشب هم حاجی کاظم خان نیامد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۷۲

روز جمعه بیست و هفتم. از فخرآباد سوار شده، نهار در آب-انباری که اول جلگه تربت، دو فرسخی شهر است خورده، ظهر به تربت رسیدیم در باغ‌نظر که منزل دار الحکومه تربت است پیاده شدیم. میرزا محمد علی قائنی که نایب الحکومه تربت است، چهار کله‌قند، دو گروانکه «۱» چای، منزل مبارکی فرستاد و خرج کارخانه و طویله را هم آدم فرستاد دادند. اطاق فرش کردند. خودش هم به دیدن آمد. انسانیت کرد، عصر صدر العلماء آمد. شب را تنها بودم.

### روز شنبه بیست و هشتم.

صبح در تربت ماندم به انتظار حاجی کاظم خان، اول روز به حمام رفتم، بیرون آمدم، آخوند ملا عبد الجواد آمد مدتی نشست. کاغذهای تهران را داد رفت. مشغول عرایض تهران شدم. جواب تعلیقه حضرت اشرف و جناب نصیر الدوله را نوشتم. عصر میرزا محمد حسین مستوفی تربت، چهار کله‌قند، منزل مبارکی فرستاد. بعد من رفتم ببازدید میرزا محمد علی نایب الحکومه. پاکت عرایض تهران و مشهد را با عرایض علمای تربت که در باب حکومت تربت به حضرت اجل و مستشار الملک نوشته بودند، دادم به میرزا محمد علی که با سواره مخصوص به مشهد بفرستد، مغرب به منزل آمدم. حاجی محمد حسین آمد که بتوسط محمد خان سرکرده در سفر سابق چهل تومان وعده کرده بودم برای شما بدهم که مرا با مقصرین به مشهد نفرستید. نوزده تومان آنرا به او دادم که به شما بدهد. داده است یا نه؟

گفتم نداده است. بعد میرزا محمد حسین آمد. او هم گفت. محمد خان خودش به من گفت که از چهل تومان حاجی محمد حسین نوزده تومان داد و من به فلانکس دادم. بیست و یک تومان باقی است و مرا در خجالت گذاشته است. من گفتم. می‌گویم البته ندهد. حالا که محمد خان اینجا نیست. و معلوم می‌شود اینجا مداخل برای خودش به اسم من کرده است.

(۱)- گروانکه یا گیروانکه پانصد گرم است که فقط در مورد وزن و بسته‌بندی چای استعمال می‌شد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۷۳

میرزا محمد حسین نشسته است، بینم چه می‌گوید. حرفهای میرزا محمد حسین را گوش دادم. شرحی از بی‌حالی میرزا محمد علی در حکومت تربت گفت و راست می‌گفت. خود میرزا محمد علی چندان عرضه ندارد، بعلاوه یک نایب، محمد علی نامی با پنج فراش، شاهزاده همراه او کرده است که مثلاً فراش‌باشی حکومت باشد. ولی می‌آید در مجلس حکومت می‌نشیند و در محاکمات او بیشتر حکم می‌کند. حکم او نافذتر است اعتنائی به میرزا محمد علی ندارد. میرزا محمد علی هم تمکین دارد.

### روز یکشنبه بیست و نهم.

صبح حاجی کاظم خان آمد. بنه را با شترها فرستاده بود به مزار بوریاباد که یک فرسخی شهر و سر راه قائن است. میرمحمد ولی خان هم با او آمد، دستخطی از سرکار والا-آورد که او را به من سپرده‌اند با خود به قائن ببرم، کارش را صورت بدهم، با خودم به مشهد برگردانم. فرستادم محمد حسین بیک نایب محمد خان سرکرده را آوردند.

قدری ضرب زدم که نوزده تومان به اسم من از حاجی محمد حسین گرفته‌اید.

خواست ماست‌مالی بکند، قبول نکردم. نوزده تومان را گفتم از او گرفتند.

ظهر نهار خوردم، خوابیدم، بیدار شدم.

معلوم شد حسینعلی آبدار و نصرالله فراش گریخته‌اند. می‌خواستیم برویم گردش، برای گریختن آنها موقوف کردم و آنها را از میرزا محمد علی پیشکار تربت خواستم. فراشهای حکومت عقب آنها رفتند. قریب غروب حسینعلی را گرفتند، آوردند. چوب مفصلی به او زدم و حبس کردم، الان در حبس است. یعقوب دلاک که خاصه تراش و آبدار نظام الدوله بوده است، در حمام خواهش کرده بود با من بیاید. گفتم او را آوردند. قرار دادم او آبدار باشد. نزدیک غروب محمد خان سرکرده از عقب سوار ترکمان رفته بود، آمد.

با چکمه منزل من پیاده شد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۴

شرحی در باب نوزده تومان معاذیر گفتم. به روی خود نیاوردم و قبول کردم. تا مغرب نشست و رفت. گفتم. ده سوار حاضر کند با ما تا عمرانی که خاک گوناباد است بیایند. حالا که دو ساعتی شب است فرستاده بود که شما صبح منتظر سوار نباشید که سوار در بوریاپاد سر راه شما حاضر خواهد بود. گفتم. بسیار خوب با یعقوب قدری صحبت کردم. ظاهراً نوکر بامصرفی بنظر آمد. تا بعد باطنش چه بروز بدهد.

### روز دوشنبه سلخ.

صبح به حمام رفته بیرون آمدم و از تربت سوار شده به «مزار بوریاپاد» آمدم. حاجی کاظم خان و محمد ولی خان را برداشتم، پنج سوار هم از سواره قرائی آنجا حاضر شدند، روانه شدیم. وقت نهار به قریه «زرنوخ» خالصه که در چهار فرسخی تربت است رسیدیم. در باغی که پهلوی رباط سرپوشیده است، کنار نهری، سایه بیدی نهار خورده، راحت شدیم. میان روز قدری گرم شد. عصر هوا خوب شد. قدری سرکشی به مالها کردیم. یابوهای بنه زخم شده بودند. پالان آنها را مرمت کردیم. دو الاغ گفتم کرایه کردند تا «مهنه» به دو هزار که قدری از بار آنها را به آنها بار کرده، یابوها راحت کنند، تا اصلاح حال آنها بشود. نصرالله که در تربت گریخته بود، دیگر پیدا نشد و از شر او آسوده شدم.

### روز سه‌شنبه غره جمادی الاولی.

صبح زود از قریه زرنوخ سوار شده در قریه «مهنه» که از محولات و تا زرنوخ چهار فرسخ است نهار خورده خوابیدیم، عصر یک ساعت به غروب مانده سوار شده، چهار ساعت از شب رفته به رباط کمائی که جز همان رباط سرپوشیده و یک آب‌انبار، دیگر چیزی ندارد و در چهار فرسخی مهنه است، رسیده شام خوردیم و خوابیدیم.

### روز چهارشنبه دویم.

صبح اول آفتاب از رباط کمائی سوار شده، بعد از چهار ساعت به قریه عمرانی که نصف آن ملک حاجی حسنعلی گوناباد و نصف دیگرش ملک عماد الملک و دیگران است، رسیدیم. آدم حاجی حسنعلی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۵

عباس نام به سفارش او آمد. گوسفند و سایر تدارکات آورد. نهار خوردیم خوابیدیم. این قریه داخل خاک گوناباد است.

حاجی حسنعلی باعث آبادی آن شده است. جای حاصل خیز بامنفعتی است و در ایام اغتشاش، محل تاخت و تاز ترکمان است. یک قلعه خرابه از قدیم دارد و یک رباط آجری. قلعه جدیدی هم ساخته‌اند که بالفعل مسکون و رعیت‌نشین است. سوارهای قرائی که با من آمده بودند، از آنجا مرخص کردم، برگشتند. فردا سوار گونابادی به استقبال خواهد آمد.

### روز پنجشنبه سیم.

صبح از عمرانی سوار شده، بعد از چهار ساعت به قریه «دلوثی» که متصل به شهر گوناباد و قریه یعنی قصبه «جومند» که دار الحکومه گوناباد است رسیدیم. دلوثی خانه حاجی حسنعلی است. حاجی پنج نفر از سواره گوناباد را تا یک فرسخی به استقبال فرستاد. بعد از ورود نهار آوردند. پلو، چلوکباب، همه چیزش غیر ماکول سوای نان و ماست که خوب بود، خوردیم خوابیدیم. عصر علی اکبر خان پسر چهارده ساله عماد الملک که حاکم گوناباد است، از قریه جومند به دیدن آمد. شب هم آنجا ماند. جوانک خوشکل زرنگی است. به او گفتم غلیان تریاک را قدغن کند و التزام بدهند که تخلف نشود. گفت: فردا می‌دهم. شب خیلی با او صحبت کردم. میرزا محمود حکیم تربتی و حاجی هم بودند. خوش گذشت. اما غذاهای حاجی خوردنی نبود. به غذای روحانی آنشب قناعت کردیم.

### روز جمعه چهارم.

صبح برخاستیم، چای خوردیم. به اتفاق علی اکبر خان رفتیم بیرون قدری راه رفتیم. به یک تکیه که حاجی حسنعلی ساخته است، یک اطاق آن می‌گویند نظر کرده است حضرت مولای متقیان در آنجا یک چلاقی را شفا داده. در یک گوشه آن اطاق گودالی گذاشته‌اند که مردم خاک آنجا را برمی‌دارند به اعتقاد اینکه خاک قدم حضرت است.

از آنجا به منزل آمدیم. علی اکبر خان ساعتی نشست توت آوردند،

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، متن، ص: ۱۷۶

باهم خوردیم. بعد خداحافظ کرده رفت. ما هم وقت عصر رفتیم به بازدید علی اکبر خان به قصبه جومند. در باغ حاجی حسنعلی نشسته بود، آنجا رفتیم.

چند نفر از اهل آنجا هم آمدند. چای خوردیم. تا غروب نشستیم. از آنجا برخاسته رفتیم به ارک که منزل علی اکبر خان بود ارک محکمی بود. میرحسن خان جد عماد الملک ساخته است. خیلی محکم و مشتمل بر همه چیز بوده است.

حالا خراب شده. یک عمارت آن باقی است که علی اکبر خان منزل داشت، خودش با سه نفر نوکر. عماد الملک هیچ خرجی به او نمی‌دهد. خرجش را بعهده حاجی حسنعلی گذاشته، طفلک خیلی در عسرت است. از آن قلعه چیزی که برجاست همان منزل علی اکبر خان است و برجی که در درون قلعه است.

وقت مغرب التزام قدغن قلیان تریاک را از علی اکبر خان و حاجی حسنعلی گرفته، روانه دلوثی شدیم. شب باز در خانه حاجی شام خورده، خوابیدیم.

### روز شنبه پنجم.

صبح برخاسته، سوار شدیم، چهار ساعت از روز رفته به قریه کاخک که در چهار فرسخی و آخر خاک گوناباد است رسیدیم. آنجا بقعه‌ایست از حضرت سلطان محمد، برادر حضرت رضا سلام الله علیه.

بسیار جای باصفائی است و قصبه معتبری است. دو مسجد خوب و یک مدرسه دارد که حاجی محمد حسین جد مرحوم حاجی کرباسی ساخته و موقوفات بر آنها قرار داده است این قریه بقدر هزار خانواده رعیت دارد. در سر تولیت بقعه امامزاده مابین ملا حسن و میرزا اسمعیل نزاع است. حق با میرزا اسمعیل بود. ملا-حسن را ضرب زدم و منع کردم و تفصیل آنها را به شاهزاده والی خراسان نوشتم.

### روز یکشنبه ششم.

صبح برخاسته، توت آوردند، خوردیم جمعی کثیر از زنهای قریه کاخک آمدند به شکایت از دست ملا حسن و تعدی نایب عبد الحسین آدم شاهزاده والی، که برای عرض ملا حسن آمده، بی‌اعتدالی کرده بود. آنها را امیدواری داده، سوار شدم چهار ساعت از روز گذشته

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۷

رسیدیم به قریه دشت بیاض که از محال نیم بلوک و از این طرف اول خاک قائن است. خانه حاجی کاظم خان اینجاست. در باغی برای ما چادر زده بود. در اول ورود، جناب آخوند ملا علی خورشادی که از فحول علما و در اخلاق و انقطاع از دنیا و خوش خلقی و تواضع و بشاشت و زهد و ورع و طلاق لسان و فصاحت کلام و غدو بت بیان، وحید عصر است، به دیدن تشریف آورد. واقعا با اینکه سن ایشان البته قریب هشتاد و نود است، ولی چنان صحبت می‌دارد که شخص از صحبت ایشان سیر نمی‌شود. با اینحال از دنیا بهیچ قناعت کرده، همه اوضاعش بیست تومان نمی‌شود.

مدتی نشستند و خیلی لذت از صحبت ایشان بردم. تشریف بردند، نهار خوردیم. حاجی خان تب کرد رفت به خانه خوابید من هم خوابیدم، برخاستم مشغول شدم به عرایض تهران در باب مغشوشی عمل گوناباد و قدغن تریاک در آنجا و جمع بستن حاجی میرزا زمان خان بر املا-ک موقوفه، نوشتم به شاهزاده و جناب مؤتمن الملک. و به میرپنجه نیز نوشتم. وقت مغرب رفتم حاجی خان را دیدم، بهتر است اما فردا نمی‌تواند حرکت کند قرار شد فردا را بمانیم.

### روز دوشنبه هفتم.

صبح برخاستم. مشغول اتمام کاغذهای تهران و مشهد شدم. کاغذی هم قشنگ به علی اکبر خان حاکم گوناباد نوشته، وقت نهار پاکت را بسته با یک سوار گونابادی فرستادم که حاجی حسنعلی به مشهد بفرستد. بعد از آن نهار خورده، به حمام رفتم. عصر بیرون آمدم و قصد داشتم بروم بازدید جناب آخوند ملا علی که منزلشان در دهی نیم‌فرسخی اینجاست. گفتند: آخوند آمده است در چادر منزل من نشسته است. آمدم منزل دو ساعت نشسته و خیلی صحبت داشتند. زیاد لذت بردم معنی اخلاق و زهد و همه صفات کمال در ایشان جمع است. کاش همه علما خدمت ایشان تحصیل می‌کردند.

یکساعت به غروب مانده تشریف بردند. خیلی افسوس دارم که

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۸

زود از خدمت ایشان محروم می‌شوم. اگرچه وعده فرمودند که بیرجند تشریف بیارند، تا چه مقدر باشد. وقت غروب فرستادم به احوالپرسی حاجی خان.

معلوم شد فردا هم نمی‌تواند حرکت کند. در کمال اوقات تلخی قرار شد فردا هم بمانیم، پس فردا در هر حال انشا الله می‌رویم.

### روز سه‌شنبه هشتم.

صبح برخاسته، قدری سکنجبین خوردم که صداع داشتم. بعد رفتم حاجی کاظم خان را دیدم. حالش سنگین است. تا چند روز دیگر هم نمی‌تواند حرکت کند. بلکه اگر اینطور بی‌طیب و دوا بماند خطر هم دارد. صلاح در این دیدم که من بروم بیرجند، برای او طیب و دوا بفرستم. همان ساعت گفتم اسب زین کردند. حاجی خان را وداع کردم. بیچاره گریه کرد، دلم سوخت، ناچار او را در بستر گذاشته روانه شدم.

نیم‌فرسخی اینجا قریه خضری سر راه و منزل جناب آخوند ملا علی آنجاست، خدمتشان رسیدم. خانه‌ای دارد مثل خانه حضرت نوح. اما تاریک. عرض کردم چرا درها یعنی آغشقه‌های «۱» این اطاق را که حالا پنجره کوچک دارد، تمام باز نمی‌کنید که روشن شود؟ فرمود خانه ملک من نیست و من هیچ شبی در اینجا نخوایده‌ام مگر اینکه فردا عزم رحیل داشته‌ام و حالا قریب پنجاه سال است که در همان بیغوله عمر گذرانیده‌اند. بر حالت ایشان تأسف خوردم.

فرمود: نعمت دیگر هم داریم و آن تاخت‌وتاز ترکمان است که باید همیشه تفنگی هم حاضر برای دفاع داشته باشیم. عمر را بسیار نفیس گذرانده‌ام و فرمود اسرائی که در میان ترکمان هستند، اقلاً محل ترحم مردم می‌شوند. من اسیری هستم که چون در نظر مردم احترام دارم، دل کسی هم برای من نمی‌سوزد. گفتم: شما خود به اختیار این اسیری را بر خود قرار داده‌اید. فرمود، خیر. من اسیر محبت‌های امیرم.

هروقت خواسته‌ام از اینجا هجرت کنم، مرخص نکرده‌اند. گفتم. اثر محبت

(۱) - آغشقه - یا آتشقه یا آتوشغه به معنی پنجره است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۷۹

امیر کجاست که راضی شده است شما در این ده خراب میان عوام کالانعام در همچو بیغوله زندگی کنید؟ چرا شما را در بیرجند سکنای خوب مقرر نکرده است که مردم از شما متفیض شوند و شما راحت‌تر از این باشید؟ فرمود: من خود از قرب حکام دوری را خوشتر دارم. زیرا که در نزدیکی ارباب حوایج بیشتر توقع وساطت دارند، ولدی الاظها، اجابت را واجب می‌دانم و می‌شود که برای حوایج مردم روزی ده بار به دار الحکومه بروم.

اینطور که شد موجب نقض عیش و اختلال امر حکومت آنها می‌شود و کل بر بزرگان خواهم بود. اینجا دور است آسوده‌ترم. خلاصه اینقدر خوب صحبت‌ها داشتند و زیاد، که از ضبط آن عاجزم. به این سلاست و خوش - مزگی ملائی را ندیدم صحبت بدارد، و به این فضل و قدس و زهد هم کسی را ندیده‌ام. حسن دیگر که دارند، اخلاق خوش و بشاشت است. غالب زهاد معبس‌اند. این مرد با احاطه و اطلاع کلی بر همه‌جا و همه‌کس و اینکه می‌داند به هر جا برود بر همه علما تقدم خواهد داشت و همه کس منت دارد که هر چه بخواهد بجان و دل نیاز کند، مع ذلک در این بیغوله عاریه تنگ و تاریک چنان خوشحال است که گوئی در جنات عدن زندگانی می‌کند.

سالی پنجاه، شصت خروار غله از املاک مختص امیر قائن وظیفه دارد، به همان قناعت نموده، لباس کرباسی می‌پوشد و البته سایر معاشش هم از همین قرار است. یک وجب ملک و دیناری سرمایه ندارد. مکرر رجال دولت از قبیل مرحوم آصف الدوله و حسام السلطنه و غیره بر حال ایشان مطلع شده، به منزل ایشان رفته‌اند، و خواسته‌اند برای ایشان وظیفه دیوانی برقرار کنند. گفته‌اند لازم نیست، حالا که امیر قائن از ممر حلالی کفالت مرا می‌کنند زاید بر این را برای چه می‌خواهم. تمام مایملک آخوند به بیست تومان نمی‌رسد.

بر سعادت و عادت ایشان بسی رشگ و حسرت برده برخاستم، دعای سفر به گوشم خواندند، تا بیرون در مشایعتم کردند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۰

به التماس ایشان را برگردانیده سوار شدم و به تعجیل رانده، قریب به ظهر به قریه دهشت که در دو فرسخی است رسیدیم. نهار خورده، خوابیدیم.

چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم. یک ساعت به غروب مانده به قریه اسدآباد نوقاب که در سه فرسخی است رسیده، بیرون قلعه منزل کردیم. در آن قلعه چیزی پیدا نمی‌شد. به زحمت گاه و جو و قدری روغن خریدیم. شب گذارانی کرده خوابیدیم.

### روز چهارشنبه نهم.

صبح از اسدآباد سوار شده، چهار ساعت از

### روز گذشته

بشهر قائن رسیدیم. می‌گویند سه فرسخ است اما ما چهار ساعت آمدیم یقیناً چهار فرسخ است. در یک فرسخی شهر محمد حسین بیگ پسر بزرگ حاجی کاظم خان آمد. قدری با او صحبت کردم. احوال پرسیدم از سواره ترکمان که زیر کوه را تاخته بود. گفت: دیروز خبری رسید که در خاف یا جام باخرز آقا خان پسر یوسف خان هزاره، آنها را بر هم زده گاو و استر را پس گرفته است. قریب شهر صفر علی بیگ نایب اصطبل توپخانه و بابا خان آدم سهام الدوله که به بازدید اصطبل توپخانه آمده است، به استقبال آمدند.

آمدیم به شهر. محمد ولی خان که از اسدآباد جلو آمده، خانه احمد بیگ نایب قائن را منزل معین کرده بود، منزل کردیم. خود نایب، بیرجند رفته اما حاجی که از اقوام و نایب مناب اوست، نهار حاضری فرستاد و تهیه شام دید. خواهش کرد از خانه‌اش شام بیارند، چون اهل اینجاها خوب طبخ نمی‌کنند.

گفتم اسباب بیارند سید آشپز خودمان بپزد و همین‌طور کردند.

ولی آنچه تهیه آوردند در آخر محمد حسین بیگ قبض داد که از بابت مالیات آنها پای امیر محسوب شود. بعد از نهار قدری خوابیدم. بعد رفتم حمام، بیرون آمدم، آقا حاجی هم آمد. پیرمرد باچم و خمی است. رفتم مسجد جامع. مسجد باروحی است. جمشید بهادر قارن قائنی در سنه هفتصد و نود و شش ساخته. در زمان شاه سلیمان صفوی تعمیر شده. در این سنوات هم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۱

تعمیری شده است. ولی مع ذلک ایوانش خیلی شکسته دارد.

در مسجد نماز کردم، بیرون آمدم. پهلوی مسجد، مدرسه‌ایست.

در زمان صفویه شخص رعیت قائنی ساخته موقوفاتی دارد که به طلاب آنجا از سالی سیزده خروار تا به پنجاه من غله، مراتب سواد و استعداد، وظیفه می‌رسد بقدر پنجاه شصت طلبه دارد. همه خوب تحصیل می‌کنند و کار می‌کنند.

در ایوان مدرسه نشستیم. جمعی از طلاب جمع شدند. در میانه یک بچه آخوندی بود به سن سیزده یا چهارده مکلف نبود. پرسیدم چه می‌خوانی؟ گفت:

شرح لمعه را تمام کرده قوانین می‌خوانم. خیلی زرننگ و حاضر جوابش دیدم. دو سه فقره از مقدمات و فقه از او پرسیدم، خوب جواب داد معلوم شد خیلی خوب تحصیل کرده و می‌کند. بسیار مستعد و حریص در تحصیل است.

اسمش ملا محمد باقر «۱» پسر ملا-محمد حسن از اهل جازار از محال درخش قائن است. خیلی تازگی داشت به این سن و اینطور باسواد و زرننگ و خوش‌سیما.



تا غروب با او صحبت علمی کردم. مغرب به منزل آمدم.

اما شهر قائن بقدر سه هزار خانه جمعیت دارد. اما بوضع دهات است باغستانهای خوب خارج شهر دارد. میان شهر خیلی کم درخت و خشک و خانه‌های پست رعیتی، خشت و گلی، مثل خانه‌های دهات دارد. اهلش هم

(۱)- در سال ۱۳۳۳ شمسی که نگارنده جهت مأموریت چند روزه به بیرجند رفته بود، پسر ملا محمد باقر بنام حاج شیخ محمد حسین آیتی را ملاقات کرده از محضرشان درک فیض نمود. همین که دریافتند این بنده نوه میرزا خانلرخان هستم، شرح مبسوطی نقل از پدرشان بیان داشتند. از جمله فرمودند: «پدرم همیشه می‌گفت ما هرچه داریم از میرزا خانلرخان داریم. اگر آن مساعدت را با من نکرده بودند موفق به ادامه تحصیل نمی‌شدم» متأسفانه در روزنامه کیهان مورخ ۶ دیماه/ ۵۰ مطابق ۸ ذی‌قعدة ۱۳۹۱ ه. ق اعلام مجلس ختم مشارالیه را خوانده و بسیار متأسف شدم. در آن مجلس که در مسجد شاه منعقد شد رفتم و فاتحه خواندم. روانش شاد باد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۲

دهاتی منش بدوضع و کریه المنظر و عوام کالانعام‌اند. اما فقیر و مؤمن و بی‌شر مردمی هستند- فسق و فجور و شرارت نمی‌دانند. نایب آنجا احمد بیگ نامی بیرجندی که سالی دو سه ماه برای جمع کردن مالیات می‌آید و بعد از انجام امر مالیات می‌رود به بیرجند. مردم آسوده‌اند و محاکمه بهم نمی‌رسد که حاجت بنایب و حاکم بهمرسانند.

### روز پنجشنبه دهم.

صبح از شهر قائن سوار شده سه ساعت از روز رفته رسیدیم به قریه «خورماج». هوا گرم شد، میان باغات آنجا پیاده شدیم در سایه درختها کنار اصطلاح «۱» آسوده شدیم. نهار خوردیم، خوابیدیم.

جمعیتی از دخترها و بچه‌های ده دور من جمع شدند. نقل و شیرینی و پلو به آنها دادم تا عصر جمع بودند و هریک صحبتها از عالم خود داشتند.

سه ساعت به غروب مانده به قریه «روم» رسیدیم. خارج از آبادی کنار رودخانه منزل کردیم. این قریه بقدر شصت و هفتاد خانه رعیت دارد.

اغلب گوسفند دارند، زراعت آنها کم است. اما خوب زراعت می‌کنند.

رعیت خوب دارد. چندسال قبل زلزله قلعه آنها را خراب کرده، امیر قائن صد تومان از خود داده تعمیر کرده‌اند ولی حالا در بیرون قلعه مردم بسیار خانه ساخته‌اند.

میان قلعه خالی است هوای آنجا خوب سرد است. حالا که اول جوزا «۲» ست من با یک شئل معتبر که لباس زمستانی است سرما می‌خورم و شب با یک لحاف نتوانستم بخوابم.

### روز جمعه یازدهم.

صبح از قریه روم سوار شده سه ساعت از روز رفته به قریه «سه‌ده» رسیدیم. پیاده شده در خانه احمد بیگ نایب، که خالی بود منزل کردیم. این قریه خیلی آباد و بزرگ است- زیاده از هزار خانوار رعیت دارد. اما اهلش ایلات هستند. قلعه قدیمی هم دارد. میان قلعه رفتم هیچ سکنه نداشت، مگر یک خانه، پیرمردی بود که از تکلم هم عاجز بود در

(۱) - استخر

(۲) - اول جوزا - اول خرداد است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۳

میان خرابه پهلوی خانه او دیدم یک درگاهی از خشت و گل مخروطه هست که توی آن درگاه، سه بند اسفند و دو تسبیح آویخته و چند چراغ موشی سیاه شده میان یک سوراخی گذاشته است. پرسیدم این چیست؟ پیرمرد گفت: این مزار است. گفتم قبر کسی است؟ گفت نه مزار است. گفتم مزار کسی است گفت نمی دانم.

من خادم اینجا هستم و از قدیم گفته‌اند اینجا مزار است. زنهای اینجا به زیارت می آیند و چراغ و نذورات می آورند. مقابل آن درگاه هم پیرمرد متولی، باغچه درست کرده. سه بوته چغندر کشته بود. از این معلوم می شود که نوع بشر بالفطره مایل به یک معبود و مقتدائی هستند اگرچه به جعل و اختراع خودشان باشد. خلاصه آنجا نهار خورده، خوابیدیم چهار ساعت به غروب مانده سوار شدیم. مقارن غروب به قریه «ساقی» رسیدیم.

از اینجا تا بیرجند چهار یا بقولی پنج فرسخ است. محمد حسین بیگ گفت. از اینجا من باید پیش بروم. کاغذی به امیر قائن نوشته از ورود خود اطلاع دادم. این قریه ساقی، میان دره و کوه واقع است. بقدر صد خانه رعیت دارد. جای خوش هوایی است. با اینکه نسیم ندارد. بی‌بالا پوش نمی توان نشست.

### روز شنبه دوازدهم.

صبح از ساقی سوار شده، بعد از سه ساعت به قریه «پستوک» رسیده نهار خورده، خوابیدیم. بعد از ظهر محمد حسین بیگ از بیرجند مراجعت. گفت: حشمه‌الملک شکار رفته بود. در شکارگاه از آمدن شما مطلع شد. بسیار اظهار افسوس کرد که چرا زودتر مطلع نشده. حالا عرض سلام رساند. قلمدان نداشت جواب بنویسد گفت: خواهش دارم امشب هم همین جا بمانید فردا صبح بیرجند وارد شوید که حاجی پرویز خان همشیره‌زاده خود را به استقبال بفرستند و گفته است یک نفر آدم خودتان را امروز بفرستید برود منزلهای شهر را ببیند هر یک را می‌پسندد فرش کنند. گفتم: فردا که وارد

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۴

می‌شویم اول به کلاته می‌رویم. از آنجا می‌فرستم منزل را فرش می‌کنند. در این قریه از سیدی جویای فقره خزانه و گنجی که شهرت دارد چندسال قبل در این نواحی پیدا شده بود، شدم. گفت: ما هم شنیدیم که در کلاته حسن رحمن یا علی رحمان که قریت به قریه روم است چند خانه از زیرزمین شخص گوسفندداری که برای گوسفند خود دخمه می‌کند، یافته به امیر اطلاع دادند در اینجا گفتند چندین دیگ بزرگ و خم پول و چند خانه اسلحه بوده است و گفتند سرتیب پسر امیر رفت به آنجا و بعد معلوم نشد که چه شد. این قضیه در این نواحی همه‌جا بهمین ابهام مذکور است.

### ورود بیرجند

### روز یکشنبه سیزدهم.

اول طلوع آفتاب از پستوک سوار شده بعد از سه ساعت وارد بیرجند شدیم. یک فرسخ به شهر مانده امیر قائن، حاجی پرویز خان همشیره‌زاده خود را که از طرف پدر پسر حاجی رضا قلی خان و نوه میر حسن خان طبسی است و حالا سرهنگ فوج قائن است. با دو یدک یراق طلا و بیست سی سوار به استقبال فرستاده بود، رسیدند. با او صحبت کنان آمدیم.

منزل را در شهر معین کرده بودند و امیر گفته بود من از کلاته به شهر خواهم آمد برای دیدن. ولی من چون دیدم اینطور انسانیت و مهربانی کرده است یکسر رفتم به کلاته که تقریباً نیم‌فرسخی از شهر گذشته، به سمت دامنه کوه باقران است. باغی است و عمارت مختصری که امیر برای نشیمن خود اختیار و بنا کرده است. مدت دو ساعت آنجا نشستیم. از هرجائی صحبت داشتم. بعد از صرف چای و قهوه و غلیان «۱» به شهر مراجعت کرده، در خانه میرزا محمد علی مستوفی سابق قائن که حالا- امیر به میرزا عبد الخالق مستوفی حالا بخشیده، و او آنجا ساکن بود منزل کردیم.

اگرچه منزل دیگر هم در تکیه‌ای که نواب والده امیر ساخته است.

برای ما فرش کرده بودند و آنجا عالیتر و بهتر از خانه میرزا محمد علی بود. لیکن

(۱)- نویسنده در بعضی جاها غلیان را با ق نوشته است

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۸۵

چون خانه میرزا محمد علی را به حکم امیر ضبط کرده با منصبش به میرزا عبد الخالق داده و این میرزا عبد الخالق سنی خری و کری است، خواستم این مرد که منحوس از این خانه که میرزا محمد علی وقف حضرت سید الشهداء (ع) هم کرده است ازاله شود و طوری بکنم که دیگر این مرد که را اینجا راه ندهند.

از میرزا محمد علی هم در سکون این خانه اذن فحوا و شاهد حال و قطعی داشتم که با من کمال دوستی دارد و از این عمل من خیلی مشعوف می‌شود. بعد از ساعتی که در منزل نشستیم، حاجی پرویز خان و سایرین رفتند، نهار آوردند، از اندرون امیر که والده سرتیپ باشد. سه دوری پلو، یک دوری کته چلو، سه چار خورش و افشره و شربت زرشک و حاضری‌ها.

بعد از نهار حاجی عباس بیک پیشخدمت امیر آمد. یک خوانچه انواع نقلها و یک مجموعه پنج کله‌قند روسی و یک طاقه شال ترمه کشمیری قرمز سفید، منزل مبارکی آورد. وقت عصر هم میرزا شهاب که منشی و ندیم امیر است با میرزا عبد الخالق مستوفی و سایر میرزاها و نایب بیرجند و احمد بیک نایب شهر قائن و کریم بیک یاور توپخانه و حاجی محمد حسن تاجر بیرجندی دیدن آمدند. آدم میرزا عبد الخالق یک مجموعه ده کله‌قند یزدی، منزل مبارکی آورد. شب، دیگر تازه نداشتیم. ساعت چهار شام از اندون والده سرتیپ، مثل نهار آوردند. خوردیم، خوابیدیم. هوای بسیار خوبی بود در بام خانه با یک لحاف راحت خوابیدم.

### روز دوشنبه چهاردهم.

صبح برخاسته به حمام رفتم. از حمام بیرون آمدم. حاجی علیرضا بیک صندوقدار امیر آمده است از طرف امیر به احوالپرسی و عذرخواهی از اینکه امیر خواست منزل شما بیاید، اسب هم حاضر کردند.

حالش چون دوا می‌خورد انقلابی پیدا کرد، گفت البته امروز شما هم به حمام می‌روید، از کسالت برآئید، فردا صبح خدمت شما می‌رسد. جوابش تعارف کردم، رفت. یک فراش خلوت هم که اسمعیل کربلائی محمد است با چهار فراش، متوکل خدمات من کرده‌اند. عصر امروز آقا سید ابو تراب پسر مرحوم

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۸۶

آقا سید ابو طالب مجتهد قائن به دیدن من آمد. ده پانزده نفر طلاب و ملا با او بودند. آقا سید ابو طالب امسال در راه مکه مرحوم شده. می‌گویند از علمای معتبر و در این جا خیلی مطاعیت داشته است.

پسرش به سن بیست و چهار پنج سال است. باسواد است. مشغول تدریس هم هست. مریدهای پدرش دورش را گرفته‌اند. خیلی محترم است.

امیر هم زیاد مراقب تربیت و ترویجش هست. دو ساعتی نشسته، قدری صحبت کردیم، رفتند. شب تنها به مطالعه شرح مثنوی مرحوم حاجی سبزواری مشغول بودم.

### روز سه‌شنبه پانزدهم.

صبح امیر حشمة الملک از کلاته به شهر به منزل من آمدند. احکام دار الخلافه و والی خراسان را دادم خواندند. گفتند. در باب جنس سیستان سند معتبر دارم. می‌دهم شما هم ببینید. قدری صحبت کردیم. از طرفین همه تعارف رسمی بود. دو ساعتی نشستند، رفتند.

اظهار کسالت می‌کرد. پهلوی صورتش ورمی پیدا شده بود. دیگر تازه‌ای امروز نبود. عصر میرزا بابا نام سیدی سبزواری طیب است آمد. مدتی نشست، صحبت کردیم رفت. شب به صحبت با محمد ولیخان و مطالعه شرح مثنوی گذشت. امروز حاجی عبد الله نوکر محرم نواب والده امیر یک مجموعه سه کله قند روسی و چای و یک بره آورد، از جانب نواب احوالپرسی و منزل مبارکی گفت.

### روز چهارشنبه شانزدهم.

صبح برخاسته، سوار شدم. رفتم به کلاته، امیر را دیدم. فرمایشات شفاهی حضرت اجل را ابلاغ کردم. گفت: مضایقه از واگذاشتن سیستان و بلکه قائن هم ندارم. می‌روم تهران خدمت می‌کنم و این جنس سیستان را اگر من بخواهم اینطور یعنی بیست و دو هزار و پانصد خروار را بگیرم، مردم می‌روند به طرف افغان و من مقصر می‌شوم. هرکس را مأمور می‌کنند برود بگیرد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۸۷

و تکلیف کرد که شما بروید سیستان ملاحظه کنید آنچه شما صلاح بدانید من مجری می‌دارم. هرچه بازدید کنید به تهران بنویسید به من هم تصدیق بدهید. گفتم: من در اصل جمع جرح و تعدیلی نمی‌کنم. در باب تسعیر مضایقه ندارم بعضی تحقیقات کرده، با شما قرار بدهم. بعد از گفتگوی زیاد گفتم:

شما صورت جمع و خرج جنس را که قبول دارید، بگوئید بیارند من با آنصورتی که به من داده‌اند موازنه کنم. هر محلی اختلاف دارد می‌گویم از ریش سفید آنجا احضار کند پاره‌ای تحقیقات بشود تا بینم تکلیف چه خواهد بود. از آنجا برخاسته به کلاته عابدین که نزدیک به آنجاست، منزل نواب رفتم. بیرون آبادی سر نهر چادری زده بودند نشستم. این کلاته عابدین مزرعه‌ایست که امیر به هشتصد تومان خریده سالی دویست خروار غله عایدی دارد. باغ مخروبه و بعضی عمارت گلی غیر مرغوب هم دارد. نواب برای خوش‌هوائی آنجا آمده، شیر بز می‌خورد. حاجی عبید الله رفت اندرون احوالپرسی کرد، برگشت. جواب تعارف آورد. افشره آب‌لیمو و یک دوری گز آوردند. قدری افشره خورده برخاستم تا به شهر آمدم. نهار خورده، خوابیدم. باقی روز و شب را تنها، گاهی به مطالعه شرح مثنوی، گاهی به مهملات محمد ولی خان گذرانیدم.

### روز پنجشنبه هفدهم.

صبح برخاسته نجار خواستم آمد. یک تومان به او دادم رفت یک تخت بسازد برای میان زیرزمین که روی آن روزها بخوابم. محمد جعفر را هم فرستادم به احوال‌پرسی امیر و نواب. امروز شنیدم که شب گذشته تفنگداری از کلاته امیر آمده، علی نام فراش را که در منزل ما برای خدمت گذاشته بودند، گرفته کتک زده و برده است. جهتش هنوز معلوم نشده. دو سه ساعت از روز برآمده رفتم ببازدید حاجی پرویز خان همشیره‌زاده امیر. ساعتی آنجا بودم. دو سه کتاب از او به عاریه آوردم. وقت ظهر کربلائی محمد آمد که

می‌خواهم به کلاته خدمت امیر بروم، کاری دارید؟

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۸

گفتم: از قول من احوال‌پرسی کن، بعد بگو البته سرکار امیر اختیار نوکر و رعیت خود را دارند. هر که مقصر است تنبیه کنند، مرا حرفی، بلکه شفاعتی هم نیست. و لیکن نصف شب تفنگدار بیاید در منزل من فراش را بگیرد، بزند، کشان‌کشان ببرد، از رسم و قاعده مهمان‌داری دور است. یقین دارم امیر اینطور نفرموده، این تفنگدار با این فراش غرض داشته است.

در اینصورت از آن تفنگدار باید مؤاخذه شود که دیگران بعد از این، اینطور اسباب وحشت ساکنین این منزل و هتک حرمت من نشوند، رفت. وقت عصر رفتم حمام و بعد از آن به مسجد جامع نماز کرده، رفتم به مدرسه در جائی نشستم طلاب جمع شدند مشغول صحبت شدیم. از آنجا رفتم به بازدید آقا سید ابو تراب پسر سید ابو طالب مجتهد مرحوم. تا مغرب آنجا بودم. مراجعت به منزل کردم.

دیدم میرزا عبد الخالق مستوفی آمده است که شما چرا امروز که از حمام بیرون آمده به تماشای تکیه آمدید. من آنجا با میرمعصوم خان نشسته بودم، آنجا نیامدید، بی‌خبر رفتید. این بی‌اعتنائی بود و میرمعصوم خان از این بابت گله می‌کرد که شما بی‌اعتنائی کردید. گفتم: به ایشان بگوئید من گمان کردم که شما مایل ملاقات و معاشرت غربا نیستید و الا دیدن می‌آمدید یا مأذون به ملاقات من نبوده‌اید.

در این هردو صورت آمدن من پیش شما، منافای با خیال شما و کل بر شما دانستم، نیامدم. محمد ولی خان را گفتم. مخصوصا فردا برود همین‌طور از میرمعصوم خان عذر بخواه که همچو نداند، من از روی کبر و تفرعن بی‌اعتنائی به او کردم. بعد از این گفتگوها میرزا عبد الخالق رفت. کربلائی محمد از کلاته آمد. گفت. خدمت امیر رسیدم و پیغام شما را گفتم. امیر فرمود به فلانکس سلام مرا برسان. بگو و الله من نگفته بودم تفنگدار بیاید از منزل شما علی را بیارد. پیش خود این حرکت را کرده و بسیار ضرب به تفنگدار زدم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۸۹

خواستم او را چوب بزدم، شب جمعه بود شفاعت کردند. اگر صد نفر با تقصیرهای بزرگ به منزل شما بیایند از هیچیک مؤاخذه نمی‌کنم. همین علی تقصیر بزرگی دارد. محض همینکه به منزل شما بوده، از او گذشتم و او را خدمت شما فرستادم. شما خود از او پرسید تقصیرش چیست، که اگر پای شما نمی‌بود، باید گوش و دماغ او را ببرم، علی را هم آورد. علی گفت: بلی! پیش از آمدن شما من تقصیری کردم که امیر خبر نداشت و من خائف بودم و حالا بخاطر شما از این خطر جستم. هرچه پرسیدم تقصیرت چه بود، بروز نداد.

### روز جمعه هجدهم.

صبح میرزا شهاب را خواستم. در باب افراد جمع و خرج جنس سیستان و اسناد جواب محمد ولی خان سفارش کردم که از امیر بگیرد بیارد. بعد بنا خواستم قرار تعمیر حوض منزل را دادم که فردا بیاید بسازد. بعد آقا سید محمد نام که از سادات «سیوجان» است آمد. فصلی با او در باب قنات وقفی آنجا حرف زدم. بعد تا عصر مشغول به کتاب نظامی بودم.

عصر بیرون رفتم، بر سر تلی که در وسط شهر بیرجند است. تماشای شهر کردم.

اگرچه آباد جائی است، بقدر پنجهزار خانه دارد ولی به وضع دهات و دکانین و بازارش مثل دهات. خانه‌ها محقر و کثیف. این شهر دو قنات دارد و همه خانه‌ها باید با مشک از این دو قنات آب ببرند. جای بی‌آب و سبزه خشکی است. خانه‌ها از دو طرف یک تل بزرگی، در دامنه تل بعضها فوق بعض واقع شده است. هوایش گرم و خشک است. آبش شور است. هوای شب خیلی خوب

است، روزش گرم می‌شود. در خود بیرجند هیچ قسم میوه نیست، مگر اندکی توت، قدری درخت عناب. در کنار شهر سمت جنوب در سرزمینهای زراعت گندم و جو هست. میان شهر هم تک‌تک درخت توت و بید هست، اما کم. بسیار جای خشک بی‌آب و سبزه‌ایست. یک خانه عالی و عمارت خوب ندارد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۰

محمد حسین بیگ پسر حاجی کاظم خان امروز رفت. کاغذی به حاجی خان نوشتم زود بیاید.

### روز شنبه نوزدهم.

وقت نهار میرزا شهاب آمد. تعلیقه‌جاتی از حضرت اجل، خطاب به امیر آورد که در ماه ربیع الثانی نوشته بودند، در باب جنس سیستان، عنقریب میرزا خانلرخان می‌آید قرارش را می‌دهد و از امیر پیغام آورده بود که شما مأموریت دارید که در جمع و خرج جنس، جرح و تعدیلی بکنید، و دیگر اینکه ما چه باید به شما خدمت بکنیم. گفتم: مأموریت من همان است که در احکام دیده‌اید و نزد شماست در تسعیر چهل و پنجهزار خروار به من اختیار تامه داده‌اند که هرطور صلاح می‌دانم قرار بدهم. ولی به مضمون عموماًتی که در احکام هست و فرمایشاتی که هنگام مرخصی، حضرت اجل بخودم می‌فرمودند و اظهار وثوقی که تا حالا فرموده، و آنچه عرض کرده‌ام مقبول و مستحسن افتاده، چنان می‌دانم که برای شما اسباب هرگونه خدمتی بتوانم بشوم. من که آمدم قصدم خدمت و خیرخواهی برای شما بوده و هست و برای هرگونه خدمت شما حاضریم و اما اینکه شما چه باید خدمت کنید، شما مرد بزرگی باشانی هستید هرقدر محبت کنید عجب نیست.

حاجی میرزا زمان خان «۱» به خدمت طبس آمد. منصب و شغل و محرمیت او در دولت، بیش از من نیست. عماد‌الملک هم از شما خیلی کمتر است.

ملاحظه کنید، هرطور عماد‌الملک بزرگی کرد، شما هم بکنید. بنقد، من، با کمال ادب و احترام قیمت چهل و پنجهزار خروار جنس سیستان را می‌خواهم.

(۱) - حاجی میرزا زمان خان عموی فرخ خان امین‌الملک و بعد امین‌الدوله غفاری کاشانی. در سال ۳- ۱۲۷۲ ق در سفر فرخ خان به اروپا سمت مستشاری او را داشت.

در سال ۱۲۷۵ ق کارپرداز اول ایران در مصر شد. در سالهای ۹- ۱۲۷۸ ق کارپرداز اول بغداد بود و در حدود سال ۱۲۹۰ ق برای ممیزی مالیات به خراسان مأمور گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۱

لطف می‌کنید مرخص می‌شوم، لطف نمی‌کنید خدمت شما هستم. هر فرمایش دیگر هم دارید، حاضریم.

وقت عصر رفتیم به کلاته تا غروب با امیر نشسته صحبت کردیم.

اخباریکه داشت گفت، آخوندزاده را برای تحصیل اخبار افغانستان به هرات و قندهار فرستاده‌ام. او از هرات نوشته بود که مستوفی الممالک و میرآخور امیر شیرعلی خان که رفته بودند به کلات نصیر پیش انگلیس‌ها بی‌نیل به مقصود برگشته و در همه شهرهای افغانستان جار کشیدند که جهاد است با انگلیس که محققاً امیر شیرعلی خان با انگلیس‌ها بر هم زده است.

دیگر از تهران هم خبری که داشت، رفتن معتمد‌الملک «۱» به مازندران به حکومت. شب به منزل مراجعت کردم. وقت خواب باران آمد. از بام به زیر آمده در اطاق خوابیدم.

## روز یکشنبه بیستم.

صبح هوا ابر بود و طراوتی داشت. سوار شدم در اطراف و بازارهای شهر بیرجند را تماشا کردم. تپه بزرگی در وسط شهر است که آبادی قدیم همه در سمت جنوب تپه بوده. کم کم آبادی زیاد شده، در سمت شمال هم بازار و خانه‌ها بسیار ساخته‌اند. ولی همه خانه باید با مشک و کوزه از قناتهای مابین شهر که هردو در سمت جنوب تپه و در پای تپه آفتابی می‌شوند، آب به خانه ببرند. در سمت شمال هم میرزا محمد علی مستوفی سابق قائن، قناتی جاری کرده. کاروانسرا و حمام و تکیه و بازاری ساخته است. قناتش حالا آب بسیار کمی می‌دهد، آنهم شور. برای خوردن خوب نیست. به سایر شست‌وشوها مصرف می‌شود. کاروانسرا و حمامش، بعد از آنکه به دولت امیر قائن، خائن و فراری شد، بایر و غیرمسکون افتاده است.

(۱) - یحیی خان دارای القاب آجودان مخصوص، معتمد الملک، وزیر مخصوص و مشیر الدوله بود. برادر میرزا حسین خان سپهسالار و شوهر چهارم عزة الدوله خواهر تنی ناصر الدین شاه بوده در سال ۱۲۹۴ به حکومت مازندران منصوب گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۹۲

به هوای همان قنات او خیلی آبادی در سمت شمال شده است اما بازار و دکانین قدیم و جدید همه به وضع دهات است. بازار سرپوشیده ندارد. کنار کوچه‌ها اطاقهائیست یک در دارد. داخل که می‌شوید از هرمتاعی گذاشته می‌فروشند. دو کاروانسرای تاجرنشین آباد هم بنظر آمد. بعد از گردش به منزل آمدم. دیدم میرزاهای حشمة الملک آمده‌اند منزل من، فردهای جمع و خرج جنس سیستان را آورده بودند.

قدری دیدم و گفتگو کردم. فردها ناتمام بود. گفتم: ببرید تمام کرده بیارید، میرزاها رفتند. میرزا شهاب ماند. محرمانه گفت. دیروز پس از مراجعت شما از نزد امیر، خیلی از شما تعریف و تمجید کرد و گفت، خیلی میل دارم که همه‌روزه با فلان کس باشم. و جواب پیغام‌های سابق را پرسید، من آنچه شما گفته بودید گفتم. گفت الان برو و به فلانکس بگو و از جانب من قسم‌ها یاد کن که من کمال یگانگی و محبت را با شما بهم رسانیده‌ام، و دلم می‌خواهد که بقدر قوه و مقدور به شما خدمتی بکنم که لایق شأن شما باشد و می‌خواهم بعد از این کارهای من در تهران با شما باشد و بقدر استطاعت برای خدمتگزاری به شما حاضرم و دریغ ندارم.

اما فقره حاجی میرزا زمان خان: اولاً بضاعت یعنی تنخواه نقد من بقدر عماد الملک ندارم. ثانیاً این قدر می‌دانم که حاجی میرزا زمان خان بقدر ده دوازده هزار تومان به عماد الملک نفع رساند. اما نمی‌دانم که او به حاجی خان چه خدمت کرد. دیگر اینکه خدمتی که من بتوانم بکنم، مناسب می‌دانم در آخر کار بکنم که در اول موهم بعضی خیالات می‌شود، و بسیار تعارف کرد.

من هم از همین نمط تعارف و تقبل هرخدمتی کردم و در فقره حاجی میرزا زمان خان گفتم او کاری که برای عماد الملک کرد همین بود که در تعدیل جمعی بر دهاتش نیفزود، و ده دوازده هزار تومان از طبس و عماد الملک به او رسید. بعد گفت: در باب جنس سیستان، خواهش امیر این است که شما التفاتی بکنید که این دو روزه کاغذ به تهران بنویسید. گفتم: فردها را بسازند بیارند

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۱۹۳

بینم امیر چه خواهش دارند و ما به الاختلاف چقدر است تا بگویم که راه کار چیست. میرزا رفت. نهار خوردم، خوابیدم، عصر کریم بیک، یاور توپخانه آمد، قدری صحبت کرده از پریشانی کار توپخانه بیرجند قدری گفت و راست گفت. خودم هم رفتم به توپخانه یکسر خراب بود و توپ‌ها بی‌حفاظ برابر آفتاب افتاده بود.

## روز دوشنبه بیست و یکم.

تازه‌ای نبود. عصر میرزا شهاب آمد قدری در باب جنس حرف زدم. باز فردها را نیاورده بودند. گفتم. آنها را بیارند تا تکلیف معلوم شود. در باب محمد ولی خان هم صحبت کردیم. تأکید کردم تهیه جواب دعای او را بکنند. دو کنیز بلوچ خواسته بودم. گفت امیر نوشته از سیستان بیارند. وقت شام رفت. وعده کرد فردا صبح برود خدمت امیر، فردهای جنس سیستان را تمام کرده، سند جواب محمد ولی خان را هم گرفته بیارد. شب را قدری به کتاب مشغول شدم. حالت خوشی نداشتم. شام نخورده خوابیدم.

### روز سه‌شنبه بیست و دویم.

صبح تنها از منزل به صحرا رفتم. خرمی پاک می‌کردند، مال همشیره امیر. وضع رعیتی آنجا را تماشا کردم. ملک خوبی دارند. اگر خشک‌سالی نشود، تخمی بیست سی تخم عاید می‌شود. تخم زراعت را از میانه رعیت و ارباب برمی‌دارند. گاو برای شخم زمین با رعیت است. سایر مخارج با ارباب. حاصل را ربع رعیت می‌برد باقی را ارباب. در میان اراضی زراعت، کنار نه‌ها درخت‌های عناب است هر درختی صاحبی دارد. درخت خوب تا دو تومان ارزش دارد. حاصل آن هفت هشت من عناب می‌شود.

از یک من چهارده شاهی تا ده شاهی فروش می‌رود که پنج شش هزار می‌شود. از آنجا که برگشتم، جوانی را دیدم بر الاغی بندری سوار بود. یک تفنگچی هم بر یابوئی سوار، دنبال او می‌رفت. پرسیدم، گفتند علی اکبر خان پسر امیر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۴

است، به کلاته می‌رفت. بعد از ظهر حمام رفتم. عصر میرزا شهاب و چند نفری آمدند. شب مشغول کتاب بودم.

### روز چهارشنبه بیست و سیم.

صبح به کلاته امیر رفتم. آقا سید عبد الله که از آقایان سیستان است، آنجا بود. دو سه ساعت با او و امیر صحبت کردم. آنجا گفتم: می‌خواهم به سیوجان که مسکن سادات زیدی است بروم برای تحقیق حالت قنات وقفی آنها که چه قدر خرج دارد. بلکه بنویسم از دیوان مرحمت شود. امیر گفت: هروقت بخواهید بروید، هرچه لازم است حاضر می‌کنم. فردا می‌روم. دو سه نفر مقنی و اهل بصیرت این کار با من باید باشند.

سفارش کردند، محمد رضا بیگ نامی که متصدی امر قنات بیرجند است خبر کنند، با دو سه نفر مقنی، فردا پیش من حاضر باشند. مراجعت به شهر کرده، نهار خورده، خوابیدم. عصر باز میرزا شهاب آمد با میرزا مصطفی قلی و میرزا عبد الخالق مستوفی امیر، و افراد جمع و خرج جنس سیستان را آوردند. با افرادی که میرزا محمد علی داده بود، مقابله کردیم. تقریباً چهارده هزار خروار تفاوت داشت که میرزا محمد علی زیاد جمع کرده بود. ما به-التفاوت را بیرون‌نویس کردیم. گفتم میرزا مصطفی قلی ببرد پاک‌نویس کرده بیارد، تا تکلیف درست معلوم شود، حضرات رفتند. به میرزا شهاب سفارش کردم تعلیقه «۱» از جانب امیر بنویسد که میرزا علی درختی با عیال محمد ولی خان به شهر بیایند که امر آنها رسیدگی و قطع شود. شب باز به مطالعه کتاب گذراندم.

### روز پنجشنبه بیست و چهارم.

صبح سوار شده روانه سیوجان شدم.

محمد رضا بیگ و آقا سید محمد روضه‌خوان که از همان سادات سیوجان است نیز همراه بودند. آدم‌های امیر هم سه چهار نفر برای خدمت همراه بودند. یک فرسخی بیرجند مزرعه‌ای بود مسمی به امیرآباد، که مرحوم اسد الله خان



(۱) - آنچه در حاشیه نامه نویسد.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۹۵

آباد کرده. حالا- امیر به علی اکبر خان پسرش بخشیده. علی اکبر خان آنجا منزل دارد. اما خودش به شکار رفته بود. قنات خوبی دارد. سالی چهل خروار تخم می‌کارد. حمام و یخچال و باغی هم دارد. از آنجا گذشتیم. بعد از چهار ساعت به قریه سیوجان رسیدیم. در راه حالت قنات را ملاحظه کردم.

از بیرجند تا آنجا که چهار فرسخ است، طول این قنات است. از بیرجند تا دو فرسخ علامت چاه‌ها نمودار، ولی مسدود است که کسی خبر از زیر آن ندارد. همین قدر می‌دانند صد و پنجاه شصت ذرع عمق آن چاه‌ها بوده است. اما از دو فرسخی، بعضی از چاه‌ها را کار کرده‌اند و آبش دیده می‌شود و از یک فرسخ به سیوجان مانده، همه‌جا معلوم الحال است. ولی تنقیه کامل لازم دارد و مخارج تنقیه کل قنات بهیچوجه معلوم نمی‌شود. اینقدر هست که هر قدر کار بکنند مفید خواهد بود. بالفعل، بقدر نیم سنگ آب از قنات جاری است، بسیاری از مزارع و اراضی سیوجان لم یزرع مانده است. سادات بیچاره بعسرت افتاده‌اند. در این قریه هفتصد نفر از سادات موسوی که جد آنها حضرت زید ابن موسی ابن جعفر علیه السلام بوده و معروف به زید النار است، که گویا وقت استیلای بر جمعی از بنی عباس، خانه‌های آنها را آتش زده، مسمی به زید النار شده است. مدفن خود آن حضرت «آفریز» قائن است.

شخصی که در اینجاها معروف به شاه اسفلار بوده است، این قنات را بر این سادات وقف کرده، حاصل این آب و اراضی آن قریه بالسویه میان رجال و نساء این سادات قسمت می‌شود. می‌گویند، سابق بر این نفری یک خروار و پنجاه من حاصل، قسمت هر سری می‌شده است. حالا به نفری پنج من رسیده است.

خلاصه شب جمعه را در مسجد سیوجان ماندیم. بسیار اصرار کردند به خانه برویم. چون مسجد جای باصفائی بود. همانجا ماندیم. همه سادات قریه آنجا جمع شدند. شب، چهار نفر از آنها روضه خواندند همه زن و مرد آنها جمع شده تعزیه‌داری و خیلی دعا کردند. بعد از روضه مردم رفتند. آقا سید محمد

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۱۹۶

و سه چهار نفر دیگر را نگاهداشتیم با من شام خوردند، رفتند. بالای بام مسجد خوابیدیم.

### روز جمعه بیست و پنجم.

صبح زود از سیوجان سوار شده، در قریه، شمس آباد که سر دو فرسخی است، زردآلو خوردیم. وقت نهار به شهر رسیده، نهار خوردیم. خوابیدم. عصر میرزا شهاب آمد، تا مغرب نشست، خلوت شد. باز شرحی از فقره جنس و منظورات امیر و استخراج از من که چه خیال دارم و چه توقع دارم به میان آورد. گفتم: همه اینها را می‌دانم و می‌توانم. اما توقع خود را من نخواهم گفت. شما باید بگوئید از من چه می‌خواهید. و به ازای آنچه می‌خواهید، چه می‌دهید، تا من بینم تکلیفم چیست.

میرزا شهاب رفت. آدمی از امیر آمد که بر حسب وعده که داده بودید.

فردا منتظرم. و تشریف بیارید سربند عمر شاه، نهار بخودیم گفتم. بسیار خوب.

### روز شنبه بیست و ششم.

صبح حمام رفته. بیرون آمدم. سوار شده رفتم سریند عمر شاه. در سمت جنوب بیرجند کوهی است از مغرب به مشرق کشیده، بقدر ده فرسخ که مسمی است به کوه باقران. به علت اینکه چند نفر از اولاد حضرت باقر سلام الله علیه در آن کوه مدفونند. میان دره‌ها و شعب این کوه، چشمه‌سار و اشجار و تک‌تک خانه‌های رعیتی بسیار است. در یکی از آن شعب که محازی شهر بیرجند است و نیم فرسخ تا شهر مسافت دارد، سدی بسته‌اند از قدیم که فاضل آب چشمه‌سارها آنجا جمع می‌شود، و بقدر حاجت به اراضی و زراعت شهر می‌آید، و آن سد معروف است به بند عمر شاه.

در لب آب چادری زده بودند. امیر آنجا بود. نشستیم صحبت کردیم، نهار خوردیم. بعد از نهار چای خوبی در منزل مالک آن مزرعه، متصل به آنجا حاضر کرده بودند. آنجا رفتم، قدری دراز کشیدم، خوابم نبرد، برخاستم - میان دره سربالا رفتم تا آخر دره. بعضی خانه‌ها و رعیت‌ها دیدم. چند نفر زن و بچه دور من جمع شدند. از وضع زندگانی آنها جويا شدم. تفصیل گفتند.

بیچاره‌ها خیلی به عسرت می‌گذرانند گفتند: مردهای ما را می‌برند. برای

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۷

امیر سد جدیدی می‌سازند، و روزی صد دینار اجرت به آنها می‌دهند. که سیصد دینار یا پنج شاهی رایج باشد و اگر نروند آنها را به ضرب و شتم می‌برند و اجرت نمی‌دهند. ضعیفه‌ای آمد یک کاسه آلوچه برای من آورد. ضعیفه دیگر دو دانه خیار آورد. پول همراه نداشتم.

دختر یکی و پسر دیگری را همراه آوردم به منزل. دختر را یک هزار و پسر را یک پناه باد دادم، رفتند - ضعیفه دیگر از عقب آمد یک سبد زردآلو آورد. یک هزار هم به او دادم. ضعیفه دیگر در همین سرمنزل، قدری آلوچه و خیار آورد، یک هزار هم به او دادم. بعد نماز کردم، آمدم به چادر امیر چای خوردیم سوار شده، امیر به کلاته رفت و من به شهر آمدم. شب را به نوشتن روزنامه و کتاب مشغولم.

### روز یکشنبه بیست و هفتم.

صبح آقا سید محمد روضه‌خوان سیوجان آمد با پسرش سید احمد. بعضی صحبتها داشت. آخرش منجر به روضه شد روضه خواند. مدتی بود بعد رفت. کتاب ملهوف مرا گرفت که بعضی چیزها از روی او بنویسد. عصر حاجی پرویز خان خواهرزاده امیر آمد. تا غروب نشست بعد رفت. شب به خمسه نظامی مشغول بودم.

### روز دوشنبه بیست و هشتم.

بنا آمده بود حوض منزل را تعمیر می‌کرد. اغلب مشغول بنا بودم. وقت ظهر آدمی از امیر آمد. یک کاسه گیلاس، یک بره، و یک قالیچه درخشی آورد. عصر علی اکبر خان، پسر بزرگ امیر به دیدن آمد. ساعتی نشست. قدری صحبت داشتم. از صحبت و فهم گویا بی‌بهره بود. به هر جهت رفت. شب را باز به کتاب نظامی مشغول بودم.

### روز سه‌شنبه بیست و نهم.

صبح رفتم به کلاته امیر. قدری صحبت متفرقه داشتیم قرار قدغن تریاک را دادم. کاغذی از میرزا علی، نایب درخش رسید که برحسب احضار، شش روز دیگر با آقای صدر می‌آئیم. مراجعت کردم، عصر میرزا شهاب و چند نفری آمدند. شب را باز به مطالعه نظامی گذشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۸

روز چهارشنبه غره جمادی الثانیه. صبح فرستادم آقا سید محمد روضه خوان آمد. فقراتی به او گفتم از رسوم بد این ولایت. گفت: از پیش خود با امیر صحبت می‌دارم، برای شما خبر می‌آورم. گفتم: منظور من هم همین است، رفت. بعد از آن سید دیگر از اهل سیوجان آمد. مدتی گفتگوی قنات را کرد، رفت. عصر حاجی پرویز خان را دیدم در کنار باغ حیاط منزل ما تفرج می‌کند. تکلیف کردم آمد چای خورد. قدری صحبت کردیم. رفت. شب باز به مطالعه نظامی گذشت.

### روز پنجشنبه دویم.

منزل بودم. بعد از ظهر رفتم حمام رنگ و حنا بستم. عصر سوار شده به مزاری که در نیم‌فرسخی بیرجند است، و معروف به دره شیخان «۱»، رفتم. بقعه‌ایست یک صورت قبر و ضریح چوبی دارد. در

(۱) - شهادت الحامد الله علوی در قهستان در حدود سنه چهارصد هجری

در تاریخ حسامی منظور است که در عهد خلافت الطایع لله عبد‌الکریم عباسی و الحامد الله علوی با گروهی از مردمان خاندان خود که معروف به باقریه بودند از یثرب به ری و از آنجا به خراسان آمده و در بعضی از نواحی خراسان متوطن گردید. چندی نگذشت که به طمع تأسیس دولتی علوی و برانداختن اساس دولت بنی‌العباس، خروج کردند. چون این خبر به طایع لله رسید، پسرش احمد را که به القادر بالله ملقب بود و در آنوقت ایالت بر خراسان و ماوراء النهر داشت بفرمود لشگری فراهم آورده به دفع آن طایفه قیام نماید.

القادر بالله سپاهی انبوه برداشته بر سر آن جماعت رفت. الحامد لله تاب مقاومت نیاورده، روی به هزیمت نهادند.

بعد می‌نویسد: «بطور خلاصه اینکه» به جبال قهستان کشانده شده و در نزدیکی چنشت پناهنده شدند. همه‌روزه با سپاه عباسی مقاتلت می‌کردند و شب بدانکوه بازمی‌گشتند.

در این جدال سید حامد الله و دو فرزندش قاسم و عبد‌الجلیل کشته شدند.

سید محمد که ملقب به نقیب قائد آن قوم گردید، کشته‌گان را در غار نهاد و در آنرا با سنگ و گل پوشاند. زنها و اطفال را از راه خور و خوزستان به عربستان فرستاد.

سپس سید محمد از شکافهای کوه چنشت بیرون آمده راه فرار در پیش گرفت. عده‌ای از آنان بطرف قریه بجد رفقتند. سید محمد با جمعی بطرف کوه‌پایه بیدان و از آنجا به شعبی که به دره شیخان معروف شد آمدند. از گرمی هوا و خستگی و گرسنگی هریک به سایه درختی پناه برده خوابیدند.

در این حال سپاه دشمن برسیدند و جمله را از دم شمشیر گذرانیدند مگر سید محمد که فرار کرده به دره بند عمر شاه پناهنده شد و بر بالای کوه برآمد. پس از چند روز جسد او را یافتند.

«نقل از کتاب بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قائنات و قهستان

تألیف آقای حاج شیخ محمد حسین آیتی صفحه ۶۶»

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۱۹۹

لوح کاشی که به دیوار بقعه نصب است، نوشته‌اند که در کتاب مزار ضبط کرده‌اند که سید حامد نامی از اولاد حضرت باقر سلام الله علیه، با قشونی به این حدود آمده بود. آن جناب را به امر خلیفه آن زمان اینجا محاصره کردند خودش با جمعی از اصحاب در

کوه باقران مدفون است. سه هزار کس از اصحابش به این دره آمدند. مخالفین با آنها دچار شده. جنگ کردند. هفتاد نفر از آنها در اینجا شهید و مدفون شدند، بقیه به اطراف قائنات متفرق شدند.

از آنجا سوار شده، مقارن غروب به مزاری دیگر که در کنار شهر بیرجند بالای تپه واقع است آمده فاتحه خواندم، قبری است بر روی آن ایوانی ساخته‌اند. پیرزنی خادم آنجا است.

گفت: صاحب این قبر شیخ صادق و از اولاد حضرت کاظم علیه السلام است. کرامات از او نقل کرد. جمعی زنهای بیرجند هم آنجا جمع بودند.

مغرب از آنجا به منزل آمده، شب را به کتاب مشغول بودم.

### روز جمعه سیم.

صبح امیر فرستاد که در چهار فرسخی قناتی جاری کرده‌ام. دو روزه به آنجا می‌روم. چون آنجا منزل قابلی ندارد، شما را زحمت ندادم. گفتم. اگر فرمایش می‌کردید، با کمال خوشوقتی ملتزم خدمت شما می‌شدم. بهترین منازل شرف خدمت شما است. امروز هم تازه‌ای نبود.

شب را بلکه روز را هم به مطالعه دیوان مرحوم وصال مشغول بودم.

### روز شنبه چهارم.

صبح رفتم به عیادت و هم بازدید میرزا شهاب.

دو ساعتی آنجا نشسته، صحبت کردیم به منزل آمده، نهار خوردم خوابیدم.

عصر رفتم ببازدید علی اکبر خان، پسر بزرگ امیر. مغرب به منزل آمده مشغول کتاب وصال شده‌ام.

### روز یکشنبه پنجم.

صبح آقا سید محمد روضه‌خوان با کربلائی آقا میرزای سیوجانی آمدند، روضه خواندند، رفتند. عصر، میرزا شهاب با آقا سید حسین نهی آمدند. قباله ملک «فخرود» را که در سنه «هفتاد و سه» میرزا محمد سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۰

علی مستوفی قائی در مشهد از محمد ولیخان و عیالش خریده بود، به سیصد و هشتاد و پنج تومان به مهر حاجی میرزا حسن مرحوم مشهدی، ابراز کردند.

محمد ولیخان یک نوشته به تاریخ هفتاد و یک به مهر ابو تراب نامی در دست داشت که ملک «فخرود» را من برای میر علم خان از محمد ولیخان قباله گرفتم، امیر مرقوم فرمود قباله را لغو کنم. چون قباله حاضر نبود، این نوشته را دادم که هر وقت آن قباله ابراز شود، باطل است. چون این نوشته جواب قباله دو سال بعد را، و آنگهی با اعتبار مهر حاجی میرزا حسن نمی‌داد، گفتم محمد ولیخان اگر شرعا ثابت کرد که این قباله باطل و معامله فاسد است، مالک فخرود خواهد بود، و الا ادعای او بیجاست. قرار به مرافعه شد. محمد ولیخان مهلت خواست که تعیین محل مرافعه را بنماید. حضرات رفتند و من مشغول نظامی شده‌ام.

### روز دوشنبه ششم.

عصر رفتم به خانه آقا سید محمد روضه‌خوان.

حاجی ملا علی اصغر که حالا مقدم بر سایر ملاهای بیرجند است، آنجا بود.

روضه خواندند. مغرب به منزل برگشتم. کربلائی محمد، آدم امیر که برای مهمانداری و انجام خدمات ما معین شده بود، دیدم یک گوزچی و در واقع قراول من شده است. کسی را نمی‌گذارد به منزل من بیاید و اگر وقتی اتفاقا کسی را خواستم و آمد، می‌آید پیش روی من می‌ایستد و هیچ غافل نمی‌شود، همینکه آن شخص بیرون می‌رفت، از عقبش می‌رفت و می‌گفت صلاح شما نیست اینجا بیائید. از جمله حاجی محمد حسین نام، تاجر کرمانی بود که من بعضی اجناس هم از او خواسته بودم، دیگر جرئت نکرد پیش من بیاید، و هر وقت بجائی می‌رفتم، اصرار داشت همراه من بیاید و متصل روبروی من بایستد بیند من به مردم چه می‌گویم یا مردم به من چه می‌گویند، و اگر آدمی از من بیازار و هر جا می‌رفت، البته یک فراش از عقب او روانه می‌کرد، جاسوس سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۲۰۱

مانند. عقب هر کس می‌فرستادم، التماس می‌کردند و پیغام می‌دادند که ما از کربلائی محمد می‌ترسیم آنجا بیائیم. خلاصه، دیدم نفس مرا تنک کرده و در حقیقت مرا محبوس محترم دارد. به او گفتم: برای مهمانداری ما همین فراشها کافی است. شما بروید بر سر کار و خدمتی که پیش از آمدن من داشتی. گفت: چشم و رفت. بعد میرزا شهاب را خواستم و شرح حالت و رفتار کربلائی محمد را به او گفتم که به امیر بگوید و او را از مهمانداری ما معاف کند. میرزا شهاب رفت و شب را مشغول کتاب بودم.

### روز سه‌شنبه هفتم.

میرزا شهاب آمد و از طرف امیر در باب حرکات کربلائی محمد خیلی عذر خواست که من هرگز راضی به این حرکات او نبوده و نیستم. او را قدغن کردم که دیگر آنجا نباشد. هر کسی را شما می‌خواهید، احضار کنید و هر کسی میل دارد، پیش شما بیاید. این روز و این شب دیگر تازه‌ای نداشت اغلب به کتاب مشغول بودم.

### روز چهارشنبه هشتم.

هیچ بیرون نیامدم. عصر میرزا شهاب و آقا سید حسین نهی و دو سه نفر از سادات سیوجان آمدند. میرزا شهاب کاغذی از سردار احمد خان حاکم شهر لاش و جوین که به امیر نوشته بود، داد و گفت اخبار افغانستان است. دیدم نوشته است که هشت هزار قشون انگلیس آمده است شالکوت، شش منزل قندهار. سی هزار بلوچ دور آنها جمع شده، سواری را روزی دو هزار و پیاده را یک هزار پول می‌دهند، و حرف انگلیسها با شیرعلی خان، اینست که به ما راه بده برویم به ترکستان، مقابل روسها و بلکه خودت قشون بردار با ما بیا. شیرعلی خان قبول نمی‌کند. انگلیسها گفته‌اند پس اول با تو جنگ می‌کنیم. او هم ساخته جنگ شده است، و پنجاه هزار قشون به قندهار فرستاده است. بعد میرزا شهاب گفت: خواهش امیر این است که در این باب هم شما چیزی به دولت عرض کنید که این سرحد را بی‌احتیاط نگذارند

سفرنامه خانلرخان اعتماسالملک، متن، ص: ۲۰۲

که هم افغان با من دشمن است و هم انگلیس. و بعد از جنگ انگلیس و افغان هریک غالب شوند، بعد از فراغ از آن کار، صدمه‌ای هم به من و این سرحد خواهند زد. گفتم: البته عرض می‌کنم. باز قدری وعده و نوید از قول امیر گفتم که عرایض تهران را طوری بنویسید که این جمع جنس سیستان درست بشود، آقا سید حسین را بفرستم برود. گفتم: بسیار خوب، رفتند و من شب را ایضا مشغول کتاب بودم.

### روز پنجشنبه نهم.

صبح فرستادم عقب میرزا شهاب که هروقت می‌خواهی به کلاته امیر بروی مرا ببین و برو. گفته بود عصر می‌روم. بعد آمد منزل من مدتی نشست، صحبت کردیم. تکلیف آخری را در باب عمل جنس به او گفتم رفت. عصر هم به کلاته رفتیم. امیر را دیدم. قدری صحبت از افغانستان و حالت آنجا و آمدن قشون انگلیس به شالکوت داشتیم. شب مراجعت به منزل و مشغول کتاب بودم.

### روز جمعه دهم.

صبح آقا سید حسین نهی آمد. قدری صحبت داشت که شما از امیر چه تعارف می‌خواهید که در باب جنس سیستان به او تصدیق بدهید. گفتم: در باب جنس، هرچه جواب می‌دهید، همان را به تهران می‌نویسم تا چه حکم شود. اما تعارف هرچه شأن و انسانیت خود اوست.

من به طمع و اخاذی نیآمده‌ام. سید رفت. عصر باز آمد. یک اسب خواست برود به کلاته امیر. اسب به او دادم و خودم هم سوار شده رفتم بدره شیخان.

از آنجا به مزار کنار شهر. مغرب به منزل آمدم یک ساعت از شب رفته، میرزا شهاب آمد: تکلیف آخری امیر را به او حالی کردم، رفت که فردا جواب صریح آخری را بیارد، نوشتجات تهران را بنویسم. بعد از آن شب را به کتاب گذراندم.

### روز شنبه یازدهم.

تازه‌ای نبود، جز خوردن و خوابیدن و کتاب خواندن. مگر اینکه ملا محمد باقر جازاری که او را در قائن دیده بودم آمد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۳

روز یکشنبه دوازدهم. صبح میرزا شهاب آمد. قدری صحبت داشتیم.

قدری محمد ولی خان از دعاوی خودش گفت. در باب عمل جنس پرسیدم آخر خیال امیر چه شد؟ گفت موکول کردند به آمدن حاجی کاظم خان و این دو روزه می‌آید. در این بین ملا محمد باقر آمد. به او گفتم: فردا بیا، تو را ببرم خدمت امیر، پول کتابی برایت بگیرم. یک مجموعه توت و گوجه، امیر فرستاده بود. خوردیم. حضرات رفتند. دیگر تازه‌ای نبود. تا شب مشغول کتاب بودم.

### روز دوشنبه سیزدهم.

صبح ملا محمد باقر آمد. او را برداشته به کلاته امیر رفتیم. او را معرفی و خیلی تعریف کردم. برات شش تومان برای پول کتاب از امیر برایش گرفتم. بعد قدری صحبت از تاریخ به میان آمد رشته کلام رسید به احوالات خلفا. قدری از حالات وقایع ایام خلافت آنها گفتم بموجب تاریخ. شاهنواز خان نامی از تجار افغان آنجا بود بسیار خوشش آمد، بطوریکه بی‌اختیار از من تحسین و تمجید می‌کرد و اظهار خلوص و ارادت کرد. مجلس طول کشید. خیلی صحبت‌های خوب داشتیم شاهنواز خان شرحی از آمدن انگلیسها به شالکوت بیان کرد و می‌گفت، شالکوت از کلات نصیر، رو به قندهار، در پنج منزلی واقع است و از آنجا تا قندهار بیست منزل است و داخل خاک بلوچستان و ملک نصیر خان است، و جای معتبری است یعنی شهر است، بازار و رباطها دارد، تاجرنشین است.

وقت نهار از آنجا به منزل آمده، عصر ملا محمد باقر «۱» آمد. فرستادم برات شش تومان انعام او را گرفته به او دادم. کاغذی هم در سفارش او به شیخ رئیس نوشتیم که در مشهد مراقب حال او باشد. در هر مدرسه بخواد منزلش بدهند تحصیل کند، کاغذ را گرفت و رفت. در این عصر، حاجی ملا علی اصغر مجتهد بیرجند به دیدن من آمد، مدتی نشست. صحبت از هرجائی شد. مرد ملای باتبعی است. شب، تازه‌ای نبود.

(۱) - رجوع شود به ذیل صفحه ۱۸۱

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۴  
روز سه‌شنبه چهاردهم. تازه قابل نوشتن نبود، مگر اینکه حاجی محمد کاظم خان آمد و حکم بازدید بنائی اصطبل توپخانه و ابتیاع اسبان توپخانه را آورد.

### روز چهارشنبه پانزدهم.

نیز تازه‌ای نبود.

### روز پنجشنبه شانزدهم.

عصر به مزار دره شیخها، از آنجا به مزار کنار قلعه رفتیم، فاتحه خواندم، آمدم. وقت مغرب به در مدرسه و مسجد رسیدم. داخل مدرسه شدم برای تجدید وضو. دیدم طلبه‌ای نشسته دعای سمات می‌خواند. گفتم: آخوند؟ دعای سمات عصر جمعه وارد است حالا عصر پنجشنبه است. فردا بخوانید. گفت: بلی! صاحب! چون فرصت نشد حالا می‌خوانم. رقتی شد. آخوند بعد ملتفت شد. وضو ساخته، به مسجد آمدم، نماز کردم، روضه‌خوانها روضه خواندند به منزل آمدم. بقیه شب را به کتاب مشغول بودم.

### روز جمعه هفدهم.

رفتم به کلاته امیر. جمعی از ملاها و اهل بیرجند و چند نفر از اهل قندهار آنجا بودند. از هرجائی صحبت شد. من جمله گفتگو از این شد که مخترع باروط معلوم نیست. حاجی ملا- علی اصغر گفت: حکیم مؤمن در تحفه نوشته که فلاّن حکیم یونانی اختراع کرده. سید حکیم سبزواری گفت: خیر! تفصیلش این است که وقتی ارسطو با افلاطون بنای مخاصمه گذاشت. در شهر یونان قدغن کرد که هرکس کثافات خانه خود را جمع کرده میان دریاچه خانه او بریزد.

بعد از اینکه چندی گذشت، آن کثافات متعفن شد و کرم بسیار متکون شد. بعد کرمها یکدیگر را خوردند تا یک کرم باقی ماند و بقدر اژدهائی بزرگ شد و شروع کرد به خوردن مردم، بطوریکه از یک فرسخی آدم را به نفس می‌کشید و می‌خورد. خبر به افلاطون دادند. باروط و تفنگ را اختراع کرد آن کرم را زدند و دفع کردند. خیلی حیرت از این حکیم و تحقیق او کردم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۵

گفتم: حکیم باشی؟ حالا ممکن است که کسی به همین تدبیر که ارسطو کرده است یک اژدهائی به همان تفصیل تحصیل کند؟ گفت: بلی! گفتم: این خیلی تماشا دارد. شما هم فراهم بیاورید. خلاصه مهملاتی غریب گفتند. دیگر این روز تازه‌ای نداشت.

### روز شنبه هجدهم.

جواب کاغذهای علی اکبر خان حاکم گوناباد و حاجی حسنعلی را نوشته، سفارش در باب میرزا اسمعیل متولی امامزاده کاخک نوشته، او را روانه کردم، رفت. میرزا علی، نایب درخش و میرزا مهدی صدر درخشی آمدند. آنها را ملاقات کردم. گفتگو در کار محمد ولیخان با آنها کردم، رفتند.

### روز یکشنبه نوزدهم.

صبح میرزا علی، نایب درخش را خواستم.

محمد ولی خان دو فقره ادعا بر او کرد. یکی اینکه قبوضی از او بیرون آورد که از رعیت من وجه اینها را گرفته است. میرزا علی گفت: از بابت مالیات املاک تو گرفته‌ام. گفت: املاک من مالیات ندارد. قرار شد دفتر قاین را بیارند جمع املاک محمد ولیخان مشخص شود، قبوض میرزا علی را به خرج بنویسند تا باقی یا فاضل معلوم شود. دیگر تعلیقه از امیر ابراز کرد که در سنه لوی صادر کرده‌اند، خطاب به میرزا علی که هزار گوسفند و چند خانواری به او واگذار کنید اگر مستمری او را دیوانیان به خرج قاین نوشتند، هرچه به خرج آمد، محسوب دارند و به کم و زیاد رجوع کنند. و اگر به خرج برنداشتند، آنوقت از عهده وجه مقطعی خود برخوردارند.

میرزا علی از بابت دو سال، قبض محمد ولی خان را ابراز کرد که به او عاید داشته بود. محمد ولیخان هم قبول کرد و گفت: بقیه سنوات را تا حالا به من نداده‌اند: میرزا علی گفت: از دیوان به خرج نیامده است. قرار شد کتابچه‌های مفصلا حساب این سنوات را یعنی از سنه لوی‌ئیل تا این سیچقان‌ئیل

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۶

حاضر بیارند بینم، هر سالی به خرج آمده، به محمد ولیخان برسانند. هرچه به خرج نیامده جواب او را بدهیم.

### روز دوشنبه بیستم.

جمعی از ریش سفیدان و کلانتر و کدخدایان سیستان را که برای رسیدگی جمع جنس سیستان خواسته بودم، آمدند. وقت عصر رفتم بیازدید صدر درخشی. میرزا علی و محمد ولیخان هم بودند. میرزا شهاب کتابچه‌ها را بیرون آورد. در بعضی سنوات «۱». به اسم محمد ولیخان به خرج آمده و در بعضی نیامده بود. هرچه به خرج آمده بود بیرون نویس کردیم. کتابچه سنه یونت «۲» در میان نبود. قرار شد او را هم پیدا کرده بیارند بینم، بعد عمل روشن شود.

### روز سه‌شنبه بیست و یکم.

مشغول شدم بنوشتن عرایض به سرکار والا رکن الدوله در جواب رقمی که در خصوص تولیت میرزا اسمعیل متولی کاخک و اینکه در باب عمل جنس سیستان ریش سفیدان را خواسته‌ام، این دو روزه می‌آیند و در باب عمل اصطلب، آقا حاجی معمار را از شهر قاین خواسته‌ام و در باب اخبار افغانستان و اردوی انگلیس و تهیه و تجهیز امیر شیر علی خان در قندهار و آمدن قشون انگلیس به شالکوت. در این سه فقره شرحی نوشتم.

کاغذی هم به مستشار نوشتم.

(۱) - سی و شش تومان و یک هزار.

(۲) - منجمین ترکستان سابقا یک دور نجومی دوازده ساله ترتیب داده و هر سال را به اسم جانوری نامیده‌اند که ابتدای آن سیچقان‌ئیل است به معنی موش و بعد به ترتیب اودئیل - بارس‌ئیل - توشقان‌ئیل - لوی‌ئیل - نیلان‌ئیل - یونت‌ئیل - قوی‌ئیل - پیچی‌ئیل - تخاقوی‌ئیل - ایت‌ئیل - تنگوزئیل - که مرادف فارسی آن به ترتیب سال، بقر - پلنگ - خرگوش - نهنگ - مار - اسب - گوسفند و همدونه که میمون باشد - مرغ - سگ و خوک است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۷

روز چهارشنبه بیست و دویم. کاغذهای ارض اقدس را تمام کرده به یعقوب بیگ نام سوار قائی دادم، رفت. آن سواره گونابادی را هم که حامل رقم شاهزاده و نوشتجات علی اکبر خان و حاجی حسنعلی بود روانه کردم، رفت. وقت عصر کدخدایان سیستان آمدند



و تفصیل عمل سیستان را به شرح گفتند. آقا محمد علی مجتهد درخشی هم آمد. شرحی از سفاهت محمد ولیخان بیان کرد و صریح گفت معاملات و حرفهای او را شرعا هیچ اعتباری نیست و او را مریض می‌دانم.

### روز پنجشنبه بیست و سیم.

صبح باز سیستانیها آمدند. صورت جزو جمع جنس سیستان را طوماری کردند و پای آنرا التزام نوشتند که عمل اینست و آنچه میرزا محمد علی صورت به دیوان داده بی‌پا است.

### روز جمعه بیست و چهارم.

صبح سوار شده، با حاجی کاظم خان به دره شیخان رفتم. فاتحه خوانده برگشتم. امیر هم آمده بود به دیدن صدر درخشی. وقت عصر آقا حاجی معمار و میرزا عبد الخالق مستوفی و چند نفر بنا و معمار دیگر را برداشته به اصطبل توپخانه که امیر در قلعه بیرجند ساخته بود، رفتم، بازدید کردیم. صورتی نوشته به منزل برگشتم.

### روز شنبه بیست و پنجم.

در سربندی که امیر در جلو یکی از دره‌های کوه باقران بالا سر کلاته عابدین می‌سازد، مهمان امیر بودم. صبح سوار شده آنجا رفتم، چادر زده بودند. قراولها، تفنگچی‌ها از اطراف ایستاده بودند. خیلی باشکوه رستمی و اسفندیاری نشستیم. از هر دری صحبت کردیم. با میرزا شهاب قدری صحبت علمی در حکمت کردم. عصر، سوار شده به شهر برگشتم. از محازی کلاته عابدین که منزل نواب والده امیر است گذشتم. آدمی به احوالپرسی ایشان فرستادم. خیلی اظهار امتنان و تعارف کرده بودند. معلوم شد گمان و انتظار این داشته‌اند که در مراجعت از سربند، آنجا پیاده خواهم شد. چای سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۰۸ و عصرانه تهیه کرده بودند. گفتم: پس لازم است فردا مخصوصا به منزل ایشان برویم.

### روز یکشنبه بیست و ششم.

رفتم به کلاته عابدین، به دیدن نواب. چای و خیار و سکنجبین آوردند. خیلی تعارف و اظهار مهربانی کردند. از آنجا مراجعت به شهر کردم. سرتیپ، پسر امیر هم امروز از سیستان آمد، وارد بیرجند شد. عصر میرزا آقا آمدند. مشغول حساب محمد ولیخان شدیم.

### روز دوشنبه بیست و هفتم.

صبح تا ظهر مشغول حساب محمد ولیخان با میرزا علی بودیم. عصر رفتم به دیدن اسمعیل خان سرتیپ، پسر امیر. در برجی که منزل جدش میر اسد الله خان بوده است، نشسته بود. جوان صحرائی بشاش خنده‌روئی است. از آنجا باز منزل آمدیم.

### روز سه‌شنبه بیست و هشتم.

وقت عصر باز میرزاها جمع شدند.

بر حساب محمد ولیخان و میرزا علی نشستیم. در این بین سرتیپ هم آمد. قدری نشست و رفت. حساب محمد ولیخان نوشته شد. بعد از وضع مواجبی که طلب داشت، سی صد تومان و کسری از بابت مالیات املاکش بده کار شد در آخر مجلس محمد ولیخان افراد محاسبه را خواهش کرد که بگیرد و شب نگاه کند، مستوفی نمی داد. من از او گرفتم به محمد ولیخان دادم که ببیند اگر در جایی حرفی دارد بگوید.

### روز چهارشنبه بیست و نهم.

گفتند عبد الله بیک جلودار، مبلغی جو ذخیره کرده نزد تحویلدار سپرده است، و اینکه دایم می گوید آب بیرجند شور است و علف نیست، به این جهت اسبها لاغر می شوند و یابوی شش خانه پریده است، هرگز چاق نمی شوند، برای این است که هرشب مقداری از جو این حیوانها می دزدد و برای خود ذخیره می کند. فرستادم تحویلدار را آوردند. تحقیق کردم. معلوم شد صد من جو پیش او ذخیره کرده و تمسک گرفته است. تمسک را از عبد الله بیک خواستم بیرون آورد. گرفتم و به تحویلدار رد کردم.

سفرنامه خانلرخان اعتمام الملک، متن، ص: ۲۰۹

از منزل عبد الله بیک هم هشتاد من جو بیرون آوردند که معلوم شد در مدت پنجاه روز صد و هشتاد من از جو اسبها دزدیده، ذخیره کرده است. او را به چوب بستم و گفتم قدری سرگین تازه همان یابوی شش خانه را که می گفت پریده است، آوردند دو سه مشتی به عبد الله بیک دادند خورد و تنبیه کاملی بعمل آمد. بعد، از چوب باز کردند، رفت مقعد یابو را هم بوسید و عذرخواهی بسیاری از آن حیوان کرد.

### روز پنجشنبه غره رجب.

تازه‌ای که قابل نوشتن باشد، نداشت عصر رفتم به دره شیخان فاتحه خواندیم، آمدیم. جمعه دویم. تازه قابل تحریر نبود. شنبه سیم. ایضا تازه‌ای نیست.

یکشنبه چهارم. ابو القاسم خان تفنگدارباشی نواب والا از مشهد مقدس آمدند برای سان افواج قاین که در سیستان هستند. محمد ولیخان رفته بود پیش او، از من شکایت کرده بود. آقا عبد الوهاب هم رفته بود پیش او، گفته بود محمد ولیخان عریضه به نواب والا نوشته است که فلانکس هرشب مجلس عیش دارد و به کار دولتی نمی رسد. بعد محمد ولیخان آمد رقمی از نواب والا آورد که ابو القاسم خان آورده بود، به مضمون اینکه چرا محمد ولیخان را مجبور به توقف قاین کرده‌اید. املاک او را بفروشید و عیال او را با او برداشته به ارض اقدس بیارید. سفرنامه خانلرخان اعتمام الملک متن ۲۰۹ روز دوشنبه پنجم. .... ص: ۲۰۹

### روز دوشنبه پنجم.

ابو القاسم خان آمد منزل من. قدری از حالات محمد ولیخان صحبت شد به او گفتم من کار او را به شما رجوع می کنم. رسیدگی کنید گفت: من نمی توانم و ما همه می دانیم که این مرد دیوانه است.

### روز سه‌شنبه ششم.

تازه‌ای نداشت، مگر اینکه به صدر گفتم حتما باید بفرستی همشیره‌ات بیاید جواب محمد ولیخان را بدهد. گفت: می‌فرستم. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۰

روز چهارشنبه هفتم. کاظم خان پسر اصلان خان سرتیپ آمد که سه هزار تومان از بابت هذه السنه تنخواه از امیر بگیرد.

### روز پنجشنبه هشتم.

تازه‌ای نداشت.

### روز جمعه نهم.

صبح رفتم به کلاته امیر، ملاها بودند. خیلی صحبت از هرجائی شد.

### روز شنبه دهم.

کاظم خان آمد منزل من. از قول ابو القاسم خان می‌گفت که خراسان از اداره حضرت اجل بیرون رفته است.

### روز یکشنبه یازدهم.

تازه‌ای نداشت.

### روز دوشنبه دوازدهم.

ابو القاسم خان رفت به سیستان و گفتند محمود آقای آجودان برای دلسوزی بعضی لاطایلات از من پیش ابو القاسم خان گفت. پیغام سختی به او دادم. حاشا کرده بود. به بی‌اعتنائی گذراندم ابو القاسم خان هم شفاعتی از عبد الله بیک کرد. قبول کردم، دوباره به سر خدمت خودش آمد.

### روز سه‌شنبه سیزدهم.

گفتند امیر برای عید مولود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مجلس تهنیت دارد. رفتم به کلاته. معلوم شد رفته به کلاته عابدین به احوالپرسی والده‌اش. من هم رفتم آنجا. نواب خیلی تعارف کرد. میوه و چای آوردند، خوردیم. بعد رفتیم به کلاته امیر ساعتی نشستیم، آمدیم به شهر.

### روز چهارشنبه چهاردهم.

صبح باز به کلاته امیر به دیدن عید مولود، و برگشتم. همشیره صدر که عیال محمد ولیخان است از درخش آمد خواهش کرد من او را دیدن کنم، رفتم منزل او. ضعیفه بسیار معقوله عاقله، مقبوله ایست محمد ولیخان و حاجی کاظم خان هم با من بودند. قدری صحبت اصلاح میانه او و محمد ولیخان را داشتیم، تحاشی کرد. برخاستم تا اصرار کرد دوباره ما را نشانند. خربزه و چای آوردند. وقت مغرب از آنجا به منزل آمدم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۱

روز پنجشنبه پانزدهم. صبح همشیره صدر، یک تخته قالی چهارذرعی و سه من زرشک بیدانه به‌عنوان سوقات درخش برای من فرستاد، وقت خواست که بیاید به منزل من. گفتم: عصر بیاید و عصر آمدند. آقا محمد علی مجتهد هم آمد. بعد از رفتن آقا محمد علی خلوت کردم و با همشیره صدر خیلی حرف زدم. معلوم شد این محمد ولیخان علیه ما علیه، صدمه‌های بسیار به این ضعیفه بیچاره زده است و آنچه می‌گفت، دروغ بوده است. محمد ولیخان را خواستم، آمد. با عیالش روبرو کردم و هرچه خواستم میانه آنها را التیامی بدهم، نشد. قرار شد فردا اجلاس کنم و میانه آنها محاکمه کنم. امروز گفتند قاصدی آمده، احکامی از مشهد آورده است. شب میرزا شهاب و حاجی کاظم خان آمدند. احکامی از جناب آقا «۱» برای امیر نوشته بودند آوردند. معلوم شد رجوع خراسان با جناب آقا شده است. و در باب جنس سیستان نوشته بودند بیست هزار خروار از هذه السنه اودئیل تخفیف داده شد.

### روز جمعه شانزدهم.

صبح عریضه خدمت نواب والا در جواب رقمی که ابو القاسم خان برای امر محمد ولیخان آورده بود، نوشتم و تفصیل حالت محمد ولیخان را. و در باب جنس که تحقیقات کرده‌ام، تفصیل آنرا در سه روز بعد می‌فرستم و قیمت جنس را حشمة الملک تا دو ریال قبول کرده، من راضی نمی‌شوم و هرچه بتوانم بالا-می‌برم و می‌نویسم، عریضه‌ای هم به همین مضمون به نصیر الدوله «۲» نوشته، جوف پاکت عریضه نواب والا مصحوب قاصد فرستادم. عصر اجلاس کردم. از جمیع علما و طلاب و اعیان بیرجند برای کار محمد ولیخان و همشیره صدر. معلوم شد که محمد ولیخان نه ملک دارد و نه می‌تواند یعنی نه تسلط شرعی دارد که عیالش را از قائن حرکت بدهد.

(۱) - جناب آقا مقصود میرزا یوسف مستوفی الممالک است که در آن زمان وزیر مالیه بوده است.

(۲) - میرزا عبد الوهاب خان نصیر الدوله (جد آقایان بدر) وزیر تجارت بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۱۲

روز شنبه هفدهم. صبح صورت مجلس اجلاس دیروز را مسوده کردم که بنویسند، اهل مجلس مهر کنند. بعد یکنفر از میرزاهای امیر را خواستم مسوده را دادم برد بنویسد.

### روز یکشنبه هجدهم.

مشغول شدم به نوشتجات تهران و نوشتن طومار حساب جنس سیستان. در این روز، امیر رقعته‌ای نوشت که دو قطار شتر و معادل چهار صد تومان غالی «۱» برای شما دادم. پول نقد ممکن نشد و خیلی عذرخواهی کرده بودند. شترها را آوردند. دو ساریان برای آنها اجیر کردم. یکی علی شاه به ماهی یک تومان و دیگری حجی نام به ماهی هفت هزار.

### روز دوشنبه نوزدهم.

رفتم کلاته امیر. میرزا علینقی منجم آنجا بود. قدری در باب ابطال علم نجوم با او حرف زدم. اهل مجلس همه حیران شدند و تا دو سه روز این گفتگو در بیرجند منتشر بود که میرزا علینقی خیلی معتبر بود.

**روز سه‌شنبه بیستم.**

مشغول کاغذهای تهران بودم. عصر میرزا علی نایب درخش و حاجی محمد حسن و حاجی کاظم خان آمدند و چند فرد غالی آوردند، قیمت کردند، از بابت چهارصد تومان.

**روز چهارشنبه بیست و یکم.**

یک رأس دده عباسی «۲»، زرافشان نام امیر حشمه الملک برای من فرستاد.

**روز پنجشنبه بیست و دویم.**

روز جمعه بیست و سیم. روز شنبه بیست و چهارم. روز یکشنبه بیست و پنجم تازه‌ای نداشت.

**روز دوشنبه بیست و ششم.**

کاغذهای تهران تمام شد. صبح امیر آمد به منزل من برای وداع. مدتی نشست و رفت. چون عازم سرحد بود و من هم در طبس مأموریت داشتم در این فرصتی که عرایض به تهران و مشهد و

(۱) - قالی را در بعضی جاها با «غ» می‌نویسد.

(۲) - مقصود کنیزی است که از بندرعباس می‌آوردند.

سفرنامه خانلرخان اعتمام‌الملک، متن، ص: ۲۱۳

جواب بیاید، دیدم در بیرجند کاری ندارم. عازم طبس شدم که بروم، هم به تهران و هم به مشهد نوشتم که من در این فرجه طبس می‌روم و آنجا منتظر جواب عرایض هستم.

**روز سه‌شنبه بیست و هفتم.**

مشغول کاغذهای مشهد شدم. دو عریضه خدمت نواب والا، یکی در باب عمل جنس سیستان نوشتم، با طومار کدخدایان سیستان و فرد صورت حساب و برآورد بنائی طویله. یکی در باب امر محمد ولیخان با صورت مجلس اجلاس و یک کاغذ هم به مستشار در باب عمل جنس نوشتم و همه کاغذهای تهران و مشهد را پاکت کرده، به حاجی خان دادم که کاغذهای تهران را خودش ببرد و کاغذهای مشهد را سواری دیگر. امشب بنه را با زرافشان کنیزی که امیر داده بود، روانه کردم با شترها.

**روز چهارشنبه بیست و هشتم.**

صبح سوار شده به کلاته رفتم. با امیر وداع کرده، از آنجا به کلاته عابدین رفتم. با نواب خداحافظ کردم. آنجا یک عریضه هم به جناب مؤتمن الملک متولی‌باشی نوشتم و عزیمت خودم را در این فرصت به طبس برای انجام خدمت آستانه مقدسه اعلام کردم، و دادم به رجبعلی بیک، تفنگدار سرکار والا که ببرد. از آنجا آمدیم به «شمس‌آباد» که دو فرسخی است. آنجا نهار خوردیم. دو ساعت آسوده شدیم. پنج ساعت به غروب مانده سوار شدیم، یکساعت به غروب مانده وارد «تقاب» شدیم که منزل امشب است. تقاب جزو محال خوسف و ده معتبری است. آب و سبزه و درخت و باغاتش بیشتر از بیرجند است.

انگور بسیار ممتازی دارد. خربزه خیلی خوب دارد. آنجا معلوم کردم که محمد ابراهیم آدم من قدری پر از متکای منزل میرزا عبد الخالق مستوفی که منزل ما بود، دزدیده است. آنرا از میان بنه و اسباب او بیرون آوردم و مصحوب کربلائی محمد فراش خلوت امیر، به بیرجند نزد حاجی کاظم خان فرستادم که به خانه میرزای مستوفی بدهد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۴

آدمهای الهیار خان حاکم آنجا، انگور و خربزه آوردند. پنجهزار انعام به آنها دادم.

### روز پنجشنبه بیست و نهم.

صبح دو نفر از سادات سیوجان آمدند.

قدری دعا و ثنا به جهت تصدیقی که در باب قنات آنها نوشته بودم، کردند بعد سوار شدیم، آمدیم به خوسف، دو فرسخ بود، ولی از اینجا نمی‌توان گذشت آدمهای امیر، یعنی پنج سوار با کربلائی محمد که همراه بودند، پیش آمدند خانه مرحوم کربلائی مهدی خان که از منسوبان امیر است خبر کردند، وارد شدیم. ایوانی فرش کردند. باغی هم دارد. انار و انجیر خیلی ممتازی دارد. زن کربلائی مهدی خان فرستاد خیلی تعارف کرد. بعد کربلائی محمد دو مجموعه خربزه، یک سبد انگور، دو سبد انجیر آورد. انار و انجیر و خربزه اینجا بسیار ممتاز است.

خوسف جای معتبر است، آب و سبزه و درختش خیلی بهتر از بیرجند است. باغات و زراعات خوب دارد. قلعه محکم معتبری دارد. سی نفر سرباز از امیر قاین در اینجا ساخلو است. خارج قلعه، ده بزرگ خیلی خوبی است. بقدر ششصد و هفتصد خانه دارد. اغلب رعیتش عرب نخعی است. اینجا شنیدم محمد ولیخان قانئی دیروز قبل از اینکه من از بیرجند سوار شوم. سوار شده به اینجا آمده پیاده نشده رفته است به خور.

وقت عصر رفتم به قلعه. پنج شش دست عمارت است. اغلب خراب شده. اطاقی که در آن محمد رضا خان نخعی را کشته‌اند هنوز برپاست و خونهای او و جای شمشیرهای قاتلین او هنوز در دیوار اطاق باقی است.

سربازهای قراول آنجا از جلگه سنی خانه قاین است. در کار قراولی سخت منظم‌اند. آبی و دقیقه‌ای دروازه قلعه را باز نمی‌گذارند و همیشه در برجهای چهار گوشه قلعه نشسته کشیک می‌کشند. می‌گفتند اینجا جائی است که سالها محل قشون‌کشی امیر قاین بود و اغلب اجداد و بزرگان ماها در اطراف همین قلعه کشته شده‌اند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۵

بعد از کشته شدن محمد رضا خان نخعی که خوسف به امیر قاین مرحمت شد، حالا هفت هشت سالی است که اینجا امن شده است. و اگر فی الجمله فتوری در امر امیر بشود، فوراً نخعی‌ها یاغی می‌شوند. اینست که نمی‌توان از قراولی اینجا تغافل کرد. از قلعه آمدم به منزل بعد به بقعه محمد ابن حشام که در زمان امیر تیمور، شاعر و مداح اهل بیت بوده، او را از اولیاء شمرده‌اند. قبرش در کنار رودخانه خوسف رود، بالای تلی است. خراب شده بود. امیر حشمه‌الملک بقعه‌ای از نو بر مزارش ساخته، جای بسیار باصفائی است. قریب غروب به منزل آمدم. ملا محمد نامی با یوسف بیگ، نایب خوسف آمدند ساعتی نشستند، رفتند.

### روز جمعه سلخ.

صبح از خوسف سوار شده آمدیم به نصرآباد.

دهی است در نیم فرسخی خوسف. امامزاده از اولاد حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیه مسمی به ابو القاسم علیه السلام آنجا مدفون است. زیارت کرده روانه شدیم.

کربلائی محمد آدم امیر را که مأمور به خدمات ما بود از آنجا مرخص کردم. آمدیم به قریه دستجرد ده محقری است. مال اولاد محمد رضا خان نخعی. ده بیست خانه رعیت و یک باغ دارد که الان منزل من است. قدری درخت انار دارد و پنج شش درخت زردآلو و گلابی. شخصی این باغ را اجاره کرده است به سالی یک تومان عصر دو هزار به باغبان انعام داده، بیرون آمدم در صحرا خوابیدیم.

### روز شنبه غره شعبان.

طلوع صبح صادق از دستجرد سوار شده، بعد از سه ساعت رسیدیم به مزرعه‌ای مسمی به «جنبوک». واقعا هم جنبوک بود. دو سه گنبدی کوچک دور یک برجی ساخته‌اند به این هیأت:

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۶

اسمش مطابق است با ترکیب قریه. آب قناتش بقدر یک لوله آفتابه می‌آید، پهلوی ده اسطلخی «۱» می‌شود و از آنجا می‌برند به زراعت. سالی ده من به سنگ قاین که شش من تبریز می‌شود، زراعت می‌کنند. یک مالکی دارد نظر نام که با عیالش آنجا می‌نشیند. خود ارباب است و خود زارع. یک زن دارد، پنج شش بچه.

در میان این صحرای بی‌آب و علف زندگانی می‌کند. هر وقت سوار بلوچ به این طرفها تاخت می‌آورد، این مرد عیالش را برمی‌دارد می‌برد به خوسف. وقت امنیت باز می‌آید اینجا می‌نشیند و این مزرعه را به دویست تومان خریده است. پرسیدم مالیات هم می‌دهی؟ گفت: مالیات من همین است که هر وقت امیر به سیستان می‌رود، در رکاب او می‌روم خدمت می‌کنم و عجب این است که وقتی که این مرد که می‌رود، زن او، بچه‌هایش که همه کوچک هم هستند، تنها در میان این قائم ضعف هستند و هیچ باک از هیچ ندارند. از آنجا گذشتیم. بعد از سه ساعت دیگر رسیدیم به «خور» که معلوم شد از دستجرد تا خور شش فرسخ است.

اما خور قریه بزرگ معتبری است. دویست و هشتاد و سه خانه دارد و هیأتش طوری اتفاق افتاده است که قشون سلم و تور بیاید به غلبه نمی‌تواند بگیرد. زیرا که اطرافش تا چند فرسخ صحرای هموار است و خود قلعه و قریه خور، در گودالی اتفاق افتاده که تا کسی به تیررس قلعه نیاید قلعه را نمی‌بیند و دور قلعه یک کال بسیار بزرگی، خندق مانند بسیار عمیق احاطه دارد که از این کال شعبهای بسیار خارج شده، به میان صحرا رفته است که تفنگچی پیاده خوری از میان آن کالها می‌تواند به میان آن صحراها بیاید که کسی او را نبیند، و در آن صحراهای هموار از یک فرسخی نگذارد یک سوار به طرف خور

(۱) - اسطلخ و اصطلخ همان استخر است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۱۷

برود، و خور را ببیند. هزار سوار و پیاده را دو سه نفر تفنگچی کفایت می‌کند، به جهت اینکه آن سوار و پیاده، تفنگچی را نمی‌بیند و تفنگچی، آنها را در صحرای هموار خوب می‌بیند و خوب می‌زند.

خلاصه چون این خور مشترک است میان قاین، یعنی خوسف و طبس یک نایب از امیر قاین اینجا نشسته هر چه رعیت نخعی اینجا هست، تابع و خراج - گذار اوست و هر چه زنگوئی یعنی غیر نخعی هست جزو طبس است و نایب عماد الملک حاکم و عامل آنهاست. چون من تا اینجا مهمان امیر بودم، سوارهای او که همراه بودند، ما را به خانه نایب امیر آوردند که در مزرعه پهلوی خور، مسمی به «نوقاب» خانه دارد، آوردند. محمد بیگ نایب، تا بیرون ده استقبال کرد.

وقت عصر فرستاد عقب حاجی ابراهیم نایب عماد الملک که در خور منزل دارد. پسرش حسینعلی نام را فرستاد که از دیروز من ناخوش شده‌ام، ولی تدارک برای شما حاضر کرده، امید داشتم که به خانه من بیائید. حالا فرمایش باشد بفرمائید. گفتم: دو نفر بلد

همراه کنید که فردا به «ارب‌آباد» برساند، و آدمی هم که هرچه لازم داشته باشیم آنجا مهیا کند. گفت: به چشم و رفت. از قراریکه معلوم شد، نصف خور، مال نخعی است و نصف مال زنگوئی. اما غیر نخعی بیشترند از نخعی. ولی نخعی غالبند بر سایر به جهت اینکه خود نخعی‌ها خیلی رشید و شجاعند.

دیگر اینکه حاکمشان امیر است. امیر سالی هفتاد و پنج تومان از خور مالیات می‌گیرد، از گوسفند و زراعت نخعی‌ها. اما عماد الملک زیاده از سیصد تومان می‌گیرد. زیرا که عماد الملک از شتر هم مالیات می‌گیرد، امیر نمی‌گیرد. و عماد الملک از گوسفند رأسی هزار دینار می‌گیرد، امیر سیصد دینار. این است وضع مالیات و حکومت خور.

اما این اشتراک دو حاکم در خور، بسیار مایه خرابی و پریشانی رعیت

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۱۸

است. همیشه میانه این دو دسته رعیت نزاع و جدال و قتال است و طرفین در عذاب الیم گرفتارند. طرفین پیش من به تظلم آمدند و التماس کردند که کاری بکنید همه خور، مال یک حاکم باشد و معلوم است با آنطور معامله امیر، رعیت به او بیشتر مایلند. ولی نخعی‌ها بواسطه آن سوابق قتل‌هایی که میانه آنها و امیر شده و امیر آنها را از شرارت و دزدیها منع کرده است، از او خائف و منزجرند.

به عماد الملک راغب‌ترند.

### روز یکشنبه دویم.

صبح حسینعلی پسر حاجی ابراهیم، نایب عماد الملک آمد. یک سبد انجیر و سه دانه خربزه آورد. احوال پدرش را پرسیدم. گفت. عرق کرده، از زیر لحاف نتوانست بیرون آید. گفت: هر خدمتی باشد بفرومائید. سیاهه گرفت و رفت تدارک کند. گفتم: بلد حاضر کنید که بعد از ظهر باید برویم. بعد از ساعتی از منزل بیرون رفتم میان دشت. کم‌کم رفتیم تا به یک کلاته دیگر رسیدیم بقدر صد خانه دارد. با خور و «نوقاب» به شکل مثلث افتاده مسمی به «سروباد». آنهم مثل خور و نوقاب در گودی افتاده، اطرافش را کال بزرگ احاطه دارد و محال است قشون بتواند آنجا را به غلبه بگیرد. در سر آسیای آنجا پیرمردی هشتاد ساله نشسته بود زنبیل می‌دوخت.

از او احوال دو حاکم را پرسیدم. گفت: خدا هر دو را عمر بدهد هر دو خوبند ولی امیر دو حسن دارد که عماد الملک ندارد. گفتم. چیست؟ گفت. یکی اینکه از وقتی که او علم شده است، مردم این ولایت از تاخت‌وتاز بلوچ آسوده شده‌اند. شترهای عماد الملک را بلوچ برده بود، امیر در سیستان پس گرفت، فرستاد. دیگر اینکه مالیات کمتر از عماد الملک می‌گیرد و بسیار شکایت کرد از اینکه حکومت اینجا مشترک است. می‌گفت: همین اختلاف، ما بیچاره‌ها را تمام کرد و آرزو می‌کرد که کاش حکومت یکی شود. گفتم. با کدام بشود بهتر است، گفت. البته امیر. البته امیر و این لفظ را چندین بار تکرار کرد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۱۹

وقت عصر شخصی طبسی که در «سروباد» منزل داشت آمد. دو ساعت منزل من بود و رفت.

ما هم دو ساعت و نیم به غروب مانده سوار شدیم. بلدی هم از اهل خور برداشتیم. قدری از مغرب گذشته، در سه فرسخی به حوض گنبد سیاه رسیدیم حوض بی‌آبی در میان صحرای لوط است، اینجا پیاده شدیم، نماز کردیم. شترها هم رسیدند. اسبها را جو دادیم. شترها را نواله دادیم.

سه ساعت از شب گذشته سوار شدیم. از شترها گذشتیم. ساعت سر دسته بود که رسیدیم به «ارب‌آباد» که از این حوض تا



ارب آباد. نه ساعت راه آمدیم و خیلی تند آمدیم و از خور تا ارب آباد چهارده ساعت و نیم آمدیم. دو سه ساعت در حوض معطل شدیم. باقی را در راه بودیم مسلما از خور تا ارب آباد. دوازده فرسخ است، و هیچ آبادی ندارد، بلکه آب هم ندارد.

این صحرا را اینجا لوط می گویند و اگر کسی در این صحرا راه گم کند، حتما از بی آب و نانی تلف می شود، و این لوط یک گوشه از لوط خبیص «۱» کرمان است که معروف است چهل فرسخ عرض دارد و طولش از اینجا کشیده است تا بم و نرماشیر: و کسی نمی داند چند فرسخ است.

### روز دوشنبه سیم.

دو ساعت از روز گذشته وارد به قریه ارب آباد شدیم. ارب آباد قریه کوچکی است، ملکی عماد الملک. باغی هم در آنجا دارد. قبل از ورود سواری فرستادم خبر کرد. در باغ منزل معین کردند، آنجا نازل شدیم. باغ به جز انار میوه‌ای ندارد. نایب این بلوک آنجا نبود مع ذلک رعایا کمال انسانیت کردند. آمدند که هرچه لازم است سیاهه بدهید گفتم: محمد جعفر سیاهه نوشت داد. هرچه لازم فوری بود آوردند، ولی در جزو سیاهه را به ده دیگر که نایب، آنجا بود، فرستادند که چنین کسی آمده و اینست مخارج او، چه می گوئی؟ وقت عصر یک سیدی با دو سه نفر آمدند که

(۱) - خبیص، شهاداد فعلی است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۰

نایب شنید که شما آمده‌اید، به من پیغام کرد که هرچه لازم است، اگر موجود است بدهند و الا از جاهای دیگر بخرند، بدهند و هرچه لازم بود آوردند.

خیلی انسانیت کردند، چهار ساعت و نیم به غروب مانده شترها آمدند.

معلوم شد شترها بیست و چهار ساعت در راه بوده‌اند. زرافشان تشنه و مرده به منزل رسید.

چند روز است ظاهر جلد سینه‌ام خارش و سوزش بهم رسانیده، زحمت می دهد امروز در این باغ برای پرهیز عوض همه چیز، انار نرسیده خوردم تا چه اثر کند.

### روز سه‌شنبه چهارم.

چون دیروز دوازده فرسخ راه رفته بودیم شترها و اسبها از کار افتاده بودند، در ارب آباد لنگ شدیم. صبح سیدی میرزا محمد نام از اهل «فهنوج» طبس به منزل ما آمد. تفصیلی از وضع معامله عماد-الملک گفت من جمله اینکه وقتی میرزا علیرضا بر طبس جمع بندی کرده، به این بکوک «برا کو» هر گوسفندی یک هزار و نیم جمع بسته است. حاجی میرزا زمان خان هزار دینار کرد، ولی وجه کمتری که بر طبس تحمیل کردند، تجار تعارف دادند. قدری از آن را بر رعیت تحمیل کردند، قسمتی بر گوسفند رسید.

باز همان یکهزار و نیم شد که جمع میرزا علیرضائی یکهزار و نیم است بدون گمرک. حاجی میرزا زمانخانی یکهزار و نیم است با گمرک. بالجمله اسم جمع گوسفند یکی یکهزار و نیم است به هر تقدیر. ولی چون آن گوسفند قدیم باقی نمانده است و این گوسفند که موجود است میزان سابق را پر نمی کند، برای پر کردن میزان، بر هر گوسفندی پنج هزار و نیم باید وارد آورد. اینست که حالا در این بلوک از هر بزی پنج هزار و نیم می گیرند. چنانچه سال گذشته از حسن محمد علی زینل که او حاضر است و مشغول خدمت آب و هیزم منزل من است، دو بز داشت و یازده هزار می خواستند. دو بز او را به هشت هزار قیمت کردند و گرفتند و سه

هزار هم نقد گرفتند و هرکس گوسفندی دارد به منت گوسفند

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۲۱

را وامی گذارد قبول نمی‌شود. از شتر هم نفری دو تومان می‌گیرند.

وقت ظهر گفتند نایب نوشته است به میرزا محمد که حضراتی را که تشریف آورده‌اند، یک روزه خرج بدهید و اگر دو روزه می‌خواهند، خودشان درب انبار را بشکنند بردارند. گفتم: همان یک روزه را هم پول بدهید بخرند آدم خودم پول داد خرید. بلدی که از خور آورده بودم، سه هزار انعامش دادم مرخص کردم. به باغبان منزل دو هزار انعام داده روانه شدیم.

### روز چهارشنبه پنجم.

یکساعت پیش از صبح یعنی چهار ساعت به دسته مانده، برخاسته سوار شدیم از منزل ارب‌آباد. دو از دسته گذشته به قریه «دهوک» رسیدیم. شش فرسخ مسافت است در دهوک نهار خوردیم، خوابیدیم.

بعد از ظهر برخاسته رفتم به گردش. این قریه چشمه‌ای دارد بالای ده که آب از زمینش می‌جوشد. و در سرچشمه گودال بزرگی اسطوخ مانند دارد که یک قد آدم آب جمع می‌شود، و بعد جاری می‌شود بقدر یک سنگ آب که در دو سه محلش هم آسیا ساخته‌اند، از این آب می‌گردد. دیگر هیچ محتاج به تنقیه و مرمتی نیست بسیار آب صاف ملایمی دارد. مثل آب فین کاشان. آدم خیلی میل می‌کند میان آن برود. من هم رفتم.

پشت پا و ناخن‌ها در کمال لطافت و سفیدی پیدا است این چشمه چهار شبانه روزش مال عماد‌الملک یعنی یک شبانه‌روزش وقف است بر مزار یک پیری که می‌گویند اسمش «پهلوان مردان» بوده و خیلی مراددهنده است که پهلوی همین چشمه مدفون است و در دست عماد‌الملک است. و مزار شیخ بعضی پایهای خراب شده، در اطرافش است و قبر خودش کاهگل اندود است.

معلوم نیست که این وقف به چه مصرف این موقوف علیه برسد. سه شبانه‌روز دیگرش از موقوفات میرحسن خان است که دست حاجی ابراهیم خان عمومی عماد‌الملک است. باقی این چشمه و قریه بیشترش مال آدمهای عماد‌الملک است، کمترش مال رعیت. مدار این آب بر دوازده شبانه‌روز است و هر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۲۲

شبانه‌روزی سالی سی تومان الی بیست و هفت تومان اجاره دارد.

و اما وضع قریه این است که یک کوهی از سنگ خارا در وسط جلگه واقع است. بالای آن قلعه کهنه قدیمی است که خیلی محکم بوده است. در اطراف کوه از دامنه آن تا پائین، خانه‌های رعیتی ساخته‌اند. به قدر سیصد چهار صد خانه رعیت دارد. و در اطراف خانه‌ها تا یک مسافت ممتدی محل زراعت باغ توت برای ابریشم کاری است خیلی وضع خوش دارد، به طوری است که خانه‌ها یک دایره محیط بر کوه و اراضی زراعت، یک دایره محیط بر خانه‌ها.

وقت عصر به قلعه رفتم. میان قلعه اغلب خانه‌هایش خراب شده، سه چهار خانه باقی است. در یکی از آنها پیرمردی منحنی منزل دارد که شغلش خشت‌مالی است و ثقل سامعه هم دارد. گفتند: این نوکر و شمخالچی «۱» و ساخلو این قلعه است. گفتم: شمخال را بیار ببینم، آورد. مثل سیخ تنور آنهم فتیله‌ای. ولی انبر فتیله‌اش را زنگ و موریانه تمام کرده بود. گفتم: مگر این را توی تنور می‌زنی؟ گفت: خیر صاحب! اگر توی تنور ببرم قنداقش می‌سوزد.

گفتم: پس چرا اینطور سیاه است گفت: سالها است گوشه اطاق مانده، دود خورده است. خدا عمر میرعلم خان را دراز کند امنیت است شمخال به کار نیست. گفتم: تو مواجب هم داری گفت: بلی! می‌گویند شش تومان، ولی گذران من از این می‌شود و دست برد به قالب خشت‌مالی.

اینجا شنیدم چند روز پیشتر، شخصی که برای تجارت به اصفهان رفته، مراجعت کرده بود. از شترهای خود پیش افتاده به اینجا آمده و گذشته بود تنها بر اسبی سوار. روانه خور شده و به منزل نرسیده بود. پدرش که علیرضا نام، شتربان مشهدی و همسایه مستشار الملک بوده، آمده بود، به امیر قاین عارض شده، امیر کاغذی به کدخدای اینجا نوشته بود که یا، رد او را از خاک خودتان بیرون کن، یا از عهده برا.

(۱) - شمخال نوعی تفنگ سرپر است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۳

کدخدای اینجا ناچار سوار شده، با علیرضای بیچاره روانه صحرای لوط، مابین اینجا و خور گردش کرده، رخت و لباس و ترک و اسباب او را با استخوانهای اسب و خودش در صحرای لوط دو فرسخی همین قریه پیدا کرده بودند معلوم شده بود که بیچاره، راه را گم کرده به اصطلاح اینجا لوطی شده.

پنج روز بی آب و آذوقه در صحرای لوط سرگردان بوده تا هلاک شده بود.

امروز علیرضای پدرش یک مقنی برداشته رفته است به همان مکان که استخوانهای پسرش افتاده بود، برای خیرات او چاهی حفر کند و جائی بسازد و می گویند چه بسیار مردم همین طور در این لوط تلف شده‌اند.

### روز پنجشنبه ششم.

از منزل دھوک چهار ساعت از شب رفته سوار شدیم. طلوع صبح صادق رسیدیم به قریه «اسفک» مسافت هفت فرسخ بود. قریه اسفک از دھوک آبادتر و بزرگتر است. پانصد ششصد خانه دارد اما رعیتش خیلی فقیرند. آدمی که قابل سؤال و جواب باشد، در آن دیده نشد. درخت نارنج بسیار کم دارد. نخل خرما تک تک میان باغاتش هست. اما هنوز نرسیده. آدمی از عماد الملک اینجا مأمور خدمت بود، آمد. اظهار خصوصیت کرد، گفت: مدتی است عماد الملک و شاهزاده خانم عیالش انتظار شما را دارند.

ملزومات تدارک ما را از همه چیز، خیلی با انسانیت دادند. وقت عصر هم آمدند که ما آدمی به طیس می فرستیم که ورود شما را اعلام کند. اگر خود هم چیزی می نویسد، خواهد برد. کاغذی به عماد الملک نوشتم که پس فردا روز شنبه وارد می شوم. هوا بسیار گرم است. دو ساعت از شب گذشته با پیراهن در کنار حوض آب نشسته و عرق می کنم.

### روز جمعه هفتم.

یک ساعت قبل از صبح از اسفک سوار شده، یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته رسیدیم به قریه «کوریت» نایب اینجا، میرمحمد حسین بیک پیرمرد خوبی اهل خدمتی متجلی است. از اقوام عماد الملک است. خانه و باغچه مختصری دارد. ما را آنجا فرود آورد. انگور و خربزه و هندوانه

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۴

آورد، خوردیم. آب هندوانه مفرطی خوردم. بعد نهار خوردیم از شدت گرما نتوانستم بخوابم. تا عصر معذب بودم. زرافشان هم ناخوش شد، تب کرد.

تا شام افتاده بود. عصر کربلائی آقا رضا بیک، آدم عماد الملک آمد. کاغذی از عماد الملک آورد با ده کله‌قند نیم منی یزدی و یک گروانکه چای و یک مجموعه نارنج. در کاغذ، بسیار اظهار اشتیاق و خوشوقتی از مژده آمدن من نوشته بود. شب را آنجا

ماندیم.

**روز شنبه هشتم.**

نماز صبح را در کوریت خوانده، سوار شدیم. یکساعت و نیم از طلوع آفتاب گذشته به شهر طبس رسیدیم. نیم‌فرسخ به شهر مانده، قریه‌ایست مسمی به «دهشت» نخل زیادی دارد. محمد حسین خان سرتیپ پسر بزرگ عماد الملک و سایر خوانین اقوامشان و میرزا آقا بابای وزیرش و کلانتر طبس با یک یدک به استقبال آمدند. خیلی احترام و خفض جناح کردند. آمدیم به شهر وارد شده، در باغ نسترن که از بناهای مرحوم حاجی و کیل است منزل معین کرده بودند، پیاده شده نشستیم. دو مجموعه شیرینی گذاشته بودند. مستقبلین دو ساعتی نشسته، رفتند، بعد از ساعتی نهار آوردند. دو مجموعه با تمام ملزومات، خیلی خوب و بقاعده. بعد از نهار رفتم حمام، بیرون آمدم. عماد الملک آمد به دیدن، تا غروب نشست. خیلی صحبت کردم. خوب و خوش برآمدیم. بعد از دو ساعت از ورود، اسد الله میرزای شاهرخشاهی، خالوی شاهزاده خانم به احوالپرسی و اظهار محبت آمد. تعارفات گرم به او کردم، رفت. یک قهوه سینی رنگ و حنا و صابون، یک قهوه سینی چهار کله قند و نبات از جانب شاهزاده خانم «۱»، منزل مبارکی آورد و گفت. والده شاهزاده امشب روانه تهران است. من هم گفتم: از شاهزاده خانم «۲» خودم برای شما کاغذ و امانت دارم از صندوق بیرون آورده می‌دهم.

(۱) - شاهزاده خانم عیال عماد الملک حکمران طبس است.

(۲) - شاهزاده خانم بی‌بی جهان عیال میرزا خانلرخان است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۵

روز یکشنبه نهم. صبح رفتم به بازدید عماد الملک. به منزلش که وارد شدم میان حیاط استقبال کرد و اول شروع کرد به تعریف از باغ و عمارتش و گفت، میل دارید گردش کنید و ببینید باغ و عمارت چطور است؟ گفتم: بلی! چند قدمی همراهی کرد، بعد میرزا آقا بابای وزیرش را همراه کرد که ما را ببرد بگرداند. و رو کرد به عمله‌جاتی که همراه من بودند، که شما هم بروید تماشا کنید، رفتیم. یک دوره باغ را گردیدیم. حقیقتا باغ خوبی است از میوه‌جات گرمسیری از خرما گرفته تا هلو همه چیز داشت. دریاچه و تالار بسیار بزرگی دارد. خیلی باصفا و خوب. میان تالار و عمارتها هم ما را برد. بعد از گردش عمارتها و باغ رفتیم به اطاقی دورو. در کنار باغ نشستیم. فصلی هم تعریف از قالی آن اطاق کرد و همراهی کردم. قالی زمینه زرد بوته در متن، اطاقش افتاده بود. گفت: این قالی را در شش سال تمام کردم. بعد گفت انجیر آوردند، از همان باغ و بسیار انجیر خوبی بود. چند دانه خوردیم. بعد گفت رطب آوردند. چند دانه خوردم بد نبود چای و قهوه آوردند. احکامی که بود به او نمودم. او هم احکام تهران را نشان داد. بعد خواهش کرد که شما طوری بکنید که سپه‌سالار با من بهتر از این باشد و مرا بهتر از این بشناسد گفتم: موقوف به مجلس دیگر است که بدانم شما چه می‌خواهید تا از راهش برآئیم و انشاء الله انجام بدهیم. آمدم منزل.

وقت عصر یک قالی خیلی ممتاز که برای همان اطاق که نشسته بودم خوب بود، برایش فرستادم. چهل تومان در بیرجند خریده بودم. خیلی اظهار امتنان کرده بود. اول در آن اطاق انداخته، بعد گفته بود در اندرون اطاقی ساخته‌ام، گویا برای آنجا بهتر باشد و برداشته به اندرون برده بود. وقت عصر امروز حاجی محمد علی خان برادرزاده عماد الملک به منزل من آمد. جوان خوبی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۲۶

است. گفت: به بشرویه می‌روم. فرمایشی باشد بگوئید. گفتم چند توپ برگ برای من بخرید بیارید. گفت: چشم!

### روز دوشنبه دهم.

صبح دو نفر ملا و طیب آمدند دیدن من. آدم فرستادم خبر کردند رفتم به بازدید محمد حسین خان، پسر عماد الملک. یک پسر میرزا محمد علی خان «۱» وزیر امور خارجه سابق که دائی محمد حسین خان است و اسمش زین العابدین است. آنجا بود. چای و شربت خوردیم، برگشتیم. نهار خوردم بعضی جنسها آوردند. دو سه قبا و ارخالق گرفتم، دادم استاد ابو القاسم بدوزد. عصر رفتم به تماشای شهر و ارک طبس که میر حسن خان جد عماد الملک ساخته است. الحق عجب ارگی است. در کمال استحکام. عمارت خیلی خوب عالی دارد. دو سه دست از عماراتش باقی است، باقی خراب شده است. از آنجا رفتم به مدرسه‌ای که مرحوم حاجی میرعلینقی خان و کیل پدر عماد الملک ساخته، بسیار مدرسه باصفای خوبی است. عمارتی هم در جنب مدرسه ساخته، خیلی خوب و باصفا است. پر از نخل خرما و نارنج است. در بالای دروازه ارگ، سنگی نصب است که تاریخ بنای ارگ را قصیده ساخته، منبت کرده‌اند.

در هزار و دویست و شانزده ساخته شده است.

### روز سه‌شنبه یازدهم.

تازه‌ای نبود مگر اینکه شاهزاده خانم عماد-الملک که به مشایعت والدهاش رفته بود که به تهران می‌رفت، برگشتند یک قالیچه سرحمامی خیلی خوب با یک قهوه سینی زرشک و یک دوری زعفران برایش فرستادم و کاغذی نوشتم که شاهزاده خانم من، برای شما کاغذ نوشته، هل و گل داده بود. گویا آن عوضی برای شاهزاده خانم فرمانفرما فرستاده شده یا صندوقدار من تقلب کرده، در هر صورت حالا نیست. عوض آنها این سوقات قاین را فرستادم. خیلی اظهار تشکر و امتنان کرده بود و یک مجموعه

(۱)- میرزا محمد علی خان شیرازی در سال ۱۲۶۷ ه. ق وزیر خارجه شد و در سال ۱۲۶۸ ه. ق در شیراز درگذشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۲۷

چندین قسم ترشی آلات خیلی ممتاز فرستاده بود. یک مجموعه خربزه هم فرستاد.

دو هزار به آدمش انعام دادم.

او هم به آدمهای من که قالی و زرشک و زعفران برده بودند، یک قدک یزدی داده بود. وقت عصر سوار شده به باغ گلشن که از موقوفات میر حسن خان است رفتم باغ بزرگ خوبی است. دو نهر آب خوب صاف از دو طرف خیابانش جاری است. از آنجا به باغ حاجی محمد علی بیک که صاحبکار عماد الملک است، یعنی متصدی املاک موقوفه «جده» و حاجی و کیل پدر عماد الملک است که تولیت آنها با خود عماد الملک است، مدتی با او صحبت کردم. پیرمرد خوبی است. مغرب به منزل آمدم. امروز باز از بس از عبد الله بیک، فرمساقی بروز کرد، بیرونش کردم. حسینعلی هم دو روز است پیدا نیست. پیغام کرده است که محمد جعفر به من بد گفته است، من قهر کردم گفتم، اعتناء به او نکند.

### روز چهارشنبه دوازدهم.

صبح می‌خواستیم منزل عماد الملک بروم آقا زین العابدین که خود از علما و پسر آقا محمد رضای مجتهد طبس است، به دیدن

آمد. مدتی نشست. خیلی صحبت کردیم. خیلی مأنوس آدمی است.

سوادش هم خوب است. عذرخواهی از طرف پدرش کرد که مدتی است ناخوش است و راست می‌گوید. وقت عصری آقا میرغلامحسین متولی‌باشی امامزاده حسین ابن موسی علیه السلام که در خارج شهر طبس مدفون است، به دیدن من آمد. عماد الملک دو مجموعه خربزه و هندوانه فرستاد و احوالپرسی کرد که دو روز است از شما خبری ندارم. گفتم. صبح عازم منزل شما بودم آقا زین العابدین آمد عصر هم که خود شما گفته‌اید منزل ما گرم است باید صبح آمد. آقا عبد الوهاب را فرستادم به احوالپرسی، و پیغام کردم تعلیقه بدهید که در هر منزلی دو الاغ به این سوارهای قائی که من مرخص می‌کنم بروند، بدهند. سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۸

نوشت و داد آوردند و سفارش کردم به دهباشی مهماندار که فردا یک بار نارنج حاضر کند، با سوارها برای امیر قاین بفرستم.

### روز پنجشنبه سیزدهم.

صبح زود رفتم منزل عماد الملک. قدری در باغ ما را گردش داد. بعد رفتیم به اطاق نشستیم. گفت: میرزا آقا بابا را گفته‌ام برای دو سه فقره مطلب خدمت شما بیاید. یکی شکایت از آقا بزرگ بیک پیشخدمت شاهزاده «۱» بود که برای طی امر شرعی مأمور است و خودش.

بی‌اطلاع من آدم فرستاده، بر سر ملک مردم و تنباکوه‌های او را تصرف کرده است و دیگر در باب خور و بعضی مطالب دیگر. گفتم بسیار خوب بیاید.

بعد در باب قدغن تریاک صحبت داشتم. گفتم. هرطور صلاح می‌دانید بکنید.

گفتم: خوب است مجلس کنیم و قدغن اکید. میرزا آقا بابا را خواست گفتم:

برو خدمت خان، هرطور دستور العمل می‌دهند رفتار کنید. بعد قدری صحبت متفرقه داشتیم. به منزل آمدم.

فرستادم نارنج آوردند. یک جفت صندوق هفتصد و پنجاه نارنج پر کردند که فردا با سوارهای قائی برای امیر بفرستم. عصر رفتم به امامزاده حسین که خارج شهر است. محمد صادق خان پسر حاجی رضا قلی خان عموزاده عماد الملک هم آمده بود. امامزاده جای خوبی است. بقعه‌اش میرحسن خان تعمیر کرده. سالی پانصد ششصد تومان موقوفات دارد. خدامش گفتند همه دست عماد الملک است و چیزی به مصارف وقف نمی‌رسد. الا قلیلی که در دست متولی است. شبهای جمعه از مصارف موقوفاتش است که آتش حلیمی می‌پزند، به زوار می‌دهند. یک ظرفی هم برای من آوردند. در شب جمعه سیم پلو می‌پزند. سابق بر این ده من گندم با اسبابش پخته می‌شد. حالا عماد الملک به سه من رسانده پلوش را هم موقوف کرده است.

### روز جمعه چهاردهم.

صبح بار نارنج را با غلامهای قائی روانه بیرجند کردم. بیست و پنج تومان هم به غلامها انعام دادم. آقا جواد تاجر و

(۱) - مقصود پیشخدمت شاهزاده محمد تقی میرزا رکن الدوله والی خراسان است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۲۹

میرزا آقا بابای پیشکار عماد الملک آمدند. به آقا جواد گفتم: اگر قالیها اینجا مشتری دارد بفروشد. بارنامه آنرا گرفت برد که به تجار بنماید بعضی از قالی‌ها را هم دید. گفت: خیلی گران خرید است. به میرزا آقا بابا گفتم، مردم را خبر کند. فردا صبح بیایند قرار قدغن تریاک را بدهیم. صحبت از قهوه به میان آمد. معلوم شد اینجا ممکن می‌شود. به میرزا آقا بابا گفتم برای من مهیا کند.

نزدیک به مغرب به قبرستان «بهشتو» رفتم، فاتحه خوانده برگشتم.

وقتی که می‌رفتم، دسته‌دسته مردم برگشته بودند. یک دسته زن برخوردند.

دختری با آنها بود گفت: به این دیری چرا آمدید. تا ما رسیدیم خلوت شده بود، به منزل برگشتم. فرستادم منزل شاهزاده خانم دعای کمیل بیارند، بخوانم.

هنوز خبری نرسیده.

امروز شاهزاده خانم یک دوری نان در روغن سرخ کرده، قند پاشیده برای من فرستاد که رسم برات این ولایت است. هزار دینار به خانه شاگردش انعام دادم.

### روز شنبه پانزدهم.

صبح میرزا آقا بابای صاحبکار آمد. هفت هشت نفر از تجار آورد. فصلی مشعب در باب سیاست تریاک کشیدن گفتم. همه تصدیق کردند. حکم والا را خواندم و گفتم یک نفر از عطارها را معین کنید که فروش تریاک منحصر به او باشد و سایرین التزام بدهند که تریاک خرده نفروشند گفتند: اطاعت داریم و رفتند. عصری سوار شدیم تا بالای باغات طبس رفتیم و برگشتیم. امروز غلامی مروی از ارض اقدس آمد. رقمی از سرکار والا برای من و رقمی برای امیر قاین آورد که هزار خروار از جنس سیستان تخفیف مرحمت شده چهارده هزار خروار را مسعر کرده به مأموریت ابو القاسم خان بگیرند.

### روز یکشنبه شانزدهم.

صبح رفتم به بازدید میرزا مهدی خان پسر

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۰

برادر و داماد عماد الملک. جوانک عامی بسیار فقیر و بی‌مصرفی است چای خوردیم. شربت خوردیم. برگشتیم. از درب منزل عماد الملک گذشتم کربلائی حسن دهباشی که مهماندار ما بود گفت. عماد الملک انتظار دارد که شما آنجا خواهید رفت، رفتم. مدتی نشستم. صحبت‌های فرنگستان و غیره از هردی کردیم. آمدیم منزل. عصر رفتم به بازدید آقا زین العابدین پسر آقا محمد رضای مجتهد طبس و به او گفتم میل دارم به عیادت آقا بروم. هروقت مناسب است خبر کنید برویم. گفت: بسیار خوب!

### روز دوشنبه هفدهم.

کاغذی به مستشار الملک نوشتم. گله و شکایت از نوشتن جواب مراسلات و مطالب و جواب رقم والا، نیز نوشتم که تا جواب از طهران نرسد، مطالبه قیمت جنس از امیر بیحاصل است. رقم امیر را هم با این جواب دادم به غلام که بیرجند برود، رقم امیر را برساند، جواب آنرا هم بگیرد با جواب من به مشهد برود.

### روز سه‌شنبه هیجدهم.

صبح رفتم بازدید زین العابدین خان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان وزیر امور خارجه سابق که برادرزن عماد الملک است و به اتفاق همشیره‌اش به طبس آمده، اینجا مانده است. جوانک محجوب فقیری است. وقت عصر هم رفتم به بازدید محمد صادق خان پسر حاجی رضا قلی خان که عموزاده عماد الملک است. جوان خوبی است و معمم است. پسری دارد هفت هشت ساله، بسیار شبیه است به حسین «۱» من. اسمش علی اکبر خان است.

لقبش آقا بو. او را خواستم، نوازش کردم، صحبت داشتم، مکتب می‌رود، قل هو الله می‌خواند.

### روز چهارشنبه نوزدهم.

صبح رفتم به بازدید آقا سید غلامحسین متولی امامزاده حسین ابن موسی علیه السلام. بالاخانه در حاشیه خیابان دارد. جای باصفائی است فرستادم محمد صادق خان هم آمد. مدتی نشستیم، صحبت

(۱) - میرزا حسین خان محمودی اعتصام‌الملک ثانی پسر میرزا خانلرخان

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۱

کردیم. عصر هم رفتم به تماشای مدرسه میر حسن خان. مدرسه کوچک منقحی است. طلاب و مدرسش وظیفه از موقوفات میر حسن خان دارند. بیرون مدرسه یک اطاقی است بزرگ که مطب است. یک استاد طبیب باید آنجا علم طب تدریس کند و مواجب دارد. از آنجا رفتم به مسجد جامع که هم میر حسن خان ساخته است یعنی از قدیم مسجدی بوده، بکلی خراب شده بوده است. یک منار از آن باقی است. باقی را میر حسن خان بکلی برداشته، از نو ساخته و خیلی خوب ساخته است و هفتاد سال است که ساخته است «۱»، گویا حالا ساخته شده است.

امام جماعت و خادمش از موقوفات میر حسن خان وظیفه دارند.

### روز پنجشنبه بیستم.

وقت عصر سوار شده به زیارت امامزاده حسین رفتیم. بارهای غالی را هم امروز گفتم علی شاه بست که روانه تهران کنیم. به آقا جواد تاجر هم گفتم ده بار تنباکو بخرد با غالیها به تهران بفرستیم. شب آمد گفت خریده‌ام از قرار خرواری به سنگ طبس که نصف سنگ تبریز است به چهار تومان یعنی پنجاه من تبریز به چهار تومان. گفتم ببندید که حمل شود.

### روز جمعه بیست و یکم.

قافله از بیرجند آمد. کاغذی از امیر آورد با جواب عرایض که از بیرجند با یعقوب بیگ غلام، خدمت شاهزاده نوشته بودم. دو سه نفر یزدیهای عارض هم آمدند.

رقعه‌ای به عماد الملک نوشتم که میرزا آقا بابا را بفرستید بیاید به کار اینها رسیدگی کنیم. جواب نوشت که می‌فرستم. وقت ظهر دوی سینه‌ام مالیدم و نشستم. زین العابدین مجتهد آمد. مدتی نشست تا غروب خیلی صحبت کرد.

همه مذمت و تعدی عماد الملک و اجحاف حاجی میرزا زمان خان در تعدیل و اینکه پانزده هزار تومان مداخل کرد.

الان شاهزاده خانم یک کاسه آش ارزن برای من فرستاده است که اینجا «توکی» می‌گویند و بسیار می‌خورند.

(۱) - از این قرار مسجد جامع طبس به سال ۱۲۲۴ ق ساخته شده است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۲

روز شنبه بیست و دویم. صبح رفتم به سر طویله. در مراجعت دیدم جمعی از زوار کرمانی که در کنار خیابان منزل داشتند، یک مردی از آنها یک هیكل طفلی بر روی شکمش دارد، به‌طوریکه نصف بدن آن طفل از شکم آن مرد بیرون و یک دستش، یعنی دست چپش آویخته و دست راست ندارد. مثل طفلی که در قنطاق پیچیده باشد. سینه طفل به استخوان وسط سینه آن مرد وصل



است و سرش به تنش چسبیده، یعنی گردن ندارد. از چشم و گوشش نشانی و علامتی ظاهر است. دهنش به قاعده، لب‌هایش مشخص، دو دندان هم در دهنش است. سرش مو دارد که مرد که مقراض کرده بود.

ریش و سیبیل هم دارد که آنها را هم مرد که چیده بود و معلوم می‌شد که فی الجمله حسی هم از خود دارد که صدمه به او می‌رسد به خود می‌لرزید، بدون اراده مرد که. ولی تغذیه او بهمان غذای مرد که است و می‌گفت که اگر به اعضای این جسد دستی بگذارند، در نزدیکی‌های موضع اتصال او به خود، احساس می‌کنم و الا-احساس نمی‌کنم، او خود احساس می‌کند و می‌لرزد آنوقت من می‌فهمم. این هیکل به اندازه یک طفل سه ساله بود و خیلی عجیب است. در این بین عماد الملک رسید. گفت: می‌خواستم بیایم به منزل شما نبودید.

بعد به اتفاق رفتیم منزل عماد الملک. این مرد که عجیب را هم باز آوردند آنجا به دقت تماشا کردیم: بعد قدری صحبت از بابت تنخواه اجاره موقوفه داشتیم معلوم شد از بابت دو هزار و سیصد تومان که حکم شده است من از ایشان بگیرم هزار و سیصد تومان به نایب اکبر داده‌اند و قبض از او دارند.

از این قرار هزار تومان باقی است و می‌گویند آنرا هم نباید بدهیم، اما سندی ابراز نکردند ماند به مجلس دیگر. عصر سوار شده صحرا رفتم تا سر آسیاها.

آسیای آخری که از همه بالاتر است مال عماد الملک است. سالی سی خروار به سنگ تبریز آرد اجاره دارد. چهار آسیا هم از آن پائین تر ساخته‌اند از موقوفات میر حسن خان است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۳۳

روز یکشنبه بیست و سیم. فرستادم تنباکو را کشیدند. چهار خروار و پنجاه و هشت من به وزن تبریز خریدم به چهل و یک تومان و دو هزار از آقا محمد حسین پسر حاجی محمد حسن تاجر طبسی که آمد پولش را گرفت. به او سپردم که بنویسد بیست توپ برگ خوب از بشرویه بیارند.

### روز دوشنبه بیست و چهارم.

مشغول کاغذهای تهران شدم. یک کاغذ به حاجی علی نقی تاجر کاشی نوشتم و سه بار غالی که قیمت خرید آنها پانصد و چهل و شش تومان و سه هزار و ده شاهی بود با ده بار تنباکو را نزد او فرستادم که بفروشد به هر قیمتی که صلاح داند. کاغذی به آقا میرزا طاهر نوشتم مبنی بر سفارش شترها. کاغذی هم به حسین «۱» نوشتم و یک بار و یک سربار قالیهای سنگین اعلی را فرستادم در خانه بگذارند و شترها را به بار کشتی وادارند تا خودم بروم. چادر دو سری هم بود با شترها فرستادم.

وقت عصر آقا عبد الوهاب آمد که امروز جای را در باغ گلشن بخورید. من خیال کردم خودش می‌خواهد آنجا جای بدهد. همینکه بیرون رفتم، معلوم شد محمد خان میر آخور و برادرزن مستشار الملک آنجا پذیرائی می‌کند.

باری آنجا جای و عصرانه خورده به منزل آمدم. کاغذهای علی شاه را دادم.

سه تومان هم به او دادم که تا طهران شترها را نواله بدهد. دو تومان هم برای جیره خودش و حاجی حسین تا آخر رمضان را دادم و روانه اش کردم رفت به طهران.

### روز سه‌شنبه بیست و پنجم.

صبح، محمد صادق خان پسر حاجی رضا قلی خان آمد، مدتی نشست خیلی صحبت کرد. تفصیلی از اوضاع مآثر امیر قائن و دماغ عماد الملک گفت و رفت. کتاب روضه الصفا از او خواستم رفت. رقعهای نوشتن به عماد الملک در باب تنخواه مال الاجاره موقوفه

و نظم امر تریاک. جواب گفته بود اینطور نیست که شما نوشته‌اید. آنطور است که من گفتم. صاحبکار را هم می‌فرستم جواب بدهد. معلوم شد خیلی خر است.

(۱) - میرزا حسین خان پسرش

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۴

باری عصر رفتم به شهر و مدرسه حاجی و کیل. چند طلبه نشسته بودند یکی شرح لمعه درس می‌گفت. مسئله امانت و ودیعه را قدری با آنها صحبت کردم. یکی دو مسئله را جواب نتوانستند، ماند به مجلس بعد.

### روز چهارشنبه بیست و ششم.

صبح رفتم حمام. وقت نهار بیرون آمده، نهار خوردم. قدری دراز کشیدم. بعد قدری کتاب ملهوف مطالعه کردم. دلتنگ شدم. بعد به کتاب روضه الصفا که محمد صادق خان فرستاده بود مشغول شدم.

عصر پیاده رفتم به باغ گلشن. در بین راه محمد خان پسر حاجی علی رضا خان، عموزاده عماد الملک را دیدم. همراه من آمد تا باغ.

خیلی درددل و شکایت کرد. از اطوار عماد الملک و از تعدیات او و از اینکه موقوفه میر حسن خان را که هفت هشت هزار می‌شود حاجی میر ابراهیم خان می‌خورد و به موقوف علیهم نمی‌دهد. مغرب از آنجا به منزل برگشتم. نماز کرده‌ام حالا باز می‌روم به سر کتاب روضه الصفا.

### روز پنجشنبه بیست و هفتم.

صبح محمد خان پسر عباس قلی خان نوه حاجی علی رضا خان آمد. مدتی نشست. تفصیلی از دماغ عماد الملک و حاجی ابراهیم خان گفت. بعد یک سطر خط مرا خواست، برایش نوشتم رفت.

عصر هم سوار شده به زیارت امامزاده رفتم. در مراجعت بعد از مغرب میرزا آقا بابا را در خیابان دیدم. گفتم: آخر در باب تنخواه اجاره موقوفات و فقره قدغن تریاک جواب چه شد؟

بعضی جوابهای بیقاعده گفت رد کردم. بالاخره گفت، تعلیقه از متولی باشی دارم که هزار و سیصد تومان بدهم. گفتم: بیار، گفت: الان ورپا می‌آرم رفت و باز نیاورد.

### روز جمعه بیست و هشتم.

عصر، نصر الله میرزای منسوب شاهزاده خانم را خواستم. تفصیلی در باب تنخواه مال الاجاره و مذمت اینطور سلوک عماد الملک، به او گفته، پیغام دادم که تکلیف من چیست؟ آنچه می‌بینم بنویسم

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۵

یا خیر؟ رفت. و هم امروز محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر که محصل گرفتن سرباز از گوناباد و بردن صد و پنجاه نفر سوار طبسی بود که محمد خان میرآخور مستشار الملک حکم موقوفی آنها آورده بود، آمد. و باز حکم ناسخ آنها آورد که حتما سرباز و سوار را بگیرد، ببرد.

عماد الملک را ملاقات کرد قدری تشدد کرده بود. از آنجا به منزل آمد. احکامش را داد دیدم، تا ظهر منزل من بود. نهار خورد و

رفت منزل خودش. نهار حاضری برایش برده بودند. پس فرستاده، تعرض و تغییر کرده بود.

شنیدم به عماد الملک خبر دادند گفت: شب برایش شام بپزند. بعد از آن، وقت عصر میرزا آقا بابا به دیدنش رفته بود. قدری استمالت و عذرخواهی کرده بود. شب من فرستادم او را به منزل خودم آوردم. پیش من نشسته بود و رجز می‌خواند که فردا چنین و چنان می‌کنم.

در این اثناء آقا عبد الوهاب آمد که عماد الملک حالا مرا خواست و گفت بیایم خدمت شما، سلام برسانم و احوالپرسی بکنم، بعد بگویم خواهش ایشان اینست که حالا محمد حسین را بخواهید ببینید اگر حکمی دارد که محمد خان مداخله نکند و او سرباز و سوار را ببرد، فردا در خدمت خودتان او را بیارید حکمش را اطاعت کنم و الا دیگر پیش من نیاید، که اگر بیاید و تشدد کند، او را کتک خواهیم زد.

محمد حسین خان از این حرف برآشفت. قدری قاروقور کرد. من گفتم، بروید خدمت عماد الملک بگوئید، احکام محمد حسین خان را من دیدم و ظاهر این است که بعد از احکام محمد خان صادر شده است. ولی اینکه من بیایم و مصدق این کار بشوم، از من برنمی‌آید. به علت اینکه من برای دو کلمه حرف بیخرجی که دو دقیقه زحمت ندارد بیست روز است اینجا معظلم. رقعہ به شما می‌نویسم، جواب نمی‌نویسید. محول به میرزا آقا بابا می‌کنید.

او جواب بقاعده نمی‌دهد. در این صورت چگونه می‌توانم حکم دیگری را قرار

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، متن، ص: ۲۳۶

و مدار بدهم. فردا صبح محمد حسین خان می‌آید احکامش را می‌دهد. هرطور صلاح می‌دانید، قرار کارش را بدهید. عبد الوهاب رفت. من شام خوردم.

محمد حسین خان هم رفت. من خوابیدم.

### روز شنبه بیست و نهم.

صبح نصر الله میرزا آمد. آقا عبد الوهاب هم آمد. هردو عذرخواهی زیاد از عماد الملک پیغام آوردند که و الله من ناخوش بودم. این دو روزه خدمت شما نیامدم. دیگر اینکه نظر به خویشاوندی، من شما را صاحب‌خانه می‌دانم و اگر مساهله در اوامر شما شده است، به آن اطمینان است. امروز میرزا آقا بابا را می‌گویم، عطار حکیم هرچه بفرمائید بیارد قرار قدغن تریاک را هرطور صلاح می‌دانید بگذارید. در باب تنخواه اجاره موقوفات هم هرطور می‌فرمائید، جواب می‌نویسم.

در باب محمد حسین هم اگر صریحا ناسخ محمد خان را دارد بیارد و الا برود. فرستادم محمد حسینخان آمد. جواب خود را شنید. باز قدری توپ انداخت. گفتم: برو پیش عماد الملک احکام را نشان بده ببیند تکلیف چیست، رفت.

دو سه ساعت بعد آمد. معلوم شد زیر دم هردو سست بوده، این هردو، تشرها را برای من داشتند، پیش هم که رسیدند، هیچ‌یک تشر نزدند. قرارشان بر این شده بود که تفصیل را بنویسند به مشهد. قاصدی برود، هرچه جواب رسید آن طور بکنند. محمد حسین خان پیش من نهار خورد و رفت. عصر من رفتم سر طویله، محمد خان میرآخور مستشار آنجا بود. اسب محمد ولی خان و یابوی بنه آقا عبد الوهاب را به بیست و سه تومان خریدم. مغرب به منزل آمدم. محمد خان هم آمد دو ساعتی نشست، رفت. من شام خوردم، خوابیدم:

### روز یکشنبه سلخ شعبان. صبح.

عماد الملک، علی نام قاصد را فرستاد که به مشهد می‌رود، اگر کاغذی دارید، بدهید. عریضه در باب اسناد احکام میرزا اسمعیل

متولی کاخک و عریضه در باب وجه موقوفه که عماد الملک عذر می‌آورد و کیفیت ورود محمد حسین و تشدد در باب گرفتن سرباز و بردن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۷

سوار در مجلس اول و ملایم شدن در مجلس دویم، خدمت شاهزاده نوشتم و عریضه هم خدمت متولی‌باشی در باب وجه اجاره و موقوفی تعدیل حاجی میرزا زمان خان نوشته، به علی قاصد دادم، رفت، بعد آدم فرستادم پیش عماد الملک که من می‌خواهم به آب گرم بروم. دو سه فراش بفرستید منزل و اسباب ما را تا مراجعت حفظ کنند. گفته بود بسیار خوب، آنجا هم جای خوبی است با صفا و خوش هواست.

وقت عصر به طویله رفتم، به عماد الملک برخوردم که درب خانه‌اش ایستاده بود تعارف و احوالپرسی کردیم. گفت: حمام مرا دیده‌اید؟ گفتم: خیر! گفت: چراغ روشن کنند، و ما را به تماشای حمامش که در مرتبه سیم عمارت سردر خانه‌اش ساخته است فرستاد. از آنجا که بیرون آمدم، برد به اندرون یک‌یک اطاق‌ها را گفت باز کردند، ما را تماشا داد. در یک تالار بزرگی تصویرها کشیده بودند. روی هر جریزی مجلسی مشتمل بر چند وزن برهنه مکشوف-العوره که مخصوصاً فروج آنها را خیلی نمودار و با قبح و جهل آشکار کرده بودند. در دل گفتم، خدا رحمت کند مرحوم شیخ علی میرزا را، با آن اطاق الفیه شلفیه که از او در تاریخ یاد می‌دهند و ما اینجا معاینه می‌بینیم. شنیدن کی بود مانند دیدن. شب به منزل آمدم. اول شب قلیلی نان و ماست و خرماي تازه و یک قمری کباب کرده خوردم و خوابیدم. وقت سحر برخاسته، سحور خورده باز خوابیدم.

### روز دوشنبه غره رمضان.

یک ساعت از دسته گذشته برخاستم. مشغول کتاب روضه الصفا شدم، تا ظهر، ظهر به مسجد رفتم. در مقصوره مسجد جامع، آقا زین العابدین پسر آقا محمد رضای مجتهد، به جای پدرش امامت می‌کند. نماز جماعت کردم. دو واعظ بی‌سواد خنک موعظه کردند. به منزل آمدم. عصر، سوار شده بیرون رفتم. در اثنای راه عماد الملک را دیدم بر خری حمل، نه بلکه ترجیح مرجوح بر راجح داده از باغ برگشته است. تعارفی کرده

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۳۸

رفتیم تا سر آسیاها برگشتیم، مغرب بود. از منزل شاهزاده خانم یک دوری انار بسیار خوب. یک بشقاب پشمک و زولویا آوردند. افطار هم از کارخانه آوردند، خوردم. دعا خواندم، نماز کردم، ساعت سه خوابیدم. مدت‌ها خوابم نبرد. وقت سحر برخاسته سحور خورده خوابیدم.

### روز سه‌شنبه دویم.

یک ساعت از دسته رفته بیدار شدم. قدری به کتاب روضه الصفا مشغول شدم. مدتی در باغ راه رفتم. ظهر رفتم مسجد. عصر برگشتم. تازه‌ای که قابل تحریر باشد، رو نداد.

### روز چهارشنبه سیم.

صبح عماد الملک آمد منزل من. مدتی نشست صحبت از هردی داشتیم. تعلیقه از جناب معاون الملک «۱» برایش رسیده بود. داد خواندم. مطلبی نداشت. به میرزا آقا بابا گفتم گاه و جو برای ما بفرستد به «خور» که چند شبی آنجا برویم. عماد الملک هم تأکید کرد. بعد آنها رفتند.

من رفتم مسجد برگشتم حمام. یک ساعت به غروب مانده بیرون آمدم. صداع بهم رسید. اول افطار قدری آب هندوانه و بعد سکنجبین خوردم.

صداع تا سحر اذیت کرد. هیچ خوابم نبرد. دو سه ساعتی شب، بلکه پنج ساعتی، قاصدی از بیرجند آمد. پاکتی از نواب والا و مستشار الملک آورد.

تأکید در این که به بیرجند معاودت کنم و عمل جنس سیستان را از روی چهارده هزار خروار، پردازم. کاغذی هم مستشار، اظهار امتنان از دوستی من و سفارش، درباره من به عماد الملک نوشته بود، دادم بردند.

### روز پنجشنبه چهارم.

صبح جواب کاغذ امیر را نوشتم که بر حسب حکم والا- باز عود به بیرجند می‌کنم و تا اواسط ماه مبارک آنجا می‌آیم مستوفی، منزل مرا خالی کند. قاصد امیر را روانه کردم رفت. کاغذی هم مستشار مبنی بر سفارش من به عماد الملک نوشته بود فرستادم.

(۱)- میرزا عباس خان قمی تفرشی معاون السلطان که معاون وزارت امور خارجه بود و در این زمان امور مالی تهران و توابع را رسیدگی می‌کرد و عضو دار الشورای دولتی بود. در سال ۱۳۰۵ ق با لقب قوام الدوله وزیر امور خارجه شد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۳۹

روز جمعه پنجم. صبح شاهزاده خانم قدری نان قالبی و قدری زبان میرزا «۱» فرستاده بود. دو هزار به آدمش دادم. ظهر رفتم مسجد. عماد الملک هم آمده بود. از مسجد بیرون آمدم. شاهزاده خانم یک بزغاله قشنگی فرستاده بود. هزار دینار به خانه شاگردش انعام دادم. امشب را تهیه رفتن خور و آب گرم را می‌بینم. انشا الله وقت سحر بروم.

### روز شنبه ششم.

طلوع آفتاب سوار شده، روانه خور شدیم. تا چهار ساعت راه آمدم به سمت شمال طبس. رسیدیم به رودخانه. آنجا راه دو تا می‌شود. از میان رودخانه باز به سمت شمال می‌رود، بقدر نیم فرسخ، می‌رسد به چشمه آب گرم که حمام مرتضی علی علیه السلام می‌گویند، به سمت مشرق می‌آید. به قدر یک فرسخ به قریه خور می‌رسد. ما رفتیم به حمام مرتضی علی. وقت ظهر آنجا رسیدیم. پیاده شدیم. میان آب گرم رفتم. جای غریبی است. رودخانه از میان یک دره و شکاف کوهی جاری است که در دو طرف، کوه سنگی مثل دیوار چینه بقدر دویست سیصد ذرع به آسمان رفته، هرگز آفتاب میان دره نمی‌تابد. از کمر آن سنگهای کوه، از دو طرف، چشمه‌ها از شکاف‌های کوه جاری و بعضی متقاطر است، بعضی گرم و بعضی سرد.

از جمله یک سوراخی در کمر کوه واقع است که از سطح رودخانه بقدر یک ذرع و یک چارک بقدر قامت یک انسان کامل ارتفاع دارد. از دهن آن سوراخ آب گرمی جاریست، بقدر یک تنبوشه بزرگ. به نیم‌سنگ می‌رسد. و دهن آن سوراخ بقدری است که یک آدم نشسته می‌تواند داخل شود. بقدر یک ذرع و یک چارک که داخل سوراخ شدم، در سطح سوراخ گودالی بود بقدری که آدم نشسته آب تا گردنش بیاید و این آب گرم از چهار شکاف که در یک سمت سوراخ واقع است، به میان آن گودال می‌ریزد و جاری شده، از دهن

(۱)- نوعی شیرینی

سوراخ به میان رودخانه می‌ریزد، داخل آب رودخانه شده می‌رود، و این آب بقدری صاف و پاکیزه است که مافوقی ندارد. بدن آدم، میان آب مثل نقره می‌نماید. سنگ دیوار و زمین این سوراخ مثل یک پارچه فیروزه است که مایل به سبزی باشد. بسیار تمیز و باصفاست.

گرمی آبش هم بطوریست که بدن گرم می‌شود، و هر قدر بماند متأذی نمی‌شود. باری مدتی میان آن چشمه دراز کشیدم. بعد بیرون آمده به خور آمدم. در باغ دلگشا که از بناها و موقوفات میرحسن خان، منزل کردیم. خور علیائی دارند که همه‌اش باغات و مال اهل طبس است. از خود، رعیت و سکنه ندارد. صاحبان باغات، بعد از فصل میوه به شهر می‌روند.

خور علیا پانزده خانوار رعیت دارد. باغ دلگشا آنجاست. بسیار باصفا و خوش عمارت بوده است. حمام بسیار خوبی داشته، همه خراب شده است. مع ذلک باز هم خوب جائی است. حوض خانه‌ای دارد که آلان کنار حوضش نشسته‌ام، آب جاری است و خیابان باغ پیش‌رو افتاده است. وقت عصر بیرون رفتیم. در اطراف باغ کبک بسیار بود، چهار کبک زدیم. شب کبک پلو خوردیم.

### روز یکشنبه هفتم.

صبح در اطراف باغ قدری کبک شکار کردم. بعد از آن رفتیم به چشمه آب گرم. از آنجا مراجعت، باز شکارکنان تا منزل آمدم. نه قطعه کبک آوردم. عصر آنها را به شهر فرستادم. چهار قطعه برای شاهزاده خانم، پنج قطعه برای عماد الملک. وقت غروب هم باز یکی شکار کردم که نمک سود کرده‌ایم برای فردا.

### روز دوشنبه هشتم.

باز صبح شکارکنان رفتیم به حمام مرتضی علی. وقت ظهر برگشتیم. عصر باز قدری در اطراف منزل شکار کردیم. شب آدمی از عماد الملک آمد. کاغذی به احوالپرسی نوشته، دو قند روسی و قدری چای و یک دبه باروط فرنگی و قدری ساچمه فرستاده بود. قلی آدم خودم هم برگشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۴۱  
جوابی به خط نصر الله میرزا از جانب شاهزاده خانم آورد، با یک قابلمه نان نخودچی و نان شیرینی دیگر. قابلمه‌ای خرما و صد نارنج و یک بار هندوانه، و دو بغلی سکنجبین و قدری سبزی خورش.

### روز سه‌شنبه نهم.

صبح، شکارکنان رفتیم به حمام مرتضی علی، ظهر برگشتیم. هیچ‌کس کبک جمع شد. وقت عصر برای شاهزاده خانم و عماد الملک و نصر الله میرزا و میرزای پیشکار عماد الملک با آدم خود عماد الملک فرستادم. پنج هزار هم انعام به او دادم.

### روز چهارشنبه دهم.

صبح از خور سوار شده، رفتیم به مزرعه «بیوک» که نیم‌فرسخ بالاتر از خور، میان دره کوهی است. پنج شش کبک آنجا شکار کردم. مزرعه مال پسرهای ملا-علی شاه است که کدخدای خور بوده است. یک رعیت بزرگ آنجا بود با زنش. خیلی زن و مرد مهربان اهل خدمتی بودند. یک خربزه برای من آوردند، خوردم. دو هزار به طفل او انعام دادم.

به خور برگشتیم. آدمها و بنه را روانه شهر کردم. هرچه هندوانه و خربزه و غیره از شهر برای ما، شاهزاده خانم فرستاده بود به ضعیفه مستأجر باغ دلگشا با دو هزار پول کفش، به دخترش انعام داده، خودم با محمد جعفر و قلی فراش خلوت روانه حمام مرتضی علی شدیم. در راه دو سه کبک زدیم. بعد از حمام آمدیم به مزرعه نیاز، آنجا نهار خوردیم. دو سه کبک هم آنجا شکار کردم. دو ساعت به غروب مانده، روانه شهر شدیم. دو ساعت از شب رفته به شهر رسیدم.

محمد خان میرآخور مستشار الملک به استقبال بیرون شهر آمده بود. بعد از ورود به منزل، دیدم چهارده کبک شکار کرده‌ایم پنج قطعه برای عماد الملک، پنج قطعه برای شاهزاده خانم، چهار قطعه برای آقا زین العابدین مجتهد فرستادم.

### روز پنجشنبه یازدهم.

صبح رفتم به باغ عماد الملک، قدری راه رفتم. عماد الملک بیرون آمد. خیلی نشسته صحبت کردیم. گفتم، بگوئید دو سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۴۲

سه مال بنه برای ما مهیا کنند، دو سوار هم با من بیایند که بر حسب حکم والا- باید بیرجند بروم. میرزا آقا بابا را خواست به او سفارش کرد. بعد گفت:

میل دارید برویم به باغ نظر، از آنجا به مسجد و از آنجا به سعادت آباد که در یک فرسخی شهر است، و من خودم او را احداث و آباد کرده‌ام؟ گفتم:

بسیار خوب. اسب آوردند سوار شدیم. به باغ نظر و از آنجا به عمارت ارگ رفتیم. تجدید وضو کرده، رفتیم مسجد نماز کردیم. بعد کالسکه نشسته، رفتیم به سعادت آباد. دو باغ و قلعه ساخته است. جای خوبی است. من قدری انار خوردم. یک ساعت به غروب مانده به منزل آمدیم. وقت مغرب، شاهزاده خانم یک کاسه کوفته کباب فرستاده است که الان هم پهلوی من گذاشته است. منتظر شام بیارند، بخورم.

### روز جمعه دوازدهم.

صبح فرستادم عقب ملا- عبد الواحد طیب، آمد نسخه برای معالجه دست زرافشان نوشت. تأکید کردم، تعهد کرد دو روزه معالجه‌اش کند که بتوانیم او را ببریم. بعد آقا زین العابدین مجتهد آمد. تا قریب به ظهر نشست. خیلی صحبت کردیم. از عقاید بابیه تفصیلی گفت. او رفت، نهار خوردم رفتیم مسجد، عماد الملک هم بود. تا عصر مسجد بودم.

به عماد الملک گفتم میرزا آقا بابا را که گفتید بیاید ما را روانه کند، نیامد.

به فراش باشی گفت میرزا آقا بابا را بفرست بیاید منزل فلانکس، تدارک رفتن ایشان را ببیند. آمدیم به منزل. باز هم تا شام میرزا آقا بابا پیدا نشد.

وقت غروب به فراشباشی گفتم، میرزا آقا بابا وجودش لازم نیست.

بفرست چهار قاطر برای بنه ما کرایه کنند. دو سوار هم معین کنید با ما بیایند.

گفت: چشم! ساعتی بعد فراش آمد گفت: قاطر پیدا نمی‌شود، الاغ هست.

گفتم: الاغ نمی‌تواند یخدان «۱» بار کند. به منزل آمدم، دیدم دو دوری شیرینی، میرزا آقا بابا فرستاده است که اینها را خانه درست کرده‌اند.

(۱) - یخدان به معنی صندوق است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۳

روز شنبه سیزدهم. صبح رفتم حمام. وقت نهار بیرون آمده فرستادم عقب میرزا آقا بابای پیشکار، آمد. گفتم: چهار مال بنه و دو سوار مهیا کنید، برای رفتن من. گفت: اگر قاطر نباشد، شتر خوب است؟ گفتم: عیب ندارد. ولی یک یابو یا قاطر برای آشپز لازم است. گفت: حاضر می‌کنم. گفتم: دو بار صندوق هم بسازند برای حمل نارنج. رفت که تهیه کند. من نهار خورده، رفتم مسجد، بعد از نماز و موعظه آخوند پیرمردی مضحک موعظه می‌کرد. وقت عصر رفتم به بازدید حاجی محمد علی خان، برادرزاده عماد‌الملک. عمارت خیلی باصفای خوبی ساخته است. کنار دریاچه نشسته چای و افشره خوردیم. غروب برگشتم.

### روز یکشنبه چهاردهم.

صبح ملا عبد الواحد طبیب آمد برای معالجه زرافشان. نسخه نوشت مدتی هم نشست حرف زد، بعد رفت. من هم نهار خورده، رفتم مسجد. عصر به منزل آمدم. کربلایی حسن دهباشی مهماندار ما آمد. چهار صندوق که برای حمل نارنج خواسته بودم، آورد. همه بد و کوچک بود. گفتم پس بدهند عوضش زنبیل بیاورد. بعد از آن سوار شده، رفتم بیابان سبزه که احداثی عماد‌الملک است. خود عماد‌الملک هم آمد آنجا. تا غروب آنجا بودم، خرمای آنجا رسیده بود، قدری آوردند خوردیم، بد نبود. مغرب آمدم منزل.

### روز دوشنبه پانزدهم.

تازه‌ای نبود که قابل نوشتن باشد. کربلایی حسن آمد. زنبیل آورد. همه کوچک بود. قرار شد نارنج را در جوال بار کنند. وقت ظهر استاد ابو القاسم آمد. کاغذی از عبد الوهاب آورد. ماحصل آن، این بود که اینجا مقروض شده‌ام. دو تومان پول خواسته بود. دو تومان از بابت پول یابوی او که عوض اسب محمد ولیخان داده بود، دادم که با سه تومان سابق پنج تومان می‌شود.

### روز سه‌شنبه شانزدهم.

صبح، محمد حسین خان آمد. رقمی از سرکار سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۴ والا آورد که در جواب عریضه او نوشته بودند، در باب تأکید گرفتن سرباز و بردن سوار طبس به مشهد. وقت عصر از بیکاری و دلتنگی رفتم منزل محمد حسین خان. مغرب آمدم به منزل.

### روز چهارشنبه هفدهم.

صبح، ملا عبد الواحد طبیب آمد. مدتی نشست صحبت کرد، رفت. آدم فرستادم پیش فراشباشی که مال بنه چه شد. گفته بود رفته از «نجر و آباد» دو فرسخی شترها را بیارند. عصر باز خبر آوردند که شترها امشب می‌آید. عصر رفتم به سر طویله. مالها را نعل‌بندی کردم. یک تومان پول نعل‌بندی شد.

### روز پنجشنبه هجدهم.

صبح رفتم منزل عماد‌الملک، بیرون آمد.



ساعتی نشسته صحبت کردیم. خداحافظ کردم که امشب می‌رویم. گفت: باز خدمت شما می‌رسم. عصای بادام خواستم. شش عصا آوردند. اما خوب راست و میزان نیست. وقت عصر آقا زین العابدین مجتهد آمد. تا مغرب بود، رفت. من هم نماز کردم. دعای شب احیا و نماز آنرا بجا آوردم. آدمی از عماد الملک آمد. پنجاه تومان با دو قند ارسی و رقعهای آورد که پنجاه تومان برای پول برک فرستادم. قبول نکرده، جواب نوشتم که اگر در بشرویه برک خوب پیدا شد، اینقدرها پول همراه هست که خریده شود. زیاده خجالت ندهید.

### روز جمعه نوزدهم.

صبح ساربان آمد. آدم همراه او کردم که نارنج بار بگیرد و شب برویم. عماد الملک مطلع شد و رقعهای نوشت به اصرار و خواهش اینکه این دو سه روزه، ایام احیا را توقف کنم و تعارف او را هم یعنی پنجاه تومان را قبول کنم. ولی تعارفش را قبول نکردم. ظهر رفتم به مسجد شمس العلمای نوری ساکن هند، آمد مسجد، به منبر رفت، موعظه کرد. چندان نقلی نداشت. باد و بروتش بیش از خودش بود. وقت عصر، میرزا آقا بابا از جانب عماد الملک آمد به عذرخواهی که عوض پنجاه تومان، برک می‌دهم. گفتم لازم نیست. به عماد الملک بگو من برای تکدی نیامدم و لازم نیست که حکما

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۴۵

شما به من تعارفی بکنید. یا باید تعارف نکنید یا مثل آدم. این گدائیه‌ها حرکت لغو است و ابد قبول نمی‌کنم. اگر آدمی و می‌گوئی من از حشمه الملک نجیب‌ترم نصف او انسانیت داشته باشد و الا هیچ اسم انسانیت و تعارف نبرید که من ابد از شما توقع ندارم. بعد قدری صحبت از بایها کردم. معلوم شد میرزا آقا بابا، بابی سختی است. خیلکی با او مباحثه کردم. بابی مضبوطی است. ساربان را مرخص کردم برود روز بیست و سیم بیاید که انشاء الله شب بیست و چهارم روانه شویم.

### روز شنبه بیستم.

علی نام بیرجندی که نه تومان و دو هزار پول او را در خور، کریم بیک، نایب عماد الملک گرفته بود و چند روز آمد کاغذ امیر را برای من آورد و تعلیقه از عماد الملک گرفته بودم و اثری نکرده بود، برگشت آمد و هم در این روز عماد الملک شرحی از سوء سلوک مأمورین سرکار والا شکایت کرد که به طهران می‌روم. شما چیزی در این باب خدمت نواب والا عرض کنید. وقت عصر هم میرزا آقا بابای پیشکار و میرزا لطفعلی مستوفی خود را پیش من فرستاد. نوشتجات بشرویه را که از بدرفتاری نجف خان، تفنگدار سرکار والا نوشته بودند، آوردند دیدم، در باب علی بیرجندی به میرزا آقا بابا گفتم گفت: قبض بنویسید، شما حاشیه آنرا تصدیق کنید، من اینجا پول او را بدهم.

### روز یکشنبه بیست و یکم.

تازه‌ای نبود مگر مسجد و روضه و موعظه عرایضی هم که عماد الملک خواسته بود به شاهزاده رکن الدوله و مستشار الملک نوشتم دادم دید. بسیار ممنون شد. در مسجد می‌گفت: اگر هزار منشی جمع می‌شد، اینطور منظور مرا نمی‌توانست بنویسد.

### روز دوشنبه بیست و دویم.

صبح فرستادم هفتصد نارنج آوردند.

آدمها را نشاندم، دوازده بغلی و یک بطری که داشتیم، آب نارنج گرفتیم، پر کردیم. عقب پول علی هم فرستادم. فراش معین کردند

که از وکیل کریم بیک

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۶

بگیرد. سید شیرازی هندی مسکن که همراه شمس العلماء هست و مدعی طبابت است آمد. معالجه برای دست زرافشان کرد. وقت عصر، فراش عماد‌الملک آمد. نه تومان و دو هزار پول علی بیرجندی را آورد، داد. قبض گرفت، رفت. دوازده هزار از پول علی به قلق داده شد، هشت تومان به خودش رسیده گفتم، علی هم همراه بنه تا بیرجند بیاید.

### روز سه‌شنبه بیست و سیم.

صبح رفتم حمام. ظهر رفتم مسجد. از مسجد که بیرون آمدم با عماد‌الملک خداحافظ کرده که فردا شب وقت سحر به بیرجند روانه خواهم شد. عماد‌الملک گفت: چند توپ برک از بشرویه آورده‌اند می‌فرستم، انشاء الله می‌پسندید. گفتم: لازم نیست در بشرویه خودمان می‌خریم.

گفت: خیر باید اینها را قبول کنید. وقت عصر پنج توپ برک با پنجاه تومان و دو کله‌قند روسی فرستاد. پنجاه تومان را پس فرستادم. مابقی را به اکراه پذیرفتم. الان مشغول بار بستن هستیم.

### روز چهارشنبه بیست و چهارم. صبح

، سید شیرازی هندی آمد. دوائی برای دست زرافشان گفت و رفت، بعد بعضی آشنایان به دیدن وداع آمدند، بودند تا شب. عصر هم میرزا آقابابای پیشکار آمد. تصدیق خواست بر اینکه بنویسم میرزا آقابابا محرک کشتن میرزا حسن نبوده است. گفتم: من اطلاعی از این فقره ندارم. وقت مغرب رفت. بعد نصر الله میرزا آمد از جانب شاهزاده خانم. هفت شیشه بغلی آب نارنج و شربت نارنج و یک دوری سوهان و دو مجموعه نان خشک و تاز و نان شیر برای توشه راه آورد. شام خوردیم، خوابیدیم.

نصف شب شتردار آمد. بنه را بار کرد، رفت. خودمان هم نماز صبح کرده، سوار شدیم. پنجهزار و یک بزغاله که شاهزاده خانم، برای من داده بود، به میرزا محمود مستاجر باغ نسترن که منزل ما بود، انعام دادم و روانه شدیم.

\*\*\* اینجا شرحی از وضع و هیأت طبس لازم است، و آن این است که

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۷

طبس شهری است محقر. مشتمل بر قلعه مربع که طول آن از دروازه خیابانی که طرف شمال شهر است تا دروازه جنوبی، هفتصد قدم است. در وسط حقیقی، چهارسوق بازار است که حالا از چهارسوق تا دروازه خیابان، بازار مسقف و معمور است و از آنجا تا دروازه جنوبی کوچه مستقیمی است ولی اطرافش ابنیه و عمارات خرابه است و این نصفه شهر، اغلب خانه‌هایش محقر و مخروبه است.

مسجد جامعی دارد که میرحسن خان ساخته، خیلی خوب مسجدی است.

مدرسه هم میر حسن خان ساخته. برای مدرسه و طلابش و خلیفه، موقوفات گذاشته است. ارک بسیار قشنگ محکم خیلی خوبی هم دارد که میر حسن خان ساخته است و از عماراتش دو دست باقی مانده است که هنوز خیلی خوب و پاکیزه است. باقی خراب شده کسی در ارک ساکن نیست. و این بناها را در قرب هفتاد سال قبل از این کرده است. مسجدش هیچ عیب نکرده، بلکه گویا حالا تازه تعمیر شده است. در داخل شهر دو سه هزار خانه بیشتر نیست. مدرسه هم حاجی و کیل ساخته است. خیلی مدرسه باصفای خوبی است. طلابش وظیفه مختصری از املاک موقوفه حاجی و کیل دارند، اگر عماد‌الملک بدهد.

شهر و قلعه شهر و خیابان بیرون شهر، همه از بناهای میرحسن خان است و همه را با نظم و ترتیب و خیلی خوش اسلوب ساخته است.

بیرون دروازه شمالی شهر، درب دروازه، میدانی است. بعد از آن به محازات دروازه، رو به شمال به طول دو هزار و سیصد قدم، خیابانی است مستقیم و منتهی می‌شود به باغی که میرحسن خان ساخته است، مسمی به باغ گلشن که درب باغ و سردر آن روبروی دروازه شهر است. اگر شب، چراغی آنجا باشد درب دروازه دیده می‌شود.

دو طرف خیابان دو نهر آب جاری است در غایت صفا و صافی، جنین نهرها درختهای کوت بسیار کشته‌اند که همه از موقوفات میرحسن خان

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۸

است باغ گلشن هم از موقوفات اوست. دو طرف خیابان، باغات مردم است که همه عمارت و خانه هم دارد، و باغاتش مشتمل است بر خرما و انار و انجیر و زردآلو و نارنج. در اطراف خیابان و خارج شهر، بقدر سه چهار هزار خانه هست. عماد‌الملک حاکم آنجا از خودش و اجدادش باغات و عمارات عدیده در ضلع خیابان دارد و هرکس وارد طبس می‌شود، اهمی دارد که او را به عمارات خودش گردش و طواف بدهد و غیر از این معلوماتی ندارد.

اطراف طبس محل زراعت، کم دارد. آبش اغلب به باغات می‌رود.

اراضی صحرائش هم سنگستان بی آب و گیاه است. مردمش سه قسم‌اند.

معدودی آخوند و طلبه و روضه‌خوان دارد، معدود قلیلی هم خوانین دارد که اولاد میرحسن خان هستند که همه بواسطه بی‌تربیتی و اهانتی که عماد‌الملک طبعاً به آنها دارد و حقوقشان را از موقوفات موروثی، حاجی میرابراهیم خان عموی عماد‌الملک که حالا اکبر اولاد میرحسن خان و متولی موقوفات است، می‌خورد، نمی‌رساند.

همه مفلوک و بی‌هنر و بی‌مصرف شده‌اند. یکی از آنها یک یابو ندارد سوار شود و یک تفنگ ندارد. خود عماد‌الملک هم جنبه نسوانیت دارد. هرگز اسب نتاخته، تفنگ دست نگرفته. بکلی از حرکات مردانه عاری و بری است. در جمع مال و تعدی به رعیت فقیر، خیلی حریص و جری است و همیشه اوقاتش مصروف بنائی و نقاشی‌های بد است. در تالار اندرونش دیدم روی جرزها صورت زنهای مکشوف العوره کشیده بود. جمعی مباشرین، اطرافش جمع‌اند.

یکی پیشکار معاملات دیوانی است که او را صاحبکار نظامی می‌گویند.

میرزا آقا بابا نامی از اهل طبس مرد خر مزوری است و در کمال عصیبت بابی است. دیگری آقا حسین نام صاحبکار خاصه است که متصدی املاک مختص عماد‌الملک است. دیگری حاجی محمد علی بیگ، صاحبکار املاک موقوفه پدر و مادر عماد‌الملک است که تولیت آنها با عماد‌الملک است و هریک از اینها

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۴۹

مستوفی هم مخصوص مراقب حساب دارند. از قدیم بهمین ترتیب مانده است نه اینکه عماد‌الملک مرتب کرده باشد. این صاحبکارها هرچه بخواهند می‌کنند و هریک صاحب مکت معتبر هستند. کار به دست آنها می‌گردد. عماد‌الملک هم در کمال عجز و بی‌عرضگی هرچه توانست از چنگ آنها می‌رباید و به کمال کثافت زندگی می‌کند.

صنف دیگر مردم طبس، کسبه و رعیت هستند و بسیار مردم فقیر کم شعور ستمکش هستند. بار تعدیات مثل عماد‌الملک حاکمی را می‌کشند و سکوت دارند. بسیار بی‌شر و مفسده ولایتی است. ابدا کسی به خیال شرارت و فتنه جوئی و لوطی‌گری نیست. فسق و فجور بی صدا بسیار است. اغلب زن‌ها و اطفال معیوبند ولی بی‌صدا. حاکم هم معترض نیست.

گاهی داروغه برای مداخل خودش تعرض می‌کند. شاهی، صد دیناری از آنها می‌گیرد و بس. اسباب نزاع و جدال در این شهر نیست. یک نفر شکارچی در این ولایت پیدا نمی‌شود. در بازارش سرب و باروط پیدا نمی‌شود.

قراء و مزارعش از دست کبک و سایر شکارها بستوه آمده‌اند. عنقریب کبک دهات آنها را تصرف کرده، آنها را اخراج خواهد

کرد و یک تفنگزن پیدا نمی‌شود آنها را بزند. از دیوان، موجب صد و پنجاه سوار، عماد الملک می‌گیرد. من وقت حرکت از طبس دو سوار خواستم همراه من باشد، به زحمت یک نفر حسن نامی که آنهم فراش است و سالی بیست و پنجهزار موجب دارد، همراه من کردند. نداشتند، نه اینکه مضایقه کردند.

اگر وقتی خبر تاخت و تازی برسد، اهل طبس دروازه‌ها را می‌بندند و بالای گلدسته و مسجدها به زاری و تضرع مشغول می‌شوند تا آن بلیه بگذرد و اگر چیزی بردند، امیر قاین اگر خبر شد، پس بگیرد. معامله عماد الملک با این رعیت اندازه و میزان معینی ندارد. از هر جا هر چه میسر شد، مباشرین می‌گیرند و بعد هر چه عماد الملک توانست از آنها می‌گیرد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۰

روز پنجشنبه بیست و پنجم. بین الطلوعین، یعنی یک ساعت به دسته مانده، از طبس سوار شده، چهار از دسته رفته به مزرعه «دره بید» رسیدیم. آب قلیلی دارد. مزرعه مال عماد الملک است. حاجی محمد حسن تاجر طبسی کاروانسرائی مشتمل بر ده حجره و چهار طویله و یک بالاخانه سردر آجری ساخته است. جای بدی نیست ولی آبادی و مایحتاج ندارد. همه چیز را باید همراه آورد ما جو داشتیم و دیگر هیچ. نهار قدری نان شیرهای شاهزاده خانم را با کمی ماست کیسه خوردیم. عصر هم یک بزغاله بسیار لاغری از یک پیرمردی رعیت آنجا به سی شاهی خریده، آبگوشت پخته‌ایم که حالا انشاء الله بخوریم و بخواییم. از طبس تا اینجا پنج فرسخ است.

### روز جمعه بیست و ششم.

بین الطلوعین یعنی نیم ساعت به دسته مانده از دره بید سوار شده، در بین راه دو کبک شکار کردیم. چهار ساعت و نیم از دسته گذشته به منزل «ده محمد» رسیدیم. نهار نیمرو و کبک و ماست خورده، خوابیدیم. عصر استاد ابو القاسم را خواستم، نشاندم سرداری برک برای من دوخت. آقا زین العابدین که مستأجر ده است، آمد. مدت‌ها صحبت داشت. این «ده محمد» از قدیم الایام وقف بر مسجد و جمعی از کسان میر چخماق یزد است.

آقا زین العابدین به سالی سیصد و پنجاه تومان اجاره کرده است که پنجاه تومان را خرج قنات و خانه رعیتی کند، باقی را به یزد می‌فرستد. صد و بیست تومان هم مالیات اینجاست که پای مستأجر است. میر حسن خان یک رباطی آجری اینجا ساخته است که هشت باب اطاق و دو ایوان پیش‌باز و چهار طویله و سه بالاخانه سردر دارد. سه قطعه باغ هم جزو ملک وقفی دارد. سالی سی خروار غله در اینجا می‌کارند و بیست خروار شلتوک. از دره بید تا اینجا پنج فرسخ است و نیم فرسخی اینجا عماد الملک قناتی جاری کرده، مشغول آبادی آنجاست، مسمی به «امیرآباد» است. جای خیلی قابلی است. می‌گویند بیست هزار تومان مشتری دارد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۱

روز شنبه بیست و هفتم. بین الطلوعین از ده محمد سوار شده، در بین راه سه کبک و یک کبوتر شکار کردیم. بعد از پنج ساعت به قریه «کروند» رسیدیم. بنه و زرافشان و مشهدی حسن را از راه دیگر که هموارتر بود، فرستادم که امشب در «ترج» هستند. این منزل ما هم پنج فرسخ است. قدری کوه و کتل داشت. اما «کروند» جای خیلی خوبی است انارش مشهور است. واقعا جا هم دارد. یک انار شهواری دارد، شیرین ولی خیلی درشت است و دانه‌های درشت دارد بقدر پسته و هسته‌اش بسیار نازک. دو قسم انار ترش هم دارد.

یکی اعتدالی می‌گویند و یکی را بلبلی. هردو خیلی ممتاز است. نهار خوردیم، خوابیدیم. عصر استاد ابو القاسم را نشاندم، قدری از سرداری را دوخت. یک برک خوب نمالیده هم خریدم به بیست و هشت هزار. دو توپ دیگر هم بود.

گفتم به بیست و چهار بخزند بیارند به شهر، یعنی بشرویه، پولش را بدهم.

پنجاه من هم انار گفتم بیارند آنجا که برای امیر ببرم.

### روز یکشنبه بیست و هشتم.

بین الطلوعین از «کروند» سوار شده، سه کبک شکار کردیم. وقت نهار رسیدیم به «رقه» سه فرسخ است. آنجا باغی دارد عماد الملک، موروثی از میر محمد خان. در آن باغ نهار خوردیم. نایب آنجا جوانی بود از اهل طبس. میرزا حاجی محمد نام. جوان انسانی بود یک مجموعه انگور خوب و یک مجموعه خربزه و انار آورد. رقه ده بسیار معمور خوبی است. دو ثلث آن مال عماد الملک است، یک ثلث مال رعیت.

مالیات سهم رعیت آنجا سیصد تومان است. بقدر دویست خانه رعیت دارد. آب و باغات خوب آباد دارد. بعد از نهار سوار شده، بعد از ظهر آمدیم به بشرویه. مسافت پنج فرسخ است. نایب بشرویه محمد قلی بیگ نام نخعی به استقبال بیرون آمده بود. در بشرویه در عمارت عماد الملک منزل کردم. نایب یک مجموعه انگور و یک مجموعه هندوانه و خربزه فرستاد. ساعتی بعد از ورود حاجی سید حسن مجتهد آنجا با آقا سید کوچک دامادش به دیدن آمدند. بعد از

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۲

آنها ملا حسن قاضی آمد. وقت مغرب رفتند.

### روز دوشنبه بیست و نهم.

در بشرویه توقف کردیم. چون شنیده بودم آنجا بابی زیاد است و ضعیفه‌ای آنجا رئیس آنها است مسمات به روحانی و با سواد و تقریرات عربیه است، خواستم او را ببینم. پیغام کردم به قاضی. چون بایه‌های بشرویه دور دایره قاضی جمعند. ملاقات روحانی را از قاضی خواهش کردم. وعده خواست که فردا هم اینجا بمانید، مهمان من باشید، فردا شب به منزل من بیایید او را ملاقات کنید. لا بد قبول کردم. قرار شد فردا هم بمانیم.

قاضی دو مجموعه انگور و خربزه فرستاد و هردو کمال امتیاز داشت. انگورش مثل مهره اصفهان، خربزه‌اش مثل تخم قند کاشان بود.

### روز سه‌شنبه

عید فطر شد. به وعده قاضی توقف کردم. نهار از خانه قاضی به منزل ما آوردند و در این روز از صبح تا عصر مشغول خرید برک بودم.

صد و هفده توپ برک خریدم به دویست و پنجاه تومان تقریباً. دو ساعت از شب رفته فارغ شده به خانه قاضی رفتم. در باب ملاقات روحانی اظهار شده، دیدم خیلی تأمل دارد و فکر می‌کند. معلوم شد احتیاط می‌کند. اطمینانش دادم. کم کم به مذاقش آشنا شده همراهی کردم.

کتاب شرح قصیده عبدالباقی افندی را که از مصنفات مرحوم حاجی سید کاظم است آورد. ادله‌ای از آنجا بر حقیقت باب پیدا کرد و خواند، انکار و رد نکردم. بعد فرستاد میر محمد حسین بیگ نامی را آوردند. او فرستاد آقا رضا نام شوهر روحانی را آوردند، به او اظهار کردند. او رفت به خانه خبر کرد، آمد. فانوس روشن کردند. من با یک نفر رفتم به خانه او. داخل شدم خانه رعیتی بسیار محقری بود. ایوانی داشت. دو سه پارچه نمد و گلیمچه افتاده بود. پیشتر، ایوان بی‌فرش بود. چراغ دهاتی روغن چراغی میان فانوس گذاشته بودند. روحانی، چادری بر سر، کنار ایوان ایستاده بود. شوهرش گفت: چرا به فلانکس سلام نمی‌دهی؟ سلام کرد. جوابش

دادم و گفتم: بسم الله، بفرمائید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۵۳

خواست روی زمین بنشیند، به اصرار آوردمش روی فرش نشست.

احوالپرسی و تعارف کرد. با احترام جوابش گفتم. بعد کم کم شروع به مطلب کردم به حرفش آوردم. بهیچوجه تقیه و انکار نکرد. نوشتجات میرزا حسینعلی ملقب به بها را آورد، برای من خواند و ترجمه کرد. در ترجمه کلمات بسیار مسلط و باسواد بود، ولی در سایر مطالب معلوماتی نداشت. گفت: شعر بسیار گفته‌ام. گفتم: بخوانید! گفت: هیچ در نظر ندارم. می‌نویسم، به «تون» برای شما می‌فرستم. کاغذی میرزا حسینعلی به او نوشته بود. داد من، خواندم عربی بود.

کلی غلط نوشته بود. عنوانش بسم الروحانی بود. بعد اظهار التفات و تهنیت به او و نصیحت که از یاد من و توجه به عرش من غافل مباش و تهنیت به زنانی که درک صحبت روحانی می‌کنند.

بعد کتاب خالویه را که از مصنفات میرزا حسینعلی است به عربی و فارسی آورد، با لحن خوش قدری خواند و ترجمه کرد. بعد کم کم بنای قدح از مذهب و متابعت این طبقه گذاشتم و به لباس شوخی و دلسوزی و نصیحت، به او گفتم: حیف از این ادراک و فهم و لیاقت شما نیست که عمر خود را صرف این اباطیل می‌کنی؟ گفتم: می‌دانم شوخی می‌کنید، ولی من هرچه دارم از محبت حضرت بها دارم. گفتم: شما چیزی ندارید. خلاصه خیلی صحبت داشتیم.

بالاخره گفتم: شما یک مطلبی در نظر بگیرید، اگر حاصل شد تصدیق من کنید گفتم: عیب ندارد. مطلبی معین کردیم و عهد کردیم. گفتم: مطلب شما باز از قبیل امور دنیا و جلال دنیا است. گفتم: بجان شما که میرزا حسینعلی هم مقصدی جز دنیا و ریاست ندارد. اینکه به شما امر به اعراض از دنیا می‌کند، برای فریب شما و مریدها است. گفتم: شما از قلب خود خبر می‌دهید. دو سه مسئله امور مشکله قضا و قدر پرسیدم.

گفتم: باید از خدا پرسید. معلوم شد بعضی چیزها جسته‌جسته آموخته و انس به کلمات بایبها بهم‌رسانیده، ملکه کرده است و معلوم شد توقیعات میرزا حسینعلی به این صفحات اغلب برای او می‌آید. و ضعیفه دیگر که همشیره

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۵۴

ملا حسین بشرویه‌ایست و گفتند او از این معتبرتر است.

این ضعیفه جوان است و خوش صحبت. شوهرش آقا رضا نام، مرد عادی است و برای او به منزله نوکر است. این ضعیفه اوقاتش مصروف برک‌بافی است و برک خوب می‌بافد و به کدیمین معاش می‌کند و خرج شوهرش را می‌دهد و آنچه زیاد بیاید به فقراء می‌دهد و اظهار کمال زهد از دنیا می‌کند. ساعت هشت از شب خداحافظ کرده، در منزل قاضی شام خورده به منزل خودم آمده خوابیدم.

## روز چهارشنبه دویم سوال.

صبح رفتم به بازدید حاجی سید حسین مجتهد. آنجا قدری صحبت از بایبها داشتم. از حالت روحانی جو یا شدم. حاجی گفتم: چیزی نیست و گفتم: بعد از اینکه شوهر کرد بفاصله سه ماه طفلی آورد. آنجا انار خوردیم. دو ساعت از دسته رفته سوار شدم. در سه فرسخی، سرحوض انار خوردیم. سه ساعت به غروب مانده به «رباط شور» رسیدیم.

معلوم شد این مسافت را در شش ساعت آمده بودیم و شش فرسخ است. در این مسافت دو فرسخ صحرای ریگ است که اگر وقتی باد بیاید و بلدی همراه نباشد، راه گم می‌شود و البته آدم هلاک می‌شود. اما این وقت الحمد الله هوا خوب بود و سلامت آمدیم. اما بشرویه، قصبه‌ایست معمور. اهلس همه مشغول برک‌بافی هستند.

فقیر هیچ ندارد. زراعت چندانی ندارند. آب‌شان منحصر است به یک نهر قنات که یک سنگ آب دارد، آنهم نصفش مال عماد الملک است نصف مال تمام رعیت. صنعت برک بافی را خوب تکمیل کرده‌اند و خوب مداخل می‌کنند. بقدر سه هزار خانه‌وار سکنه دارد. قلعه و باره و برج و ارگ دارد. رباط شور رباطی است آجری. خوب و محکم، از بناهای فاضل خان که از امرای صفویه بوده است. آب قنات جزئی شوری دارد. دو رعیت بشرویه‌ای اینجا ساکنند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۵

### روز پنجشنبه سیم.

اول طلوع آفتاب از رباط شور سوار شده، وقت ظهر وارد «تون» «۱» شدیم. شش ساعت در راه بودیم. معلوم شد شش فرسخ است. در تون در باغ عماد الملک منزل کردیم. عمارات و باغ خوبی دارد. باغش اغلب توت ابریشم است. جزئی انار هم دارد. نایب تون آمد. تدارکات آورد، نهار خوردیم، خوابیدم. عصر برخاسته رفتم مسجد جامع، از بناهای «ازبکیه» است و خوب مسجدی است. املاک زیادی وقف اینجا است. سالی پانصد تومان منافع موقوفات به مسجد است. از آنجا به امامزاده رفتم. در یک بقعه و مرقد دو امامزاده یکی سلطان محمد، دیگری سلطان ابراهیم ولدان حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیه هستند. بعد از زیارت و نماز بیرون آمدم. نایب آمد. تعریف قلعه ارگ را کرد. رفتم آنجا. ارگ خراب شده، یک مسجد، یک حمام دایر دارد. نایب گفت: تون و آن قلعه از بناهای عمرو-لیث صفار است و در آن قلعه یک تاریخ، قلعه‌ای بوده است که هلاکو خان وقت محاصره تون، آن قلعه را کوبیده بر سر اهلش، و حالا معروف است به تخت هلاکو. آنجا رفتم. گفتم: اینجا را هیچ کنده‌اید؟ گفت: قدغن است کسی دست نزنند. گفتم: چرا! گفت: برای احتیاط که مبادا در اینجا دینه‌ای باشد و دولت مؤاخذه کند. از آنجا به منزل آمدم. میرمعصوم بیگ که از میرهای اینجا است آمد. چای خوردند، رفتند. در ایوان امامزاده جای سنگ لوحی دیدم که کنده‌اند و جای آنرا گچ مالیده‌اند پرسیدم، گفتند: لعنت‌نامه بود که الله‌وردی خان افغان که از جانب احمد شاه افغان به ممیزی اینجا آمده بود، بر طبق لعنت صفویه نوشته و در آن سنگ نقش کرده بود که بلوک تون از سرانه و سرشماری معاف باشد.

### (۱) - فردوس

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۶ که به تون هر که سرشمار کندباد در لعنت خدای جهان از وقتی که عماد الملک مستقل شد، هر ساله از تون سیصد تومان سرشماری می‌گرفت. وقتی به تون آمد، این سنگ را دید و لعنت مردم را شنید شبی آمدند سنگ را کردند و بردند. صبح مردم مطلع شدند. قدری زن و مرد قیل و قال کردند. عماد الملک هم ظاهراً قدری تغییر کرد که کی برده است، مؤاخذه کنم. به همین گذشت و عمل سرشمار مجری بود تا اینکه حاجی ابو الفتح خان پازکی از جانب مرحوم نظام الدوله «۱» آمد از این داستان مطلع شد. او باز قدغن کرد و لعنت‌نامه دیگر قرار داد. شاعری لعنت‌نامه او را قصیده ساخت، در پهلوی درب بقعه، قرینه جای سنگ چسبانید. شرحی هم دیدم به خط خوش در پای آن قصیده نوشته بود.

آینه‌ای هم روی آن چسبانیده بود که حالا آینه‌اش را شکسته‌اند. بعد که باز عماد الملک آمد و برقرار شد، گفت: حاجی ابو الفتح خان غلط کرده است و باز سرشمار را گرفت. تا زمانی که حاجی میرزا زمانخان به تعدیل آمد. او از ماجری مطلع شد، موقوف

کرد. باز عماد الملک اعتنا نکرد و می‌گیرد.

خیلی مایه تعجب شد.

### روز جمعه چهارم.

صبح رفتم حمام. وقت نهار بیرون آمدم. صداع داشتم. گفتند: محمد نام ساربان امیر قائن به سبزوار می‌رود. گفتم: برکها را یک بار بستند. صد و دوازده توپ برک بود که به دو بیست و هشتاد و هفت تومان خریده بودم. کاغذی نوشتم به حاجی علینقی کاشی که در تهران بفروشد. کاغذی هم نوشتم به کربلایی اسمعیل تاجر بیرجندی، ساکن سبزوار که بار برک را نزد حاجی علینقی بفرستد، کرایه از تون تا سبزوار را به محمد، پنجهزار دادم. آقا عبد الوهاب هم خداحافظ کرد که به مشهد برود. نوشته اسب محمد-

(۱)- حاج حسینخان (یوزباشی - شهاب الملک - نظام الدوله) از ۱۲۹۱ الی محرم ۱۲۹۲ ه. ق والی خراسان بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۷

ولیکان را نوشت، داد. هفت تومان پول به او داده بودم. بیست و یک تومان و چهار هزار هم به او دادم، برای اسب محمد ولیخان و یابوی سفید و پاره‌ای خورده اسباب از قبیل تنگ و توپره و غیره. استاد ابو القاسم خیاط هم وداع کرد که به مشهد برود. کاغذی به مستشار الملک و کاغذی به میرزا محمد علی منشی‌باشی نوشته، از معاودت خودم از طبس به بیرجند اطلاع دادم.

### روز شنبه پنجم صبح،

معلوم شد یعقوب آبدار و مشهدی حسن مهتر گریخته‌اند. لطف الله تونی را برای آبداری و فرج برادرش را برای مهتری گرفتم و یک تومان به لطف الله از بابت مواجیش دادم که به پدرش داد و دو ساعت از روز گذشته از تون سوار شدیم. شش از دسته گذشته رسیدیم به «آبسک» که در چهار فرسخی تون و نصفش ملک عماد الملک، نصفش از موقوفات میر - حسن خان است. جای بدی، مخروبه کثیفی بود. میر علیرضا نامی از اهل تون آنجا پیدا شد که ضابط املاک عماد الملک بود. انسانیت کرد. وعده چادر شب کجی و بعضی چیزهای دیگر کرد که برای من مهیا کند. در مراجعت از بیرجند به تون بدهد.

### روز یکشنبه ششم صبح

از آبسک سوار شده، دو فرسخ آمدیم به «سرایان» قصبه مخروبه‌ایست. چون منزلی که شترها و بنه ما را برده‌اند قریه «دولت» آباد جای ناقابلی است، در سرایان ماندم که از اینجا یکسر برویم به «محمدآباد» که منزل فردای شترها است. در سرایان منزل میرزا محمد طاهر، پسر میرزا عبدالحسین کلانتر تون منزل کردیم. نایب هم به اراده او حرکت می‌کند بلکه مثل نوکر، باهم منسوب هم هستند. سرایان حصار بزرگی دارد. معلوم است در قدیم معقول شهری بوده بناها و عمارات عالی داشته است. دروازه‌های بزرگ خوب داشته است، حالا هم خرابه است. از سال گرانی خیلی خراب شده است. حالا چهارصد تومان مالیات دارد. بیشتر حاصلش ابریشم است. سابقا بیست خروار ابریشم

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۵۸

داشتند، حالا امسال یک خروار عمل آمده. ثلث آب ملکش مال عماد الملک است. باقی مال رعیت.



## روز دوشنبه هفتم، صبح،

بین الطلوعین از سرایان سوار شده، بعد از شش ساعت رسیدیم به قریه محمدآباد که می‌گویند هفت فرسخ است. نهار خوردیم، خوابیدیم. عصر قاصدی از بیرجند آمد. تلگراف جناب نصیر الدوله را آورد که تمجید از نوشتجات من و نوید به امیر قائن که عمل جنس به دلخواه او به موجب نوشتجات من درست می‌شود. کاغذی هم از امیر داشت مبنی بر اظهار مسرت فوق العاده از مراجعت من به بیرجند و اظهار محبت با من. کاغذی هم از شاهزاده خانم داشت مبنی بر اظهار دلتنگی از بی‌اعتنائی من و اینکه هشتصد ذرع زمین، پشت باغ سپهسالار خریده‌ام و خانه ننه حسن را یک ساله خریده‌ام. اگر می‌خواهی پول بده، نمی‌خواهی جواب بده و پاره‌ای مهملات دیگر که جواب ندارد. محمدآباد، آخر خاک تون و اول خاک قائن است. یعنی مالیات بادی آنرا که عبارت از گوسفند و شتر باشد، حاکم تون و طبس می‌گیرد و مالیات خاکی یعنی پول مزروعی را حاکم قائن. بقدر سیصد خانه رعیت دارد. همه عرب طایفه خنجری. شتر بسیار دارد. اطراف این ده محمد بلکه همه جلگه بلوک و بلده تون و سرایان مرتع شتر و گوسفند خوبی است. شکار آهو مثل گله‌های گوسفند دارد و شکارچی و تفنگ‌انداز ندارد. حالا- که از سیاحت طبس فارغ شدیم، خوب است را پرت اطلاعات این سفر را همینجا بنویسم. یعنی در صفحه بعد، از جزوه علیحده شروع شود.

## رپرت اطلاعات طبس

تون چهارده فرسخی بشرویه است. قدیما شهر معتبر بوده است، حالا شهری پرید نیست. باز می‌گویند سیصد آب‌انبار و مسجد دارد. چند نفر تاجری

سفرنامه خانلرخان اعتمادمملک، متن، ص: ۲۵۹

اینجا هست. حاصل ابریشم خوب دارند و شعربافی می‌کنند. آب و هوایش خیلی خوب است. اطرافش مراتع گوسفند و شتر بسیار خوب دارد و رعیت اطرافش ایلات اعرابند و شتر بسیار دارند. در صحرای اطراف تون بقدری شکار آهو هست که از دور مشتبه به گله گوسفند می‌شود و به جهت اینکه صاحب تفنگ و شکارچی در آن ولایت نیست، از سوار و مترددین هیچ رم ندارند. در شهر تون بقعه‌ای هست. در آن، دو امامزاده از اولاد حضرت موسی ابن جعفر سلام الله علیه، مدفونند به زیارت رفتیم. در ایوان آن بقعه جای سنگ‌لوحی دیدم که کنده بودند، پرسیدم این چه بوده است؟ گفتند: سنگی بود که در آن الله‌وردی خان افغان که وقتی از طرف احمد خان افغان به ممیزی این ولایت آمده بود، بر طبق لعنت‌نامه صفویه لعنت‌نامه نوشته بود که کسی از ولایت تون وجه سرشمار نگیرد و این شعر را از صفویه نقل کرده بود:

که به تون هر که سرشمار کندباد در لعنت خدای جهان عماد الملک سالی سیصد تومان و کسری سرشمار از تون می‌گرفت.  
وقتی به تون آمد و از مضمون آن سنگ و لعنت مردم مطلع شد، شبی آمدند سنگ را کنده، دزدیدند. صباح آن شب مردم به حرف آمدند. عماد الملک قدری با مردم همراهی و اظهار تغییر کرد که سنگ را پیدا کنند و مرتکب را تنبیه نمایند. مردم را ساکت کرد و بهمین گذشت، سنگ پیدا نشد، بعد از اینکه حاجی ابو الفتح خان پاک‌کی از جانب مرحوم نظام الدوله به طبس و تون آمد، از این قضیه مطلع شد، او هم تجدید لعنت‌نامه کرده، سرشمار را موقوف کرد و مضمون لعنت‌نامه او را شاعری قصیده ساخته در جنب درب بقعه، قرینه محل آن سنگ چسبانیده، آینه‌ای بر روی آن نصب کرد که بالفعل آن قصیده هست و آئینه روی آنرا شکسته‌اند. بعد از اینکه ثانیاً عماد الملک برقرار شد و آمد: گفت حاجی ابو الفتح خان بیجا کرده، باز وجه سرشمار را گرفت.

حاجی میرزا زمان خان که آمد و تعدیل کرد، وجه سرشمار را

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۰

موقوف داشت. پس از رفتن او باز به تغییر و تبدیل اسم و صیغه، می‌گیرند.

سرایان قصبه‌ایست در آخر جلگه تون واقع است. سابقا جای معتبری بوده، عمارات عالیه داشته است. در عداد شهرها محسوب می‌شده است.

حالا بیشتر خراب است. رعیتش کاسب شعرباف و رعیت هستند.

بلوک بجستان، خیلی بلوک معتبری است. صنعت برک‌بافی را خیلی کامل کرده‌اند. از بشرویه بهتر و اعلی‌تر. آنجا را ندیدم و زیاده از این اطلاع حاصل نکردم.

بلوک گوناباد بعد از جلگه تون، از همه بلوکات خراسان بهتر و مستعدتر است.

قنوت خیلی خیلی معتبر پر آب دارد و دهاتش هم به هم بسته، آب و خاکش بینهایت حاصل خیز.

تریاک، زیاد از آنجا بعمل می‌آید. رعیتش خوب آباد و متمول هستند و بالنسبه به سایر محالات تون و طبس، مردمش سپاهی‌منش و رشیدند و اغلب زدوخورد با ترکمن دارند. اما بواسطه نداشتن حافظ و حارس، بسیار اسیر می‌شوند و اموال و اغنامشان بسیار به غارت می‌رود.

فی الجمله حراستی که از آنجا می‌شود، به وجود حاجی حسنعلی بیک است.

اگر او هم نبود، حالا اثری از گوناباد نبود.

اما وضع حاکم آنجا که حاجی میرزا محمد باقر خان عماد‌الملک است و طریقه معامله و حکومت او، وضع و حالت خودش خیلی غریب است. خیلی شبیه به جنم نسوان حرکت می‌کند. از خود تصرفی در امور ندارد و از همه جور کفایتی عاری است. شش پیشکار و مستوفی دارد که پیشکارها را به اصطلاح خودشان صاحبکار می‌گویند. یکی صاحبکار نظامی که دخیل معاملات، مالیات دیوانی است. یکی صاحبکار خاصه، یعنی متصدی املاک خاصه. یکی

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۱

صاحبکار موقوفه که متصدی املاک موقوفه اجدادی عماد‌الملک است و هریک از آنها یک مستوفی هم دارند و این نظم و ترتیب از قدیم، از ایام میرحسن خان برقرار بوده است. همه‌روزه صبح اینها جمع می‌شوند. عماد‌الملک بیرون می‌آید. اول شرحی از وقایع شب گذشته که در اندرون اتفاق افتاده، برای صاحبکارها و عمله خلوت و هر که آنجا هست نقل می‌کند. و اگر گله از نسوان و عیال و کلفت‌های اندرون دارد، می‌گوید و بر حقیقت، خودش از صاحبکارها تصدیق می‌خواهد و چاره‌جویی می‌کند. بعد مشغول تحقیق حالت املاک و قنوت و باغات و بنائی‌ها و غیره می‌شود.

بر هر امری که صاحبکارها اظهار اعتماد و رأی کردند، حکم همان است.

هر کاغذی، هریک می‌دهند، مهر می‌کند. بعد می‌رود بر سر بناها و نقاش‌ها که همیشه در عماراتش کار می‌کنند. اگر در این بین‌ها کسی وارد شد یا خودش آن شخص را می‌برد در عمارت گردش می‌دهد، یا آدم همراه می‌کند که ببرند بگردانند. گاهی خودش از خانه بیرون می‌آید، و زوار یزد و کرمان و دهات اطراف که از طبس همیشه عبور دارند و اغلب در همان خیابان درب خانه عماد‌الملک منزل می‌کنند، آنها را می‌خواهد؛ جمع می‌کند و تکلیف می‌کند به تماشای عمارات و باغ. و آنها را گردش و تماشا می‌دهد. اوقاتش مصروف جمع مال و آبادی ملک و بنائی و نقاشی است.

در تالار بزرگی دیدم روی همه جرزها صورت زنهای برهنه بوجهی خیلی منکر و قبیح کشیده بود. تعجب کردم که آنچه سلیقه و انتخابی است.

در اغلب آبادیهای تون و طبس و بشرویه، همین‌طور عمارات عالیه ساخته و خالی انداخته است. از صبح تا عصر مشغول این‌جور کارهاست و هرامری واقع شود، رجوع می‌کند به میرزا آقا بابای صاحبکار. عصر که می‌شود. الاغ بندری دارد با دو سه من یراق نقره و زنگ و زنجیر، می‌آورند. سوار می‌شود

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۲

می‌رود به باغ و عماراتی دیگر که آنجاها هم بنائی دارد. از آثار و حالت رجولیت بکلی دور و مهجور است. مادام‌العمر، اسبی نتاخته و تفنگی نینداخته است، و اگر کسی از کسان و اهل بلدش اقدام به این قسم کارهای مردانه کند، اظهار اکراه می‌کند. به این واسطه مردم این ولایت بکلی از این رسوم افتاده‌اند. یک اسب دارد، اسب سوار و تفنگ به دست در این ولایت دیده نمی‌شود. عنقریب قراء و مزارع اطراف طبس، مسخر کبک‌ها و تیهوها خواهد شد و عرصه ولایت تون به ضبط آهوها خواهد درآمد. تمام زن و بچه رعیت‌های این دو ولایت مشغولشان منحصر است به پرانیدن کبک و راندن آهو از کشت و زرع که دارند و باز نصف حاصلشان را این حیوانات می‌خورند و یک تفنگ به دست از میان این ولایت بیرون نمی‌آید آنها را شکار کند. من قدری شکار کردم.

سرب و باروظم تمام شد. در بازار طبس ساچمه پیدا نشد. از عماد‌الملک خواستم. بقدر دو سیر داد و عذر خواست و قسم خورد که دیگر ندارم.

خانواده‌هایی که از اولاد میرحسن خان هستند، هیچ‌یک اسب و تفنگ ندارند. همه الاغ سوار می‌شوند و همیشه در گوشه‌ها خزیده به کیف قلیان تریاک گرفتار و ضعیف و نحیف و بی‌مصرف شده‌اند، و از همه بی‌مصرف‌تر و ضعیف‌تر، محمد حسین خان پسر بزرگ عماد‌الملک است که منصب سرتیپی دارد.

رو

ز ورود من به طبس بر اسبی سوار شده به استقبال من آمد. اسبش فی‌الجمله تند حرکت می‌کرد. پیاده شد، سوار یابوی مفلوکی شد که آرام برود. دیگر در مدت اقامت طبس، او را ندیدم. همیشه در گوشه‌ای تنها نشسته مشغول تریاک و غیره است. عماد‌الملک می‌گوید آقا بنیه‌اش ضعیف است. این است وضع معاش خود عماد‌الملک و متعلقین ایشان.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۳

اما وضع حکومتش در محاکمات. بی‌مدد و القای صاحبکار، تمیز حکمی ندارد و بدون غرض و تغیر شخصی، حالات غضب و سیاستی از او بروز نمی‌کند. اغلب محاکمات به مسامحه می‌گذرد و بیشتر حقوق مردم نامرعی می‌ماند. اگر در محاکمه امید مداخلی باشد، صاحبکار به میل خاطر خود قطع و فصل می‌کند، و الا مهمل می‌ماند و اگر نسبت به مقصری یک عداوت مخصوص از راه خاصی داشته باشد، او را تنبیه می‌کند و الا به ملاحظه می‌گذرد.

در معاملات دیوانی قرارش بر موجود و غیر موجود است. یعنی از موجود می‌گیرد و از غیر موجود هم می‌گیرد. مثل اینکه در قریه ارب‌آباد که در کنار لوط خبیص واقع است، رعیتی دیدم که او را حسن محمد علی زینل می‌گویند. دو بز داشت، از او یازده هزار ستاق می‌خواستند، نداشت. دو رأس بز او را به هشت هزار قیمت کردند، گرفتند سه هزار هم دستی گرفتند.

کربلائی عبد‌الله نامی از اهل رباط پشت بادام یزد، در قریه «پیرحاجات» ملک دارد، ولی ساکن آنجا نیست و گوسفند هم مطلق ندارد. از او بصیغه ستاق خانه شمار پیرحاجات امسال دوازده تومان گرفته بودند. آمد به طبس یک ماه ماند. هروقت با عماد‌الملک ملاقات کردم، دیدم او عارض و شاکی است و عماد‌الملک او را رجوع به صاحبکار می‌کند.

بعد از یکماه آمد پیش من. شرحی درباره او به عماد‌الملک نوشتم.

صاحبکار را فرستاد که جواب بگوید. جواب او این بود که حاجی میرزا زمان خان در تعدیل بر هریک از دهات گوسفند غیر

موجودی جمع بسته است که رعیت بخرد نگاهدارد و ستاق آنرا از قرار یکی هزار دینار بدهد. اینها تقصیر کرده‌اند که نخریده‌اند باید بخرند و ستاق بدهند.

عمل ممیزی در طبس خیلی مغشوش شده است. اولاً- عیب بزرگ این است که عماد الملک بالفطره متعددی و بی تمیز و بی کفایت است. هرستمی به یک صاحبکار راجع است. هرچه می‌خواهند می‌کنند و از مردم به اسم عماد الملک سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۶۴

می‌گیرند. اگر فهمید، چیزی از آن صاحبکار اخذ می‌کند و اغلب این است که صاحبکارها باهم می‌سازند و بر او مشتبه می‌کنند. مال خودش را هم می‌خورند. سالی هفده هجده الی بیست هزار تومان مداخله املاک متصرفی خود اوست. یک دینار بذل و بخشش و خیرات و مبرات و خرج نوکر و سرحد، ندارد و نمی‌داند چه می‌شود و کی می‌برد.

وضع و دستگاهش مثل خاقان چین است که به ذکر ممالک دنیا و تصور این که همه دنیا رعیت و ملک اوست، خرسند است. به این حالت او، هرطور بقاعده هم تعدیل بشود، باز در حین عمل مغشوش می‌کنند.

ثانیا اینکه چندسال قبل، میرزا علی رضا، یک ممیزی و تعدیل ناقص کرده، بعضی جاها را سرخط داده، بعضی را نداده. ولی عمل مباشرین عماد الملک مبنی بر آن نبوده، اسمش بود. ولی رسمش همان میل و پیشرفت خودشان بود.

حاجی میرزا زمان خان که آمد، هرجائی را هرطور تعدیل کرد، یک فرمان به دست اهل آنجا داد. از این حیث که یک جمع و مأخذ معینی به دست مردم افتاد، مردم خوشوقت شدند. ولی تعدیل به حق نبوده، برای عماد الملک هم فرقی نکرده است. اما اینکه تعدیل به حق نبوده، مثل اینکه بر هرآبادی یک شتر و گوسفندی موهوم جمع بسته است که مردم بخرند، و آنها که قادر به خریدن نیستند مستاصل شده متواری می‌شوند. و اما اینکه برای عماد الملک فرقی نکرده، به جهت اینکه اولاً این تعدیل بدستورالعمل و میل خود او شده.

ثانیا به همان تعدیل هم پابند نمی‌کند. مثل سرشماری تون که در چندین لعنت‌نامه، باز می‌گیرد. منتها به تغییر اسم می‌گیرد. پس علاج و رفع این عیب و همه عیبه‌ها به رفع حکومت عماد الملک است. اولاً تعدیل، درستی بشود. ثانیا آنوقت طبس ولایتی می‌شود که در این ایران نظیر نداشته باشد.

اما عمل عماد الملک در خیرات و مبرات این است که اقوام و ارحامش هم از او کشیده و ستم‌دیده و تمام شده‌اند. بعضی متواری و به امیر قائن پناه

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۶۵

برده‌اند. در خاک طبس و تون در هیچ بلده و بلوکی بقعه و مزاری نیست مگر اینکه خراب شده و موقوفات آن در تصرف عماد الملک است که بعضی را به عینها دیده‌ام و منافع املاک وقفی آنرا معلوم کرده‌ام. دو امامزاده، یکی در تون، یکی در طبس باقی مانده که منافع املاک موقوفه طبس سالی پانصد تومان می‌رسد.

دویست تومان را به متولی آن واگذار کرده، معادل سیصد تومان آنرا در تصرف خود دارد و دیناری به طلاب نمی‌دهد. چهار درخت نخل خرما در فضای مدرسه هست که خرماي آنرا طلاب و عابرین می‌خورده‌اند. سه چهار سال است عماد الملک خرماي آنها را قیمت می‌کند، به خادم مدرسه می‌فروشد.

از همه معایبی که در طبس و حکومت آن هست، بزرگتر، حکایت بایبهای بشرویه است که اجتماعی بهم رسانیده، از اطراف اسباب قوت برای آنها فراهم می‌آید و در خارج یعنی اطراف خراسان عظمی و وقعی بهم رسانیده، بایبه روی توجهی به آنجا دارند. مثلاً میرزا علیرضای مستوفی مشهد، سالی هشتاد تومان برای خواهر ملا حسین، نیاز می‌کند، و همچنین حمقای دیگر، نیازها می‌فرستند و رجوعها می‌کنند. از عکای اسلامبول مأمورین به آنجا می‌آیند. توقیعات و آیات می‌آورند و عماد الملک از آن ضعیفه مسلمات به

روحانی در مجلس عام ذکر کرامت می‌کند و به نایب آنجا می‌نویسد که اگر از بستگان قاضی کسی مصدر شرارت و مفسده شود، تو متعرض مباش و به من خبر بده. خود عماد الملک بابی و غیر بابی را از هم تمیز نمی‌دهد و این حرفها را نمی‌فهمد. میرزا آقا بابای صاحبکار او بابی است. من خود با او حرف زده‌ام و مباحثات کرده‌ایم.

مدتها در حبس شاهزاده حسام السلطنه، بهمین جهت بوده است. حالا اسباب حفظ و تقویت بابی‌های بشرویه اوست. عنقریب بشرویه حالت قلعه الموت و ملاحده را پیدا خواهد کرد، بلکه اشد. ملاحده بعد از قوامی که گرفتند،

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۶

خواجه نظام الملک را کشتند و کارشان به آنجاها کشید که در تواریخ ثبت است.

این ملاحده، در بدو امر آن قصد بزرگ «۱» را کردند که خدا و باطن شریعت بر دهنشان زد. رسوا و مخدول شدند.

اهل بشرویه هم که بابی نیستند، بواسطه خلط و مزجی که با آنها دارند، اغلب از نماز و روزه و رسوم شرع، تکاهل و اعراض دارند، بلکه کلیه اهل تون و طبس این‌طور شده‌اند. در ایام رمضان که طبس بودم و قصد اقامت نداشتم، آدم‌های عماد الملک نهار به منزل من می‌آوردند، از فراش و پیشخدمت همه بدون هیچ ملاحظه و محذوری علانیه با آدم‌های من نهار می‌خوردند.

خلاصه هرروز هم دولت یک جمع کثیری از رعیت بی‌تمیز عوام کالانعام خود را بگیرد و بکشد مستحق نیست. حاکم کافی، کاردان، عاقل، بصیر به صلاح و فساد امور در ولایات دوردست و سرحد لازم دارد که ملتفت اینگونه نکات باشد، و نگذارد همچو جماعات منعقد شود. مردم بی‌تمیز و قتیکه می‌بینند جمعی باسواد و از خودشان بالاتر تکلیف نماز و روزه و حلال و حرام را از میان برداشته، آسوده خوش می‌گذرانند و این را دین حق می‌دانند، البته پیروی می‌کنند و خیلی زود همچو آئینی ترویج می‌شود.

زراعت بشرویه کم است. نصف آب و ملکش مال عماد الملک است، نصف مال رعیت. سکنه بشرویه به سه هزار نفر تخمینا می‌رسد.

عیب دیگر که در سفر طبس به نظر قاصر چاکر رسید، این است که در دو سمت طبس که اتصال به قاین پیدا می‌کند، دو معموره است، یکی خور، دیگری محمدآباد که اینها مشترک است میانه حکومت قائن و طبس.

نصف اهل خور از طایفه و ایل نخعی هستند و تابع نایب حاکم قائن و نصف دیگر متفرقه و تابع نایب حاکم طبس. و در محمدآباد مالیات مزروعی را

(۱)- اشاره به واقعه سوءقصد به جان ناصر الدین شاه در نیاوران از طرف جماعت بابیه به ریاست و ارشاد ملا شیخعلی در روز

یکشنبه بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ ه. ق

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۶۷

حاکم قائن می‌گیرد و مالیات گوسفند و شتر را و سرانه را نایب حاکم تون می‌گیرد. و در هریک از این دو قریه نایبی از جانب حاکم طبس هست و نایبی از جانب حاکم قائن. معایب این وضع حکومت بسیار است و دلیلش را خدا فرموده است که «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» «۱» تا فی الحقیقه امور رعیت این دو قریه، در کمال فساد است که چه جنگها میانه دو جور رعیت شده و چه قتلها از یکدیگر کرده‌اند و هم بستوه‌اند. اهل هر دو قریه بخصوص اهل خور، پیش من تظلم کردند و بسیار الحاح کردند که حالت آنها را به عرض اولیای دولت علیه برسانم. بلکه این شرکت و استیلای دو حاکم را از آنها بردارند تا رفع اختلاف و خسارت از آنها بشود.

هنگام مأموریت و عزیمت این سفر، در باب تشاجر امیر قائن و حاکم طبس بر سر خور، فرمایشی به این بنده در گاه شده بود که تحقیق بکنم. از امیر قائن دلیل ادعای او را جويا شدم. بعضی افراد جمع‌بندی قدیم که می‌گویند از ایام «نادر» «۲» است، بیرون آورد.

آنجا خور را جزو خوسف و محال قائن نوشته بودند. بعضی ارقام و احکام هم از مرحوم فرمانفرما «۳» والی خراسان و مرحوم قوام الدوله «۴» و جناب نظام الملک «۵» بیرون آورد که خور را جزو

(۱) - لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ. آیه ۲۲ از سوره الانبیاء. ترجمه: اگر در آندو معبودانی جز خدا بودند البته (هر دو) تباه می‌شدند. پس پاکی خدایراست، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.

(۲) - مقصود نادر شاه افشار است

(۳) - فریدون میرزا فرمانفرما در سال ۱۲۷۰ ق بجای سلطان مراد میرزا حسام - السلطنه به ایالت خراسان منصوب شد و در سال ۱۲۷۲ ق در مشهد درگذشت.

(۴) - میرزا محمد مستوفی قوام الدوله پسر میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی از مستوفیان بود. در سال ۱۲۶۵ ق به وزارت سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به خراسان رفت. در سال ۱۲۶۸ ق ملقب به قوام الدوله گردید. بار دوم در سال ۱۲۷۲ ق پیشکار والی خراسان شد. در سال ۱۲۷۶ ق به فرماندهی قشون خراسان به جنگ ترکمانان به مرو رفت و پس از شکست افتضاح آور به تهران آمده، پس از تقدیم پیشکشهای فراوان مورد عفو شاه قرار گرفت.

(۵) - میرزا کاظم خان نظام الملک (۱۲۴۶-۱۳۰۷ ق) پسر ارشد میرزا آقا خان -

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۶۸

خوسف به محمد رضا خان نخعی واگذار کرده بودند. از عماد الملک هم جویای دلیل شدم. مکرر گفت اسناد دارم ولی به ملاحظه گذشت چیزی ابراز نکرد.

از خارج که تحقیقات کردم، این است که خور در سه فرسخی قریه جنوک که آخر خاک بلامنازع قائن است واقع است. و از خور تا قریه دهوک که آخر خاک بلامنازع طبس است، شانزده فرسخ است و این مسافت را لوط می‌گویند:

یعنی صحرای بی‌آب و علف که بسیار مردم در آن گم شده و می‌شوند. و همین صحرا است که متصل می‌شود به لوط خبیص و می‌رود تا بلوچستان. و اینجاست معبر بلوچی که به ممالک محروسه به سرقت می‌آیند و از قراریکه پیرمردهای این حدود گفتند، خور همیشه در دست خوانین نخعی بود و خوانین نخعی در زمان میرمحمد خان و میر حسن خان به آنها بیشتر از حاکم قائن خدمت می‌کردند و بستگی داشتند.

اگر از طایفه زنگوئی که متعلق به حکومت بودند هم خانواری در خور بود، بواسطه بستگی خوانین نخعی به حکام طبس، آنها را واگذار به خوانین نخعی کرده بودند. بعد از اینکه محمد خان نخعی کشته شد و حکومت خوسف و توابع آن مستقلاً جزو قائن شد، عماد الملک ادعای آن خانوار زنگوئی را کرد، و رفته‌رفته منجر به این شده است که دو نایت درخور می‌نشیند، یکی از حاکم طبس برای زنگوئی‌ها و یکی از جانب امیر قائن برای نخعی‌ها و به این واسطه هیچ‌وقت آسودگی ندارند و طرفین در عذاب الیمند.

اعتماد الدوله صدراعظم بود. میرزا آقا خان که پس از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر به صدارت می‌رسد، این پسر را ملقب به نظام الملک نموده، و خواهر ناصر الدین شاه «عزت الدوله» را که قبلاً زن امیر کبیر بود، به عقد او درمی‌آورد.

در سال ۱۲۷۰ ق او را به نیابت صدارت و وزارت معین الدین میرزای ولیعهد تعیین کرد و نیز به سمت وزارت دفتر و استیفا (وزارت مالیه) بجای میرزا یوسف مستوفی - الممالک که از کار برکنار شده بود منصوب نمود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۶۹

از وضع و وقوع خور خیلی مستبعد است که جزء خاک طبس باشد و مثل این است که کاریزک «۱» طهران جزو حکومت و خاک

قم باشد. این است حالت خور.

و اما محمدآباد، این تفصیل را ندارد و دلیل اتصالش به هرطرفش مساویست. به هریک از طرفین مرحمت شود، رفع صدمات رعیت می‌شود، بخلاف خور که دلیل اتصالش به قائن قویتر است. و چند جهت دیگر دارد که تصرف و حکومت امیر قائن در آنجا بهتر و مناسب‌تر است. یکی اینکه بسیاری از مالکین آنجا نخعی هستند و علاقه به سکنی در خوسف دارند. دیگر اینکه نصف اهل آنجا از اهل نخعی هستند و این طایفه در غایت شرارت و همیشه شغلشان دزدی بوده است. در این سرحد حالت آنها همیشه نظیر اهل تیموری بوده. بسیار هم شجاع و رشیدند. از وقتیکه حکومت آنها به امیر قائن مرجوع شده، خانه‌نشین و از شرارت و دزدی مأیوس و ممنوع شده‌اند. اگر به دست حاکم طبس بیفتند، هرگز نمی‌تواند آنها را نظم بدهد و باز این سرحد را مغشوش و راهها را مسدود می‌کنند.

دیگر اینکه خور محکمه غریبی است و طوری واقع شده است که اگر صد تفنگچی داشته باشد، قشون سلم و تور را جواب می‌دهد و نمی‌تواند آنجا را بگیرند. اجمالش این است که قریه خور و دو قریه دیگر که متصل به اوست، در گودال عظیم واقع شده است. به وصفی که تا کسی به تیررس قریه نیاید، آنجا را نمی‌بیند و اطراف این قریه به اصطلاح خراسان کالی بسیار وسیع و عمیق، خندق مانند، واقع شده، و از این کال شعبه‌های بسیار به میان بیابان بقدر یک میدان و بیشتر و کمتر، امتداد یافته، و اطراف آن هم از هر طرف تا چند فرسخ صحرای هموار است.

در هرشعبه از کال تفنگچی می‌تواند تا یک میدان قشون مخالف را استقبال کند که بهیچ‌وجه دیده نشود و قشون مخالف هیچ جان‌پناهی ندارد.

#### (۱) - کهریزک

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۰

همچو جائی در سرحد، البته در دست مثل امیر قائن سرحداری باشد، بهتر است تا حاکم طبس. بلکه اگر در دست حاکم حالیه طبس باشد، از قبیل سیب سرخ است در دست چلاق. مختصری بود از اطلاعات و مشاهدات ایام مسافرت به تون و طبس که درج گردید. به طهران و مشهد هم حسب الامر، عرض و راپرت داده شد.

#### روز سه‌شنبه هشتم. صبح

یک ساعت از دسته گذشته از محمدآباد سوار شده، پنج ساعت بعد رسیدیم به قریه «چاهک». می‌گویند چهار فرسخ است اما پنج فرسخ به قاعده‌ایست. چاهک، ده کثیفی است. بقدر صد خانه رعیت دارد. عرب رضانی هست. سی خانه هم چادرنشین در اطراف ده نشسته.

از اینجا جواب کاغذ امیر را نوشتم و خبر دادم که پس‌فردا وارد بیرجند می‌شویم.

#### روز چهارشنبه نهم. صبح

، اول آفتاب از چاهک سوار شده، آمدیم به رباط. آبادی و آدمی نبود. یکسر رانندیم بیرجند. یک ساعت به غروب مانده رسیدیم. هشت فرسخ است. قاصد را بین راه دیدیم که همراه ما وارد شد. به منزل سابق که خانه میرزا محمد علی مستوفی بود، نازل شدیم. میرزا عبد الخالق مستوفی آنجا منزل داشت. خیلی خیریت کرد پذیرائی نکرد. سر طویله هم مالهای حاجی پرویز خان بسته بود.

آدمهای او هم طویله را خالی نکردند.

گفتم بنه را برداشته، رفتیم به کاروانسرا. خبر به امیر رسید. میرزا شهاب و نایب بیرجند و میرزا عبد الخالق را شب فرستادند به کاروانسرا. حاجی عباس - بیک را از عقب آنها فرستاد عذرخواهی زیاد و کاغذ مرا فرستاد که من تقصیر ندارم شما نوشته‌اید که فردا وارد می‌شوید. اگر منزل آماده نبود، من تقصیر ندارم. خلاصه همان شبانه، عیال میرزا عبد الخالق و مالهای حاجی پرویز خان را از خانه میرزا محمد علی بیرون کرده، ما را به آنجا آوردند.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۱

روز پنجشنبه دهم. صبح امیر آمد به شهر به عیادت نواب والده‌اش.

من هم رفتم آنجا. هم امیر را دیدن کردم، هم احوالپرسی از نواب. گفتند آدم آجودان فردا عازم طهران است برگشتم کا کاغذ برای طهران بنویسم.

همان ساعت سرتیپ و علی اکبر خان پسرهای امیر به دیدن آمدند. شب گذشته هم حاجی پرویز خان را فرستاده بودند به عذرخواهی و احوالپرسی. عصر هم آقا سید ابو تراب به دیدن آمد و گفت: از حرکت میرزا عبد الخالق، امیر خیلی مؤاخذه از او کرده است.

### روز جمعه یازدهم.

از صبح نشستیم به نوشتن روزنامه سفر طبس.

گفتند: امیر آمد به شهر به منزل نواب. دو بار نارنج و چند شیشه آب نارنج و شربت نارنج و مربای نارنج و بهار که از طبس آورده بودم، دادم به محمد جعفر برایش برد. دو تومان به محمد جعفر انعام داده بود.

گفتند: حاجی محمد حسن تاجر به مشهد می‌رود. او را خواستم. کاغذی به سرتیپ تلگراف نوشتم و تلگرافی به میرزا سلیم، که در زمینهای پشت باغ سپهسالار که شاهزاده خانم نوشته است، اگر ممکن است، هزار و پانصد ذرع و الا هرچه ممکن است بخرد، قباله کند، پولش را از حاجی علینقی بگیرد، بدهد. تلگرافی هم به حاجی علینقی نوشتم که دوست تومان به میرزا سلیم بدهد، پشت تلگرام قبض بگیرد، از بابت قیمت قالیها و تنباکو. به میرزا سلیم نوشتم که قیمت خانه ننه حسن را هم بدهد و قباله بگیرد.

### روز شنبه دوازده و یکشنبه سیزدهم.

مشغول کاغذهای طهران و عرض روزنامه طبس بودم. عصر یکشنبه، به بازدید حاجی پرویز خان و علی اکبر خان رفتم. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک متن ۲۷۱ روز دوشنبه چهاردهم. .... ص: ۲۷۱

### روز دوشنبه چهاردهم.

رفتم حمام، عصر حاجی ملا علی اصغر مجتهد به بازدید آمد و رفت. بعد من رفتم به بازدید آقا سید ابو تراب.

### روز سه‌شنبه پانزدهم.

گفتند، نواب والده امیر، شب وفات کرده،

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۲

رفتیم به تشییع جنازه. به مشهد مقدس فرستادند. تا عصر در مجلس فاتحه نشستیم.



عصر با امیر سوار شده، مشایعت جنازه تا بیرون بیرجند رفتیم، برگشتیم. تا یکساعت به غروب مانده در مجلس نشستیم، بعد آدمم منزل.

### روز چهارشنبه شانزدهم و پنجشنبه هفدهم.

دو ساعت قبل از ظهر و دو ساعت بعد از ظهر با امیر در مجلس فاتحه نشستیم. دسته‌دسته از دهات با علم سیاه، مردم شال به گردن می‌آیند، نوحه می‌خوانند، گریه زورکی می‌کنند. نوحه می‌خوانند که: «ای وای که شد خاک سیه منزل نواب»

### روز جمعه هجدهم.

باز صبح رفتیم به مجلس فاتحه. بعد از قرائت قرآن و روضه‌خوانی کامل، نهار آوردند و همه مردم را از اعلی و ادنی نهار خیلی خوبی دادند و مجلس را برچیدند. در این چند روزه، در مجلس فاتحه جوانی را دیدم که اغلب پهلوی من می‌نشست. پسر سردار احمد خان افغان، حاکم لاش و جوین است، مسمی به سردار محمد حیدر خان. خیلی جوان خوشگل خوش اندام، خوش حالی است. بسیار شیرین کلام است. از پدر خود قهر کرده، خدمت امیر آمده است و مستدعی نوکری دولت ایران است. علی - الحساب مهمان امیر است و به طهران نوشته‌اند تا چه جواب بیاید.

### روز شنبه نوزدهم و یکشنبه بیستم و دوشنبه بیست و یکم.

تازه‌ای نداشت. عصر دوشنبه سوار شده قدری گردش کردم و به منزل برگشتم. صبح امروز هم در برج قلعه منزل امیر رفتم روزنامه سفر طبس را برایش خواندم. خیلی خوشش آمد. شب سه قند روسی و سه شیشه آب‌لیمو فرستاد و جا داشت یک اسب عربی بفرستد.

### روز سه‌شنبه بیست و دویم.

تازه‌ای نبود، جز اینکه عصر رفتم به دیدن آقا محمد علی مجتهد درخشی که به فاتحه‌خوانی نواب از درخش آمده سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۳ بود. محمود آقای آجودان هم به منزل من می‌آمد. او را هم با خود آنجا بردم.

### روز چهارشنبه بیست و سیم.

صبح عریضه به حضرت اجل و جناب نصیر الدوله در اعلام از فوت نواب و شرحی از مآثر او نوشتم. عصر رفتم به دیدن صدر درخشی که به فاتحه‌خوانی نواب آمده بود.

### روز پنجشنبه بیست و چهارم.

صبح آقا محمد علی و صدر و میرزا علی و میرزا باقر درخشی به بازدید آمدند. مدتی در مطالب شرح قصیده حاجی سید کاظم با

آقا محمد علی صحبت کردیم.

حمایت از حاجی سید کاظم می‌کرد. ولی بالاخره اذعان کرد که مطالب سید بی‌دلیل و بی‌مأخذ است و صرف ادعای خودش است. عصر رفتم حمام، بیرون آمدم، رفتم به مزار دره شیخان. مغرب برگشتم.

### روز جمعه بیست و پنجم.

تازه‌ای نبود مگر عصر میرزا شهاب و محمود آقای آجودان آمدند. کاغذهای طهران را که روزنامه سفر و تفصیل خور بود، پاکت کرده دادم.

### روز شنبه بیست و ششم.

آدم محمود آقا که حامل کاغذهای طهران بود رفت. امیر هم از شهر رفت به کلاته خودش.

### روز یکشنبه بیست و هفتم.

صبح رفتم به کلاته امیر. آخوند ملا علی خوراشادی هم که برای فاتحه‌خوانی به بیرجند آمده بود، آنجا بود. شرحی از حالات طبس و اهل آنجا و حاکمشان صحبت شد. وقایع غریب، آخوند از این طایفه گفت. قریب به ظهر به شهر آمدم. عصر رفتم دیدن آخوند ملا علی. فصلی از مطالب شرح قصیده حاجی سید کاظم به میان آوردم. آخوند همه را تخطئه کرد و شرحی از مذهب شیخیه گفت و شرح مجلسی که شیخ احمد و آقا سید محمد کربلانی و شیخ موسی در کربلا مجتمع شده، در سه فقره مطالب سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۴ شرح فراید، بر شیخ ایراد کردند و جواب نگفت و شیخ موسی او را تکفیر کرد، حکایت کرد.

### روز دوشنبه بیست و هشتم.

صبح آخوند ملا علی به بازدید من آمدند. مدتی صحبت‌های خوب داشتند. بعد از رفتن ایشان رفتم بازار به کارخانه‌ای که سنگ معدن آب می‌کنند. دو سه پارچه سنگ که از معدن نقره، سه فرسخی مشهد مقدس برداشته بودم، دادم آب کردند، هیچ نداشت. وقت عصر رفتم به بازدید میرزا علی نایب درخش. صدر هم آمد آنجا. بعد از ساعتی سه نفر از افندیهای جلگه سنی خانه که برای تعزیت به بیرجند آمده بودند، آمدند آنجا. ملا ابراهیم که ملای آنهاست، ملا اسمعیل که مرشد آنهاست با یک ملای دیگر، قدری عنوان صحبت با آنها کردم. از بس صدر درخشی نفهمیده حرفهای لاطایل به میان آورد، مجال گفتگو نشد. وعده به مجلس دیگر شد.

### روز سه‌شنبه بیست و نهم.

صبح رفتم به دیدن افندیها، یکی در باب غصب فدک «۱»، دیگر در باب مقاتله «۲» معاویه با قشون اسلام که در رکاب حضرت

(۱) - موضوع غصب فدک چنین بوده است که حدود سال هفتم هجرت، حضرت رسول اکرم (ص) پس از جنگ مدینه به تنبیه یهودیان پرداخت. زیرا آنان پیمان خود را شکسته بودند و در موقع خطر با دشمنان رابطه برقرار کرده بودند.

حضرت محمد (ص) به خیبر حمله کرد و پس از آنکه یهودیان آن قلعه را مغلوب نمود، به درخواست آنان در همان‌جا ماندند به

شرط اینکه نصف محصول را به مسلمین واگذارند. این فتح، یهودیان قلعه فدک را ترساند و به مصالحه راضی شدند. چون قلعه فدک بی جنگ به دست مسلمین آمد، خالصه پیغمبر گشت.

در تاریخ ایران تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب صفحه ۳۲۰ چنین آمده:

«... جای دیگری که نیز ابو بکر با نازک‌دلی که داشت زیاد سختی نشان داد، در داستان فدک بود که آن را از فاطمه دختر پیغمبر باز داشت و با سختی و خشونت ادعای او را رد کرد و گفت از پیغمبر میراث باز نمی‌ماند آنچه می‌ماند صدقه است.»

(۲) - موضوع جنگ صفین میان حضرت علی (ع) و معاویه حکمران شام، در -

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۵

امیر علیه السلام بودند، خیلی صحبت کردم. بعون الله دست و پایشان بهم پیچیده شد. ملا ابراهیم بالاخره گفت: اگر شما از ابی بکر بواسطه مقدمه فدک تبرا می‌کنید، بکنید ولی در قلب داشته باشید، به زبان نگوئید. گفتم، از این مجلس راضی شدم. نصف دلم خوش شد. انشاء الله در مجلس دیگر اذن تبری زبانی را هم خواهم گرفت. عصر رفتم به بازدید آجودان. امشب که شب چهارشنبه سلخ بود، در خواب دیدم، شبیه تمثال مبارک حضرت امیر روحی له الفداء، بر سنگ بسیار نفیسی نقش و منبسط است.

من و امیر او را زیارت می‌کنیم و مکرر پیش زانوی مبارک را می‌بوسیدیم و این در نتیجه گفتگوهای با افندیها بود و شیرینیها و میوه‌های بسیار نفیس که از شکر ساخته بودند، بسیار دیدم و خوردم. از جمله انگور قدیری دیدم ساخته بودند که نظیرش در دنیا دیده نشده است.

- مورد آب فرات، بطور خلاصه چنین است که معاویه آب را به روی لشگریان علی (ع) بست.

حضرت به معاویه پیغام داد که هر دو لشگر از آب استفاده کنند. ولی معاویه راضی نشد. لشگریان حضرت به سرداری مالک اشتر حمله سختی به لشگر معاویه بردند و آنان را از کنار فرات دور گردانیدند.

در کتاب ترجمه تاریخ طبری (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران) صفحه ۱۸۱ آمده است که:

«... مردم علی آب بگرفتند و گفتند ما نیز ایشانرا آب ندهیم همچنانکه ایشان ما را. علی گفت خدای عز و جل آب از کافران باز نداشته است و اکنون ما آن کنیم که ایشان کردند چه فرق باشد میان ما و ایشان. چون سپاه علی سیراب شدند، آنگه منادی کردند که هر دو فریق آب برمی‌دارند و اندر کار آب کس را کار نیست.

عمرو بن العاص گفت یا معاویه چه بودی اگر تو فرمان کردی تا این فضل تو را بودی که تا رستخیز هر که این را بخواند و بداند، دل آنکس بر علی نرم شود و بر تو درشت و این حرب اول روز ذی الحجه بود ازین سال سی و شش.»

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۶

روز چهارشنبه سلخ. وقت عصر باز افندیها به بازدید من آمدند و خیلی تعجیل داشتند که برخیزند. نگاهشان داشتم و خیلی صحبت کردیم. با اینکه همه باسواد بودند، ولی بفضل الله تعالی در صحبت مستأصل شدند. این قضیه مناظره من با آنها در بیرجند خیلی شهرت و جلوه کرد. مردم از علماء و غیره خیلی بدیدن و تهنیت این امر پیش من آمدند.

### روز پنجشنبه غره ذیقعدہ.

تازه‌ای نبود. عصر در سر طویله، ماه نو را دیدم، به روی اسب التفاتی شاهزاده تفال کردم.

**روز جمعه دویم.**

امیر سه رأس اسب، دو ترکمانی و یک رأس سرخنگ عربی شش سال فرستادند که هر یک را بخواهم نگاهدارم. عربی را قبول کردم و سه تومان به جلودارش انعام دادم، رفت. از شنبه سیم تا پنجشنبه هشتم. تازه قابل نوشتن نبود. اغلب بیکار در منزل مشغول مطالعه کتاب اجتماع شیخ طبرسی علیه الرحمه بودم.

**روز پنجشنبه هشتم.**

امیر یک جلد پوستین کابلی که زناردوزی آن الوان است، فرستاد که هوا سرد شده است. وقت عصر سوار شده به دره شیخان رفتم و برگشتم.

**روز جمعه نهم.**

صبح، سوار شده رفتم به کلاته امیر. سردار محمد خان افغان هم آنجا بود. قدری صحبت کردم. از امیر برایش اذن گرفتم که به منزل من بیاید. از آنجا باهم بیرون آمده به شهر آمدیم. وقت عصر به منزل من آمد تا مغرب نشست. چای خورد، خیلی صحبت کردیم. بسیار شیرین صحبت می‌کند. خودش هم بسیار ملیح است. چند شعر خواند. من جمله این دو شعر است:

«آن دلبری که شیشه دلها به دستش است» «گر بشکند به سنگ جفا ناز شصتش است»

«در خانه‌ای که قبله‌نما مشته شود» «بروش قبله، قبله‌نما چشم مستش است»

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۷

روز شنبه دهم. صبح بیرون آمدم، رقععه به میرزا شهاب نوشتم در باب کنیز بچه بلوچ که به حاجی پرویز خان فرمایش شود، از سیستان بفرستند و حالا تنها نشسته‌ام، اجتماع مطالعه می‌کنم. برف هم به شدت می‌بارد و این اول برف است. عصر به دیدن حاجی پرویز خان رفتم. به او هم سفارش کنیز کردم.

**روز یکشنبه یازدهم.**

صبح، در حیاط باغ راه می‌رفتم. آدم سردار محمد حیدر خان آمد. رقععه‌ای آورده داد و مراجعت کرد. گشودم، دیدم اظهار خصوصیت و مغالزه نوشته. برف میان رقععه گذاشته، این مصراع را نوشته است،

«قاصدی چون برق می‌آید که برفی بر شما

. «جوابی بر طبق سئوالش نوشتم و نوشتم

«تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید»

عصر به بازدیدش رفتم. خیلی گرم و نرم پذیرائی کرد. خیلی شعر مثنوی از حفظ خواند از قصه صدر جهان. بسیار دلربائی کرد. کتاب حافظی چاپ بمبئی «۱» داشت. چند تفأل کردم قدری خواندم. بعد کتاب به من تعارف کرد هرچه ابا و امتناع کردم، اصرارش بیشتر شد تا آخر به آدمش داد که «ببر بده به پیشخدمت فلانکس، ببرد منزل». غروب از آنجا به منزل آمدم. امروز حاجی پرویز خان روانه سیستان شد.

**روز دوشنبه دوازدهم.**

صبح آدم حاجی ملا علی اصغر آمد که میر معصومخان و سایر اجزای درس که بنا گذاشتیم، برای شروع حاضرند. من هم رفتم مدرسه تا قریب به ظهر مشغول بودم. عنوان از بسم الله و حدیث معروف در «باء بسم الله» شد.

**روز سه‌شنبه سیزدهم.**

صبح رفتم مدرسه، تا وقت نهار مشغول درس و بحث تفسیر بسم الله بودیم. بعد آمدم منزل. میر معصومخان بیست دانه نارنج

(۱) - این کتاب به مادرم رسید و موجود است.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۸

فرستاد. بعد از نهار علی فراش، یابوئی از طویله سوار شده رفت به مزار، عقب «زوار» که او را بیارد.

**روز چهارشنبه چهاردهم.**

صبح رفتم مدرسه، وقت نهار برگشتم قبای برک مرا خیاط دوخته، آورده بود، پوشیدم. رقعہ احوالپرسی برای سردار افغان نوشتم و دعوت حمام کردم.

جواب با چم و خمی نوشته بود که حاجی علیرضا بیک به منزل من می‌آید فردا خدمت می‌رسم. من رفتم حمام. وقت غروب بیرون آمدم. حاجی ملا حسین پسر ملا محمد بیک که از فضلالی بیرجند بوده است، سر راه گرفت به اصرار به منزل خود برد، چای خوردیم. به منزل آمدم دیدم علی آمده زوار را آورده است.

**روز پنجشنبه پانزدهم.**

تازه‌ای نبود. عصر به اتفاق سردار رفتیم به دره شیخان. آنجا چای خوردیم. برگشتیم. سردار تکلیف به منزل خودش کرد. پیاده شدیم. خربزه آورد، خوردیم، وقت غروب آمدم منزل. علی، زوار را آورد دیدم قابل نیست مرخص کردم.

**روز جمعه شانزدهم.**

صبح رفتم به کلاته امیر. ملاها هم بودند.

در حدیث رفع ابراهیم خلیل علیه السلام به ملکوت، صحبت شد. خیلی گفتگو کردیم. امیر عازم علی آباد بود. در این روز کربلانی محمد مهماندار را گفتم:

از خدمتگزاری ما معاف و معزول کردند.

**روز شنبه هفدهم و یکشنبه هجدهم.**

تازه‌ای نبود.

**روز دوشنبه نوزدهم.**

صبح، رفتم مدرسه. برف بشدت می‌بارید. خیر رسید که همراهان نعش مرحومه نواب، از مشهد مقدس مراجعت می‌کنند. به اتفاق حاجی ملا علی اصغر و میر معصومخان، رفتم منزل همشیره امیر. حضرات وارد شدند. فاتحه خواندیم. پسرهای امیر همه بودند.

### روز سه‌شنبه بیستم.

مدرسه رفتم، مباحثه کردیم، تازه‌ای نبود. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۷۹ چهارشنبه بیست و یکم. صبح مدرسه رفتم، عصر به حمام رفتم. امیر را هم گفتند از علی‌آباد مراجعت کرده است.

### روز پنجشنبه بیست و دویم.

تازه‌ای نبود، عصر، علیرضا خان، داماد مستشار الملک از مشهد مقدس برای تعزیت امیر از جانب مستشار الملک وارد بیرجند شد. در تکیه نواب منزل کرد.

### روز جمعه بیست و سیم.

رفتم به کلاته امیر، همه اهل بیرجند از سادات و علما بودند. باز صحبت علی به میان آمد. خیلی گفتگو شد. علیرضا خان آنجا بود. باهم برخاستیم به شهر آمدیم در منزل او پیاده شدم. مدتی آنجا نشستم. به منزل آمدم، کاغذی از مستشار الملک برای من داشت، فرستاد و خودش عذر خواست که فردا می‌آیم. مستشار الملک نوشته بود، موافق احکام جناب آقا «۱» عمل جنس سیستان فرقی نکرده. سرکار والا، حاجی میرزا باقر فراش خلوت را مأمور فرموده‌اند، اینک می‌آید، حاجی کاظم خان هم با جوابهای شما مراجعت کرده است. مجملا سه هزار و پانصد تومان از بابت قیمت جنس سیستان می‌خواهند. عصر حاجی ملا علی اصغر و دو سه نفر ملای دیگر آمدند. وقت غروب رفتند.

### روز شنبه بیست و چهارم.

صبح رفتم مدرسه، مباحثه کردم، عصر ملا رفیع طیب بیرجندی آمد که شنیده‌ام شما بنای مباحثه گذاشته‌اید. عنوان مباحثه چیست؟ گفتم: تفسیر! گفت: برای شما مباحثه علم طب خوب است. من کتاب برای شما می‌آرم و خودم می‌آیم برای شما درس می‌گویم. گفتم: بسیار خوب، رفت کتاب شرح نفیس و شرح اسباب آورد. از هریک درس شروع کرد. بعد رضا خان آمد. تا دو ساعتی شب نشست و رفت.

### روز یکشنبه بیست و پنجم.

تا جمعه غره ذیحجه تازه‌ای نبود، مگر اینکه روز سه‌شنبه بیست و هفتم حاجی میرزا باقر خان، فراش خلوت وارد شد. دو پاکت، یکی از آقا میرزا طاهر مستوفی، دیگری از میرزا حیدر علی خان

(۱) - مقصود میرزا یوسف مستوفی الممالک است که امور خراسان نیز به او محول گردید.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۰

سرتیپ برای من داشت و داد. کاغذ آقا میرزا طاهر سیزدهم شوال نوشته بود.

معلوم بود که شترها و بارها به طهران نرسیده بودند. شاهزاده خانم، هشتصد ذرع زمین پهلوئی خانه‌های مخبر الدوله «۱» خریده است. امین‌الملک «۲» به فرنگستان رفته است. اردوی همایون در ربیع الاول «۳» به فرنگستان تشریف فرماست. میرزا حیدر علی خان نوشته بود، حاجی علینقی مشهد بوده است. دو روز قبل از رسیدن تلگراف من رفته است. تلگرافها را گفته‌اند، هنوز جواب نرسیده است.

### روز پنجشنبه بیست و نهم.

عصر رفتم کلاته، امیر را دیدم.

نوشتجات طهران را دادند، دیدم. جناب آقا، نوشته‌اند در بیست و دو هزار و پانصد خروار، هشت هزار و پانصد خروار تخفیف مرحمت شد. سه هزار هم

(۱) - علیقلیخان مخبر الدوله پسر رضاقلیخان ملقب به امیر الشعراء و متخلص به هدایت و معروف به لله‌باشی. (۱۲۴۵-۱۳۱۵ ق) در شیراز متولد شد. در سن بیست سالگی به حکومت فیروزکوه رسید. چندی ناظم دار الفنون بود. در سال ۱۲۹۸ ق پس از درگذشت اعتضاد السلطنه با داشتن سمت وزارت تلگراف، وزیر علوم نیز گردید. مدت کوتاهی هم به وزارت تجارت منصوب شد.

(۲) - حاج میرزا علیخان ملقب به امین حضور، امین‌الملک، امین الدوله. پسر حاج میرزا محمد خان سینکی مجد الملک (۱۲۶۰-۱۳۲۲ ق) در سال ۱۲۸۹ ق پس از مرگ پاشا خان امین‌الملک (پدرزنش مدیر دار الشورای دولتی)، دارای لقب و شغل وی گردید. در سال ۱۲۹۵ ق از طرف ناصر الدین شاه برای تعزیت درگذشت ویکتور امانوئل دوم و تهنیت جلوس هومبرت اول پادشاه ایتالیا به روم رفت.

از ۱۳۱۴ تا محرم ۱۳۱۶ ق صدراعظم بود. تأسیس کارخانه قند کهریزک و کارخانه کبریت‌سازی در الهیه شمیران و مدرسه رشدییه در تهران از جمله خدمات اوست.

(۳) - ناصر الدین شاه برای بار دوم از سلخ ربیع الاول الی نهم شعبان ۱۲۹۵ ق به اروپا رفت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۱

سیورسات قشون، یازده هزار خروار را باید بدهند. معاون الملک نوشته بود، امساله بدهند، سال آینده تخفیف داده می‌شود. امین‌الملک خیلی اطمینان داده که مطالب شما بر حسب دلخواه خودتان انجام می‌گیرد و تمجیدی از عرایض من کرده بود. امیر تلگرافی به معتمد الملک کرد که به خاکپای مبارک عرض کند و مصمم شده است که اگر به نوشتجات، عمل جنس درست نشود خود عازم طهران شود.

### روز جمعه غره ذیحجه.

صبح، رضا خان آمد منزل من. شیرچای خوردیم. از اینجا رفت به کلاته. با امیر خداحافظ کند. میرزا شهاب آمد.

صورت تلگرافی از من برای نصیر الدوله و حضرت اجل گرفت که تکلیف من چیست؟ تلگرافی هم او قول امیر برای عرض به

خاکپای مبارک نوشت که اجازه بدهند، خود امیر برود به طهران.

### روز شنبه دوم.

صبح، به مدرسه رفتم. بعد از مباحثه، مراجعت به منزل، مشغول جواب کاغذ مستشار الملک شدم. عصر، حاجی میرزا عباس طیب آمد. قدری صحبت کردیم، رفت.

### روز یکشنبه سیم.

صبح رضا خان چکمه شلوار کرده، آمد منزل من چای خورد، خداحافظ کرده، سوار شد و مراجعت به ارض قدس نمود. جواب کاغذ مستشار الملک را به او دادم. کاغذی هم به سر تپ تلگراف نوشتم که اگر حاجی علینقی بارهای فرش و تنباکو را قبول نکرده است، بگویند بارها را ببرند خانه خودمان بگذارند تا خودم بروم. و نوشتم یک من توتون برای من بفرستند.

### روز دوشنبه چهارم.

تازه‌ای نداشت. ملا محمد رفیع عصر آمد، مباحثه کند، بکلی به گل ماند و از درس گفتن به من استعفا کرد.

### روز سه‌شنبه پنجم.

فرستادم حاجی میرزا عباس طیب آمد. گفتم حالا که بیکاریم و به خیال مباحثه افتادیم، شما بیائید مباحثه کنیم. با کمال سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۸۲ خوشوقتی قبول کرد و امروز شرح نفیس و اسباب را شروع کردیم.

### روز چهارشنبه ششم.

مشغول کاغذهای طهران شدم. عریضه به نصیر الدوله نوشتم که جواب عرایض من نرسید، از جناب آقا تعلیقه برای امیر رسیده است که چهارده هزار خروار بدهد، و او می‌گوید: اگر چاره نشود، خود به طهران می‌آیم و چیزی نوشتم که زیاده بر شش‌هزار نمی‌دهند، تکلیف من چیست؟ تلگرافی هم به همین مضمون نوشتم که از سبزوار بگوئید. کاغذی هم به حسین نوشتم که قالیها را از حاجی علینقی بگیرند، برکها را هم نوشته‌ام از سبزوار می‌آرند تحویل بگیرد، قبض بدهد. کاغذی هم به آقا میرزا طاهر نوشتم در باب شترها و کاغذی هم به حاجی کاظم خان در باب رسانیدن برکها و قالیها به خانه ما. کاغذی که به کربلایی اسمعیل تاجر نوشتم که برکها را بفرستد طهران به توسط بابا خان حامل نوشتجات، پیش حاجی کاظم خان، کرایه‌اش را از بابا خان بگیرد. نوشتجات کلا تحویل بابا خان آدم سرکار امیر شد و چهار ساعت به غروب مانده روانه شد. من هم رفتم حمام، عصر حاجی میرزا عباس آمد. مباحثه کردیم. محمد جعفر، شش تومان از بابت مواجب سه‌ماهه رمضان و شوال و ذیقعه‌اش گرفت، برای عیالش خرجی فرستاد.

### روز پنجشنبه هفتم.

تازه‌ای نداشت. عصر حاجی میرزا عباس آمد، مباحثه کردیم. شب رفتم مسجد، روضه خواندند، برگشتم منزل.

### روز جمعه هشتم.



صبح، رفتم به کلاته. امیر را دیدم، برگشتم. دیگر تازه‌ای نبود. یک ثوب سرداری ترمه زمردی، سرکار والا برای امیر خلعت فرستاده بودند. لطفعلی بیک پیشخدمت آورده بود، پوشیده بودند.

### روز شنبه نهم.

صبح رفتم مدرسه. مباحثه کردیم. عصر هم حاجی میرزا عباس آمد. کتابهای طب را مباحثه کردیم. عصر باران شدید آمد.

### روز یکشنبه دهم.

عید اضحی بود. رفتم به کلاته. هوا بسیار سرد بود  
سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۳  
زود برگشتم. از عصر شروع کرد برف باریدن. سه گوسفند، امیر برای من قربانی فرستاد پنجهزار به آدمش انعام دادم.

### روز دوشنبه یازدهم.

صبح، برف کاملی باریده بود. بقدر یک چارک بر زمین بود. هوا بسیار سرد شد که از اطاق نمی‌توان بیرون آمد. درس مدرسه تعطیل شد.

### روز سه‌شنبه دوازدهم

به واسطه شدت سرما، بیرون نرفتم. عصر حاجی میرزا عباس آمد. مباحثه کردیم.

### روز چهارشنبه سیزدهم.

تا روز یکشنبه هیجدهم جز برف و سرما تازه‌ای نبود. روز یکشنبه که عید غدیر بود، رفتم به کلاته. مردم بیرجند همه بودند. امیر با نشان و حمایل امیر تومانی و تمثال همایون و شمشیر مرصع آمد. نشست. شلیک توپ کردند.

### از روز دوشنبه نوزدهم تا شنبه بیست و سیم

، تازه‌ای جز برف و سرما نیست. از دیشب که شب شنبه بود، به واسطه اینکه از کارخانه و اندرون امیر مسافتی تا منزل بود و غذاها سرد می‌شد، قرار دادم، شام و نهار در منزل خودمان، آشپز خودمان طبخ کند. اسباب و مایحتاج آوردند. روزی دو من تبریز برنج و سایر ملزوماتش را به قدر ده روز آوردند.

### روز یکشنبه بیست و چهارم.

تازه‌ای نبود. عصر حاجی میرزا عباس آمد. مباحثه کردیم.

### روز دوشنبه بیست و پنجم

صبح سوار شده به کلاته امیر رفتم. هوا خیلی سرد بود. امیر تکسری داشت. سینه‌اش درد می‌کرد. شاه نواز خان تاجر قندهاری از فراه و لاش جوین آمد. حکایت کرد که قشون انگلیس در شالکوت به کمال اهتمام شهر می‌سازد و تمام راه را تا کنار دریای سند، آهن و اسباب کار ریخته، راه آهن می‌سازد. کل آن مسافت را قطعه‌قطعه بر مردم آنجاها به سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۴

مقاطعه داده است. عنقریب تمام می‌شود، و اردوی آنها عزیمت سیستان دارد. مأموری هم از دولت عثمانی به کابل وارد شد ولی چیزی از او معلوم نشد. انگلیسها هرات را از امیر شیرعلی خان خواستند که دو شهر از هند به او عوض بدهند، قبول نکرد. از کلاته مراجعت کردم. این روزها سردار محمد حیدر خان برای بدی منزلش از امیر قهر کرده، بی‌خبر بسمت خوف رفت. حیف شد، سردارک خوبی بود.

### روز سه‌شنبه بیست و ششم.

صبح، حلیم‌روغن خوردم و بعد پشیمان شدم. این روز به من بد گذشت.

### روز چهارشنبه بیست و هفتم

صبح کله‌پاچه خوردم و باز هم خوش نگذشت.

### روز پنجشنبه بیست و هشتم

لطفعلی بیگ پیشخدمت سرکار والا- که حامل خلعت امیر بود عود به ارض اقدس کرد. امیر صد تومان نقد، یک پوستین کابلی دویست مثقال زعفران به او داده بود، ناراضی و دلتنگ رفت.

### روز جمعه بیست و نهم صبح،

محمد جعفر را به احوالپرسی امیر فرستادم و خودم رفتم حمام. امیر پیغام کرده بود که فردا به شهر می‌آیم، برای تعزیه‌داری.

### روز شنبه که نجومًا عزه محرم بود

ولی ماه دیده نشد، شرعاً سلح ذیحجه است. قصد اقامه و نیت قضای روزه رمضان کردم و انشاء الله خیال دارم تمام و همه را روزه باشم. امروز را مردم بیرجند غره نگرفتند و تعزیه‌داری نکردند.

### روز یکشنبه غره محرم ۱۲۹۵.

امیر به بیرجند آمد. بعد از ظهر بنا بر رسمی که از قدیم دارند، همه مردم در مسجد مسمی به مسجد عاشورا جمع شدند، خطبه و روضه خواندند و افتتاح تعزیه‌داری کردند. در آن مجلس امیر دو سه تلگراف بیرون آوردند که روز قبل، از سبزوار رسیده است، یکی از معتمد الملک که جوابهای امیر قاین این دو روزه صادر می‌شود و حاجی کاظم خان مقضی المرام

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۵

می‌آید. یکی هم از حاجی کاظم خان که دو روز دیگر جوابها را خودم با خلعت می‌آرم. تاریخ این تلگرافها ۲۳ ذیحجه بود، امروز

هم بحمد الله روزه گرفتم.

### روز دوشنبه دویم صبح،

رفتم به تکیه قلعه که مخصوص خود امیر است. پسرهای امیر درب حیاط گلاب می‌دادند و خدمت مجلس می‌کردند. روزه خواندند. شبیه بیرون آوردند. مجلس فروختن شخص شیعه بود، پسر خود را برای خرج تعزیه‌داری، که حضرت سید الشهداء علیه السلام مشتری شدند و پسر او را خریدند.

### روز سه‌شنبه سیم

تا امروز که شنبه هفتم است غیر از رفتن تعزیه تکیه امیر و عصرها مباحثه و روزه تکیه نواب، دیگر تازه‌ای نیست. دیروز رفتم منزل حاجی میرزا عباس طبیب میرمعصومخان آنجا آمد. خیلی اظهار غبن از ندیدن من کرد و اذن خواست که امروز عصر بیاید. بعد، از منزل حاجی میرزا عباس که بیرون آمدم، صدای‌های وهوی عظیمی شنیدم. گفتند: میان رود، دعوا شده رفتم به تماشا. جمعی از سمت محلات بالای بیرجند و جمعی از سمت محلات پائین، جمع شده، با فلاخن دعوا می‌کردند، خیلی به شدت. چند نفر سر و پا شکسته و مجروح شدند.

می‌گویند: هر سال ایام عاشورا اینطور جنگ می‌شود و بسا هست که از یک طرف غلبه می‌کنند و به خانه‌های یکدیگر می‌ریزند، قتل و غارت می‌کنند. امیر قدغن کرده، آدمها گماشته است که مانع شوند. و مع ذلک جنگ مختصری را شکون می‌دانند. سیدی آمد پیش من اذن جنگ خواست و گفت: تجربه کرده‌ایم، هر سالی که جنگ نکردیم ناخوشی افتاد، من اذن ندادم.

### روز یکشنبه هشتم تا سه‌شنبه عاشورا

تازه‌ای نبود. همه روزه به عمارت همشیره امیر به تعزیه می‌رفتم. عصرها هم به تکیه نواب روزه‌خوانی بود. روز عاشورا در خارج آبادی، میان صحرا شبیه شهادت شهدا بیرون آوردند. سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۶  
چند چادر هم زده بودند. شیریار محمد خان هراتی هم که محمد عثمان خان نام داشته، پیش من آمد، نشست.

### روز چهارشنبه یازدهم

باز در عمارت همشیره امیر تعزیه بود. معلوم شد، دهه اول مال همشیره امیر است. این دهه دویم مال خود امیر است. پنجشنبه دوازدهم باز به تعزیه رفتم، وقت مغرب گفتند: بابا خان که طهران رفته بود، آمد رفت به کلاته خدمت امیر. جمعه سیزدهم. صبح رفتم حمام، بعد رفتم مجلس تعزیه. امیر دو سه تلگراف بیرون آورد که بابا خان از سبزوار آورده بود. یکی از معتمد الملک، دو تا از حضرت سپه‌سالار که دو هزار و پانصد خروار از جنس سیستان تخفیف مرحمت شد. شما به طهران نیائید و همین تلگراف را به میرزا خانلرخان بنمائید.

حاجی کاظم خان هم عنقریب با جوابهای شما می‌آید. وقت عصر، امیر، میرزا شهاب و سایر میرزاها را فرستادند که حساب کنیم ببینیم بعد از این تخفیفات چه دادنی شود سه ساله، و حساب کردیم پنجهزار تومان باقی او می‌شود. در باب حذف خرجها گفتیم تا حکم قبولی از طهران نرسد، نمی‌توانیم به خرج بیاریم.

رفتند، دوباره میرزا شهاب را فرستادند که اگر صلاح می‌دانید شما بروید مشهد، ما هم تلگرافی باز برای صرف خرجها خدمت سپهسالار بکنیم، هرچه بتوانید از صرف خرجها بدهید، ده یک آن مال خود شما. گفتم: من برای کار شما به هرجا بخواهید مضایقه ندارم بروم، ولی تا جواب صریح از طهران نداشته باشم، رفتن به مشهد بی‌حاصل است. آدم شما هم که با من بیاید که پول بدهد، پولی را از او می‌گیرند و سند به او نمی‌دهند. لابد باید من صبر کنم تا حاجی کاظم خان جواب عرایض مرا بیارد. میرزا شهاب پسندید و رفت.

شنبه چهاردهم. تا چهارشنبه هیجدهم جز تعزیه‌داری، کاری نبود، این روز هجدهم بابا خان با عرایض تلگرافی در بابت صرف خرجهای سابق به سزوار رفت. کاغذی به کربلائی اسمعیل نوشتم که بار برک را تحویل بابا خان سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۷

کند بیارد. یک یابو با طناب و کیسه و توبره و میخ‌طویله و پنجهزار هم پول کاه و جو او را دادم که برک را بار کند. پنجشنبه نوزدهم ابراهیم، فراش امیر که همراه حاجی محمد کاظم خان به طهران رفته بود، آمد و گفت: حاجی محمد کاظم خان، جوابها را گرفته بود و می‌خواست از طهران حرکت کند، مرا پیش با قافله فرستاد و گفت: در راه به تو می‌رسم. بابا خان یابوی مرا با ابراهیم پس فرستاده، میرزا بابای طیب به امیر نوشته بود: بار برک را به مال کرایه می‌دهم بیارد. جمعه بیستم. تازه‌ای نبود. امیر به کلاته رفتند. دیگر تا امروز که دوشنبه غره صفر است، امری قابل نوشتن اتفاق نیفتاده است. بعضی روزها به تکیه‌ها به روضه و شبیه رفته‌ام و اکثر روزها عصرها مباحثه کرده‌ایم. پیروز، شنبه، امیر را در تکیه دیدم. گفتند: مذکور است که معتمد‌الملک «۱» به خراسان می‌آید. از دوشنبه غره صفر تا امروز که چهارشنبه دهم است تازه‌ای نبود.

همه‌روزه در منزل و عصرها مشغول مباحثه بوده‌ام و انتظار بابا خان و حاجی کاظم خان و جوابهای طهران هستم. سه روز قبل فرستادم پسر زرافشان را آوردند که او را ببیند. دیروز کربلائی علی اکبر پدرش را خواستم. گفتم او را بدهد همراه مادرش به طهران ببریم راضی نشد. پنجشنبه یازدهم آدم از ده آمد. پسر زرافشان را بردند. غلامی مروی از مشهد مقدس آمد. ارقامی از نواب والا بعهد من و به عهده امیر آورد.

(۱) - یحیی خان آجودان مخصوص، معتمد‌الملک، مشیر الدوله، برادر حاج میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۴۷-۱۳۰۹ ه. ق) برای تحصیل به اروپا رفت، زبان فرانسه را خوب فراگرفت. ابتدا مترجم وزارت خارجه شد و سپس به مقامات عالیه نائل گردید. یحیی خان معتمد‌الملک که از پشتیبانی روسها برخوردار بود در این سال شایع بود که به حکومت خراسان منصوب می‌گردد. ولی با مخالفت انگلیسها مواجه شد و انجام نشد. برای اطلاعات بیشتر درباره این مرد به تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد جلد چهارم صفحه ۴۳۸ رجوع شود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۸۸

در باب قیمت غله سیستان و تأکید زیاد و احضار حاجی میرزا باقر که انجام اینکار راجع به من است او را احضار کردند. جمعه دوازدهم رفته به کلاته امیر. ارقام مرا امیر دیدند. از ایشان را هم، من دیدم. حاجی میرزا باقر هم آنجا بود. از او پرسیدم برای شما حکمی، کاغذی نرسیده است؟ گفت: خیر! آمدم بیرجند. وقت عصر میرزا شهاب رقعهای به من نوشت که سرکار امیر فرموده‌اند، شما ابلاغ احضار حاجی میرزا باقر را به او می‌کنید یا ما ابلاغ کنیم. جواب نوشتم: هر یک را سرکار امیر مایل باشند، من اطاعت دارم. می‌فرمایند من ابلاغ می‌کنم. خودشان هم ابلاغ می‌کنند مختارند. امروز هم در منزل من بنای روضه‌خوانی گذاشته‌اند.

وقت ظهر خوانده می‌شود.

### روز شنبه سیزدهم.

به حاجی میرزا باقر اعلام کردند که شما احضار شده‌اید که یکدست فرش قالی و نمد، دویست مثقال زعفران، پنجاه تومان پول هم امیر برایش فرستاد که برود. متعذر شد به اینکه یابوی من لنگ شده است. روز سه‌شنبه بیست و دویم می‌روم.

### روز یکشنبه چهاردهم تا چهارشنبه هفدهم

تازه‌ای نبود.

### روز چهارشنبه هفدهم

وقت عصر آدمی از مستشار الملک آمد. تعلیقه از حضرت اشرف برای من و یکی برای امیر که دو هزار و پانصد خروار تخفیف مرحمت شد. دیگر چرا تأمل در ادای قیمت غله سیستان دارید. کاغذی هم از مستشار الملک برای من بود که تعلیقه‌ها را فرستادم. جواب صریحی بنویسید که به طهران بفرستم.

### روز پنجشنبه هجدهم

تازه‌ای نبود. ملاقات امیر هم ممکن نشد.

### روز جمعه نوزدهم.

امیر به بیرجند آمدند. شب در تکیه، کاغذ مستشار و تعلیقه‌ها را دارم دیدند و گفتند: دیگر معطلی نداریم. میرزا و محاسب همراه شما می‌کنم بیاید حساب را بگذارند و باقی را از هر جهت بدهد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۲۸۹

روز شنبه بیستم. صبح جواب کاغذ مستشار، تعلیقه حضرت اجل را و جواب ارقام والا را نوشته، به کلاته رفتم، به امیر گفتم: شما هم جواب بنویسید، آدم مستشار را فردا معاودت دهیم. دیدم تحاشی دارد از اینکه میرزای محاسب همراه من بفرستد و می‌گوید: شاید آنجا او را نگاهدارند و تنخواه بیحساب از او بگیرند. گفتم: هرگز این نمی‌شود، حساب شما را اگر بخواهند بیقاعده بکنند و سند حسابی شما را قبول نکنند من با تلگراف و با چاپار به طهران عرض می‌کنم. گفت: مگر شما التفات بکنید: گفتم من که در مشهد کاری ندارم، به محض انجام کار شما می‌روم و تا ختم این حساب نشود، از آنجا نخواهم رفت. قبول کرد که آدم همراه من بفرستد و همین‌طور هم جواب تعلیقه حضرت اشرف و نواب را بنویسند.

### روز یکشنبه بیست و یکم

امیر عرایض خود را همان‌طور که قرار شده بود نوشته فرستاد. من خواندم بردند پاکت کرده آوردند. من هم عریضه حضرت اجل و نواب والا را با کاغذی که به میرزا حیدر علی خان نوشته و کاغذ آقا عبد الوهاب را جوف آن گذاشته بودم، در پاکت مستشار الملک گذاشته، بستم و مصحوب آدم ایشان که آمده بود، روانه مشهد کردم، هم امیر و هم خودم در همه عرایض وعده کردیم که

انشاء الله تا آخر صفر با میرزای محاسب امیر و نوشته، برای ملک التجار مشهد که بعد از طی حساب تنخواه باقی را بدهد، از بیرجند حرکت کرده، روانه مشهدی بشوم.

### روز دوشنبه بیست و دویم.

تازه قابل نوشتن نبود.

### روز سه‌شنبه بیست و سیم.

حاجی میرزا باقر خان روانه مشهد شد.

### روز چهارشنبه بیست و چهارم.

بابا خان از سبزواری مراجعت کرد، جواب تلگراف من و امیر را از حضرت اجل اشرف آورد. مضمون اینکه به فرمانفرمای خراسان نوشته شد، صورت حساب قاین و سیستان را نزد تو بفرستند. حساب امیر را خودت بکن. آنچه سند دیوانی دارد به خرج قبول کن سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۰  
و آنچه به سند است قبول نیست. هرچه باقی دارد، خودت بگیر به ایالت خراسان برسان. امیر تلگراف خودش را با دو جعبه گز اصفهان و پفک برای من فرستاد. بابا خان بار برک را نیاورد. کربلائی اسمعیل خود بیرجند آمده است.

### روز پنجشنبه بیست و پنجم.

تازه‌ای نبود.

### روز جمعه بیست و ششم.

رفتم، کلا-ته تلگراف خودم را به امیر نشان دادم. بعضی گفتگوها در باب حسابشان شد. معلوم شد علاوه بر اسناد خرج پاره‌ای اختلاف حساب با ایالت خراسان دارند. از قبیل سهو دفتر خراسان و غیره که لا بد در دفتر خراسان طی آن حرفها بشود. گفتم: باید از این ادعاها صرف نظر کنید تا من به موجب اسناد، حساب شما را همین جا تفریح کنم یا آدمی همراه بیاید آنجا طی حرف کند! گفتم: چطور آدمی؟ گفتم: میرزائی بیاید که بتواند با اهل، حرف بزند، گفتند: می‌ترسم آنجا او را نگاهدارند، پول بیحساب بخواهند. گفتم، من رفع بیحساب می‌کنم گفت: مگر محبت شما نگاهداری کند. بعد گفت: میرزا مصطفی قلی می‌آید، اما این میرزا تا حالا مشهد نرفته، اگر یکدفعه به او بگویند میرزا، این حساب را درست بین، به هرچه بگویند تمکین می‌کند. گفتم: حساب را من می‌بینم. گفت: مگر شما محبت کنید، گفتم: فایده رفتن من به مشهد همین است، و الا کار دیگر ندارم انشاء الله تا حساب شما بالمره تمام نشود از آنجا نخواهم رفت.

قرار شد میرزاها بیایند بیرجند، منزل من، حساب را روبراه کنیم و مهیای رفتن مشهد شوم. وقت عصر آمدند، اجمالا حسابی نوشته شد.

### روز شنبه بیست و هفتم.

امیر آمد بیرجند، شب در تکیه درب قلعه بودم روضه‌خوانی بود. موقعی برای گفتگوی حساب نبود که شب تعزیه و ماتم بود.

### روز یکشنبه بیست و هشتم

که روز شهادت حضرت مجتبی سلام الله علیه است وقت ظهر رفتم به کلاته امیر. روضه‌خوانی بود. باز، دیدم امیر اظهار وحشت از فرستادن میرزا مصطفی قلی به مشهد می‌کند. به این زبان که میرزا

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۱

مصطفی قلی هیچ به مشهد نرفته و خیلی خائف است که مبادا به او بیحسابی کنند. گفتم: دیگر راه بیحسابی‌ها مسدود است. قرار شد روز شنبه چهارم ربیع الاول حرکت کنیم. بعد از انقضای مجلس، خلوت کردم. قدری با امیر در باب امور شرع بیرجند حرف زدیم. قرار شد آخوند ملا علی را بیارند امور شرع را به ایشان تفویض کنند. خانه میرزا محمد علی را قرار شد به حاجی ملا علی اصغر واگذارند. دیگر به میرزا عبد الخالق سنی ندهند و میان این مرد و عیالش که شیعه است به تدابیر عملی تفریق کنند.

### روز دوشنبه بیست و نهم

صبح رفتم خانه حاجی ملا علی اصغر.

گفتم در باب وقفیت خانه میرزا محمد علی چیزی خدمت امیر بنویسد، بدهم حکم تصرف ایشان را در آنجا بگیرم. بعد آمدم منزل، میرزا شهاب آمد که امیر فرموده‌اند از سوقاتهای ولایتی، از قبیل فرش و زعفران و غیره، هرچه لازم است بفرمائید. گفتم: اختیار با ایشان است. در باب شتر اروانه «۱» و منوچهر غلام شرحی گفتم برود بگوید، رفت.

### روز سه‌شنبه سلخ

تازه قابل نوشتن نبود.

### روز چهارشنبه غره ربیع الاول

میرزا شهاب آمد که شترها را برده‌اند به «سهل‌آباد» و تا روز چهارم ماه که شما می‌خواهید بروید، می‌رسد. گفتم: چاره ندارم که صبر کنم تا بروند بیارند برای اینکه از حمل بنه لابدیم، رفت که بفرستد بیارند.

### روز پنجشنبه دویم.

تازه‌ای نبود، مگر اینکه امیر شبانه آدم فرستاد حیدر قلی خان پسر کوچک خود را که به سن شانزده و هفده است با نوکرهای او گرفتند و مغلوبا به کلاته برده‌اند و اسب و اسباب او را هم ضبط کرده، به کلاته بردند و همه را چوب فراوان زده، حبس کردند. حاجی تاجر کرمانی را

(۱) - شتر اروانه نوعی ماده شتر است که برای بارکشی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۲

هم به واسطه اینکه به حمایت یک جوانک همشهری خودش با شخص پالاندوزی نزاع کرده بود، سرتیپ به حکم امیر گرفته بود که چوب بزند. او پیش من فرستاد و استغاثه کرد. رقعهای به سرتیپ نوشتم، از او عفو کرد.

**روز جمعه سیم صبح**

، رفتم به کلاته. امیر را ملاقات کردم. صحبت متفرقه داشته شد. از تقصیر حیدر قلی خان جويا شدم. امیر گفتند: دختری را که همشیره‌زاده حاجی میرزا احمد نامی است خواسته بود صیغه کند. حاجی راضی نمی‌شد. شب وقت سرگرمی فرستاده حاجی را برده، تهدید کرده. خیلی از، شرارت این جوان اظهار نفرت و وحشت می‌کردند، به درجه‌ای که آرزوی مرگ او را می‌نمودند و می‌فرمودند: اگر این جوان بعد از من زنده بماند، خانواده مرا بر باد خواهد داد.

با این حالت از ذکر بعضی حکایات و اخبارات تا اندازه‌ای از شدت غضب ساکتشان نموده، خواهش مرخصی او را از حبس کلاته و فرستادن به اندرون که در قلعه بیرجند است نموده، پذیرفته شد امیرزاده را با حالت جراحت روی مال انداخته، از کلاته به بیرجند بردند.

**روز شنبه چهارم ربیع الاول**

برای خداحافظ به کلاته رفته، قدری نشسته صحبتها و مذاکرات راجع به امورات سرحد قاینات و سیستان که در مواقع لازمه مقتضیه، حضور حضرت اجل عرض نمایم و باب مکاتبه را با امیر مفتوح داشته باشم، به میان آمده و ضمناً اظهار امتنان و قدردانی از خدمات و مساعدتهای بیغرضانه من نسبت به خودشان فرموده و اظهار خجالت از اینکه فراخور شأن شما نتوانستم خدمت و تلافی کنم. من هم نهایت امتنان را از پذیرائیهای ایشان و زحماتی که در این مدت مأموریت و توقف قاینات داده بودم، اظهار داشته، خواستند مسافتی به مشایعت سوار شوند. حتی فرموده بودند، مال هم حاضر کرده بودند. جدا درخواست نمودم که از این زحمت سفرنامه خاندان اعتمام الملک، متن، ص: ۲۹۳

منصرف شوند. چون نتیجه به جز زحمت ایشان و ناراحتی من نداشت. بحمد الله پذیرفته شد.

خداحافظ نموده، روبوس فرموده، مرخص شده سوار شدم، یکسره آمدم به ساقی. شب را آنجا مانده، میرزا مصطفی قلی وعده داده بود که در دشت بیاض و خضری به من ملحق خواهد شد. تا خضری به ملاحظه رسیدن میرزا مصطفی قلی، خیلی به آرامی طی مسافت می‌نمودیم. در خضری کاغذی از او رسید که من در «پهود» کارم تمام نشده، شما یک روز هم در خضری توقف نمائید تا من برسم. جواب نوشتم، در توقف خضری ناراحتم. در کاخک گوناباد منتظر شما هستم. اگر رسیدید خوب و الا در تربت یک روز منتظر شما می‌شوم.

**روز شنبه ششم.**

در «آفریز» لنگ کردیم. در اینجا جمعی از سادات موسوی زندگانی می‌کنند که جد آنها حضرت زید ابن موسی ابن جعفر علیه السلام بوده و امامزاده زید النار در اینجا مدفون است که می‌گویند پسر حضرت موسی ابن جعفر است و بر مأمون الرشید بعد از شهادت حضرت رضا سلام الله علیه، خروج کرد و بر جمعی از بنی عباس ظفر یافت و خانه‌های آنها را آتش زده، ملقب به زید النار شد. بالاخره معتصم نامی که از قبل مأمون حاکم قاینات بوده، او را شهید کرده است. بقعه و صحن او را، امیر حشمه الملک ساخته و هنوز ناتمام بود.

**روز جمعه دهم.**

صبح از آفریز سوار شده، قبل از ظهر به قریه تیغاب رسیدیم. چهار فرسخ می‌گویند، اما پنج فرسخ است. از اینجا راهی به سبزوار



می‌رود و از تون می‌گذرد، و راهی به ارض اقدس. محمد جعفر را با منوچهر با دو مال سواری (اسب و یابو) به سبزوار فرستادم که به طهران بروند.

کاغذی نوشتم به حسین. کاغذی به مخبر الدوله و چهار برک بشرویه و صد مثقال زعفران برای مخبر الدوله دادم. و به حسین نوشتم که بعد از ورود به مشهد تلگراف می‌کنم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۴

اگر حضرت اجل اذن دادند که آنجا بمانم تا شما بیائید زیارت کنید، باهم برگردیم محمد جعفر و منوچهر، همراه شما بیایند و الا همانجا باشند تا من بیایم. سه تومان خرجی راه به آنها دادم. مواجب محمد جعفر را هم تا آخر ربیع الثانی دادم. پنجهزار هم انعام به منوچهر دادم که برای خودش پول آجیل کند.

### روز شنبه یازدهم.

صبح از تیغاب سوار شدیم. محمد جعفر و منوچهر روانه سرایان و تون شدند. ما روانه دهشت شدیم. لطف الله هم مرخص شد به تون رفت. قلی را هم اخراج و روانه تون کردم. ما آمدیم وقت ظهر به دهشت رسیدیم. می‌گویند چهار فرسخ است اما بیشتر است.

### روز یکشنبه دوازدهم.

صبح از دهشت سوار شدیم، آمدیم به خضری که دو فرسخ است. میرزا مصطفی قلی روز قبل رفته بود به پهود و قرار گذاشت که امشب، ما در خضری بمانیم که او هم برسد. چون نایب خضری که میرزا محمد ولی خان نامی است، بسیار خیریت کرد، آنجا نماندم. بعد هم هر قدر اصرار کرد بمانم، قبول نکردم. جناب آخوند ملا علی را ملاقات کردم. نان و ماست از خانه آخوند آوردند. نهار خوردم و آمدم به قریه دشت بیاض که نیم فرسخی خضری است.

مردم اینجا هم بسیار خرنند. تا عصر معطل همه چیز بودیم. آخر هم مایحتاج حاضر نشد. عصر آدمی آمد. کاغذی از میرزا مصطفی قلی آورد که من کارم در پهود انجام نگرفت. شما فردا را هم که دوشنبه است در خضری بمانید تا من برسم. جواب نوشتم شرح حال ما اینجا اینطور شد. جای توقف نیست.

می‌روم در گوناباد یکروز منتظر شما می‌شوم. اگر رسیدید، خوب. اگر نه می‌روم در تربت یک روز منتظر می‌شوم. اگر باز هم نرسیدید، معلوم است دیگر نخواهید آمد.

### روز دوشنبه سیزدهم.

صبح از دشت بیاض سوار شده، یک ساعت

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۵

به ظهر مانده، رسیدیم به کاخک. در صحن امامزاده سلطان محمد منزل کردم.

میرزا اسمعیل متولی که به نوشته من منصوب شده بود، آمد. خیلی اظهار بشاشت کرد. یک مجموعه انار آورد. مرد فقیری است. معلوم شد محمد حسین خان، آدم سرکار والا که حامل رقم تولیت او بوده، سه تومان از او برای منشی‌باشی رسوم گرفته و بیچاره هنوز نتوانسته است قرض آنرا بدهد. شب را در همان دار الحفاظ بقعه بسر برده، بعد از نماز و زیارت در بقعه، سوار شده آمدیم.

سه تومانی به میرزا اسمعیل متولی نیاز نموده که قرض رسوم منشی‌باشی را ادا کرده باشد.

**صبح روز سه‌شنبه چهاردهم.**

سوار شده، یک ساعت قبل از ظهر رسیدیم به دلوئی گوناباد، خانه حاجی حسنعلی بیگ. خودش به «کیور» رفته بود. شب از کاخک کاغذی به او نوشته، غلامی از پیش فرستاده بودم. کاغذ مرا برای او برده‌اند. دو ساعت از شب رفته آمد. وقت ظهر از کیور سوار شده بود. پیر مرد رشیدی است.

**روز چهارشنبه پانزدهم.**

صبح رفتم حمام و امروز را در دلوئی به انتظار میرزا مصطفی قلی به شب آوردم و نیامد.

**عید نوروز روز پنجشنبه شانزدهم «۱».**

که روز عید نوروز سلطانی است باز در دلوئی منتظر میرزا مصطفی قلی ماندیم. سه چهار ساعت از روز گذشته، آدمی از میرزا مصطفی قلی آمد که دیشب به قریه «جویمند» که نیم فرسخی اینجا است آمده‌ایم. حالا تکلیف چیست؟ گفتم: اگر دیشب آمده بودند پیش من، بنه را شب راه می‌انداختیم امروز می‌رفتیم. حالا- هم بگو بیاید اینجا که فردا صبح برویم، رفت. دیگر خبری از او نشد.

(۱)- شانزدهم ربیع الاول ۱۲۹۵ مطابق است با اول فروردین ۱۲۵۷ شمسی.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۶

**روز جمعه هفدهم.**

صبح از دلوئی سوار شده، وقت نهار به عمرانی که چهار فرسخی است، رسیدیم. پشت سر، میرزا مصطفی قلی هم رسید. بیست و دو نفر سوار هم از جلگه گوناباد جمع شد. چون این منزل شش فرسخ است امشب وقت مغرب بنه را با شترها راه انداخته، ده سوار همراه بنه روانه کردم باقی ماندند که صبح همراه خودم روانه شوند.

**روز شنبه هجدهم.**

صبح با اینکه به شدت باران می‌آمد، سوار شدیم و به هزار مصیبت سوارها و میرزا مصطفی قلی را حرکت دادم تا دو فرسخ که آمدیم به شدت می‌بارید. در سر پنج فرسخی رسیدیم به یک رودخانه که اینجاها کال می‌گویند. دیدم شترها را بار گرفته در کنار آب معطل‌اند. معلوم شد از سر شب تا صبح بلکه دو سه ساعت از روز گذشته، باران بر سر آنها باریده. چند جا شترها افتاده‌اند. اینجا دیگر از کار مانده، بار گرفته‌اند. پیاده شده، نهار خوردیم و به هرزحمت و تدبیر بود، بارها و شترها را از آب و گل گذرانیم.

آمدیم، دو سه ساعت به غروب مانده رسیدیم به قریه «میاندهی» که اول خاک محولات تربت است. ده متعفن کثیفی است. به زحمت تمام، منزل و آذوقه به دست آورده، شب را ماندیم.

**روز یکشنبه نوزدهم.**

وقت سحر، شترها را راه انداخته، یک ساعت به صبح مانده خودمان راه افتادیم. آمدیم تا «فیض آباد» که سواد اعظم و حاکم نشین محولات است، و سه فرسخ است. قریب به آبادی، افتادیم میان آب سیل که از این بارانهای دو سه روزه، متوالیه جاری شده و تمام صحرا و دشت و راه فیض آباد را فرو گرفته بود. بقدر یک میدان شترها را میان آب و گل آوردند دیدم بارها به آب می‌افتد و خراب می‌شود. گفتم: شترها را کشیدند به قطعه زمینی که هنوز آب نگرفته بود و اطرافش را آب داشت. خودم با سوارها و بنه که بر یابوها بار بود، به هر مشقت بود به فیض آباد آمدیم.

به نایب آنجا که میرزا تقی خان نام قرائی و از جانب محمد حسن خان

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۷

حاکم تربت، آنجا مقیم بود گفتم جمعیتی فرستاد که بارها و شترها را بیارند.

بعد از مدتی فرستادم علی خان سلطان که نوه یعقوب‌علی خان محولاتی و در فوج قرائی سلطان است، آمد. به او هم گفتم، ده بیست نفر سرباز فرستاد، یابوهای بنه را هم بردند. به هر مصیبت بود تا قریب غروب بارها را به فیض آباد رساندند.

### روز دوشنبه بیستم. صبح

، مهیای رفتن بودم، باران سر کرد. در این راه هم می‌گویند، دو سه کال هست که مملو از آب است و عبور مال خاصه بنه و شتر محال است. الجاء «۱» مانده و معطلیم.

### روز یکشنبه بیست و یکم.

صبح، از فیض آباد سوار شده پنج نفر شتر هم کرایه کردیم تا تربت. آمدیم به «ظهیرآباد» که چهار فرسخ است. شب را ماندیم. ظهیرآباد ملک مرحوم ظهیر الدوله و سپرده به حاجی محمد میرزا است. قنات و مزرع خوبی دارد.

### روز چهارشنبه بیست و دویم.

از ظهیرآباد سوار شده، روانه تربت شدیم یک میدان که راه آمدیم یکی از شترها از پا افتاد، مشرف به موت شد. عباس ساربان حلالش کرد. پوستش را به هشت هزار فروخته بود. قبل از ظهر رسیدیم به تربت. چهار فرسخ است. در مزار شیخ حیدر منزل کرده، به حمام رفتیم. بعد از حمام رفتیم به مجلس فاتحه مادر صدر العلماء از آنجا آمدیم منزل محمد خان سرکرده. میرزا محمود طیب آمدند. شروخی از تعدیات محمد حسن خان حاکم گفتند و در هر منزل از این مقوله گفته‌اند. به محمد خان گفتم، چند سوار همراه کند. چهار نفر آورد. روغن‌ها را خواستند از قرار یک من چهار هزار و ده شاهی بخرند. چون یک لنگه دو دبه بود کشیدند چهل و شش من بود. نتوانسته بخرند، معامله نشد.

### روز پنجشنبه بیست و سیم.

دوازده من برنج برای سبک‌باری از بار شترها گفتم به آنها فروختند. روغن از قرار منی چهار هزار و ده شاهی. برنج از قرار یک هزار. بعد از آن روانه شدیم از تربت. وقت سوار شدن محمد

(۱) - الجاء (به کسر همزه) ناچار کردن، کار خود را به خدا سپردن

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۸

حسن خان حاکم، میرزا زین العابدین، میرزای خود را با دو قند روسی و یک شیشه آب‌لیمو تعارف فرستاد و خواهش کرد که به منزلش بروم، عذر خواسته، سوار شدم. عصر آمدیم به «کامه» که چهار فرسخ است.

### روز جمعه بیست و چهارم.

صبح از کامه سوار شدیم. دو فرسخ که آمدیم، نزدیک به اسدآباد گل و کال آب بود. باران هم می‌بارید. خیلی به زحمت آمدیم شترها و اماندند به هرطور بود: خودمان عصر به رباط سفید که در محال سرجام، واقع است و شش فرسخ است رسیدیم شترها نرسیدند.

وقت مغرب باد و باران شدت کرد. شب شترها در میان دره کوه زیر باران ماندند و ما در رباط بی‌شام و بنه و همه چیز ماندیم تا صبح.

### روز شنبه بیست و پنجم

. صبح آدم‌ها را فرستادم، شترها را پیدا کرده، آوردند به رباط. همه گرسنه و نیم جان. غلامی از مشهد به بیرجند رفته بود و مراجعت کرده، اینجا به ما رسید و می‌گذشت، کاغذی به منشی‌باشی و سرتیپ تلگراف و آقا عبد الوهاب نوشتم که شرح حال ما را به حضور والا عرض کنند و آقا عبد الوهاب منزل مهیا کند که بلکه انشاء الله پس فردا که دوشنبه است برسیم. امشب را هم در رباط سفید لنگ شدیم، به جهت آب و گل و اماندن شترها.

### روز یکشنبه بیست و ششم.

از رباط سفید حرکت کردیم. بارهای صندوق را از شترها به یابوها حمل کردیم. شترها را خالی آوردیم و وقت عصر به شریف‌آباد رسیدیم. پنج فرسخ است.

### ورود ارض اقدس، مراجعت از قائن

### روز دوشنبه بیست و هفتم.

از شریف‌آباد روانه ارض اقدس و بعد از ظهر وارد شدیم. آقا عبد الوهاب و کربلایی محمد رضای صاحبخانه سفر سابق تا طرق استقبال آمدند. آمدیم به شهر. مال‌ها را در خانه عبد الوهاب منزل

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۲۹۹

دادیم. خودمان را بردند به خانه پهلوی خانه کربلایی محمد رضا. چندروزه بمانیم تا آنجا خالی شود.

### روز سه‌شنبه بیست و هشتم.

که سیزده سال بود، رفته به ارک که خدمت سرکار والا برسم. سوار شده بودند از عقب رفتیم تا سربند طرق، بسیار در کوهسار بیراهه رفتیم. در آنجا خدمت سرکار والا- رسیدیم. نهار در سربند خوردیم. عصر برگشتیم. دو ساعت از شب گذشته به شهر

رسیدیم. در بین راه علی‌الانصاف سرکار والا- تحقیقات از حالت قائن و طبس و امیر و عماد الملک فرمود و آنچه بیان واقع بود بی هیچ ملاحظه عرض کردم.

### روز چهارشنبه بیست و نهم.

میرزا مصطفی قلی را برداشته، به ارک رفتم. میرزا مصطفی قلی را در حضور والا- معرفی کردم. عریضه امیر را گرفتم به نظر والا رساندم. پس از مدتی شرفیابی و تکرار صحبت‌های دیروز، مرخص شدم. آمدم خدمت جناب مؤتمن الملک رسیدم. از آنجا رفتم تلگرافخانه.

تلگرافی برای آقا میرزا سلیم نوشتم که محمد جعفر را از بین راه فرستادم. نمی‌دانم اهل بیت ما چگونه از خانه و بارهای قالی مطمئن می‌شوند که بیایند از آنجا آمدم منزل. عصر رفتم منزل مستشار الملک. میرزا مصطفی قلی را هم فرستادم آمد آنجا. قدری صحبت از حساب امیر شد و قرار شد عصر جمعه برویم حساب را تمام کنیم.

### روز پنجشنبه سلخ.

وقت نهار یساولی آمد که سرکار والا احضار فرموده‌اند. رفتم، نهار می‌خوردند مدتی شرفیاب بودم. صحبت‌های متفرقه گذشت. وقت مرخصی فرمودند، فردا بیایید برویم به بند گلستان.

### روز جمعه غره ربیع الثانی.

صبح سوار شده، به ارک رفتم. در رکاب والا رفتیم سربند گلستان. سه فرسخ راه بود. مستشار الملک، محمد امین میرزا، جعفر قلی میرزا، کوچک میرزا بودند. در آفتاب گردان مستشار الملک، نهار خوردیم، هنگام رفتن، اسب مستشار الملک به رو در آمد. پای ایشان

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۰۰

اندکی خراشید. وقت عصر مراجعت کردیم. شب تلگرافی در جواب من از میرزا سلیم آوردند که اهل بیت می‌گویند: از خانه خاطر جمع باشید. با چاپار تفصیل را نوشته‌اند. ماهانه آنها را هم بطوری که داده شده با چاپار می‌نویسم. از تلگراف معلوم شد که محمد جعفر هنوز به سبزوار نرسیده است نمی‌دانم کجا مانده است.

### روز شنبه دویم.

صبح رفتم حمام. عصر میرپنجه آمد به دیدن من. از تفصیل قائن و طبس و مداخل من پرسید. رقعہ امیر را به او نمودم و تفصیل عماد الملک را گفتم. گفت: شاهزاده می‌فرمود، امیر خیلی بی‌همتی کرده است.

### روز یکشنبه سیم.

صبح آقا عبد‌الکریم ناظر مستشار الملک آمد به دیدن من، از او یک ساربان خواستم. رفت داروغه شترهای مستشار الملک را که بابا عباس نام است، فرستاد. کربلائی حسن نامی را آورد، ساربان ما شد. شترها را به اسم حسین آقا داغ کرده به او سپردم. برد مرتع «بازحوض» با شترهای مستشار الملک بچرانند. وقت عصر رفتم منزل مستشار. میرزا مصطفی قلی را هم فرستادم آمد. صرف خرج‌ها را به مستشار نمود. بعضی را قبول کرد، بعضی موقوف شد به آوردن سند.

**روز دوشنبه چهارم**

صبح رفتم خدمت جناب مؤتمن الملک. مجلس درس داشتند. شرح لمعه، کتاب صلوة فصل تروک مباحثه می کردند. جناب ملا غلامحسین مشهدی، مدرس بود. نشستم استفاده کرده وقت نهار به منزل آمدم. بعد از ظهر به حرم مشرف شده، نماز کردم، به منزل برگشتم. معلوم شد حاجی نوکر مرا، میرغضب‌ها برده نگاهداشته‌اند که از او طلب داریم، و معلوم شد خود حاجی هم با آنها هم عهد است.

رقعه به فراش باشی سرکار والا- نوشتم، میرغضب‌ها را با حاجی پیش من فرستاد. حاجی را گفتم حبس کردند. میرغضب‌ها را مرخص کردم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۰۱

روز سه‌شنبه پنجم. صبح، حاجی را از حبس بیرون آورده، لباس‌های تازه که برای او گرفته بودم، گفتم نصر الله گرفت پوشید. او را با لباس‌های کهنه خودش بیرون کردم رفت.

از روز چهارشنبه ششم ربیع الثانی الی چهارشنبه پنجم جمادی الاولی مطلب تازه نیست. از قرار تلگراف، حسین باید امشب که شب پنجشنبه ششم است از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنند. امروز صبح رفتم کاروانسرا به حاجی محمد حسین تاجر پیغام کردم که بنویسد به حاجی ملا حسن برادرش در شاهرود دو خروار برنج صدری بخرد، شترها که رسید حمل مشهد نمایند. دیروز هم دو هزار تومان از قائن آوردند. به حضور والا عرض کردم. انشاء الله بقیه هم برسد.

**روز سیزدهم جمادی الاولی**

تلگراف ورود شاهزاده خانم به سمنان رسید. جواب دادم که در شاهرود دو خروار برنج را از حاجی ملا- حسن تاجر مشهدی تحویل گرفته بیارند.

**روز دوشنبه هفدهم**

چهار ساعت به غروب مانده، در مشهد مقدس تگرگ شدیدی بارید که من خود بقدر تخم‌مرغ بسیار دیدم و بقدر یک ربع ساعت بارید. روز بعد که سه‌شنبه هجدهم بود، خدمت سرکار والا رکن الدوله رسیدم. آنجا حکایت کردند. من جمله محمد حسین خان پسر مرحوم محمود خان کلانتر طهران، عرض کرد که من در فلان منزل بودم. دیدم یکدانه تگرگ سقف اطاق را سوراخ کرده، روی فرش افتاد. من این خبر را دروغ دانستم. سرکار والا هم طوری استعجاب کردند که گویا ایشان هم قبول نکردند. ناظر شاهزاده عرض کرد، محمد علی خان نامی، یک پول سیاه در میان تگرگ پیدا کرده است و فوراً رفت پول را آورد خدمت سرکار والا داد. به من هم مرحمت فرمودند، دیدم پول سیاه گرد، سکه قدیم، غیر این پولی که حالا در مشهد متداول است، اما سکه‌اش معلوم نبود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۰۲

روز چهارشنبه نوزدهم. خدمت جناب مؤتمن الملک متولی باشی، اهل دفتر و صاحب‌منصبان سرکار فیض آثار جمع بودند. صحبت تگرگ بود.

جناب میرزای ناظر گفتند من خود یک دانه تگرگ دیدم بقدر هندوانه کوچکی یعنی از انار بزرگتر. این هم خیلی غریب بود و آنچه معلوم شد بقدر نیم فرسخ اطراف شهر را گرفته بود. دو سه، در پنج شش فرسخی شهر را زده است. به کوه‌پایه‌ها نباریده است.

پنجشنبه بیستم و جمعه بیست و یکم الی دوشنبه بیست و چهارم تازه قابل نوشتن نبود.

دوشنبه بیست و چهارم. عصر سردار حیدر خان افغان آمد منزل من.

سفارش نامه‌ای برای جناب نصیر خواست نوشتم. شرحی هم خدمت آقا میرزا ابو الحسن نوشتم. تلگرافی هم برای حسین نوشتم، احوالپرسی از خودش و سؤال از اینکه برنج از شاهرود گرفتند یا نه که به «مزینان» بگویند.

### حرکت از مشهد به عزم نیشابور به استقبال شاهزاده خانم روز سه‌شنبه بیست و پنجم

. صبح رفتم خدمت حضرت والا مرخصی خواستم برای رفتن نیشابور به استقبال شاهزاده خودمان. وقت عصر دو ساعت به غروب از شهر سوار شده، مغرب رسیدیم به طرق. شام خورده، خوابیدم.

اسباب صندوقخانه و غیره را در خانه کربلایی محمد رضا سپرده، درب اطاقها را مهر کرده، زرافشان را هم آنجا گذاشتم و به خدا سپردم. یک اسب محمد ولی خان را هم خانه آقا عبد الوهاب گذاشتم.

### روز چهارشنبه بیست و ششم

. صبح، از طرق سوار شده آمدم نزدیک رباط «کلنبه» رفتم سربند، ساربانهای مستشار الملک، شترهای خودم را دیدم، بد نبودند، معقول حال آمده‌اند. روز پیش روغن هم به آنها زده بودند، چهار هزار هم به کربلایی حسن ساریان انعام داده، قریب به ظهر آمدم شریف‌آباد نهار خورده خوابیدم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۰۳

روز پنجشنبه بیست و هفتم. صبح، بین الطلوعین از شریف‌آباد سوار شده، بعد از هفت ساعت که چهار از دسته رفته بود، به قدمگاه رسیدیم.

معلوم شد که هفت فرسخ است نهار خورده خوابیدم. بعد برخاسته به بقعه قدمگاه رفتم، زیارت کردم، آمدم مقابل چاپارخانه قدمگاه. یک شخصی از اهل قدمگاه برای منزل زوار پای درخت کاج، کنار نهر تختی می‌ساخت از حالت او خوشم آمد. رفتم کنار نهر نشستم. سیدی هم آمد پیش من نشست، مشغول صحبت بودم، دیدم پنج شش سوار آمدند رفتند میان رباط. محمد ابراهیم را فرستادم احوال بپرسد که اینها از شاهزاده ما خبری دارند؟ برگشت، دیدم مشهدی مهدی همسایه طهران ماست. کاغذی هم از شاهزاده خانم دارد که از منزل شوریاب نوشته است. معلوم شد که فردا به نیشابور می‌رسند. گفتم مشهدی مهدی را چای دادند. شب هم شام برایش فرستادم.

جمعه بیست و هشتم. از قدمگاه سوار شده، نزدیک شهر نیشابور میرزا حبیب‌الله، امین تذکره گیلان را دیدم که به مشهد می‌رفت. گفت: شاهزاده خانم دیروز در شوریاب بودند و امروز وارد نیشابور می‌شوند. به شوق تمام راندم به شهر، همه‌جاهای منزلگاه زوار را گردش کردیم. نیامده بودند. در کاروانسرای میرزا محمد حسین، نهار خورده رفتم حمام. عصر بیرون آمدم. باز سوار شده با میرزای کاشی، اطراف شهر را برای منزل تفحص کردیم.

جای مناسبی به نظر نیامد. حالا خیال داریم صبح برویم چاپارخانه تا خدا چه خواهد.

شنبه بیست و نهم صبح زود برخاستم نوکرها را صدا کردم. اسباب و بنه را جمع کردند سوار شدیم، آمدم، به چاپارخانه. دیدم دو کجاوه و یک پالکی از درب چاپارخانه گذشتند. عقب آنها فرستادم معلوم شد شاهزاده خانم بود. برگشته، آمدند چاپارخانه منزل کردیم. خودشان و بچه‌ها الحمد لله

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۰۴

همه سردماغ بودند. نهار خوردیم خوابیدیم، عصر عیال میرزا رضای کاشی آمد خدمت شاهزاده، بعد خود میرزا رضا آمد. شام رفتند.

### روز یکشنبه سلخ

. در نیشابور لنگ کردیم. صبح رفتم حمام بیرون آمدم عیال میرزا رضا، قدری قارچ و یک دیک آتش رشته برای شاهزاده خانم فرستاده، آتش را خوردیم الان مشغول کباب قارچ هستیم. ملکناز «۱» دو سه روز است ناخوش است.

### روز دوشنبه غره جمادی الثانی

. از نیشابور آمدیم به قدمگاه. در چاپارخانه منزل کردیم. حاجی میرزا ابراهیم خان طبسی، آدم فرستاد اظهار دوستی و احوالپرسی کرد و گفت خیلی شوق ملاقات شما را داشتم ولی حالا میان کالسکه نشسته‌ام بعد انشاء الله خدمت شما می‌رسم. عصر روز دوشنبه از قدمگاه سوار شدیم. من هم رفتم میان کجاوه و با شاهزاده صحبت کنان می‌آمدیم. دم رباط فخر داود، قاطر کجاوه افتاد، الحمد لله آسیبی به ما نرسید. کجاوه بار کردند، سوار شدیم صبح سه‌شنبه دویم به شریف‌آباد رسیدیم در چاپارخانه منزل کردیم. عصر سه‌شنبه دویم. از شریف‌آباد سوار شده، دو ساعتی شب در کنار حوض، شام خورده، چهار ساعتی شب رسیدیم به طرق در رباط طرق خوابیدیم.

### ورود شاهزاده خانم به ارض اقدس

صبح روز چهارشنبه سیم. وارد ارض اقدس شدیم. ناخوشی ملکناز شدت کرد.

### روز پنجشنبه چهارم.

ملکناز را نزد میرزا علی‌رضای طیب فرستادم. مشغول معالجه شد.

(۱) - ملکناز کنیزی بود که شاهزاده خانم از طهران همراه خود آورده بود.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۰۵

از جمعه پنجم تا جمعه دوازدهم. تازه‌ای ندارد. مگر اینکه همدم خانم، عیال شاهزاده شیخ‌الرئیس آمد به دیدن شاهزاده و دختر میرزا محمد علی خان امین دیوان که از گیلان به زیارت آمده‌اند. نیز دیدن آمد.

جمعه دوازدهم، صبح رفتیم به خواجه ربیع در بالاخانه آنجا نهار خوردیم خوابیدیم. عصر رفتیم به باغ «مال‌آباد». شاهزاده عیال میرزا علی محمد مستوفی آنجا بودند. خیلی تعارف و مهربانی کرد. شاهزاده خانم و بچه‌ها اندرون رفتند. ساعتی نشستند شیرینی و چای بیرون فرستادند. شب به منزل برگشتیم. ملکناز در غش و بدحال بود و آن شب تا صبح متصل غش کرد.

### روز شنبه سیزدهم.

باز مشغول غش و حالت احتضار ملکناز بودیم.



بعد از ظهر فوت شد. فرستادم در قبرستان قتلگاه دفنش کردند. عصر دیدم شاهزاده و بچه‌ها خیلی دلتنگی می‌کنند. سوار شدم آنها را برداشته به باغ ظهیر الدوله و از آنجا به باغ مصلی رفتیم، برگشتیم. از یکشنبه چهاردهم تا شنبه بیستم، تازه‌ای نیست. شنبه بیستم. شترهای طهران آمدند. دو خروار برنج آوردند. دیدم خوب نمی‌خرند، انبار کردم. چهارده تومان و نیم وجه کرایه بارهای حاجی علینقی را گرفتند.

### روز یکشنبه بیست و یکم.

تازه‌ای ندارد. مگر اینکه به مبارکی. حسین آقا و ابو الحسن را ختنه کردیم.

### روز دوشنبه بیست و دویم

. صبح شترها را داغ کرده، به نایب قاسم سپرده، روانه علفزار کردم. اما شترها همه زخم‌دار مفلوک بودند.

سه‌شنبه و چهارشنبه بیست و چهارم. تازه‌ای نداشت.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۰۶

پنجشنبه بیست و پنجم. هفتاد و هشت تومان به حاجی نصر الله، تاجر کاشی داده، برات به وعده سی و پنج روزه، بعد از رویت، به حواله میرزا بابای برادرش در طهران، سرای حاجی ملا علی گرفته برای آقا میرزا طاهر فرستادم که پنجاه و چهار تومان عوض وجه استقرار شاهزاده خانم به توسط خودش بردارد، بیست و چهار تومان هم به کربلایی شیرین بدهد قباله و بنچاق خانه ننه حسن را بگیرد.

عریضه‌ای هم به جناب نصیر الدوله و آقای تاج محمد خان و عقاید اجزای ایالت خراسان در باب سیستان نوشتم.

جمعه و شنبه بیست و هفتم. تازه‌ای نداشت. مگر حسین و ابو الحسن را حمام بردم. بعد از حمام، حاجی محمد تقی دلاک آمد. یک توپ برک بشرویه و یک تومان تعارفش کردم.

یکشنبه بیست و هشتم. یک توپ برک بشرویه به جهت ختنه بچه‌ها به آخوند معلم آنها تعارف کردم. نایب قاسم آمد. چهار تومان و نیم موجب سه ماهه کربلایی حسن ساریان را دادم. دو تومان هم برای روغن شترهای از طهران آمده، به نایب قاسم دادم.

دوشنبه بیست و نهم. آدم سرتیپ تلگراف آمد که برات هفتاد و شش تومان تلگرافی از مسیوی انگلیسی به حواله سفارت انگلیس گرفته‌ام که به میرزا سلام بدهند و جهش را بفرستید.

وجه مزبور را با تلگرافی به میرزا سلام نوشته، فرستادم که آنرا گرفته به آقا میرزا طاهر بدهد و بگوید که آن برات تجارتنی حاجی نصر الله را مطالبه نکرده، پس بفرستد که به حاجی نصر الله داده، وجه را پس بگیرم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۰۷

پنجاه و دو تومان، خودش بردارد. بیست و چهار تومان به کربلایی شیرین بدهد.

سه‌شنبه سلخ جمادی الثانیه. تا دهم رجب تازه قابل نوشتن نبود، یازدهم رجب با عیال رفتیم به «شان‌دیز» و تا ششم شعبان آنجا الحمد

الله خوش و خرم بودیم. هفتم شعبان مراجعت به شهر کردیم. تعلیقه از جناب نصیر الدوله رسید که حالا عزیمت طهران مکن تا حکم احضار برسد. دیگر این ایام شعبان و رمضان جز زیارت و دعا الحمد الله اشتغالی نبود.

### روز عید فطر

، نواب اشرف والا، رکن الدوله یک ثوب جبه ترمه لاکمی به ازای خدمت حساب سیستان و قائن التفات فرمودند. این روزها حکم تلگرافی رسید که از طرف نواب والا رکن الدوله برای سرسلامتی امیر شیر علی خان، در فوت عبد الله خان ولیعهدش و رفع فتنه و آشوب تاج محمد خان و شریف خان بلوچ، در سیستان، به کابل بروم. برای این عزیمت قرار شد عیال را به طهران بفرستم.

### روز یکشنبه هشتم شوال.

عیال را روانه کرده، بدرقه آنها تا شریف آباد، رفتم سیصد تومان تنخواه نقد با ده نفر شتر تحویل شاهزاده خانم کردم که آنجا انشاء الله قالیها را هم که معادل هشتصد تومان می شود، با شترها بفروشد و جهش را معامله بدهند.

### حرکت موکب والا به دره گز

### روز یکشنبه پانزدهم شوال.

نواب اشرف والا و جناب مستشار الملک و میرپنجه با سه فوج تخته قاپو و ترشیزی و هزار و دویست سوار و دو عراده توپ برای فتنه «دولت مراد خان» عزیمت دره گز فرمودند.

سفرنامه خانلرخان اعتماس الملک، متن، ص: ۳۰۸

عبد الرحمن آدم من که یراق‌های اسب مرا برداشته فرار کرده بود، او را گرفته آوردند. یراق‌ها را از او گرفتم. رفتن آقا بابا به خواف. در باب تنخواه ملا نجف، ثانیاً خدمت والا عرض کرده، دستخطی به محصلی آقا بابا بیک آدم خودم صادر کرده، او را با اسب کهر روانه خواف کردم. امروز افواها از قائنیها شنیدم که تاج محمد خان سیستانی را پسر کدخدا درویش سیستانی به تلافی خون پدر خود، کشته است.

### روز پنجشنبه بیست و ششم شوال.

آقا بابا از خواف برگشت. پول نیاورده. بعلاوه معلوم شد که اسناد و احکام را هم به مرتضی قلی خان رد کرده است و البته رشوه از او گرفته. او را به محبس سخت داروغه فرستادم تا معلوم شود. به فراشباشی ایالت و میرزا رضا قلی کلانتر در محبس، آقا بابا اقرار کرد که مرتضی قلی خان، نه هزار پول و یک چارک ابریشم به من داد. آنرا هم با کلانتر خواف قسمت کردم.

### روز دوشنبه غره ذیقعه.

رفتم منزل محمد حسن خان حاکم خواف.

درویش علی خان خوافی هم آنجا آمد. در باب مرتضی قلی خان صحبت شد.

محمد حسین خان گفت: بیست تومان درویش علی خان امروز بفرستد، این کار را شما بگذرانید. گفتم: من نه از جناب امیر قائن و نه از جانب ملا نجف و کالت ندارم که صد و چهارده تومان را به بیست تومان مصالحه کنم. درویش علی خان گفت: از خواف به من نوشته اند که به آقا بابا، مرتضی قلی خان نقد و ابریشم بقدر پنج تومان داده است.

از غره ذیقعه تا بیست و چهارم محرم «۱»، تازه‌ای نبود. جز موقوفی سفر کابل و احضارم به طهران. مقارن حرکت و عزیمت طهران، یک نفر

(۱) - محرم ۱۲۹۶ ه. ق

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۰۹  
جاریه حبشیه، مسأه به سنبل، از ابو القاسم تربتی به صد تومان خریدم و روانه طهران شدم.

**روز بیست و سیم محرم.**

جناب مستشار الملک اسب کرنک چهار سال برای من فرستاد. دو تومان به جلودارش انعام دادم، رفت.

**روز بیست و چهارم.**

صبح که بنای حرکت بود، اکبر پیشخدمت نیامد. معلوم شد یک پتوی ماهوت گلی هم دزدیده و نزد جعفر قلی میرزا رفته است. میرزا مهدی کاشی هم یک لحاف کرباسی دزدیده. به اتفاق احمد کاشی آشپز به بست رفته‌اند. به هیچیک اعتنا نکرده، مشهدی علی، فراش سابق خودم را که نزد نایب التولیه کالسکه‌چی شده بود، بیست و پنج هزار قرض داشت، دادم حسین مهتر را یک تومان مساعده دادم. سر مهتر حقوردی طفیلی حسین را برداشته، حرکت کردم. منزل به منزل آمدم به مزینان.

**روز پنجم صفر.**

شاهزاده نیر الدوله به مزینان آمده بود که برود به عباس‌آباد. خدمت ایشان رسیده روانه عباس‌آباد شدیم. عصر همان روز شاهزاده به عباس‌آباد آمدند. فرستادند مرا خواستند. خدمتشان رفتم. دو کله‌قند و قدری زرشک برای ایشان شیرینی ورود آورده بودند. فرمودند آنها را به منزل خان ببرید و به من فرمودند، زرشکها تحفه است از جانب من برای شاهزاده خانم ببرید، خودتان نخورید. اما قندها را اگر بخورید، عیب ندارد. تا مغرب نشستیم، صحبتها کردیم. بعضی مطالب گفتند که به عرض حضرت اجل اکرم برسانم.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۰

فقره و صلت مستشار الملک را با حضرت اجل اکرم، یعنی خواستگاری همشیره ایشان را که اول عیال مرحوم مجد الدوله و بعد نظام الملک بودند و حال مطلقه شده‌اند. شاهزاده خیلی تأکید کرد که من مؤسس این کار بشوم. شرحی در این باب خدمت سرکار قمر السلطنه «۱» نوشته، محول به تقریر من فرمودند. از آن به بعد دیگر تازه‌ای نیست تا امشب که شب پنجشنبه بیست و یکم شهر صفر است، در خاتون‌آباد هستم و فردا انشاء الله عازم طهران.

(۱) - ماه تابان خانم قمر السلطنه دختر چهل و ششم فتحعلیشاه و عیال میرزا حسین خان سپهسالار.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۱

**صل پنجم راپرت اطلاعات قائن****اشاره**

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۳

قائن راپرت اطلاعات بنده در گاه خلایق همه گاه خانلرمنشی، در مأموریت به قائن از ولایت و حکومت آنجا. بتاریخ شهر رجب اودنیل ۱۲۹۴

قائن ولایتی است وسیع که معروف است شصت فرسخ عرض و طول دارد. دو قصبه دارد که یکی شهر قائن است، دیگری بیرجند که مقر حکومت است. اگرچه شهر قائن آبادتر و آبش بیشتر و هوایش بهتر و برای زندگانی راحت‌تر است، لیکن چون بیرجند به سرحد ولایت نزدیک‌تر است و اغلب اوقات سوار ترکمان و افغان و بلوچ و هزاره، این ولایت را می‌تازند، برای نزدیکی به سرحد و جلوگیری سوار، حکام، بیرجند را مسکن خود قرار داده‌اند. دیگر در ولایت قائن شهر و قصبه نیست. هرچه هست دهات و مزارع است و کلیتاً قاطبه آبادیهای آن ولایت به فراخور خودش کم‌آب است و صحراها و کوهسار جمعا خشک و بی‌آب و علف، و آبادیها از یکدیگر دور. میوه و مأكولاتش بسیار کم. محصولشان اغلب جو و گندم و ارزن است. در شهر قائن و بلوک «پهود» زعفران و در بیرجند فی الجمله زرشک و عنابی دارد.

کم‌کم حالا در بعضی جاها بنای زراعت تریاک هم گذاشته‌اند. اما هنوز بقدریکه کفایت تریاک کشها را بکند بعمل نیامده است، مگر بعد از این قدغن‌ها که حسب الامر شده است زیاد بیاید و به فروش برسد. رعیت بسیار فقیر زحمتکش دارد. بسیار بادقت زراعت می‌کنند. از بس آب کم است طوری مواظبند و به دقت زراعت می‌کنند که در هیچ فصلی نمی‌گذارند یک قطره آب

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۴

به هدر برود. از هرقطعه زمین سالی دو سه حاصل برمی‌دارند. معذک در غایت عسرت گذران می‌کنند. اغلب رعیتش نان ارزن می‌خورند که قادر به نان جو هم نیستند. زمین زراعت بسیار است، آب ندارند. در کوهسار محل دیمه کاری دارند و همیشه می‌کارند. اگر بارندگی خوب شد، خوب می‌شود و اگر نشد چنانچه اغلب نمی‌شود، همان بذر زراعت هم از دستشان می‌رود. در هرجائی مختصر ابریشم کاری هم دارند. کسب و صنعتشان هم منحصر است به کرباس در همه‌جا، و فرش قالی در بلوک درخش. و این صنعت قالی را خوب تکمیل کرده‌اند به درجه‌ای که طرح و آب‌ورنگ قالی از شال کشمیری هیچ کمتر نیست. حشمة‌الملک امیر قائن «۱» دو دستگاه «در عمارت مزرعه خود» دیدم دائر نموده که برای پیشکشی اعلیحضرت همیونی هر سال

(۱) - آقای مهدی بامداد در کتاب تاریخ رجال ایران جلد دوم صفحه ۳۴۱ در شرح حال امیر علم خان حشمة‌الملک می‌نویسد: «امیر علم خان حشمت‌الملک (امیر علم خان سوم) حکمران قائن و سیستان فرزند امیر اسد الله خان حسام‌الدوله که از حکام و امراء معروف خراسان بوده است، پس از اینکه محمد حسن خان سالار پسر الله یار خان آصف‌الدوله قاجار دولو، بر نواحی خراسان استیلا یافت (۱۲۶۲-۱۲۶۶ ه ق) به طرف قائن اردو کشی کرد. امیر اسد الله خان تاب مقاومت او را نیاورده به طرف هرات فرار نمود و چندی در آنجا اقامت گزید و فرزندش امیر علم خان گرفتار گردید. نامبرده چندی در مشهد زندانی بود و پس از مدتی از زندان فرار کرده خود را به هرات رسانید و به پدر خویش پیوست و تا مدتی که امور خراسان منظم نگردیده بود، پدر و پسر باهم در هرات بسر می‌بردند. و پس از ختم غائله سالار، دوباره به محل حکمرانی خود بازگشتند. امیر علم خان پس از درگذشت پدرش حاکم قائنات و بعد بواسطه عرضه و کفایتی که از خود بروز داد، حکومت سیستان هم تحت تصدی وی ضمیمه حکومت قائن گردید.

در سال ۱۲۸۴ ه - ق که ناصر الدین شاه به خراسان مسافرت نمود، (سفر اول) امیر علم خان که به احترام شاه به مشهد آمد و بحضور شاه رسید، در این سال ملقب به حشمت‌الملک گردید و در سال ۱۳۰۹ ق با منصب امیر تومانی بواسطه خدماتی که انجام-

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۵

تهیه و تقدیم می‌نماید. در درخش بقدر صد و پنجاه دستگاه قالیبافی هست مال رعیت که برای فروش و مال التجاره مشغولند ولی صنعت پرفایده‌ای نیست.

بسیار به زحمت و دیر انجام می‌گیرد. قالیباف خیلی قابل و ماهر مثل همانهاییکه در مزرعه چشمه‌الملک آنطور قالی برای پیشکشی حضور همیونی می‌بافند، روزی یک عباسی، پنجشاهی بیشتر عایدشان نمی‌شود.

در این ولایت رودخانه بهیچ‌وجه نیست. تمام قراء و مزارع به آب کاریز است و کاریزها بسیار عمیق و طولانی باید، تا آبی به روی کار آورده.

پشته‌های قنات پنجاه شصت، بلکه بعضی جاها صد ذرع و صد و پنجاه ذرع عمق دارد و امتداد رشته‌های قنات تا سه فرسخ و چهار فرسخ امتداد دارد. این است که آب عزیز الوجود و لوازم آبادی، در این ارض عریض، کمیاب است.

### اما وضع معامله حاکم با رعیت

این است و جز این نمی‌تواند باشد که مالیات را بر موجود جمع می‌بندد. یعنی هرکس هر قدر آب دارد به

داده بود به یک قبضه شمشیر مرصع مکمل به الماس از طرف شاه مخلع و نائل گردید.

لکن در همین سال پس از بازگشت از مشهد در گناباد درگذشت و جنازه‌اش را در حرم امام رضا (ع) در قسمت دار السعاده در صفا‌ای که بنام امیر قائن معروف است بخاک سپردند.»

بعد از امیر علم خان، امیر محمد اسماعیل خان سرتیب (شوکت الملک) جانشین پدر گردید و حکومت سیستان و طبرستان به فرزند ارشد او امیر علی اکبر خان حسام الدوله واگذار شد.

پس از درگذشت امیر اسماعیل خان به سال ۱۳۲۲ ق، امیر محمد ابراهیم خان فرزند پنجم امیر با لقب شوکت الملکی جانشین برادر گردید.

امیر حشمت الملک یک پسر دیگر نیز داشت بنام امیر حیدر قلی خان که در جوانی درگذشت. همچنین یک دختر داشت که به عقد ازدواج حاجی عبد العلی خان پسر حاجی رضا خان وکیل الدوله شیبانی درآمد. امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک سه دختر و یک پسر بهم‌رسانید که پسرش جناب آقای امیر اسد الله خان علم می‌باشند و اکنون وزیر دربار شاهنشاهی هستند.

سفرنامه خانلرخان اعتماس الملک، متن، ص: ۳۱۶

همانقدر از روی بنیچه که دارد مالیات می‌دهد. مثل سایر جاها از ممالک محروسه که خود دیده‌ام نیست که فلان مزرعه فلان قدر مالیات دارد، باید حتما آن مبلغ را بدهد، خواه زراعت داشته باشد یا نداشته باشد. اگر قنات یک مزرعه بخشکد، چنانچه اتفاق افتاده است و متعدد هست، از آنجا مالک آنجا مطالبه مالیات نمی‌کند و غیر از این چاره ندارد. زیرا که اگر بکند وصول نمی‌شود و آن رعیت هم فرار می‌کند و ضررش بیشتر است. و در مزارع و مواشی نیز قرارش همین‌طور است، بر موجود است. یعنی هرکس هر قدر گوسفند بالفعل دارد، وجه سر کله همانقدر از او می‌گیرند. به خلاف سایر ولایات خراسان که هرکس در هر قریه یک تاریخی یک مقداری گوسفند داشته، آنرا جمع بسته‌اند و هر سال همان مبلغ را می‌گیرند، خواه آن مقدار حالا موجود باشد یا نباشد. و در بسیار جاها آن مقدار گوسفند، حالا موجود نیست و ستاق آن را می‌گیرند و آنرا «استخوان‌پولی» می‌گویند. در این معامله دور نیست حاکم قائن منفعت هم بکند. ولی معلوم نیست که معامله‌اش با منفعتش به چه مبلغ برسد. هر سال تغییر می‌کند. به جهت اینکه عدد گوسفند هر سال تغییر می‌کند. آنچه بر حسب قاعده به نظر می‌آید، از سال گرانی به این طرف که عسری از اعشار گوسفند باقی نماند، اینطور معامله حاکم قائن برای او ضرر کلی داشته است. از این به بعد البته رفع ضررش می‌شود و البته منفعت هم خواهد

کرد.

**اما وضع حاکم این ولایت که امیر علم خان حشمه‌الملک است**

و طرز حکومت او این است که در خارج قصبه بیرجند به نیم‌فرسخی، مزرعه‌ای آباد کرده، آب قلیلی جاری نموده، باغی احداث کرده، عمارت مختصری به قدر گنجایش منزل بیرونی خود و عملجات مخصوص خود در آنجا ساخته است و همانجا منزل دارد. هفته‌ای دو روز، دوشنبه و جمعه بار عام دارد که هرعارض و ارباب حاجت در این دو روز می‌روند و مطالب خود را جواب می‌گیرند. سایر ایام

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۷

از خواص اگر کسی برود، ملاقات می‌کند یا اگر مطلب فوری از هرکس باشد به او می‌رسانند، جواب می‌گیرند. اجزای مجلسش اغلب از خوانین و عفاریت «۱» افغان و هزاره و بلوچ و ترکمان است. درب باغ و فضای منزل و اطاق همیشه پر است از این قسم مردم، و همه با او بدخواه و خونی و منتظر فرصت، که کی بتوانند او را از میان بردارند.

اما در ظاهر با کمال تملق به هر تقریبی که بتوانند اسب و یراق، جیره و جامه و انعام و خلعت می‌گیرند، و همه مهمانند. و همین که مجلس منعقد می‌شود حشمه‌الملک از بالاخانه که منزل خوابگاه اوست به این مجلس می‌آید اما مسلح. جیب و بغلش پر است از پیستو و طپانچه، و تسبیحی در دست دارد و متصل مشغول ذکر است. عملجات او از پیشخدمت تا فراش همه با اسلحه مشغول خدمتند. تا وقت نهار می‌نشیند. گاهی مشغول ذکر است، گاهی با اهل مجلس گفتگوی اخبار افغانستان و ذکر تاخت‌وتاز سوار و سرحدات می‌کند.

وقت نهار برمی‌خیزد، اهل مجلس بیرجند برمی‌گردند.

هیأت مجلسش مثل مجالس تصویر شاهنامه است. مجلسش یاد می‌دهد از یکی از قصه‌های رستم و افراسیاب که فردوسی به نظم آورده است. و این افاغنه و هزاره و بلوچ و ترکمانیه و سیستانی، همه در بیرجند منزل دارند و همه از کارخانه حشمه‌الملک شام و نهار دارند، که هر شب و روزی به تفاوت، پنجاه شصت مجموعه شام و نهار برای آنها می‌رود، و مالهای آنها را علیق می‌دهند و هر یک را وقت رفتن اسب می‌دهد، یراق می‌دهد، خلعت و انعام می‌دهد می‌روند، دیگری می‌آید. حق واقع این است که شکوه و شوکت دولت را، وضع و هیأت و رفتار او آیتی عظیم است.

شب و روز خودش را با جمعی از عملجاتش که همه اهل رزم و تفنگچی‌های زبده هستند، در همان مزرعه که به اصطلاح اینجا «کلاته» می‌گویند

(۱) - جمع عفریت بمعنی خبیث، موجود زشت

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۱۸

به سر می‌برد. عیال و اندرونش در قصبه بیرجند منزل دارند. کسی نمی‌داند کی به اندرون و اهل اندرونش ملاقات می‌کند. ندیم و هم‌صحبت شب و روزش همان نوکرهای سپاهی و عفاریت خونخوارند. هم‌خوابه شب و روزش پنج شش قبضه تفنگ و طپانچه انگلیسی است که در یمین و یسار و زیر متکا گذاشته است.

همین وضع و هیأت، چقدرها اثر مهابت و صولت در انظار این بلوچها و افاغنه و تراکمه دارد.

بیست و دو سه نفر دزد و قطاع‌الطریق از بلوچ و ترکمان و افغان از راه دور گرفته، در زنجیر دارد. آنها را شب می‌آورند بیرجند، در حبس نگاه می‌دارند. هر صبح آنها را در زنجیر می‌برند کلاته، زنجیرشان را برمی‌دارند، به عملگی و گل‌کاری وامی‌دارند. وقت شام

باز آنها را بخو کرده به بیرجند می‌آورند. این حالت آنها نیز آنقدر در انظار خارجی و داخلی مایه شوکت دولت است که مافوقی ندارد. این است هیأت و وضع نوکری و سرحداری او.

### اما وضع حکومتش در محاکمات و احقاق حقوق

، جز به میزان حکم شرعی، حکمی نمی‌کند. کلیه دعاوی را رجوع به محکمه شرع می‌کند، و میانه متعلقین خود از نوکر گرفته تا اقارب و اولادش، با رعیت فرق نمی‌گذارد.

در این اوقات توقف این بنده در گاه، روزی رعیتی با همشیره حشمه الملک اختلاف حسابی بهم رسانیده عارض شد. رجوع به شرع کرد. گفتند: همشیره اکراه دارد از مرافعه. حشمت الملک گفت: اگر فردا وکیل همشیره در دارالشرع حاضر نشد، دیگر چشم از برادری من بپوشد، و این رسم را به اتفاق همه رعیت دور و نزدیک قائلان، همیشه داشته است، نه این است که این اوقات بر خود بسته باشد. مثل اینکه در محاکمات عرفیه بالاتفاق در کمال بی‌غرضی حکم می‌کند، و اگر یک طرف دعوی از بستگان خودش باشد و دیگری رعیت، البته حمایت و رعایت از طرف رعیت می‌کند، و به این واسطه هیچ نوکر و حتی اولاد و اقارب او قدرت تحکم و تعدی بر رعیت قائلان ندارد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۱۹

ولی رعیت هم قادر بر نافرمانی و بی‌نظمی و تمرد از حکم او نیست. و چگونه نظمی در این باب جاری کرده است که در هیچ ولایتی دیده نشده است. و تا کسی نبیند، اندازه آنرا تصور نمی‌کند.

افواج و سوارهاش خیلی منظم و رنگین و موضع «۱» است. اگرچه هر دو فوجش در سیستان هستند ولی از بس همه کس گفته است و آنقدریکه در بیرجند قراول هستند و دیده‌ام مثل این است که همه را دیده‌ام. سواره مواجی دیوانی، دویست و سی و شش نفر دارد. ولی محققا چهار صد و پنجاه سوار با اسب و یراق ممتاز الان در سر خدمت دارد. دویست نفر در سیستان، صد نفر هم همین دو روزه با سرتیپ، بیرجند آمده‌اند. صد و پنجاه نفر در سرحد، زیر کوه قراولند. سیصد قبضه تفنگک دولوله از خود خریده در دست سوار دارد و اسب آنها را تماما از خود می‌دهد. جیره و علیق تمام نوکرش در سفر و مأموریت، از کارخانه و انبار خودش داده می‌شود.

در ولایت قائلان سه مدرسه است. یکی در شهر قائلان. یکی در بیرجند که این دو را رفته و از طلاب آنها احوالات پرسیده‌ام. دیگری در بلوک درخش است که وضع آنرا هم از آقا محمد علی مجتهد درخشی که حال در بیرجند است و به دیدن من آمده است، شنیدم. به هریک از این مدارس سالی هفتصد تومان از محصول املاک خودش وظیفه طلاب می‌دهد. و از قراریکه همه کس می‌گوید، در همه بلوکات قائلان، هرچه بقاع امامزاده و مشایخ و سادات هست، شمع و چراغ و فرش و مواجب خادمش از اوست. در صحراها و منازل بی‌آب هرچه برکه و آب دیدم، گفتند بنای اوست، و شهرت دارد که در ایام محرم در بلوکات قائلان صد و سی تکیه به اسم او تعزیه‌داری می‌شود، و خرج همه از مال و محصول املاک اوست. در هرسالی روز عید غدیر مقرر است دو بنده کنیز یا غلام سیاه مخصوصا از کرمان می‌آرند، می‌خرد و آزاد می‌کند. در

(۱) - جابجا نهاده شده

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۲۰

هرسالی هم سه نفر نایب می‌گیرد، و نفری را دویست و پنجاه تومان خرجی می‌دهد، به مکه می‌فرستد و چند نفر هم به کربلا و مشهد می‌فرستد.

مداخل معینی که دارد، سالی دوازده هزار تومان تقریباً از محصول املاک موروثی و مکتبی است. و این مخارج مفصله، تماماً بر محصول املاکش برات و حواله می‌شود. نقصی که دارد و گاهی بهمین سبب ذکری از او به بدی یا بدهوائی به عرض اولیای دولت علیه می‌رسد، این است که به کارگزاران ایالت و دفتر حساب خراسان و مأمورین، کمتر از سایر حکام خراسان تعارف می‌دهد. خرج داخله ولایت را چه از نوکر و سپاهی و چه از خیرات و مبرات مقدم بر این تعارفات می‌دارد. مثل اینکه دویت نفر سوار دیوانی دارد و چهار صد و پنجاه نفر مأمور، خدمت می‌کند. این عبارت به‌طور ضرب‌المثل در خراسان مذکور است که از یکی از خوانین این سرحد پرسیدند: سواره شما کجاست که هیچ‌جا پیدا نیست و ولایت شما را همیشه ترکمان و افغان می‌تازد؟ گفت: سوار من میان یخدان است. یعنی هروقت بنای بازپرسی شد پولهای یخدان رفع مسؤولیت می‌کند.

این است وضع قائن و حشمة‌الملک که دیده‌ام، و یقین دارم که هرکس ملاحظه کند، اکثر را حمل به اغراق می‌کند. زیرا که کمتری از چاکران دور از پایتخت همیون، خاصه سپاهی و سرحدنشین به این صفات متصفند؛ بلکه دیده نشده است. اغلب این طور خوانین و امراء سفاک و بی‌دین و بی‌رحم و ظالم می‌شوند. این مرد جمع اضداد کرده است. از سطوت و صولت او، اطراف قائن سهل است، راه یزد و کرمان امن است و مکرر مال رعیت و تاجر را از هرات از دست افغان و از چنگ بلوچ و ترکمان چه به تاخت و ایلغار خود و چه به مراسلات تهدید و چه به عوض گرفتن و گرو کشیدن، مال آنها پس آورده است. تاجر قندهاری، افغان و تاجر یزدی و اصفهانی و کرمانی که در سرحد هستند در این فقرات و عرایض همه همزبان و متفقند و از او

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۲۱

شاکر و دعاگوی دولتند. و از این طرف در خیرات و مبرات و رحمت و رأفت بر ارباب استحقاق و عجزه و مساکین سلوکی دارد که تا حال از علمای عصر دیده و شنیده نشده است.

خدای احد واحد شاهد است که این چاکر خانه‌زاد محض پاس حق نعمت ولینعمت و ملاحظه دینداری، نخواستم اغماض از حق خدمت همچه شخصی کرده باشم. به غضب خدا و سخط سایه خدا گرفتار شود، آن مأمور و نوکری که برای اغراض شخصی خود، خائنی را مدح کند و نوکر ناقابل بی‌خدمتی را در حضرت ولینعمت بستاید یا شخص قابل با جوهر خدمتگذار پرا خائن و بدنام به قلم بدهد.

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۲۳

## فصل ششم فهرست اعلام اشخاص

### اشاره

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۲۵

فهرست اعلام اشخاص

### «آ»

آدینه قلی بیگ توپچی ۱۳۰-۱۳۱

آرل رسل ۴۴-۴۵-۴۹

آصف الدوله (الهیاری خان قاجار دولو) ۱۷۹-۳۱۴

آصف الدوله [حاجی ...] بیست و هفت



آقا بابا مستوفی طبس [میرزا ...] ۲۲۴-۲۲۵ ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۸-۲۶۱-۲۶۵  
 آقا بابا بیک مستخدم میرزا خانلرخان ۳۰۸  
 آقابزرگ بیک پیشخدمت والی خراسان ۲۲۸  
 آقا بیک [حاجی ...] ۸  
 آقا حاجی ۱۸۰  
 آقا حاجی معمار ۲۰۶-۲۰۷  
 آقا خان نوری (اعتماد الدوله صدراعظم). پانزده نوزده-۲۶۷  
 آقا خان پسر یوسفخان هزاره ۱۸۰  
 آقا خان فتح آبادی ۱۳۰-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴  
 آقا خان قرائی ۱۱۸-۱۱۹

## «الف»

ابالؤلؤ ۱۳۵  
 ابراهیم ادهم ۸۲  
 ابراهیم [میرزا ...] ۱۳۰-۱۴۵  
 ابراهیم جلگه سنی خانه ۲۷۴-۲۷۵  
 ابراهیم خان طبسی عموی عماد الملک حاکم طبس [حاجی ...] ۲۲۰-۳۰۴  
 ابراهیم خان دولوی قاجار ۱۰۳  
 ابراهیم خلیل (ع) ۲۷۸  
 ابراهیم مجتهد سبزواری- شریعتمدار [حاجی میرزا ...] ۷۵  
 ابراهیم نایب عماد الملک درخور [حاجی ...] ۲۱۷  
 ابو بکر یا ابی بکر ۲۷۴-۲۷۵  
 ابو الحسن خرقانی [شیخ] ۸۲  
 ابو الحسن [آقا میرزا ...] ۳۰۲  
 ابو الحسن خان قندهاری [حاجی میرزا ...] ۱۶۵-۱۶۶  
 ابو الحسن میرزا شیخ رئیس متخلص به حیرت ۱۰۳-۱۱۱-۱۱۷-۲۰۳-۲۳۷-۳۰۵  
 ابو الحسن اعتصام الممالک پسر میرزا خانلرخان بیست و نه-سی-۳۰۵-۳۰۶  
 ابو الفتح خان حاکم سابق تربت ۱۳۹  
 ابو الفتح خان پاکزی [حاجی ...] ۲۵۶-۲۵۹  
 ابو القاسم (ع) ۲۱۵  
 ابو القاسم پیشخدمت والی خراسان [میرزا ...] ۱۲۹  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۲۶  
 ابو القاسم خان تربتی ۳۰۹

ابو القاسم خیاط [استاد ...] ۲۲۶-۲۴۳-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۷

ابو القاسم خان پسر محمد خان کدکن ۱۶۳

ابو القاسم خان تفنگدارباشی ۲۰۹-۲۱۱-۲۲۹

ابو القاسم خان برادرزاده هادی خان پیشکار سابق تربت ۱۱۲-۱۱۷

ابو القاسم [شیخ ...] ۱۶۰

ابو القاسم خان قرائی ۱۱۲

ابو القاسم شمس آبادی اصفهانی ۱۰۷

ابو القاسم مجتهد [حاجی میرزا] ۷۹

ابو القاسم [میرزا ...] ۱۶۵

ابو تراب پسر ابو طالب مجتهد قائن [آقا سید ...] ۱۸۵-۱۸۸-۲۷۱

ابو طالب مجتهد قائن [آقا سید ...] ۱۸۶-۱۸۸ سفرنامه خانلرخان اعتمادمالک متن ۳۲۶ «الف» ..... ص : ۳۲۵

سانخان پسر کلبعلی خان نخجوان ۱۰-۱۱

احمد [میرزا ...] ۱۶۲-۱۹۲

احمد ریش سفید قریه فخرآباد [آقا سید ...] ۱۷۱

احمد [کربلانی ...] ۸۰

احمد ابن موسی ابن جعفر (ع) ۱۳۴

احمد بوریاباد ۱۴۵

احمد بیگ نایب شهر قائن ۱۸۰-۱۸۲-۱۸۵

احمد خان افغان [سردار ...] ۲۵۱-۲۷۲

احمد خان حاکم شهر لاش و جوین [سردار ...] ۲۰۱

احمد میرزا عضد الدوله- یازده

احمد مازندرانی یا محمد علی مازندرانی [میرزا ...] یازده- دوازده- سیزده

احمد شاه افغان ۲۵۵

احمد علی خواجه [حاجی آغا ...] ۱۰۲-۱۰۴

احمد کاشی آشپز ۳۰۹

اردشیر میرزای رکن الدوله حاکم تهران- هجده ارسطو ۲۰۴

اسد الله خان [امیر- حسام الدوله ...] ۱۹۴-۲۰۸-۳۱۴

اسد الله میرزای شاهرخشاهی ۲۲۴

اسد الله میرزای نایب الایاله حاکم اسبق تربت ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲

اسد الله خان علم [جناب آقای- امیر] ۳۱۴

اساطور خان از نجبای عیسوی تبریز، آجودان دایره چهارم خارجه ۸

اسحق خان قرائی ۸۴-۱۲۳-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۴-۱۶۳

اسکندر خان [حاجی] پیشکار میرزا خانلرخان ۷۷-۷۹-۸۰-۸۱-۸۳-۸۵-۹۶-۹۹-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۵-۱۱۵-۱۱۶-

- ۱۶۴-۱۷۷-۱۷۸-۱۹۰-۲۱۳  
 اسفلار [شاه ...] ۱۹۵  
 اسمعیل [کربلائی ...] ۲۸۶-۲۹۰  
 اسمعیل [کربلائی محمد ...] ۱۸۵  
 اسمعیل خان برادرزاده آقا بیگلر عشق آبادی ۷۷-۷۸  
 اسمعیل تاجر بیرجندی [کربلائی ...] ۲۵۶-۲۸۲  
 اسمعیل رئیس تلگراف نیشابور [میرزا ...] ۷۹-۸۰-۸۱-۱۱۵-۱۱۷-۱۱۹  
 اسمعیل زیارتنامه‌خوان ۸۵-۱۷۱  
 اسمعیل منشی مستشار الملک [میرزا ...] ۸۹-۹۰-۹۱  
 اسمعیل گرکانی-دوازده  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۲۷  
 اسمعیل مرشد سنی‌خانه [ملا ...] ۲۷۴  
 اسمعیل صراف تهرانی [حاجی ...] ۱۶۶  
 اسمعیل متولی امامزاده سلطان محمد کاخک [میرزا ...] ۱۷۶-۲۰۵-۲۰۶-۲۳۶  
 اصلانخان سرتیپ توپخانه ۹۱-۹۶-۲۱۰  
 اعتصام الملک-خانلرخان [میرزا ...]  
 اعتصام الملک ثانی-حسینخان [میرزا ...]  
 اعتصام الممالک-ابو الحسنخان  
 اعتضاد السلطنه [علیقلی میرزا ...] چهارده-۷۶  
 اعتماد السلطنه [محمد حسن خان ...] هجده-بیست و چهار ۸۹-۱۷۰  
 افراسیاب ۳۱۷  
 افلاطون ۲۰۴  
 اکبر [نایب ...] ۱۶۷  
 الله محمود بخارائی ۱۰۸  
 الله وردیخان افغان ۲۵۵-۲۵۹  
 الهیار بیگ مباشر بلوک رخ ۱۲۶  
 الهیار بیگ کدخدای قرائی ۱۱۹  
 الهیار خان حاکم تقاب ۲۱۴  
 امامقلی میرزا عماد الدوله ۶۶-۷۰-۷۱  
 امیر خان سردار قاجار دولو ۱۸  
 امیرزاده [علینقی میرزا] پسر رکن الدوله والی خراسان ۸۵-۹۹-۱۵۸  
 امیر المؤمنین (ع) [حضرت ...] ۲۱۰  
 امیر خان [سردار ...] ۱۱۴

امیر تیمور ۲۱۵

امیر- امیر قائن- امیر حشمت الملک- امیر علم خان- حشمت الملک از ۸۸ در اکثر صفحات

امیر شیر علی خان هراتی ۱۶۳-۱۹۱-۲۰۱-۲۰۶-۲۰۷

امیر شوکت الملک- محمد ابراهیم خان [امیر ...]

امیر علیشیر ۸۱

امیر معزی ۱۰۴

امیر نظام- حسنعلی خان گروسی

امین الملک [حاج میرزا علیخان]- امین حضور- امین التولیه ۲۸۰-۲۸۱

انطوان مترجم [مسیو ...] ۸

انوشیروان میرزا [ضیاء الدوله ...] حاکم سابق تربت ۱۰۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۲-

۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۶

## «ب»

بابا خان مستخدم امیر قائن ۲۸۲-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۰

بابا خان مستخدم سهام الدوله ۱۸۰

بابا تاجر تهران [میرزا ...] ۳۰۵

بابا سبزواری طیب [میرزا سید ...] ۱۸۶

بابا عباس داروغه شترهای مستشار الملک ۳۰۰

باقر ابهری [ملا ...] ۸۲

باقر تاجر [حاجی سید ...] ۱۴۳

باقر [حاجی ...] ۱۲۱

باقر (ع) [حضرت] ۱۹۶-۱۹۹

باقر خان [حاجی میرزا ...] ۲۸۸-۲۸۹

باقر درخشی [میرزا ...] ۲۷۳

باقر فراش خلوت [حاجی میرزا ...] ۲۷۹

باقر موسی آبادی [حاجی سید ...] ۱۴۴-۱۵۲

بامداد [مهدی ...] ۱۳-۲۵-۳۸-۲۸۷-۳۱۴

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۲۸

بزرک خان [میرزا ...] ۶۹-۷۰-۷۱

بصیر السلطنه [مهدیخان- میرزا] بیست و نه

بنی عباس- بنی العباس ۱۹۵-۱۹۸-۲۹۳

بهادر خان درجزی ۱۱۲

بی بی جهان [شاهزاده خانم ...] هفده- بیست- بیست و نه- سی- ۱۰۶-۱۳۶-۲۵۸-۲۷۱-۲۸۰-۳۰۰-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-

۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹

بیگلر عشق آبادی [آقا ...] ۷۷-۷۸

بهمن میرزا بهاء الدوله سیزده

بیهقی ۷۷

«پ»

پاپ ۳۵

پاشا خان شجاع الملک ۷-۱۲-۱۳-۱۴-۱۶-۱۷-۱۸

پالمرستان ۴۴

پرویز خان [حاجی ...] ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۷-۱۹۷-۱۹۸-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۷

«ت»

تاج محمد خان سیستانی ۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸

تقی خان امیر کبیر [میرزا ...] ۱۳-هفده-۲۶۸

تقی خان قرائی نایب فیض آباد [میرزا ...] ۲۹۶

تقی بنکی ۸۶

تور ۲۱۶-۲۶۹

«ج»

جان محمد کدخدا ۱۴۶

جرجیس نبی ۱۵

جعفر بایکی [حاجی سید ...] ۱۴۲-۱۵۷

جعفر [آقا میرزا ...] ۱۹

جعفر [میرزا ...] ۱۰۹

جعفر قلی بیگ ۱۰

جعفر قلی خان ۹۵

جعفر قلی میرزا ۹۸-۱۳۴-۱۴۵-۲۹۹-۳۰۹

جمشید بهادر قارن قائی ۱۸۰

جناب آقا- یوسف مستوفی الممالک

جواد [آقا سید ...] ۶۰

جواد تاجر [آقا ...] ۲۲۸-۲۳۱

جهاندار میرزا سلطان حسین ۱۷۰

جهانگیر میرزا دولتشاه- هفده- هجده- بیست ۱۷۰

«ح»

- حامد-الحامد ۱۹۸-۱۹۹
- حاجی سبزواری ۱۸۶
- حاجی وکیل ۲۲۴-۲۲۷-۲۳۴
- حیب‌الله امین تذکره گیلان [میرزا ...] ۷۰-۳۰۳
- حجّه (ع) ۶۳
- حجی ساریان ۲۱۲
- حسام السلطنه [سلطان مراد میرزا ...] ۱۱۹ ۱۷۹-۲۶۵-۲۶۷
- حسامی [تاریخ ...] ۱۹۸
- حسن پیشنماز [حاجی ملا ...] ۱۵۰
- حسن [میرزا ...] ۹-۶۷
- حسن [میرزا ...] ۲۴۶
- حسن رشخواری [حاجی ملا ...] ۱۳۸
- حسن امین وظائف [میرزا ...] ۱۰۷
- حسن [شیخ ...] ۸۱
- سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۲۹
- حسن [مشهدی ...] ۲۵۱
- حسن استاد [آقا شیخ ...] چهارده
- حسن مدعی تولیت سلطان محمد کاخک [ملا ...] ۱۷۶
- حسن [کربلایی ...] ۳۰۰
- حسن تاجر [حاجی میرزا ...] ۱۶۶
- حسن ساریان [کربلایی ...] ۳۰۲-۳۰۶
- حسن فراش ۲۴۹
- حسن تاجر [ملا ...] ۳۰۱
- حسن قاضی-قاضی [ملا ...] ۲۵۲-۲۵۴-۲۶۵
- حسن محمد علی زینل- ۲۶۳-۲۲۰
- حسن مجتهد [حاجی سید ...] ۲۵۱
- حسن مشهدی [حاجی میرزا ...] ۲۰۰
- حسن مهتر [مشهدی ...] ۲۵۷
- حسن دهباشی مهماندار [کربلایی ...] ۲۳۰-۲۴۳
- حسن پسر میرزا ابو القاسم شمس‌آبادی اصفهانی [میرزا ...] ۱۰۷
- حسنعلی گونابادی [حاجی ...] ۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۲۰۷-۲۰۸

- حسنعلی بیگ [حاجی ...] ۲۶۰-۲۹۵
- حسنعلی خان گروسی [امیرنظام ...] چهارده- بیست و چهار- ۳۸-۳۹
- حسنعلی خان پسر اسحق خان قرائی ۱۲۸
- حسنعلی سررشته‌دار [میرزا ...] ۸۹
- حسین (ع) امام ۸۳
- حسین خان برادر هادی خان ۱۲۱
- حسین خان پسر اصلانخان ۹۶
- حسین [مشهدی ...] ۱۱۸
- حسینخان مشیر الدوله- سپهسالار
- حسین زیارتنامه خوان [سید ...] ۸۵-۸۹
- حسینخان شاهسون (نظام الدوله) ۸۴
- حسین [حاجی ...] ۱۵۳-۱۴۸-۲۳۳
- حسینخان [میرزا ...] ۲۵
- حسینخان ۱۳۶-۱۵۳
- حسین- حسینخان پسر میرزا خانلرخان [میرزا ...] اعتصام الملک ثانی- یازده- بیست و نه ۱۴۹-۱۰۸-۱۶۹-۲۳۰-۲۳۳-۲۹۳-
- ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۵-۳۰۶
- حسین کوهی کرمانی- یازده
- حسین مهتر ۳۰۹
- حسین بیگ یاور [حاجی ...] ۱۲۷
- حسین اصفهانی [حاجی ...] ۱۰۴
- حسین مجتهد [حاجی سید ...] ۲۵۴
- حسین بشرویه [ملا ...] ۲۵۴
- حسین پیشکار عماد الملک [آقا ...] ۲۴۸
- حسین ابن موسی (ع) ۲۳۰-۲۳۱-۲۲۷-۲۲۸
- حسین نهی [آقا سید ...] ۲۰۱-۲۰۲
- حسین [میرزا ...] ۱۶۷
- حسین [ملا ...] ۲۶۵
- حسین پسر ملا محمد بیگ از فضلی بیرجند [حاجی ملا ...] ۲۷۸
- حسینعلی آبدار ۱۷۳
- حسینعلی خان معیر الممالک دوازده
- حسینعلی پسر حاجی ابراهیم نایب خور ۲۱۷-۲۱۸
- حسینعلی بها [میرزا ...] ۲۵۳
- حسینعلی خان نواب [میرزا ...] ۱۱۵

حسینعلی آقای معلم ۷۱

حسینعلی مکاری ۷۶

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۳۰

حسینعلی مستخدم میرزا خانلرخان ۱۲۴-۱۵۸-۲۲۷

حیدر بیک ۱۰۹

حیدر قلی خان پسر کوچک امیر قائن ۲۹۱-۳۱۵

حیدر خان افغان [سردار ...] ۳۰۲

حیدر علی خان سرتیپ تلگراف ۸۵-۸۷-۸۹-۹۱-۱۶۵-۱۶۶-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۹

حقوردی [سر مهتر ...] ۳۰۹

«خ»

خاقان چین ۲۶۴

خان آقا سلطان ۷۸

خانلرخان اعتصام‌الملک [میرزا ...] در اکثر صفحات

خانلری [دکتر پرویز ...] سی

خاور شاعر طبسی [میرزا ...] ۱۰۴-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۵-۱۲۰

خلیل منشی‌باشی [میرزا ...] ۱۱۷

خیر النسا خانم ملقب به تاجلی بیگم سیزده

«د»

داود فراشباشی والی خراسان [میرزا ...] ۱۰۲-۱۰۷-۱۶۵

دربی [لرد ...] ۴۵

درویشعلی خان حاکم خواف ۹۳-۳۰۸

دوست محمد خان معیر الممالک شانزده

دولت مراد خان ۳۰۷

دیوان بیگی ۱۱۴

«ذ»

ذو الفقار خان سردار یازده- دوازده ۹۵

«ر»

رجب فراشباشی [نایب ...] ۱۳۰-۱۳۱-۱۴۶-۱۴۸

رجبعلی ۸۲



رجبعلی بیگ تفنگدار ۱۰۶-۲۱۳

رستم ۳۱۷

رستمخان ۸

رستمخان پسر جعفر قلی خان، نوه ذو الفقار خان عمه‌زاده میرزا خانلر خان ۹۵-۹۶-۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-

۱۰۸-۱۰۹

رضا (ع) [حضرت ...] ۸۵-۱۷۶-۲۹۷-۳۱۵

رضا خان وکیل الدوله شیانی [حاجی ...] ۳۱۵

رضا موسی آبادی تربت [کدخدا ...] ۱۳۰-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۸-۱۵۰

رضا شوهر روحانی [آقا ...] ۲۵۲-۲۵۴

رضا [میرزا ...] ۱۶۴-۱۶۶-۱۷۰

رضا خان ۲۷۹-۲۸۱

رضای کاشی ۳۰۴

رضا بیگ مستخدم عماد الملک [کربلایی آقا ...] ۲۲۴

رضا قلی خان پسر محمد علیخان- بیست و هفت

رضا قلی خان [حاجی ...] ۲۳۳

رضا قلی خان هدایت چهارده

رضا قلیخان مستشار عدلیه مشهد ۱۱۷-۱۶۴-۱۶۵

رضا قلی خان عموی عماد الملک [حاجی ...] ۱۸۴-۲۳۰-۲۲۸

رضا قلی کلانتر [میرزا ...] ۳۰۸

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۱

رفیع طیب بیرجندی [ملا ...] ۲۷۹

رکن الدوله محمد تقی میرزا برادر ناصر الدین شاه والی خراسان بیست و سه- ۸۴-۹۰-۹۱-۱۲۶-۱۲۷-۲۰۶-۲۴۵-۳۰۱-۳۰۷-

۲۲۸

رمضان ۱۲۸

رومایکز قمصر ۱۰

روحانی ۲۵۲-۲۶۵

«ز»

زرافشان کنیز ۲۱۲-۲۱۳-۲۲۰-۲۲۴-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۵۱-۲۸۷-۳۰۲

زرین کوب [دکتر عبد الحسین ...] ۲۷۴

زمانخان [حاجی میرزا ...] ۱۷۷-۱۹۰-۱۹۲-۲۲۰-۲۳۱-۲۳۷-۲۵۶-۲۶۳-۲۶۴

زید ابن موسی ابن جعفر- زید النار ۱۹۵-۲۹۳

زین العابدین مازندرانی [شیخ ...] ۶۸

زین العابدین میرزا ۱۰۵-۱۰۷

زین العابدین پسر میرزا محمد علی خان وزیر امور خارجه ۲۲۶-۲۳۰

زین العابدین میرزای تربتی [میرزا ...] ۲۹۸

زین العابدین پسر آقا محمد رضای مجتهد طبسی [آقا ...] ۲۲۷-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۷-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۵۰

زوار ۲۷۸

زینب (ع) [حضرت ...] ۹۱

«س»

سالار [محمد حسنخان] پسر الهیار خان آصف-الدوله قاجار دولو ۹۸-۳۱۴

سپهر [میرزا محمد تقی لسان الملک ...] ۱۰۳

سپهسالار [میرزا حسینخان مشیر الدوله]-صدراعظم چهارده-بیست و سه-۲۵-۸۸-۸۷-۹۱-۱۰۰-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳-۱۹۱-

۲۵۸-۲۸۶-۲۸۷-۳۱۰

سرتیپ-محمد اسمعیل خان پسر امیر قائن

سردار کل-عزیز خان کمری

سرتیپ ابراهیم ۲۰۸

سرخوش شاعر ۱۱۷

سعید خان [میرزا ...]-مؤتمن الملک

سعید خواهرزاده میرزا حسن کلیددار بقعه امام حسین (ع) ۶۷

سکینه خانم ملقب به خانم گلین سی

سلطان حسین (ع) [حضرت ...] ۸۱

سلطان محمد (ع) [حضرت ...] ۱۷۶-۲۵۵-۲۹۵

سلطان ابراهیم (ع) ۲۵۵

سلطان محمد عثمانی ۲۵

سلیمان صفوی ۸۳-۱۸۰

سلیمان [میرزا ...] ۱۵۹

سلیمانخان [یاور ...] ۸

سلیم تلگرافچی [میرزا ...] ۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۲۱۶-۲۶۹-۲۷۱-۲۹۹-۳۰۰

سهام الدوله ۱۸۰

سیف الدوله [حاجی ...] ۱۳۴

سلام [میرزا ...] ۳۰۶

سنبل کنیز ۳۰۹

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۲

## «ش»

- شاهزاده خانم - بی بی جهان  
 شاهقلی میرزا [حاجی ...] ۹۷  
 شاهنواز خان تاجر قندهاری ۲۰۳ - ۲۸۳  
 شریف خان بلوچ ۳۰۷  
 شجاع الملک - پاشا خان  
 شعاع السلطنه [حسنعلی میرزا ...] سی  
 شفیع بیک چاپار ۱۰۶  
 شمس جان خانم ۸۱  
 شمس العلمای نوری ۲۴۴ - ۲۴۶  
 شمس علی - پسر حاجی صاحبقران میرزا ۱۰۳  
 شهاب منشی و ندیم امیر علم خان [میرزا ...] ۱۸۵ ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۶ - ۲۰۷ -  
 ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱  
 شهاب الدوله [مرتضی خان ...] ۱۸  
 شوستر [مستر ...] سی  
 شیخ احمد ۲۷۳  
 شیخ الاسلام ۸  
 شیخ رئیس - ابو الحسن میرزا  
 شیخ حیدر ۲۹۷  
 شیخ الاسلام شیرازی - هجده  
 شیخ طبرسی ۲۷۶  
 شیخ موسی ۲۷۳ - ۲۷۴  
 شیخ علی [ملا ...] ۲۶۶  
 شیخعلی میرزا ۲۳۷  
 شیر علی خان - امیر شیر علیخان هراتی  
 شیریار محمد خان هراتی (محمد عثمانخان) ۲۸۶  
 شیرین [کربلانی ...] ۳۰۶ - ۳۰۷

## «ص»

- صادق [شیخ ...] ۱۹۹  
 صادق [میرزا ...] ۹۱  
 صادق صادق ۱۳

صاحبقران میرزا [حاجی ...] ۱۰۳

صارم الدوله ۷۱

صالح [شیخ ...] ۶۴

صالح [ملا ...] ۱۲۵

صبوری [محمد کاظم] شاعر، ملک الشعراى آستانه [میرزا ...] ۱۱۱

صدر العلما (مجتهد تربتی) ۱۲۳-۱۲۴-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۴۲-۱۴۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۷۲-۲۹۷

صدر العلمای درخشی [مهدی ...] ۱۹۷-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۷۳-۲۷۴

صفا [دکتر ذبیح الله ...] ۱۲۴

صفر علی بیگ نایب اصطلیل توپخانه ۱۸۰

صمصام الملک ۹۶

صفویه ۱۸۱-۲۵۵-۲۵۹

صفی صفوی [شاه ...] ۱۱۷-۱۲۴

«ط»

طانکی نیکی حکیم‌باشی مریضخانه نخجوان ۱۱

طاهر [حاجی میرزا ...] ۱۰۳

طاهر مستوفی [میرزا ...] ۲۳۳-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۳۰۶

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۳

طبری [تاریخ ...] ۲۷۵

طایع - الطایع الله عبد الکریم عباسی ۱۹۸

طوبی خانم سی

«ظ»

ظهیر الدوله [حاجی ...] ۸۳-۱۲۷-۲۹۷-۳۰۵

«ع»

عباس (ع) [حضرت ...] ۶۴

عباس دوم [شاه ...] ۸۳

عباس بیگ پیشخدمت امیر قائن ۱۸۵-۳۷۰

عباس پیشخدمت حاجی حسنعلی گونابادی ۱۷۵

عباس ساریان ۲۹۷

عباس صفوی [شاه ...] ۱۲۴

عباس میرزا نایب السلطنه - هفده ۱۰۹

- عباسخان وکیل انگلیس [میرزا ...] ۱۱۵-۱۶۶
- عباس طیب [حاجی میرزا ...] ۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۵
- عباسعلی، سلطان ۱۴۶
- عباسعلی خان سرهنگ ۱۴۵-۱۴۷
- عباسقلی خان از نجبای تبریز ۸
- عباسقلی خان سرهنگ رئیس تلگراف مشهد ۷۵-۷۷-۱۵۴
- عباسقلی میرزا، رئیس تلگراف استرآباد ۱۱۹
- عبدالحسین برادر رستمخان ۹۵-۱۰۴-۱۰۶-۱۰۸
- عبدالحسین [شیخ ...] ۶۲-۶۶-۶۹-۷۰
- عبدالحسین [نایب ...] ۱۷۶
- عبدالحسین کلانتر تون [میرزا ...] ۲۵۷
- عبدالحسین اصفهانی [آقا ...] پانزده
- عبدالجلیل پسر الحامد ۱۹۸
- عبدالرسولخان سرهنگ نوه صدر اصفهانی چهارده-۳۸
- عبدالله [کربلانی ...] ۲۶۳
- عبدالله خان امین الدوله صدراعظم- دوازده
- عبدالله مستوفی ۱۰۸
- عبدالله بیگ ۱۶۵
- عبدالله خان سرهنگ قراقرلو ۸۹-۹۱-۹۵-۱۰۳-۱۱۵-۱۶۵-۱۷۱
- عبدالله پسر خادم‌باشی [میرزا ...] ۱۱۴
- عبدالله بیگ جلودار ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۲۷
- عبدالله خان ولیعهد امیر شیر علیخان ۳۰۷
- عبدالله جلگه [کدخدا ...] ۱۳۳
- عبدالله [میرزا ...] ۱۱۶
- عبدالله [حاجی ...] ۱۴۸
- عبدالله نوکر محرم نواب والده امیرقائن [حاجی ...] ۱۸۶-۱۸۷
- عبدالله [آقا سید ...] ۱۹۴
- عبدالله خادم [آقا میرزا ...] ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲
- عبدالواحد طیب طبس [ملا ...] ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴
- عبدالوهاب [سید-میرزا ...] ۷۶
- عبدالوهاب [آقا ...] ۸۵-۸۸-۸۹-۹۰-۹۴-۹۸-۱۰۹-۱۶۳-۱۷۱-۲۰۹-۲۲۷-۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۳-۲۵۶-۲۸۹-۲۹۸
- ۳۰۲
- عبدالوهابخان- نصیرالدوله

عبد الجواد عطار ۱۶۱

سفرنامه خانلرخان اعتماس الملک، متن، ص: ۳۳۴

عبد الجواد مجتهد تربت [ملا ...] ۱۲۲-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۷۲

عبد الخالق [ملا ...] ۹۳

عبد الخالق مستوفی امیر قائن [میرزا ...] ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸-۱۹۴-۲۰۷-۲۱۳-۲۷۰-۲۷۱

عبد الرحمن شیخ الاسلام [ملا ...] چهارده-۹۳

عبد الرحیم امام مسجد پامنار [میرزا ...] ۷۶

عبد الکریم ناظر مستشار الملک [آقا ...] ۱۰۰-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۵-۱۳۷-۱۶۷-۳۰۰

عبد الباکی افندی ۲۵۲

عبد العلی خان پسر حاجی رضا خان وکیل الدوله شیبانی [حاجی ...] ۳۱۵

عبد العظیم (ع) [حضرت ...] ۳۱-۶۰

عبد العظیم [میرزا ...] ۱۲۲

عبد العظیم بیک حاکم کرکر ۹

عبد الرحمن مستخدم میرزا خانلرخان ۳۰۸

عزیز الله (سرتیب سواره شاهسون اینانلو) ۸۹-۹۱-۹۳

عزیز خان مکری سردار کل ۷-۱۳-۱۷

عزّه الدوله، خواهر تنی ناصر الدین شاه ۱۹۱-۲۶۸

عسگرین (ع) [حضرت ...] ۶۳

عطار [شیخ فرید الدین ...] ۸۱-۸۲-۱۲۴

عطا الله خان تیموری ۱۱۴

علی (ع) [حضرت ...] ۶۵-۲۷۴

علی خوراشادی [آخوند ملا ...] ۱۷۷-۱۷۸-۲۷۳-۲۷۴-۲۹۴

علی [مشهدی ...] ۱۷۱

علی [میرزا ...] ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸

علی بیرجندی ۲۴۵-۲۴۶

علی فراش ۱۸۸-۱۸۹-۲۷۸-۳۰۹

علی خان سلطان ۱۳۰-۱۴۰-۱۴۲

علی خان سلطان محولاتی ۲۹۷

علی خان نایب کربلا ۶۹

علی شاه ساربان ۲۱۲-۲۳۱-۲۳۳

علی شاه کدخدای خور [ملا ...] ۲۴۱

علی محمد فیض متخلص به حکیم پانزده

- علی محمد مستوفی [میرزا ...] ۹۱-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۷-۳۰۵
- علی محمد پسر مستشار الملک [میرزا ...] ۱۶۶
- علیرضا مستوفی مشهد [میرزا ...] ۲۲۰-۲۲۲-۲۲۳-۲۶۴-۲۶۵
- علیرضای طیب [میرزا ...] ۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۳۰۴
- علیرضا بیگ [حاجی ...] ۲۷۸
- علیرضا خان داماد مستشار الملک ۲۷۹
- علیرضا خان عموی عماد الملک حاجی [۲۳۴]
- علیرضا بیگ صندوقدار امیر قائن [حاجی ...] ۱۸۵
- عماد الدوله- امامقلی میرزا
- عماد الملک [محمد باقر خان] حاکم طبس
- بیست و سه و از صفحه ۱۰۵ در اکثر صفحات
- عمر خیام ۸۲
- عمرو لیث صفار ۲۵۵
- عمرو بن العاص ۲۷۵
- علینقی بیگ یاور فوج قرائی ۱۳۳-۱۴۵-۱۵۰-۱۵۴
- سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۵
- علینقی کاشی [حاجی ...] ۲۳۳-۲۷۱-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۵۶-۳۰۵
- علینقی میرزا- امیرزاده
- علینقی منجم بیرجند بیست و هشت- ۲۱۲
- علی قاصد ۲۳۷
- علی نایب درخش [میرزا ...] ۱۹۴-۲۱۲-۲۷۳-۲۷۴
- علی مجتهد تربت [حاجی شیخ ...] ۱۴۳
- علی اصغر خان ۸۰
- علی اصغر مجتهد بیرجند [حاجی ملا ...] ۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۷۱-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۹۱
- علی اکبر (ع) حضرت [۹۱]
- علی اکبر خان حسام الدوله پسر امیر قائن ۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۹-۲۷۱-۳۱۵
- علی اکبر خادم‌باشی [میرزا ...] ۱۱۰
- علی اکبر حاکم گناباد پسر عماد الملک ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۲۰۵-۲۰۷
- علی اکبر پدر فرزند زرافشان کنیز [کربلایی ...] ۲۸۷
- علی اکبر آشپز ۱۶۲-۱۶۵
- علی اکبر پیشنماز [ملا ...] ۱۲۶-۱۵۹
- علی اکبر خان پسر محمد صادق خان ملقب به آقابو ۲۳۰
- علی [حاجی ملا ...] ۳۰۶

علیخان مقدم مراغه‌ای حاجب الدوله [حاجی ...] ۱۷۰

«غ»

غراف صاحب ۱۷

غفار بیک ۱۱۹

غلامحسین مشهدی [ملا ...] ۳۰۰

غلامحسین تاجر معروف به صراف [حاجی ...] ۱۰۴

غلامحسین متولی امامزاده حسین ابن موسی [آقا سید] ۱۳۰

غلامرضا سلطان ۱۴۳

«ف»

فاطمه (ع) [حضرت ...] ۶۰-۲۷۴

فاضل خان از امرای صفویه ۲۵۴

فتح الله [میرزا ...] ۸۷

فتحعلیشاه یازده- دوازده- سیزده- ۷۶- ۸۰- ۱۰۳- ۳۱۰

فتحعلیخان- نایب اول آجودانباشی وزارت جنگ ۸

فرج تونی ۲۵۷

فرخ خان امین الملک غفاری ۱۹۰

فردریک پادشاه دانمارک ۴۷-۴۸-۵۱

فرمانفرما- فریدون میرزا

فردوسی ۳۱۷

فضل ابن شادان ۸۲-۲۶۷

فضل الله نوری وزیر نظام پانزده- هجده- نوزده- ۹۱- ۹۸- ۱۵۶

فیروز میرزا نصرت الدوله والی فارس [فرمانفرما هفده- هجده

«ق»

قاجاریه- شش

قادر بالله- القادر ۱۹۸

سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۶

قاسم پسر الحامد ۱۹۸

قاسم [نایب ...] ۳۰۵-۳۰۶

قراگزلو ۹۰

قطب الدین حیدر ۱۲۴-۱۳۴-۱۴۴-۱۴۷-۱۵۶



قلی خان نایب آجودان دایره چهارم تبریز ۷-۹

قلی خان پسر هادیخان ۱۲۸-۱۳۳-۱۵۶

قلی فراش خلوت ۲۴۱-۲۹۴

قمر السلطنه [ماه تابان خانم] عیال میرزا حسینخان سپهسالار ۳۱۰

قوام الدوله [میرزا محمد مستوفی ...] ۲۶۷

قهرمان میرزا [شاهزاده ...] ۱۲۶-۱۲۷-۱۴۹-۱۵۷

## «ک»

کاظم (ع) [حضرت ...] ۱۹۹

کاظم خان [حاجی محمد ...] ۱۶۱-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۷-۲۱۰-۲۱۱

۲۱۲-۲۱۳-۲۷۳-۲۷۹-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷

کاظم جلگه [آقا سید ...] ۱۲۱-۱۲۵-۱۳۱-۱۳۳-۱۴۳-۱۴۵-۱۵۵-۱۵۹

کاظم [حاجی سید ...] ۲۵۲

کاظم [میرزا ...] ۹۱

کاظم خان پسر اصلانخان سرتیپ ۲۱۰

کاظم خان کدکن ۱۲۶-۱۲۷-۱۳۵

کرباسی [حاجی ...] ۱۷۶

کربلائی محمد (مهماندار) ۱۸۷-۱۸۸-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۳-۲۱۴-۲۷۸

کربلائی آقا (میرزای سیوجانی) ۱۹۹

کربلائی امین (کدخدای بلوک بایک) ۱۳۱

کریستیان پادشاه دانمارک ۴۵-۴۸-۴۹-۵۱-۵۲

کریم بیگ نایب عماد الملک ۲۴۵

کریم بیگ یاور توپخانه ۱۸۵-۱۹۳

کلهر [ایل ۶]

کلبعلی خان نخجوان ۱۰-۱۱

کوار طانوف ۱۰

کوچک میرزا ۹۱-۹۲-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۲۹۹

کوچک [آقا سید ...] ۲۵۱

کوکب ۱۵۸

## «گ»

گوهر خانم [شاهزاده ...] ۹۷-۹۸

## «ل»

- لطفعلی بیگ پیشخدمت والی خراسان ۲۸۲-۲۸۴  
 لطفعلی مستوفی [میرزا ...] ۲۴۵  
 لطف الله ۲۹۴  
 لیارد [مستر]- معاون وزارت خارجه انگلستان ۴۹-۵۰-۵۱  
 لیسلی [جنرال ...] ۱۷

## «م»

- مالک اشتر ۲۷۵  
 مأمون الرشید (خلیفه عباسی) ۲۹۳  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۳۷  
 مجتبی (ع) [حضرت ...] ۲۹۰  
 مجد الدوله ۳۱۰  
 محمد (ص) [حضرت ...] ۲۷۴  
 محمد ابن هشام شاعر ۲۱۵  
 محمد [میرزا صالح ...] ۲۵۱  
 محمد [ملا ...] ۲۱۵  
 محمد [آقا سید ...] ۱۹۵  
 محمد رئیس جماعت پيله کش [حاجی ...] ۱۲۳-۱۲۹-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۴  
 محمد ساریان ۲۵۶  
 محمد سیوجان [آقا سید ...] ۱۸۹  
 محمد جلگه [آقا سید ...] ۱۳۷  
 محمد خان برادر هادیخان ۱۱۵-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴  
 محمد خان کاشی [میرزا ...] ۸۷-۱۰۶-۱۱۲-۱۶۷  
 محمد خان سپهسالار اعظم [میرزا] ۱۸  
 محمد خان سرتیپ [حاجی] ۷۹  
 محمد خان افغان [سردار ...] ۲۷۶  
 محمد سرکرده سوار قرائی ۱۲۲-۱۲۶-۱۳۰-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵  
 محمد خان میرآخور برادرزن مستشار الملک ۲۳۳-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۱ سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک متن ۳۳۷ «م» ..... ص: ۳۳۶  
 مد خان پسر عباسقلی خان نوه حاجی علیرضا خان ۲۳۴

- محمد خان کدکن ۱۶۳  
 محمد شاه- یازده  
 محمد شریف میرزا ۱۲۲  
 محمد شیخ (سردار ترکمان) ۱۳۴  
 محمد ابراهیم بچه دلاک ۸۰  
 محمد ابراهیم ۱۰۴-۱۱۶-۱۱۸-۱۵۱-۲۱۳-۳۰۳  
 محمد ابراهیم خان شوکت الملک [امیر ...] ۳۱۵-سی  
 محمد ازغندی [حاجی سید ...] ۱۲۷-۱۳۲-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲  
 محمد اسمعیل تاجر طهران [حاجی ...] ۱۱۷-۱۱۹-۱۳۷  
 محمد [میرزا ...] ۲۲۱  
 محمد اسمعیل خان سرتیپ پسر امیر حشمت الملک [امیر ...] ۲۰۸-۲۹۲-۲۹۵-۳۱۵  
 محمد اسمعیل [حاجی ...] ۱۶۳  
 محمد میرزا [حاجی ...] ۱۶۰  
 محمد میرزا [حاجی ...] ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۵-۱۵۷-۲۲۰-۲۹۷  
 محمد امین میرزا ۷۶-۲۹۹  
 محمد باقر جازاری [ملا ...] ۱۸۱-۲۰۲-۲۰۳  
 محمد باقر کاشی ۱۱۱  
 محمد باقر خان- عماد الملک  
 محمد باقر خان ۹۶  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۳۸  
 محمد باقر [میرزا ...] ۱۵۹  
 محمد باقر مجتهد [میرزا ...] ۱۲۲  
 محمد باقر مازندرانی دوازده- سیزده  
 محمد بیگ نایب نوقاب ۱۱۷  
 محمد تقی متخلص به بهار ۱۱۱  
 محمد تقی برادرزن مؤتمن الملک ۹۶-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴  
 محمد تقی میرزا حسام السلطنه ۱۰۳-۱۱۱  
 محمد تقی میرزا- رکن الدوله والی خراسان  
 محمد تقی دلاک [حاجی ...] ۳۰۴  
 محمد تقی قوام الدوله آشتیانی ۲۶۷  
 محمد جعفر مستخدم میرزا خانلرخان ۸۴-۹۳-۹۶-۹۷-۹۹-۱۰۲-۱۲۲-۱۶۵-۱۶۹-۲۱۹-۲۲۷-۲۴۱-۲۷۱-۲۸۲-۲۸۴-۲۹۴-۲۹۹

- محمد جعفر خان حاکم سابق سیستان ۹۲  
 محمد جواد ۱۲۰  
 محمد حسن امین وظائف [میرزا ...] ۹۰-۹۶-۱۱۷  
 محمد حسن تاجر طبسی [حاجی ...] ۱۳۳-۲۵۰  
 محمد حسن [حاجی ...] ۲۱۲  
 محمد حسن تاجر بیرجند [حاجی ...] ۱۸۵  
 محمد حسن جازاری [ملا ...] ۱۸۱  
 محمد حسن میرزا نبیره مؤید الدوله ۱۶۵  
 محمد حسن خان حاکم تربت ۲۹۶-۲۹۸  
 محمد حسن خان سرتیپ ۷۱  
 محمد حسن خان حاکم ایل کلهر ۶۱  
 محمد حسن تاجر ۲۷۱  
 محمد حسن خان ۱۰۳  
 محمد حیدر خان افغان [سردار ...] ۲۷۲-۲۷۷-۲۸۴  
 محمد حسین نایب الحکومه تربت [میرزا ...] از ۱۱۸ تا ۱۵۹  
 محمد حسین بیک فراش خلوت رکن الدوله ۱۳۰  
 محمد حسین پسر حاجی محمد حسن تاجر طبسی [آقا ...] ۲۳۳  
 محمد حسین [حاجی ...] ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۷۲-۱۷۳  
 محمد حسین مستوفی تربت [میرزا ...] ۱۳۹-۱۴۰-۱۵۲-۱۵۶-۱۶۰-۱۶۱-۱۷۲  
 محمد حسین خان سرتیپ پسر عماد الملک ۲۲۴-۲۲۶-۲۶۲  
 محمد حسین خان برادرزاده عماد الملک ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 محمد حسین [میرزا ...] ۱۷۳  
 محمد حسین تاجر ۳۰۱  
 محمد حسین خان پسر محمود خان کلانتر طهران ۳۰۱-۲۳۵  
 محمد حسین خان مستخدم والی خراسان ۲۹۵  
 محمد حسین بیک پسر حاجی کاظم خان ۱۸۰-۱۸۳-۱۹۰  
 محمد حسین جد حاجی کرباسی [حاجی ...] ۱۷۶  
 محمد حسین بیک [نایب ...] ۱۷۳  
 محمد حسین آیتی [حاج شیخ ...] ۱۸۱-۱۹۸  
 محمد حسین بیک [امیر ...] ۲۲۳  
 محمد حسین خان ۹۰-۱۰۷-۲۳۶  
 محمد حسین تاجر کرمانی [حاجی ...] ۲۰۰

- سفرنامه خانلرخان اعتماس الملک، متن، ص: ۳۳۹
- محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی [حاجی ...] ۳۸
- محمد حسین میرزای تلگرافچی ۹۱-۱۱۵
- محمد حسین نیشابوری [میرزا ...] ۱۶۱
- محمد رحیم میرزا ۱۰۹
- محمد رضا خان نخعی ۲۱۴-۲۱۵-۲۶۵
- محمد رضا بیک متصدی قنات بیرجند ۱۹۴
- محمد رضا [حاج میرزا ...]-مستشار الملک
- محمد رضا [حاجی ...] ۹۴-۱۰۹
- محمد رضا خان ۱۰۹
- محمد رضای مجتهد طبس [آقا ...] ۲۲۷-۲۳۰-۲۳۷
- محمد رضا صاحبخانه مشهد [کربلائی ...] ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۲
- محمد رضای مشهدی [حاجی ...] ۱۳۵-۱۶۶
- محمد روضه‌خوان [آقا سید ...] ۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰
- محمد رفیع [ملا ...] ۲۸۱
- محمد صادق خان عموزاده عماد الملک ۲۲۸-۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴
- محمد طاهر میرزا ۸۱
- محمد طاهر پسر میرزا عبدالحسین کلانتر تون [میرزا ...] ۲۵۷
- محمد علی [حاجی ...] ۶۹
- محمد علی خان ۴۱
- محمد علی خان ۳۰۱
- محمد علی ۱۷۳
- محمد علی [آقا ...] ۱۳۷
- محمد علی [میرزا ...] ۱۰۰-۱۴۹-۱۶۴-۱۹۴-۲۰۷-۲۹۱
- محمد علی [میرزا ...] منشی باشی ۸۹-۱۰۴-۲۵۷-۲۶۷
- محمد علی بیک پیشکار عماد الملک [حاجی ...] ۲۲۷-۲۴۸
- محمد علی میرزای دولت‌شاه ۷۰
- محمد علی وزیر سرکار فیض آثار [حاجی میرزا ...] ۹۲
- محمد علی خان شیرازی وزیر خارجه سابق [میرزا ...] ۲۲۶
- محمد علی [حاجی ...] ۶۹
- محمد علی زرگر [آقا ...] ۱۲۳
- محمد علی [ملا ...] وکیل عماد الملک ۱۰۵
- محمد علی مجتهد درخشی [آقا ...] ۲۰۷-۲۱۱-۲۷۲-۲۷۳-۳۱۹

- محمد علیخان امین دیوان [میرزا ...] ۳۰۹
- محمد علیخان برادرزاده عماد الملک [حاجی ...] ۲۴۲-۲۲۵
- محمد علی مستوفی سابق قائن [میرزا ...] ۲۷۰-۱۹۹-۱۹۱-۱۸۵-۱۸۴-۱۵۸-۱۵۶-۱۱۲-۹۲
- محمد علی پیشکار جدید تربت [میرزا ...] ۱۷۳-۱۶۱-۱۶۰
- محمد علی قائنی نایب الحکومه تربت [میرزا ...] ۱۷۳-۱۷۲
- محمد علی تاجر اصفهانی [آقا ...] ۱۳۰
- محمد علی سررشته‌دار [میرزا ...] ۱۶۰-۱۳۶-۱۲۵
- محمد علی مازندرانی - احمد مازندرانی
- محمد علی میرزای دولت‌شاه هفده
- محمد علی شاه بیست و نه
- سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۴۰
- محمد علی خان میرپنج [میرزا ...] بیست و نه
- محمد قلی بیگ نخعی نایب بشرویه ۲۵۱
- محمد کاظم - صبوری
- محمد کاظم [آقا ...] ۳۲
- محمد کاظم [ملا ...] معروف به روغنی سبزواری ۷۶
- محمد کاظم خان [حاجی ...] ۲۸۷-۱۵۵-۱۱۹-۱۱۶-۱۱۴-۱۱۲-۱۰۹-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۵
- محمد کربلانی [آقا سید ...] ۲۷۳
- محمد نقیب ۱۹۸
- محمد مهدی تاجر قندهاری [حاجی ...] ۱۶۵
- محمد ولیخان [میر ...] ۱۷۳
- محمد ولی میرزا [حاجی ...] ۹۸-۹۱
- محمد ولیخان نایب خضری [میرزا ...] ۲۵۴
- محمد ولیخان قائنی ۱۷۴-۱۸۰-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۴-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-
- ۲۱۳-۲۱۴-۲۴۲-۲۵۷-۳۰۲
- محمود [ملا ...] مازندرانی ۸۸-۸۹-۹۱-۹۷-۱۰۵
- محمود خان [میرزا ...] - مشیر الوزاره - مشاور الملک سیزده - چهارده - پانزده - بیست و هشت ۳۹-۴۱-۱۶۱-۱۶۴
- محمود خان سرهنگ ۸۳
- محمود خان - ناصر الملک
- محمود طیب [میرزا ...] ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۶
- محمود [حاجی میرزا ...] ۱۳۴
- محمود مستاجر باغ نسترن طبس [میرزا ...] ۲۴۶
- محمود آقای آجودان ۲۷۳

- محمود حکیم تربتی [میرزا ...] ۱۷۵
- محمود خان کلانتر سابق تهران ۹۰-۱۰۷-۲۳۵
- محمودی [عبد الحسین] پنج- ۷۵
- محمودی [علی اصغر خان ...] سی
- محمودی [عباسقلی مشیر علوم ...] سی
- محمودی [غلامعلی خان ...] یازده- پنج
- محمودی [هوشنگ ...] شش
- محمودی [منوچهر ...] یک- شش- سی
- محمودی [هما خانم ...] هفده- سی
- مخبر الدوله [علیقلی خان ...] ۱۶۶-۱۶۷-۲۸۰-۲۹۳-۳۱۰
- مخبر السلطنه [مهدیقلی هدایت ...] بیست و هشت
- مرتضی علی (ع) ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱
- مرتضی خان ۱۸
- مرتضی قلیخان ۳۰۸
- مستشار الملک [حاجی میرزا محمد رضا]- از صفحه ۷۹ در اکثر صفحات
- مستشار الدوله [میرزا یوسف خان ...] ۱۳
- مستوفی الممالک- یوسف
- مشاور الملک، مشیر الوزاره- محمود خان [میرزا ...]
- مشیر الدوله- سپهسالار
- مشرف باشی ۱۱۲
- مشکوٰۃ الملک ۷۱
- مصطفی طیب حافظ الصحه [میرزا ...] ۱۶۹-۱۷۰
- مصطفی خان نایب التولیه [میرزا ...] ۹۴-
- سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۴۱
- ۸۸-۹۰-۱۰۰
- مصطفی قلی مستوفی قائن [میرزا ...] ۱۹۴-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶-۲۹۹-۳۰۰
- مصطفی قلیخان داماد هادیخان ۱۳۲
- مصطفی قلیخان رئیس قشون خراسان- میرپنجه
- مصطفی قلیخان حاکم طوائف کلهر ۶۱-۷۱
- مظفر الدین میرزا ۷- نوزده
- معاون الملک [میرزا ...] عباسخان قمی تفرشی- قوام الدوله معاون وزارت امور خارجه ۱۰۲ ۲۳۸
- معاویه ۲۷۴-۲۷۵
- معیر الممالک- حسینعلی خان

- معیر الممالک - دوست محمد خان  
 معین التولیه [هاشم میرزا ...] ۱۱۱-۱۱۷ ۱۰۳-۱۱۳  
 معصوم [حاجی میرزا ...] ۱۱۳  
 معین الدین میرزا ولیعهد ۲۶۸  
 معتمد الملک [یحیی خان آجودان مخصوص ...] ۱۹۱-۲۸۱-۲۸۴-۲۸۶-۲۸۷  
 ملک ۷۶  
 ملک الشعرا ۱۱۱  
 ملک نیاز خان ۶۱  
 ملکناز کنیز ۳۰۴-۳۰۵  
 ملک التجار مشهد ۲۸۹  
 ملکم خان [میرزا ...] ناظم الدوله چهارده-۲۵-۱۰۴-بیست و دو  
 منوچهر غلام ۲۹۱-۲۹۳-۲۹۴  
 مؤتمن الملک متولی باشی [میرزا سعید خان ...] ۷۹-۸۶-۱۷۷-۲۱۳-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۲-بیست-  
 مؤید الدوله [شاهزاده ...] ۹۱-۱۶۵  
 موسی ابن جعفر (ع) [حضرت ...] ۱۹۵-۲۱۵-۲۵۵-۲۵۹  
 موسی مستوفی ولیعهد [میرزا ...] ۷-۹  
 موسی خان مستخدم والی خراسان ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۳  
 موسی مستوفی [میرزا ...] ۱۱۰-۱۱۲-۱۶۵  
 موسی طیب قزوینی [میرزا ...] ۱۶۴  
 مهدی انصاری [شیخ ...] ۶۸  
 مهدی مهندس [میرزا ...] ۹  
 مهدی [مشهدی ...] ۳۰۳  
 مهدی [میرزا ...] ۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۵۶  
 مهدیخان قاجار ۸  
 مهدیخان پسر برادر و داماد عماد الملک [میرزا ...] ۲۲۹  
 مهدی کاشی [میرزا ...] ۳۰۹  
 مهدی میرزای تلگراف مشهد [میرزا ...] ۱۱۵  
 مهدی صدر- صدر درخشی [میرزا ...]  
 مهدیقلی خان [حاجی ...] ۱۶۳  
 میربنجه (مصطفی قلی خان ۸۷-۸۹-۹۱-۹۳-۹۷-۹۹-۱۰۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۴۳-۱۴۸-۱۵۰-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۶-  
 ۱۷۰-۱۷۷-۳۰۷  
 میر ابراهیم خان عموی عماد الملک [حاجی ...] ۲۳۴-۲۴۸  
 میرچخماق ۲۵۰



سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴۲

میر حسن خان طبسی جد عماد الملک ۱۷۶ ۱۸۴ - ۲۲۱ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۸

میر حسن خان حاکم خواف ۳۰۸

میخائیل حاکم قفقاز ۷ نوزده

میر علم خان ۲۰۰

میر محمد حسین بیک ۲۵۲

میر محمد خان طبسی ۲۵۱ - ۲۶۸

میر علینقی خان وکیل پدر عماد الملک [حاجی ...] ۲۲۶

میر غلامحسین متولی امامزاده حسین طبس [آقا ...] ۲۲۷

میر معصوم بیک [ایشیک آقاباشی ...] ۱۱۲

میر معصومخان ۱۸۸ - ۲۵۵ - ۲۸۸ - ۲۷۸ - ۲۸۵

میر هاشم ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۶

## «ن»

نادر شاه افشار ۲۶۷

ناصر الدین شاه ۷ - ۴۷ - ۸۵ - ۱۰۸ - ۱۷۰ - ۲۶۶ - ۲۶۸ - ۳۱۴ هجده - بیست - بیست و دو - بیست و سه - بیست و هشت

ناصر الملک [میرزا محمود خان ...] نوزده - ۲۵ - ۳۹ - ۴۱

نامق پاشا حاکم بغداد ۶۱ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۶

ناظر [جناب میرزا ...] ۳۰۲

نایب اکبر ۲۳۲

نبی خان قزوینی [میرزا ...] ۱۰۸

نجف [ملا ...] ۳۰۸

نجف آقا از نجبای نخجوان ۱۰

نجف خان تفنگدار والی خراسان ۲۴۵

نجف بیک تفنگدار ۱۳۷

نصیر الدوله - نصیر [میرزا عبد الوهاب خان ...] بیست و دو - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۳۶ - ۱۵۰ - ۱۵۶ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۱۷۲ - ۲۱۱ - ۲۵۸

۲۷۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷

نصرت الدوله - فیروز میرزا

نصرت بیگم دختر میرزا خانلرخان - بیست و نه ۱۳۶

نصر الله مستخدم میرزا خانلرخان ۱۰۵ - ۱۳۱ - ۳۰۱

نصر الله طهرانی [حاجی ...] ۹۵ - ۱۰۰

نصر الله فراش ۱۷۳ - ۱۷۴

نصر الله میرزا ۱۳۴-۲۳۶-۲۴۱-۲۴۶  
 نظامی شاعر ۱۸۹-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۰  
 نظام الملک [خواجه ...] وزیر ملک‌شاه سلجوقی ۲۶۶  
 نظام الملک [میرزا کاظم خان ...] ۲۶۷-۳۱۰  
 نظام الدوله [حاج حسین‌خان یوزباشی ...]  
 شهاب الدوله ۱۷۳-۲۵۹  
 نظر (مالک مزرعه جنبوک) ۲۱۶  
 نظر علی خان ۱۴۶-۱۴۹-۱۵۰-۱۴۵  
 ننه حسن ۱۴۹-۲۵۸-۲۷۱-۳۰۶  
 نواب (والده امیر حشمت الملک) ۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۲۰۷-۲۰۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۸۵-  
 نوح (ع) [حضرت ...] ۱۷۸  
 نور محمد بیگ جلودار ۱۳۷  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام الملک، متن، ص: ۳۴۳  
 نیر الدوله [پرویز میرزا ...] ۸۰-۸۱-۳۰۹  
 نیکولا نیکولاویچ ۱۱

«و»

وزیر دفتر ۱۰۲  
 وزیر نظام- فضل الله نوری  
 وکیل الرعايا [سید ...] ۱۲۱-۱۳۲-۱۵۱-۱۵۲

«۵»

هاشم [میرزا ...] پسر امام جمعه ۱۰۷  
 هاشم میرزا- معین التولیه  
 هادیخان [حاجی ملا ...] سبزواری ۷۶-۷۷  
 هادیخان پسرزاده اسحق خان ۱۳۴  
 هادیخان پیشکار سابق تربت ۱۱۰-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۳-  
 ۱۳۵-۱۵۶  
 هادیخان قرائی پسر احمد خان قرائی ۱۱۲-۱۶۳-۱۶۵  
 هارطون بیگ ۱۰  
 هلاکو خان ۲۵۵  
 هلکروف ۱۷  
 همدم خانم عیال شیخ رئیس ۳۰۵

## «ی»

- یارمحمد خان هراتی ۱۱۲-۱۱۴  
 یعقوب آبدار ۲۵۷  
 یعقوب دلاک ۱۷۳-۱۷۴  
 یعقوب بیک غلام ۲۳۱  
 یعقوب بیک سوار قاننی ۲۰۷  
 یعقوبعلی خان محولاتی ۲۹۷  
 یوسف بیک نایب خوسف ۲۱۵  
 یوسف خان هزاره ۱۸۰  
 یوسف خان کاربرد از تفلیس [میرزا ...] ۱۳  
 یوسف مستوفی الممالک- جناب آقا [میرزا ...] سیزده- بیست- بیست و چهار- ۲۱۱ ۲۶۸- ۲۷۹- ۲۸۰- ۲۸۲  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴۵

## فصل هفتم فهرست اسامی جغرافیائی

## اشاره

- سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴۷  
 فهرست اسامی جغرافیائی

## «آ»

- آبسک (قریه ۲۵۷)  
 آتینه (آتن) ۳۳  
 آذربایجان ۷-۹-۱۲-۱۳-۱۶-۱۷- هجده- نوزده- بیست و چهار  
 آفریز (قریه ۱۹۵-۲۹۳)  
 آق دنگیز (دریای سیاه ۲۳-۲۴)  
 آلمان ۴۷-۴۸

## «الف»

- ارب‌آباد (قریه ۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۶۳)  
 اردو ۲۳  
 ارک اسحق ۱۲۸  
 اروپا- یرپ

ازغند (قریه ۱۴۹-۱۵۲)  
 اتریش ۴۷-۴۸-۴۹-۵۱-۵۲  
 اسفک (قریه ۲۲۳)  
 اخلمد ۱۱۲-۱۱۶  
 اسدآباد ۲۹۸  
 اسدآباد (قلعه شاهزاده-قریه ۱۱۹)  
 اسدآباد نوقاب (قریه ۱۸۰)  
 اصفهان-دوازده-پانزده-۲۲۲-۲۵۲-۲۹۰  
 اسلامبول-چهارده-۱۹-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۹-۳۳-۵۵-۶۶-۲۶۵  
 احمدآباد (قریه ۱۲۵)  
 افغانستان-افغان ۹۳-۹۶-۱۶۴-۱۸۶-۱۸۱-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۶-۲۵۵  
 الموت ۲۶۵  
 الهیه شمیران ۲۸۰  
 اندانچین (قریه ۷۱)  
 انزلی ۱۰۸  
 انگلیس-انگلستان ۳۹-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۵۵-۱۶۶-۱۹۱-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۶-پنج-  
 نوزده  
 اوچ کلیسا (قریه ۱۵)  
 امیرآباد طبس (آبادی ۲۵۰)  
 امیرآباد بیرجند (مزرعه ۱۹۴)  
 امیرکان ۲۵-۱۱۹  
 ایتالیا-ایتالیا ۲۸۰-۳۲-۳۴-۳۵  
 ایران ۱۷-۲۸-۵۳-۵۴-۳۲-۷۰-۷۶-۸۲  
 ایروان ۱۲-۱۵-۱۷  
 ایناپ اولی (اینه بلو) ۲۳

## «ب»

بارفروش (بابل) دوازده  
 بازحوض (مرتع ۳۰۰)  
 باتم-باطم ۲۱-۲۲-۵۵  
 بالارخ (بلوک ۱۶۲)  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴۸  
 باقران (کوه ۱۸۴-۱۹۹-۱۹۶)

بایک (قریه ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۴۳-۱۴۶)

باغ خونی (باغ ۱۶۵)

بجد (قریه ۱۹۸)

بجستان (بلوک ۲۶۰)

بخارا ۸۸-۹۸

براکو بلوک ۲۲۰

برکز (اراضی ۱۴۳)

برس (قریه ۱۳۰-۱۵۹)

بغداد پانزده-۶۲-۶۶-۷۰-۱۹۰

بلژیک- چهارده

بلوچستان ۲۶۸-۲۰۳

بند عمر شاه (سد ۱۹۶-۱۹۸)

بند گلستان ۲۹۹

بهشتو (مزار ۱۲۹)

بشرویه ۲۲۶-۲۳۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۵۱-۲۴۶-۲۵۲-۲۵۴-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۵-۲۶۶-۲۹۳

بلخ ۸۲

بم ۲۱۹

بندرعباس (عباسی) ۲۱۲

بوریاباد (مزار ۱۳۴-۱۴۵-۱۷۳-۱۷۴)

بولن ۴۱

بیدان (کوه پایه ۱۹۸)

بیرجند- بیست و هشت- بیست و نه و از ۱۸۱ در اکثر صفحات

بیوک (مزرعه ۲۴۱)

«پ»

پاریس ۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۵۵- چهارده

پروس ۴۷-۴۸-۴۹-۵۱-۵۲

پستوک (قریه ۱۸۳-۱۸۴)

پترزبورگ- پترزبورگ ۱۳- بیست و نه

پطی ۲۱-۲۲-۵۵-۵۶

پلنی ۴۶-۵۰-۵۱

پهود (قریه ۲۹۳-۲۹۴-۳۱۳)

پیر ۳۳

پیر حاجات (قریه ۲۶۳)

«ت»

تبریز ۷-۸-۵۶-۱۰۳-۲۱۶-۲۳۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۸۳

تربت- بیست و سه- بیست و نه- ۷۹-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-

۱۲۲-۱۲۴-۱۲۹-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۳-۲۹۳-۲۹۶-۲۹۷

ترج (ده ۲۵۱)

ترشیز ۸۰

ترکستان ۲۰۱-۲۰۲

تون ۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۷۰-۲۹۳-۲۹۴

تویسرکان ۷۶

تفلیس ۷-۱۰-۱۲-۱۳-۱۶-۱۷-۱۹-۲۰-۵۶-نوزده- بیست و نه

تقاب (قریه ۲۱۳)

تیغاب (قریه ۲۹۳)

«ج»

جازار (قریه ۱۸۱)

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۴۹

جام باخرز ۱۸۰

جلگه سنی‌خانه (قریه ۲۷۴-۲۱۴)

جلگه زاوه (قریه ۱۲۸-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۴-۱۵۵)

جنبوک (مزرعه ۲۱۵-۲۶۸)

جویند یا جویمند ۱۷۵-۱۷۶-۲۹۶

«چ»

چاهک (قریه ۲۷۰)

چقلو ۱۶

چنشت (غار ۱۹۸)

«ح»

حسن رحمن یا علی رحمن (کلاته ۱۸۴)

حسنی ۱۵۳-۱۵۶-۱۵۹

حوض سلطان ۶۰



دهشت طیس (قریه ۲۲۴)

دهشت قائن (قریه ۱۸۰-۲۹۴)

دریای سیاه ۲۱

دولت آباد (قریه ۲۵۷)

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۵۰

دهوک قریه (۲۲۱-۲۲۳-۲۶۸)

دیزآباد (قریه ۶۰)

دوش - دوشی ۴۷-۴۸-۴۹-۵۲

«ذ»

ذهاب ۶۱

«ر»

رباط (قریه ۷۷-۱۵۹-۲۷۰)

رباط شور (قریه ۲۵۴-۲۵۵)

رباط پشت بادام یزد (قریه ۲۶۳)

رباط سفید (قریه ۱۱۹-۱۷۱-۲۹۸)

رباط کسکک (قریه ۱۲۰)

رباط کلنبه ۳۰۲

رباط کمائی ۱۷۴

رخ (بلوک ۱۲۶)

رشت نه- بیست و نه- ۷۵-۸۰

رشخوار (بلوک ۱۲۹-۱۳۲-۱۳۵-۱۴۴-۱۵۰)

رقه (قریه ۲۵۱)

رم- روم ۲۸۰-۳۵-۳۳-۲۵-۲۶

روم (قریه ۱۸۴-۲۸۲)

رود طمس ۴۲-۵۳

رود رین (دیون) ۲۰

روسیه- روس- ارس ۷-۹-۱۴-۱۷-۱۸-۲۰-۲۱-۲۲-۲۴-۴۶-۵۰-۵۱- پنج- نوزده- بیست و نه

ری ۱۹۸

«ز»

زرنوخ (قریه ۱۷۴)



زعفرانی (قریه ۷۷-۷۸-۷۹)

«ژ»

ژاپن ۴۹

ژرمن - جرمن ۴۳-۴۷

«س»

ساقی (قریه ۲۹۳-۱۸۳)

ساوه- بیست و هفت

سبزوار ۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۲۵۶-۲۸۲-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۳-۳۰۰

سرایان (قریه ۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰-۲۹۴)

سامسون ۲۳

سرخس ۹۷-۱۳۳- بیست و نه

سردانیا ۳۵

سروباد (قریه ۲۱۸-۲۱۹)

سمنان- یازده- دوازده- بیست و نه- ۸۳۷۸-۳۰۱

سیستان بیست و سه- سی و از ۹۲ در اکثر صفحات

سه ده (قریه ۱۸۲)

سهل آباد بیرجند (قریه ۱۸۲)

سعادت آباد (قریه ۲۴۲)

سنت مادلند ۳۵

سبیر (سبیریه) ۴۶

سیناپ ۲۳

سیوجان (قریه ۱۸۹-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-۲۱۴)

«ش»

شالکوت ۲۰۱-۲۰۲-۲۰۶-۲۸۳

شام ۸۲

سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۵۱

شاندیز ۳۰۷

شاهرود بیست- بیست و نه- ۷۹-۳۰۱-۳۰۲

شریف آباد (قریه ۸۴-۱۱۹-۱۶۱-۱۷۱-۲۹۸-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۷)

شلزویک ۴۷

شمس آباد (قریه ۱۹۶-۲۱۳)

شوریاب ۷۸-۷۹-۳۰۳

شهداد ۲۱۹

شیخ آباد (قریه ۱۵۵)

شیراز ۲۲۶-۲۸۰

## «ص»

صفی آباد ۱۶۶

صوفیان ۸

## «ط»

طالب آباد سمنان (قریه یازده)

طبس سه- پنج- بیست و سه و از ۹۴ در اکثر صفحات

طرابوزان- طرابزان- طرابزن پانزده- ۲۲-۲۴-۵۵-۱۶۱

طرق (قریه ۸۴-۱۱۹-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۱-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳)

تهران- تهران، در اکثر صفحات

## «ظ»

ظهیر آباد ۲۹۷

## «ع»

عابدین (کلاته ۲۰۷-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۳-۱۸۷)

عباس آباد (قریه ۳۰۹)

عثمانی ۲۲-۲۴-۲۵-۲۶-۳۴-۶۱-۶۲-۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۱۰۸- بیست و دو

عراق- عراق عرب- عراقین ۶۱-۶۵-۶۶-۸۹- پنج- بیست و دو

عربستان ۱۹۸

عشق آباد ۷۸

عکا ۲۶۵

عمادیه (قریه ۷۰)

عمرانی (قریه ۱۷۴-۱۷۵-۲۹۶)

## «ف»

فارس هفده

فخرود (قریه ۲۰۰-۱۹۹)  
 فخر داود (رباط ۸۴-۳۰۴)  
 فدک (قلعه ۲۷۴)  
 فخرآباد (قریه ۱۱۸-۱۳۲-۱۳۷-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۱-۱۷۲)  
 فرات (رود ۲۷۵)  
 فرانسه چهارده-۲۶-۲۹-۳۳-۳۸-۴۸-۴۹-۵۱  
 فراه ۲۷۳  
 فردوس ۲۵۵  
 فوکستن ۴۱  
 فهنوج ۲۲۰  
 فیروزکوه ۲۸۰  
 فیض آباد (قریه ۲۹۷، ۲۹۶)

## «ق»

قائن-قائات در اکثر صفحات  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۵۲  
 قدمگاه (قریه ۸۳-۸۴-۳۰۳-۳۰۴)  
 قرادنگیز ۲۱-۲۳-۲۴-۲۵  
 قزوین سی-۸۶  
 قسطنطنیه ۲۵  
 قصرشیرین ۶۱  
 قفقاز-نورده-بیست و نه-۷-۹-۱۲-۱۳-۱۵  
 قلعه شاهزاده (قریه ۱۱۹-۱۲۰ سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک متن ۳۵۲ «ق» ..... ص: ۳۵۱  
 دنشین (قریه ۱۲۹-۱۳۱-۱۶۱)  
 قندهار ۲۰-۱۹۱-۲۰۴-۲۰۳  
 قهستان ۱۹۸  
 قم یازده-دوازده-سیزده-چهارده-بیست-بیست و هفت-۶۰-۱۲۰-۱۶۶-۲۶۹

## «ک»

کابل ۹۶-۱۶۳-۲۸۴-۳۰۷  
 کاشان-یازده-سیزده ۲۵۲  
 کاشمر ۸۰  
 کاخک (قریه ۱۷۶-۲۰۵-۲۰۶-۲۳۶-۲۹۳-۲۹۵)

کاظمین ۶۲-۶۴  
 کافر قلعه ۱۱۹-۱۶۲  
 کامه (قریه) ۱۶۲-۱۶۴-۲۹۸  
 کدکن (بلوک) ۱۳۰-۱۵۹-۱۶۳  
 کزند ۶۱  
 کزوند (قریه) ۱۲۰-۲۵۱  
 کربلا ۶۴-۶۶-۶۸-۶۹-۷۰-۲۷۳  
 کر (رود) ۱۹-۲۰  
 کرس ۳۵  
 کرکر ۹  
 کوکره ۱۶  
 کرمان ۲۱۹-۲۶۱  
 کرمانشاهان ۶۰-۷۰-۷۱  
 کلن‌قیه (قریه) ۹  
 کن (قریه) ۵۶  
 کنارکرد (قریه) ۶۰  
 کهریزک- کاریزک ۲۶۹-۲۸۰  
 کوتائیس ۲۰-۵۶  
 کوچه قاضیان (قریه) ۱۳۷-۱۳۹-۱۴۲  
 کوریت (قریه) ۲۲۳-۲۲۴  
 کوه‌سنگی ۱۱۷  
 کیس‌آباد (قریه) ۱۰۹  
 کیور (قریه) ۲۹۵

## «گ»

گرجستان ۱۰-۱۶-۲۰-۲۱  
 گرک ۵۰  
 گلپایگان ۷۶  
 گوناباد- گناباد ۱۶۸-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۲۰۵-۲۰۷-۲۳۵-۲۶۰-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۶-۳۱۵  
 گیلان بیست و دو- ۲۰-۶۹-۳۰۳-۳۰۵

## «ل»

لاش و جوین ۲۰۱-۲۷۲-۲۷۳

لندن - سه - پنج - هجده - نوزده - بیست - بیست و سه - ۱ - ۳ - ۵ - ۷ - ۲۵ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ - ۵۳ - ۵۴  
 لهستان ۴۶ - ۵۰  
 لوط (صحرا ۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۶۳ - ۲۶۸)

## «م»

ماران ۲۰ - ۲۱ - ۵۶  
 سفرنامه خانلرخان اعتصام‌الملک، متن، ص: ۳۵۳  
 مارسیل (مارسی) ۲۹ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۵۵  
 مازندران ۱۹۱  
 ماوراالنهر ۱۹۸  
 مال‌آباد (باغ ۱۶۶ - ۳۰۵)  
 محمدآباد (قریه ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰)  
 محولات (بلوک ۱۳۲ - ۱۲۶ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۴۴ - ۱۷۴ - ۲۹۶)  
 مرند ۸ - ۹  
 مرو ۱۸ - ۲۶۷  
 مزنیان ۳۰۲ - ۳۰۹  
 مسینه - مسین ۳۴ - ۳۵ - ۵۵  
 مشهد - چهارده - هفده - نوزده - سی و از صفحه ۸۱ در اکثر صفحات  
 مصر ۲۵ - ۱۹۰  
 مصیب ۶۲  
 مصلی (باغ ۳۰۵)  
 مغان - بیست و چهار  
 مکه ۱۹ - ۸۲  
 ملایر ۷۶  
 موسی‌آباد (قریه ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۴۳ - ۱۵۱)  
 مهنه ۱۷۴  
 میاندهی (قریه ۲۹۶)

## «ن»

نجف ۶۶ - ۷۰  
 نخجوان ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴  
 نجروآباد (قریه ۲۴۴)  
 نرماشیر ۲۱۹

نصرت آباد (قریه ۷۹-۲۱۵)

نصیر خان (کلات ۹۶-۱۹۱-۲۰۳)

نطنز- دوازده

نمسه- نمسا ۲۳-۴۵-۴۷

نیاز (مزرعه ۲۴۱)

نیاوران ۲۶۶

نوقاب (قریه ۲۱۷-۲۱۸)

نیشابور ۷۵-۷۷-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۴-۱۱۹-۱۲۸-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴

نیم بلوک ۱۷۷

«و»

وادی السلام ۶۸

«ه»

هرات ۹۶-۱۳۶-۱۹۱-۲۸۴-۳۱۴

همدان ۷۱

هندوستان- هند سیزده- ۶۲-۲۸۴

هولستن ۴۷-۴۸

«ی»

یالی ۲۵

یثرب ۱۹۸

یرپ- اروپا چهارده- بیست و چهار- سی ۴۵-۴۷

یزد ۲۶۱-۲۶۳

یعقوبیه ۶۲

یونان ۳۳-۴۵-۴۹-۵۰-۲۰۴

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی)

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

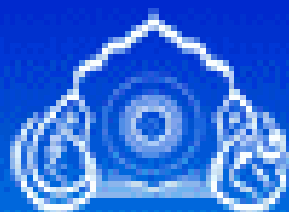
وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور







مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

